

بِسْمِ اللَّهِ

فروع و فریزدان

پیامبری که همه پیامبران
به ظهرش مژده داده اند



بِهِ چه دلیل بھاء اللہ
برگزیده خداست؟



دکتر هوشیدر مطلق

بِهَاءُ اللَّهِ فروغ ایزدی

جز خدا چه کسی از اسرار آفرینش انسان و کیهان آگاه است؟ این کتاب، بنابر گفتار پروردگار، پرده از این اسرار بر می دارد و به شما نشان می دهد که در پس ابرهای تیره و تار و دنیای پرآشوب روزگار ما، آفتای پر شکوه در تابش و درخشش است. این آفتای گفتار پروردگار برای راهنمائی و شادمانی ماست. تنها در پرتو دانش یزدان می توان اسرار آفرینش انسان و راه رهائی و شکوفائی جهان را یافت.

خدا شناسی بما پرواز می آموزد، و خدا دوستی بما نیرو می بخشد تا از عرصه خاک به اوچ افلاک برپریم و سرنوشت خود را در عالم‌های بی‌شمار پروردگار که در انتظار ماست، به چشم جان به‌بینیم و دریابیم که زندگانی ما در این دنیا تنها آنی از سفر جاودانی ما به‌سوی خدادست. از آن منظر، همه چیز زیبا و جان افزایست. دو فرستاده عصر ما حضرت باب و حضرت بِهَاءُ اللَّهِ—که تنها به‌وحی خدا سخن گفته‌اند، از آن منظر آسمانی، سرنوشت جاودانی ما را بما می نمایند و رمز خوشبختی را بما می آموزند.

این کتاب با ارائه دلیل و برهان به اثبات می‌رساند و به شما اطمینان می‌دهد که آنچه این دو فرستاده بما گفته و آموخته‌اند، سخن یزدان است، نه افکار و تصورات خودشان. خداوند ظهورش را در فرستادگانش به طلوع و تابش آفتای تشبیه نموده. آیا شناسائی چنین تابشی مافوق توانائی ماست؟

از انتشارات

Global Perspective
۱۱۰۶ Greenbanks Dr
Mt. Pleasant, MI ۴۸۸۵۸ USA

حق چاپ محفوظ

۱۷۴ تاریخ بهائی، مطابق با ۱۳۹۶ شمسی، ۲۰۱۷ میلادی

Email: info@GlobalPerspective.org

برای آشنایی بیشتر با کتاب‌های دیگر این مؤلف
به این وب‌سایت‌ها مراجعه کنید:

www.GlobalPerspective.org



www.TheKnowledgeOfGod.com

www.Baha4.com

کتابهای دیگر این مؤلف به فارسی

آئین بهائی: پیام آسمانی برای صلح و سعادت
جهانی ۳۸۰ صفحه

چرا به این جهان آمده‌ایم؟ ۳۴۸ صفحه

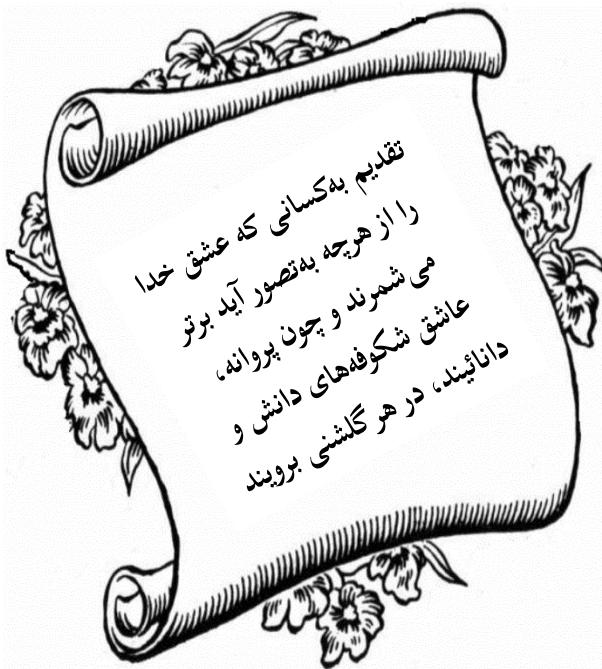
زندگی با خدا و بی خدا، تفاوت آنها چیست؟ ۱۸۲ صفحه
بهاۓ اللہ در قرآن، ۹۳۶ صفحه

آیا اسلام آخرین دین است؟ ۱۶۰ صفحه

کتابهای این مؤلف به انگلیسی
در آخر کتاب معرفی شده



تقدیم به کسانی که عشق خدا
را از هرچه بدهتصور آید برتر
می شمند و چون پیروانه،
عاشق شکوفه های دانش و
دانایند، در هر گلشنی برویند





دعتنامه هائی عاشقانه از خالق و عاشق ما

ای عاشقان! در گنزار باقی گلی شکفته که همه گل‌ها نزدش چون خار و جوهرِ جمال نزدش بی مقدار... ای پروانگان! بی پروا بشتابید و برآتش زنید، و ای عاشقان! بی دل و جان، بِرِ معشوق حضرت بهاءالله بیایند.^۱

بگو! ای بلبلان، جمال گل ظاهر و هویدادست. و ای عاشقان، جمال معشوق چون صبح صادق روشن و منیر است. وقت تغّنی حضرت بهاءالله امروز است.^۲

ای بنده من!... وقت را غنیمت شمر، زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.^۳

اگر در این ظهور از نفسی امری فوت شود، هرگز قادر بر تدارک آن نبوده و نخواهد بود.^۴

بگو! ای بندگان: راهنمای آمد، بشتابید. بیننده یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید بهزیان جان بگوید: "ای پروردگار! ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو" ... دارای جهان آمد، راهش دون راه‌ها و گفتارش دون گفتارها. بشنوید و بیایید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. اینست گفتار پروردگار.^۵

فهرست مندرجات



بخش اول

سفری جانبخش و روح افزای به سوی خدا

فصل ۱ : چرا این کتاب را بخوانم؟ ۲۱

سفری شادی بخش و روح افزای به سوی خدا ۲۲

از ماست که بر ماست ۲۵

نیاز به آئینی نو ۲۶

آزادی از باورهای کهن ۲۸

فصل ۲ : پیامبران یزدان را چگونه می توان شناخت؟ ۲۹

مسئولیت ما در برابر آفریننده ما ۳۰

تفاوت میان آفتاب و شمع ۳۱

مهم ترین تصمیم در زندگانی شما ۳۲



فصل ۳: "بهاء‌الله" کیست؟

| | |
|----|-----------------------------------|
| ۳۷ | دیدن بهاء‌الله، فروغ و فرخدا |
| ۴۰ | مکاشفات یوحنا |
| ۴۲ | تبعد حضرت بهاء‌الله از شرق به غرب |
| ۴۳ | پژوهشگران مسیحی |
| ۴۴ | پیامبران یزدان یکسانند |
| ۴۵ | فروغ و فرایزدی در اوستا |
| ۴۷ | فردوسی سخن‌سرای بزرگ ایران |
| ۴۸ | بزرگترین پیروزی |

فصل ۴: چند نمونه از آثار بهاء‌الله، فروغ و فرایزدی

| | |
|----|-------------------------------|
| ۵۵ | چند فقره از کلمات مکنونه عربی |
| ۵۹ | یک پیامبر با نام‌های گوناگون |



بخش دوم

به چه دلیل پیامبران یزدان را می‌توان شناخت؟

فصل ۵: پیامبران را از میوه‌شان بشناسید

| | |
|----|--|
| ۶۶ | طاهره قرة‌العین |
| ۶۸ | شمس جهان |
| ۷۱ | عاشقان و فدآکاران بی‌شمار |
| ۷۴ | بزرگترین معجزه پیامبران |
| ۷۵ | انتخاب میان مرگ و زندگی |
| ۷۶ | گلی زیبا و روح افرا در گلزاری باقی و بی‌همتا |

**فصل ۶: انواع دلیل**

| | |
|----|---|
| ۷۹ | نقش خرد در شناسائی پیامبران |
| ۸۱ | دلائل یازدهگانه |
| ۸۲ | دلایل عقلی و نقلی |
| ۸۴ | کدام دلیل از اعتبار بیشتر برخوردار است؟ |
| ۸۵ | سوء تفسیر گفتار پروردگار |
| ۸۸ | نقش آمار در اثبات آئین بهائی |

فصل ۷: نقش علم آمار در اثبات حقانیت پیامبران

| | |
|-----|--|
| ۹۳ | نقش آمار در تحقیقات علمی |
| ۹۴ | علم آمار در خدمت به دین |
| ۹۵ | علم سخن می‌گوید |
| ۹۷ | از غیرممکن هم غیرممکن تر |
| | پیش‌بینی‌های قرآن درباره ظهور دو موعود عصر ما: |
| ۹۹ | حضرت باب و حضرت بهاءالله |
| | پیش‌بینی‌های کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان |
| ۹۶ | درباره ظهور دو موعود عصر ما از ایران درسه جلد |
| ۱۰۰ | آیا شناسائی فرستادگان یزدان دشوار است؟ |
| ۱۰۱ | سه مانع بزرگ |

فصل ۸: معجزات

| | |
|-----|--|
| ۱۰۵ | شرح شهادت حضرت باب |
| ۱۰۸ | مراجع و مدارک تاریخی |
| ۱۰۹ | نامه‌ای خطاب به وزیر امور خارجه انگلستان |
| ۱۱۱ | نقش تصادف در عدم اصابت ۲۵۰ گلوله به هدف |
| ۱۱۴ | رویدادی بی‌سابقه و بی‌نظیر |



| | |
|-----------|--|
| ۱۱۵ | هشت سوء قصد به حضرت بهاء‌الله |
| ۱۱۸ | نقشه‌های شوم دشمنان در برابر حفظ و حمایت یزدان |
| ۱۲۲ | پذیرش بلا و عشق به بندگان خدا |
| ۱۲۲ | داستانی از طرز رفتار حضرت بهاء‌الله با یک کودک پنهان‌کار |
| ۱۲۵ | لزوم استعداد و بینش درون |
| ۱۲۸ | آگاهی از افکار |
| ۱۲۹ | فصل ۹: فرستاده یزدان یا اندیشمند و خیرخواه جهان؟ |

| | |
|-----------|--|
| ۱۳۳ | نفوذ پیامبران بر انسان |
| ۱۳۵ | چرا مردمان هرگز پیامبران را در آغاز ظهورشان نشناخته‌اند؟ |
| ۱۳۶ | دیدن خدا و فرستادگان خدا |
| ۱۳۹ | نقش آفتاب در تغییر گل به گل |



بخش سوم

راه سعادت انسان و حل مشکلات جهان بنابر نقشه یزدان

| | |
|-----------|----------------------------------|
| ۱۴۳ | فصل ۱۰: نقشه آفرینش انسان |
| ۱۴۶ | تفاوت شناسائی و ایمان |
| ۱۴۷ | نشانه برتری انسان بر جانوران |
| ۱۴۹ | عدالت الهی |
| ۱۵۱ | بزرگترین موفقیت و افتخار |



| | |
|---------------|--|
| ۱۵۳ | رضایت خاطر، زندانی تاریک و ناپیدا |
| ۱۵۷ | فصل ۱۱: راه اصلاح جهان و انسان |
| ۱۵۷ | بلای بزرگ |
| ۱۵۹ | راه اصلاح عالم |
| ۱۶۰ | یگانگی میان پیروان آئین‌ها |
| ————— | |
| بخش چهارم | |
| حکمت‌های الهی | |
| ۱۶۵ | فصل ۱۲: حکمت‌های الهی (بخش یکم) |
| ۱۶۸ | انتظار خدا از ما |
| ۱۶۹ | همکاری و همیاری میان یزدان و انسان |
| ۱۷۰ | روش انتشار پیام یزدان |
| ۱۷۳ | پنهان داشتن جهان جاودان |
| ۱۷۴ | لزوم آزمایش |
| ۱۷۵ | مماسات پیامبران با مردمان |
| ۱۷۶ | اعلان پیام یزدان در آغاز ظهور پیامبران |
| ۱۸۱ | فصل ۱۳: حکمت‌های الهی (بخش دوم) |
| ۱۸۱ | رمز تأخیر در تحقق عدالت الهی |
| ۱۸۲ | عالمندی‌های بی شمار در انتظار ماست |
| ۱۸۵ | پاداش و جزا در عالم بعد |
| ۱۸۶ | رمز مظلومیت فرستادگان خدا |
| ۱۹۲ | مقام و مرتبت بلند و ارجمند صیر |



| | |
|-----------|--|
| ۱۹۴ | نشانه انسانیت |
| ۱۹۶ | راه شناسائی پیامبران یزدان |
| ۱۹۸ | عرّت و افتخاری بی حدّ و بی پایان |



بخش پنجم

فرستادگان یزدان را از گفтарشان می توان شناخت

| | |
|-----------|---|
| ۲۰۳ | فصل ۱۴: سخن یزدان را چگونه می توان شناخت؟ (بخش یکم) |
| ۲۰۷ | خصوصیات و امتیازات گفтарیزدان |
| ۲۱۷ | فصل ۱۵: سخن یزدان را چگونه می توان شناخت؟ (بخش دوم) |
| ۲۲۸ | خلاصه و ترجمه گفтар سید یحیی دارابی به مضمون |
| ۲۲۸ | چند نمونه دیگر از شرایط حاکم بروحی بنابر تاریخ نبیل .. |
| ۲۳۳ | فصل ۱۶: سخن یزدان را چگونه می توان شناخت؟ (بخش سوم) |
| ۲۳۴ | چند نمونه از آثار حضرت باب به عربی |
| ۲۳۷ | نمونه‌ای از خط حضرت باب |
| ۲۴۲ | صورت کتاب‌ها و رسائل حضرت باب |
| ۲۴۶ | پورودگار را از گفтарش می توان شناخت |





بخش ششم

پروردگار را از گفتارش

می توان شناخت

| |
|---|
| فصل ۱۷: چند نمونه از آثار حضرت بهاءالله به فارسی سره ۲۵۴ |
| گزیده‌ای از گفتار حضرت بهاءالله به فارسی سره ۲۵۴ |
| فصل ۱۸: گزیده‌ای از آیات عربی حضرت بهاءالله و مضمون آنها به فارسی ۲۶۶ |
| فصل ۱۹: گزیده‌ای از آیات عربی حضرت باب و مضمون آنها به فارسی ۲۸۵ |
| چند نمونه از آیات حضرت باب و مضمون آنها به فارسی ۲۸۶ |
| دروصف "من يُظہرُ اللّٰهَ" ۲۸۸ |
| چند نمونه دیگر از آیات حضرت باب و مضمون آنها به فارسی ۲۹۰ |
| مضمون فارسی چند نمونه دیگر از آثار حضرت باب ۲۹۲ |
| نامه‌ای خطاب به یکی از علمای کوفه ۲۹۳ |
| نمونه‌ای از کتاب بیان ۲۹۳ |
| فصل ۲۰: تفکر و تعقل در سخن یزدان و نقش انسان در این جهان ۲۹۷ |
| سخن یزدان چون مهر فروزان یکتا و بی همتاست ۲۹۷ |
| خدادانی و خودشناسی ۲۹۸ |
| کمبود اعمال نیک ۲۹۹ |
| لذت حال، نه عزّت مآل ۳۰۰ |
| از ماست که بر ماست ۳۰۲ |





بخش هفتم

آغاز عصر بی دینی

فصل ۲۱: بدینی بهدین و ایمان ۳۰۷

نقش پیشوایان مذهبی در اشاعه تعصب و جدائی میان

مردم جهان ۳۰۸

نظری مختصر به آمار جنگ‌ها و کشتارها ۳۱۲

نفس نزدیک نگر ۳۱۶

فصل ۲۲: نام من دین است مرا درست بشناسید! ۳۱۹

حمله اعراب به ایران ۳۲۱

چرا به عربی؟ ۳۲۲



بخش هشتم

اسرار شناسائی

پیامبران یزدان

فصل ۲۳: دو رمز بزرگ آفرینش: یگانگی و تنوع ۳۳۱

بهائی یعنی چه؟ ۳۳۶

نقش آئین بهائی چیست؟ ۳۳۷

نقش ما در تحقق نقشه یزدان ۳۳۸

فصل ۲۴: خاتم انبیاء یعنی چه؟ ۳۴۱

وحدت پیامبران ۳۴۱



| | |
|---|--|
| سوء تفسیر گفتار پور دکار ۳۴۳ | |
| نقش پیشوایان مذهبی ۳۴۵ | |
| فصل ۲۵: وصف گفتار حضرت باب بنابر یک سوره از قرآن ۳۴۹ | |
| قالب متشابهات ۳۵۴ | |
| فصل ۲۶: نقش ما در این دنیا ۳۵۷ | |
| هم بستگی ایمان و عمل ۳۵۷ | |
| از نظر یزدان، انسان خوب کیست؟ ۳۵۹ | |
| نشان انسانیت ما و برتری ما بر جانوران چیست؟ ۳۶۱ | |
| بزرگترین موفقیت و یا شکست در زندگانی انسان ۳۶۶ | |



بخش نهم

چند نمونه از آثار حضرت بهاءالله و سخنان حضرت عبدالبهاء

| | |
|---|--|
| فصل ۲۷: چند نمونه از آثار عربی حضرت بهاءالله و ترجمه آنها به مضمون ۳۷۶ | |
| فصل ۲۸: نمونه هایی چند از سخنان حضرت عبدالبهاء ۳۸۹ | |
| عشق خدا، نوشداری بلاهast ۳۸۹ | |
| سازگاری دین با علم و عقل ۳۹۱ | |
| یک دلیل بر منشأ آسمانی قرآن ۳۹۱ | |
| دعوت به یگانگی میان پیروان ادیان ۳۹۲ | |
| دعوت به دوستی و یگانگی ۳۹۳ | |
| چند نامه از حضرت عبدالبهاء ۳۹۵ | |



| | |
|-----------|---------------------|
| ۳۹۶ | دعوت به محبت و خدمت |
| ۳۹۷ | نقش پیشوایان |
| ۳۹۷ | راه نجات عالم |



بخش دهم

نقش پنهان‌کاران در سرنوشت انسان و جهان

| | |
|--|--|
| فصل ۲۹ : نقش پیشوایان در پنهان داشتن بزرگترین خبر در تاریخ بشر | |
| ۴۰۱ (بخش یکم) | |

| | |
|-----------|---|
| ۴۰۲ | تفاوت انسان و جن |
| ۴۰۳ | راههای پنهان‌کاری |
| ۴۰۵ | "مانند دزد" یعنی چه؟ |
| ۴۰۹ | مسیحیان چگونه به پیش‌بینی حضرت مسیح تحقق می‌بخشنند؟ |
| ۴۱۴ | نمونه‌های دیگر از پنهان‌کاری میان مسیحیان |

| | |
|---|--|
| فصل ۳۰ . پیامدهای پنهان‌کاری در سرنوشت انسان و جهان | |
| ۴۲۰ (بخش دوم) | |

| | |
|-----------|------------------------------|
| ۴۲۰ | پنهان‌کاری در کشورهای اسلامی |
| ۴۲۱ | سبیحاتِ جلال |
| ۴۲۴ | نقش پنهان‌کاری در اجتماع |
| ۴۲۶ | پنهان‌کاری در درون انسان |
| ۴۲۹ | پنهان داشتن مرگ |



| |
|--|
| ۴۳۱ پیامد پنهان‌کاری در سرنوشت انسان و جهان |
| فصل ۳۱. بلاها و فسادهای ناپیدا ۴۳۵ |
| در درون مردمان چه می‌گذرد؟ ۴۳۵ |
| تاریکی نادانی و ببی خبری ۴۳۷ |
| چند آمار از فسادها و بلاهای ناپیدای این جهان ۴۳۸ |
| نقش سیاستمداران ۴۴۲ |
| نقش رسانه‌ها ۴۴۳ |
| زندگی شلوغ و پر بلا ۴۴۴ |
| نها علاج بلاها و فسادها ۴۴۵ |



بخش یازدهم

زنده‌گانی آسمانی و سرنوشت جاودانی

انسان بنابر نقشه یزدان

| |
|--|
| فصل ۳۲: سرنوشت جاودانی ما در این عالم شکل می‌گیرد ۴۵۱ |
| این دنیای فانی جای آمادگی برای جهان جاودانی است ۴۵۱ |
| آیا شناسائی پیامبران یزدان دشوار است؟ ۴۵۳ |
| موجب اصلی مشکلات جهان ۴۵۴ |
| شرایط موفقیت در شناسائی پیامبران ۴۵۶ |
| "نشانه یزدان" در آفریده‌های یزدان ۴۵۹ |
| آگاهی از عدالت الهی ۴۶۱ |
| آتش دوزخ یعنی چه؟ ۴۶۵ |
| زندگانی دشوار یعنی چه؟ ۴۶۸ |



| | |
|-----------|---|
| ۴۶۸ | شناخت بین دو عالم |
| ۴۷۰ | تأخیر در اجرای عدالت |
| ۴۷۰ | عالمهای بی‌شمار |
| ۴۷۲ | سرنوشت جاودانی ما در این عالم شکل می‌گیرد |
| ۴۷۴ | دنیائی بی‌دوم و عمری زودگذر |



بخش دوازدهم

ضمیمه‌ها

| | |
|-----------|--|
| ۴۷۹ | ضمیمه ۱: شناختِ گفتار فرستادگان یزدان |
| ۴۷۹ | یک آزمایش: مخصوص مسلمانانی که زبان عربی می‌دانند |
| ۴۸۳ | آیات الهی |
| ۴۹۷ | ضمیمه ۲: آثار دیگر مؤلف |
| ۴۹۷ | کتاب‌های مؤلف به فارسی |
| ۵۰۰ | کتاب‌های مؤلف به انگلیسی |
| ۵۰۴ | کتاب‌ها و جزوه‌های دیگر |
| ۵۰۷ | ضمیمه ۳: درباره مؤلف |
| ۵۱۱ | مراجع: |

بخش اول



سفری جان‌بخش و روح افزا به سوی خدا

بگو! ای بندگان: راهنمای آمد، بشتایید... راهش دون [غیر] راهها
و گفتارش دون گفتارها. بشنوید و بیائید. این روز پیروز را مانند
نبوده و نیست. این است گفتار پروردگار.^۱ حضرت بهاءالله

رحمتش جمیع آفرینش را احاطه نموده... بی نصیب قلبی که
به حُبّش فائز نشد و محروم گوشی که ندایش را نشنید. ای
قادسان! کوثر باقی جاری... به حُبّش بنوشید و از عالمیان چشم
حضرت بهاءالله پوشید.^۲

بگو! ایام رفته و می‌رود. جهد نمائید شاید فائز شوید به آنچه که
سبب رستگاری است در دنیا و آخرت.^۳ حضرت بهاءالله

بگو! ای بندگان: راهنمای آمد بشتایید. بیننده یکتا آمده و راه
راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به زیان جان
بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید.
رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو.^۴ حضرت بهاءالله

۱



چرا این کتاب را بخوانم؟

زمان به سرعت درگذرت است و فرصت کمیاب. در بحبوحه این زندگانی شلوغ و پر ماجرا، شما ممکن است بپرسید: "چرا لازم است آئین بهائی را بشناسم؟ من فرصت کافی حتی برای کارهای روزانه‌ام ندارم، تا چه رسد به خواندن کتابی درباره خدا و دین و آخرت. من از باورهای خود راضیم و نیازی به دانستنی‌های تازه ندارم." اگر چنین افکاری به خاطر شما می‌رسد، سعی کنید به این پرسش‌ها، با یقین و اطمینان، بدون کمترین شک و شباهه، پاسخ دهید:

- هدف اصلی از هستی ما و رمز خوشبختی ما چیست؟
- اگر دین برای اشاعه دوستی و محبت است، چرا این‌همه دشمنی به بار آورده؟



- آگر خدا عادل است، چرا بهداد مظلومان نمی‌رسد؟
- پس از مرگ چه در انتظار ماست؟ آیا بهشت و دوزخی هست؟ آگر هست، چگونه است؟
- تفاوت گفتار خدا با گفتار ما چیست؟
- آیا می‌توان بنابرداوری خرد، پیامبران یزدان را با اطمینان شناخت؟
- چگونه می‌توان، بنابر نقشه یزدان، کشورمان را آزاد و آباد نمود؟

آگاهی از نقشه آفرینش انسان، بهشما یاری می‌دهد تا بههمه این اسرار پی برید و بههمه این پرسش‌ها با یقین و اطمینان پاسخ دهید. رمز سعادت ما در دانستن این اسرار است. تا ندانیم چرا بهاین جهان آمده‌ایم و به کجا می‌رویم، مانند مسافری هستیم که عمری سرگردان در سفر بسر برد، اما به شهر مقصود نرسد و زیبائی‌ها و شگفتی‌های آنرا نبیند. چقدر چنین سفری بیهوده و رنج افزاست. نزدیکی به خدا و آگاهی از هدف از آفرینش ما و راه پرورش و تکامل روح ما، ما را از نومی آفریند و زندگانی تازه‌بما می‌بخشد. رمز حل جمیع مشکلات جهان در اجرای نقشه یزدان برای سعادت انسان است. تا این نقشه را نیاموزیم و به آن تحقق بخشیم، مشکلات ما بیشتر و پیچیده‌تر خواهد شد.

حال بهینیم سفر ما بهسوی خدا با چه شادی‌ها و شگفتی‌هائی همراه است، و آنان که از این سفر بی خبرند، از چه نعمت‌ها و بخشش‌هائی بی بهره‌اند.

سفری شادی‌بخش و روح افزا

به سوی خدا

درباره هر یک از این بخشش‌ها و پیامدهای شادی‌بخش که خدا برای هر یک از ما خواسته و مقدار داشته، اندکی بیاندیشید و از خود بپرسید: "آیا



گام برداشتن در این راه و رسیدن به این هدف‌ها بی‌یهوده و بی‌ثمر است، یا مقدم بره روظیفه دیگر؟"

- چقدر شادی‌بخش است آگر بدانیم از کجا آمده‌ایم، چرا آمده‌ایم، و به کجا می‌رویم.
- چقدر شادی‌بخش است آگر بدانیم که زندگانی ما در این دنیا نخستین ثانیه در سفری ابدی به‌سوی خدادست.
- چقدر شادی‌بخش است آگر بدانیم که این سفر بی‌پایان پر از دیدنی‌ها، زیبائی‌ها، و شگفتگی‌هاست.
- چقدر شادی‌بخش است که بدانیم خالقی مهربان داریم که ما را عزیز می‌شمرد و از ما بما مهربان‌تر است.
- چقدر شادی‌بخش است که هر بامداد به‌یاد خدا با امید و عشق به‌روزی که در انتظار ماست برخیزیم، و هر شبانگاه با اطمینان به لطف و حمایت یزدان، سر بر بستر نهیم.
- چقدر شادی‌بخش است که بدانیم خالق ما، ما را شبیه خود ساخته و در درون ما از ذخائر معنوی هرچه بیشتر به‌ویژه گذاشت.
- چقدر شادی‌بخش است که بخاطر عشق خدا بما و بخشش‌های او بما، عاشق خود شویم و خود را شاهکار خدا شمریم.
- چقدر شادی‌بخش است که از چالش‌ها و رویدادهای ناروا بر خود نلرزیم، و به‌نیروی اعتماد و امید و اطمینان به لطف و یاری یزدان بر آنها فائق آئیم.



- چقدر شادی آور است اگر بدانیم که در سفر به سوی خدا، ساعات هر روز را چگونه سپری نمائیم تا هرچه بیشتر به هدف از هستی خود نزدیکتر شویم.
- چقدر شادی آور است اگر بدانیم که خدا بخاطر عشق ما را آفریده و تنها خواست او از ما این است که ما نیز عاشق او شویم.
- چقدر شادی بخش است اگر بدانیم که خدا هر هزار سال یکبار، کاهی کمترگاهی بیشتر، با ما سخن می‌گوید و راه رستگاری ما را بما می‌آموزد.
- چقدر شادی آور است اگر با یقین و اطمینان بدانیم که برای رهائی ما از جنگ و جدائی و صدها بلاهای دیگر، بار دیگر، آفریننده و عاشق ما به زبان پیامبری تازه به نام بهاء‌الله، یعنی نور خدا و شکوه و جلال خدا، با ما سخن گفته. این کتاب درباره شناسائی گفتار خدا به زبان تازه‌ترین فرستاده است.
- حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "گل در آب اندازی غرق شود، و گل بر آب افکنی، چون تاج بر فرق آب قرار گیرد". روزگاری گل نیز گل بود. از خود نیست شد و زندگانی تازه یافت. عشق خدا نیز از گل وجود ما گل می‌پورد و ما را به گلشنی تازه و زیبا می‌برد. تا از گل دنیا فانی و ناپایدار نرهیم و در گلشن جهان جاودانی نروئیم، از آنچه خدا برای ما خواسته و مقرر داشته بی‌بهراهیم. حتی تصور شادی‌ها و شگفتی‌های آن عرصه جاودان برای ما ممکن نیست.



از ماست که بر ماست

خداآوند نقشه حل هر مشکلی را به زبان فرستاده اش بما آموخته، اما تحقق نقشه را در اختیار ما گذاشت. هر یک از ما در برابر خدا مسئولیم که این نقشه را بیاموزیم و در تحقیق آن بکوشیم. حال اگر ما دانشی را که آفریننده ما برای رستگاری و شادمانی ما و رهائی ما از جنگ و جدائی به زبان تازه‌ترین فرستاده اش بما آموخته نادیده انگاریم و عمر گرانها را صرف راحت و کسب ثروت این دنیا نماییم، جز ما مسئول این همه ظلم و سختی و بلا در دنیا کیست؟ "مپرس این زنگ برای چه کسی به صدا آمد. این زنگ تورا صدا می‌زند".

تفاوت آنچه خدا برای ما خواسته و مقدر داشته و آنچه بیشتر مردم عصر ما ممکن دانسته و برای خود پذیرفته‌اند، برابر با فاصله کهکشان‌هاست. چقدر دنیا زیبا و پر جلوه و جلا می‌شد اگر همه مردم جهان به همه شادی‌ها و نعمت‌هایی که خدا برای بندگانش مقدر داشته می‌رسیدند. این نعمت‌ها و شادی‌ها در اختیار همه ماست. اما در این عصر شلوغ و پر ماجرا، چه کمیابند کسانی که در این راه حتی یک گام بردارند. با سختی‌ها و ناکامی‌ها می‌سازند، بدون اینکه بدانند چه ارمنغان‌هایی در دسترس آنهاست و از چه شادی‌هایی بی‌بهره‌اند. اگر این کتاب را با قلبی پاک و خاطری آزاد از شایعات و شنیده‌ها، بدون پیشداوری بخوانید، به همه شادی‌هایی که خدا برای شما و همه بندگانش خواسته خواهد رسید.

اگر ما ایرانیان، رمز شادمانی و کامرانی خود و راه رهائی کشورمان را از سختی‌ها و بلاها نیاموزیم، قصور از کیست؟ نزدیک به دو قرن است که آئین بهائی از کشور ما برخاسته، اما بیشتر ایرانیان آنطور که باید این آئین را نشناخته و قدر آنرا ندانسته‌اند. اگر پیام یزدان و راه رهائی کشورمان را از ظلم



و استبداد از همان آغاز می‌پذیرفیم، این‌همه بلا که مانند باران بر سر ما ریخته، هرگز روی نمی‌داد. آیا این سخن سعدی وصف حال ما نیست: "از ماست که بر ماست"؟

این نوشته، افکار و تصورات یک نویسنده خیال‌پرداز نیست. منشأ آن گفتار پروردگار است. نویسنده آن نیز مانند بسیاری از مردم عصر ما، در آغاز دست یافتن به‌این نعمت‌ها و آرمان‌ها را ممکن نمی‌دانست. این نوشته که نتیجه عمری تحقیق و کاوش و کوشش است، راه رسیدن به‌همه شادی‌ها و نعمت‌هائی را که خدا برای هر یک از بندگانش مقدر داشته، برای شما کوتاه و هموار می‌کند. با کوشش و کاوش و با امید و اتكاء به لطف و رحمت یزدان، به‌همه آنها خواهید رسید.

نیاز به آئینی نو

برای اینکه لزوم دینی تازه را در زمان ما توضیح دهند، حضرت بهاء‌الله دین را به‌جامه تشبیه می‌فرمایند.

خردمدان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامه اوست، هرگاه کهنه شود به‌جامه تازه او را بیاراید. هرگاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به‌آنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار.^۰

هرگاه لباس ما کهنه شود، چه می‌کنیم؟ جامه‌ای نو می‌پوشیم. آیا دین نیز مانند جامه کهنه نمی‌شود؟ می‌فرمایند هرگاه این جامه کهنه می‌شود، هر هزار سال یکبار، گاهی بیشتر گاهی کمتر، خدا بما جامه‌ای نو می‌بخشد. اما مردمان چنان به‌جامه اجدادی خود انس گرفته‌اند که به‌آسانی جامه نورا نمی‌پذیرند. پوشیدن جامه‌های کهنه و پوسیده، بسیار مشکل‌آفرین است، از جمله:



- با گذشت زمان، آن جامه پاره پاره می‌شود. تقسیم آئین یکتای یزدان به فرقه‌ها و شعبه‌های متفاوت و متضاد، نشانه‌ای روشن بر این پارگی است.
- زندگی در زمان‌های پیشین بسیار ساده بود. مردمان با الاغ و اسب و شتر به سفر می‌رفتند، و به سفینه‌های فضائی و بمب‌های اتم دسترسی نداشتند. چه شباهتی میان دنیای آن روز و امروز می‌توان یافت؟ در آن زمان دنیا در مرحله کودکی بود، حال به بلوغ رسیده. آیا لباس کودکی را پس از بلوغ می‌توان پوشید؟
- جامه بر اثر پوشیدن، آلدود نیز می‌شود. این آلدودگی خرافات و تعصبات و توهّماتی است که به تدریج در آئین‌های کهن راه یافته.

همانطور که می‌بینیم زندگی در این عصر با آئین‌های پیشین، بسیار مشکل‌آفرین است. ایمان به آئین بهائی—تازه‌ترین جامه خدا بما—همه این مشکلات را از میان بر می‌دارد. این جامه نیز پس از هزار سال یا بیشتر کهنه خواهد شد. در آن زمان، پیامبری دیگر بار دیگر به زندگانی مردمان پاکی و تازگی می‌بخشد.

این چنین است نقشه یزدان برای سعادت بندگان. شما هر دینی دارید، آنرا از دست نمی‌دهید، زیرا جامه نو همان جامه پیشین است که با طرحی نو به دست خدا برای شما دوخته شده. اگر هم جامه‌ای ندارید، این جامه نو را چندی بپوشید و بیازماید تا بهبینید تا چه حد به زندگانی شما زیائی و صفا می‌بخشد.



آزادی از باورهای کهن

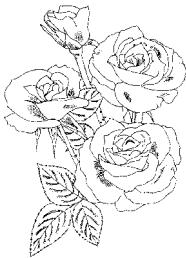
بخاطر رفتار ناپسند و فتنه و فساد از گروهی از متظاهران به دین و ایمان، بسیاری از مردم عصر ما، دست و دل از دین و ایمان برداشته‌اند. بخاطر رفتار ناپسند ملایان حاکم در ایران، این تمایل میان ایرانیان از هر ملت دیگر بیشتر گسترش یافته. اگر شما از این گروهید، بخاطر آزادی از باورها و بستگی‌های پیشین، از امتیاز خاصی برخوردارید.

پذیرفتن آئین تازه یزدان را می‌توان به انتقال نهالی از باغی به باغ دیگر تشییه نمود. پیروان آئین‌های کهن نهال‌هائی هستند که ریشه‌های عمیق در آئین خود پروردۀ‌اند. انتقال این نهال‌ها با این ریشه‌ها از باغی آشنا به باغی تازه و نا‌آشنا، بسیار دشوار است. انتظارات خانوادگی و وفاداری به باورهای نیاکان، آنها را از آزادی فکر و دگراندیشی باز می‌دارد. اگر این مؤمنان خود را از این‌گونه بستگی‌ها برهانند و به باغ تازه و پر شکوفه آئین تازه یزدان قدمی گذارند و نظری نمایند، از دیدن زیبائی‌های آن چنان متحیر شوند و به وجود و سرور آیند که حتی تصور بازگشتن به باغ کهن به خاطرshan نگذرد.

مؤمنین متعصب از هر باوری باشند—چه یهودی، چه زردشتی، چه مسیحی، چه مسلمان—پژوهش درباره آئینی تازه را نه تنها غیر لازم بلکه گناه می‌شمرند.

آزادی شما از ریشه‌های آئین‌های کهن، به شما آزادی می‌بخشد تا به آئین تازه یزدان با بی‌طرفی، بدون پیشداوری، نظر نمائید. اگر شما ریشه‌های باورهای کهن را بریده‌اید و از انتظارات خانوادگی آزادید، این آزادی امتیازی است بزرگ، آنرا کوچک نشمرید.

۲



پیامبران یزدان را چگونه می‌توان شناخت؟

بسیاری از مردمان خواهان شناسائی فرستادگان یزدانند، اما نمی‌دانند از چه راه می‌توان آنان را شناخت. این کتاب در پاسخ به این پرسش و نیاز و برای این جویندگان حقیقت نگاشته شده.

پیامبران یزدان را چگونه می‌توان شناخت؟ آیا پرسشی مهمتر از این می‌توان تصور نمود؟ سرنوشت جاودانی ما و تأسیس بنیان صلح و صفا در دنیا مرتبط به شناسائی و پیروی از این پیامبران است. زیرا آنها راهنمای ما از جانب پروردگارند. جز خالق ما چه کسی از اسرار رستگاری ما آگاه است؟ رمز کامرانی و شادمانی ما در یافتن و شناختن نقشه آفرینش ماست. اگر این



نقشه را نیاموزیم و تحقق نبخشیم، بنابر گفتار پوردگار، روی صلح و صفا نبینیم و به جام کامیابی و خوشبختی پایدار هرگز دست نیابیم.

چرا ملیونها نفر در سراسر جهان به آئین بهائی گرویده‌اند؟ چرا آنها گفتار دو پیامبر عصر ما، حضرت باب و حضرت بهاه‌الله را گفتار خدا می‌دانند؟

بنابر شهادت یزدان، گفتار پیامبران برترین راهنمای و مطمئن‌ترین میزان حقانیت آنهاست. در این راه هیچ انسانی قادر به مقابله به‌مثل با آنها نیست:

حق به جمیع جهات و اعمال و افعال و اقوال بهمثابه [مانند] آفتاب از دونش
حضرت بهاه‌الله [غیرش] واضح و ممتاز.

ولو عند الله شيئاً أشرف من الكلام ليجعله بينه وبين رسله.^۲
حضرت باب
اگر نزد خدا چیزی گرامی تراز گفتار بود، خداوند آنرا میان خود و فرستادگانش قرار می‌داد.
آن فرود آمدی به جای سخن
گرددی گوهری و رای سخن

نمونه‌هائی چند از آثار آسمانی بهائی را که در این کتاب تقدیم شده، به‌دل و جان بخوانید و به‌بینید که آیا قدرت و عظمت و ابهت پوردگار را در آنها می‌یابید و "لحن سخن یزدان" را در آنها می‌شنوید؟

مسئولیت ما در برابر آفریننده ما

دو پیامبر عصر ما، حضرت باب و حضرت بهاه‌الله، آثار خود را که به‌بیش از صد جلد می‌رسند، همه را به خدا نسبت می‌دهند. آنها بارها به تأکید اظهار می‌دارند که آنچه می‌گویند همه از خالق جهان است، نه از یک انسان عاجز و ناتوان. چه بخواهیم چه نخواهیم، هر یک از ما با شنیدن این خبر و این ادعا در برابر خدا مسئولیم که به جستجو پردازیم و در کمال اطمینان به‌این



پرسش پاسخ دهیم: آیا این دو پیامبر در ادعای خود صادق‌اند یا کاذب؟ آیا گفتارشان از خداست یا از خود آنها؟ جز این دو، یعنی "صادق یا کاذب" چه پاسخ دیگری به‌این پرسش می‌توان داد؟ آیا رواست چنین مسئله و مسئولیتی را کوچک شمیم و در گوشه فراموشی سپریم؟ آیا جایز است چنین خبر بزرگی را نادیده و ناشنیده انگاریم؟ ما انسان‌ها همه نظر به منافع شخصی خود داریم. چرا در این مورد قصور ورزیم؟ چرا از آنچه به خیر و صلاح ماست روی برتابیم؟

تفاوت میان آفتاب و شمع

آیا شناسائی گفتار پورده‌گار و تمیز دادن آن از غیر آن دشوار است؟ خالق ما بما یقین می‌دهد که گفتارش مانند آفتاب جهانتاب در میان سخنان بندگانش تابان و درخشان است. آیا تشخیص آفتاب از غیر آن مافوق توانائی ماست؟ این نوشه ابرها را از پیش چشمان شما بر می‌دارد تا این آفتاب را تابان و درخشان ببینید و بشناسید. شما در صورتی به‌این هدف بزرگ می‌رسید و پرتو حقیقت را در این دو فرستاده یزدان می‌بینید که به‌چشم خود بنگرید، نه به‌چشم دیگران و یا از پس پرده‌های تصورات و شایعات گسترده و بی‌اعتبار میان مردمان.

مطالعه و دقت در مندرجات این کتاب به‌شما یاری می‌دهد که منشأ آسمانی این دو پیامبر را به‌آسانی و روشنی ببینید و بشناسید. زیرا مسئولیت شما، مقایسه یک شمع با شمع دیگر نیست. مسئولیت شما مقایسه قدرت و عظمت و درخشش آفتاب تابان با شعله‌های لرzan و بی‌توان شمع هاست. این آفتاب سخن یزدان است و این شمع‌ها افکار و گفتار مردمان. آیا تشخیص این‌همه تفاوت مافوق توانائی شماست؟ اگر با فکر نقاد و دیده باز



و قلب پاک بنگرید، اشتباه در این راه و خطأ در داوری در این مسئله برای شما به هیچ وجه ممکن نیست.

مهم‌ترین تصمیم در زندگانی شما

خالق ما بما می‌آموزد که ما را بیهوده نیافریده و هرگز بندگانش را به حال خود بی‌راهنما نگذاشته و نمی‌گذارد. او در گفتار فرستادگانش راه رهائی ما را بما می‌نماید و رمز کامرانی و شادمانی جاودانی را بما می‌آموزد. بدون آگاهی از دانش و حکمت یزدان که در گفتارش آشکار است، چگونه می‌توانیم اسرار آفرینش خود را دریابیم و جهان را از جنگ و جدائی و بلا برهانیم؟

خالق ما به تکرار بما اخطار می‌دهد که خبر ظهور فرستادگانش را که برای یاری و راهنمائی ما می‌آیند، کوچک نشمریم. اگر به آنها بی‌اعتنای باشیم، جزبی اعتنایی بما، از جانب فرستنده آنها، چه انتظاری می‌توان داشت؟ آیا این عادلانه نیست؟ اگر شما به کسی سلام گوئید و او به شما پاسخ ندهد، چه احساسی می‌کنید؟ آیا رفتار او موجب بی‌اعتنایی شما نخواهد شد؟ بدون عشق خدا و نزدیکی به خدا، زندگی بیهوده و بی‌معناست.

به یقین بدانید که تمام تصمیمات شما در سراسر زندگانی شما، قابل قیاس با داوری شما و تصمیم شما درباره فرستادگان خدا نیست. زیرا پیامد هر موفقیت یا شکستی در این دنیا کوتاه و ناپایدار است، مگر پیامد پذیرش یا رد نقشه یزدان برای سعادت انسان و رهائی جهان از بلاها و رنج‌های بی‌کران. بدون یاری و راهنمائی پروردگار، کامرانی و شادمانی پایدار، چه در این جهان و چه در جهان جاودان، برای احتمال ممکن نیست.



بنابر گفتار خدا، زندگانی ما در این دنیا نخستین گام در سفری بی حد و بی پایان است. ما بهاراده خدا هستی یافته ایم و سرانجام بهسوی او باز می گردیم. چه بخواهیم چه نخواهیم، این نقشه آفرینش ما و سرنوشت جاودانی ماست. آیا جایز است که در آنچه به خیر و صلاح ماست قصور ورزیم؟ آیا رواست این مسئولیت بزرگ را کوچک شمیریم و خبر ظهور دو فرستاده یزدان را نادیده و ناشنیده انگاریم؟



۳



"بھاءاللہ" کیست؟

بھاءاللہ یعنی "نور یزدان و فرّ یزدان*". از معنای این لقب می‌توان نقش همه پیامبران را شناخت. اگر چه این نام خاص فرستاده عصر ماست، اما در معنا، درباره همه فرستادگان یزدان صادق است. پورودگار در هر عصری بنابر نیازِ بندگانش، در آئینه روح یکی از برگزیدگانش می‌تابد تا پرتو شکوه و جلال و عظمتش را بما بنماید و ما را از سرنوشت جاودانی خود آگاه کند. اگرچه پیام آوران یزدان هر یک نامی خاص خود دارند، اما هدف و حقیقت وجود آنها یکی است. نور آفتاد را بهر نامی بنامیم، همان نور است. اگرچه "بھاءاللہ" به ظاهر اشاره به یک انسان است، ولی در حقیقت اشاره به روح

* بنابر فرهنگ بزرگ سخن، واژه "بھاء" یعنی: روشنی، رونق، درخشندگی، زیبائی، نیکوئی، فرّ یا جلال. فرهنگ عمید، "عظمت" را نیز به این صفات می‌افزاید.



خداست که بار دیگر در یکی از بندگانش جلوه نمود و برای شادمانی و شکوفائی ما به زبان او با ما سخن گفت.

روح یا نفس پیامبران را می توان به آئینه تشبیه نمود و فروغ و فر خدا را در روح آنها به پرتو آفتاب. در این گفتار، حضرت بهاۓالله تفاوت این دو، یعنی نقش پرتو آفتاب و آئینه را بیان می فرمایند:

ثم اعلم بأنَّ هذَا الغلام كَلْمَا يَكُون ناظِراً إِلَى نَفْسِهِ يَجْدِهَا أَحْقَرُ الْوُجُودِ وَ كَلْمَا يَرِتَّ
البَصَرَ إِلَى تَجَلِّيَاتِ الَّتِي ظَهَرَتْ مِنْهَا يَجْدِهَا سُلَطَانُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ.^۱ حضرت بهاۓالله
پس بدان که هرگاه این غلام^۲ به نفسش نظر می اندازد، او را کمترین می بیند. و هرگاه
نظر را به پرتوی که در او تابان است منعطف می سازد، او را سلطان عالم غیب و عیان
می یابد.

حضرت مسیح می فرمایند "من کلمه بودم، کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود". مسیحیان از این سخن پنداشته اند که حضرت مسیح برابر با خداست. اگر به جای واژه "کلمه" واژه نور یا فکر بکار ببریم، مقصود از گفتار حضرت مسیح آشکار می شود: "من نور بودم، نور نزد خدا بود، و نور خدا بود." "من فکر بودم، فکر نزد خدا بود، و فکر خدا بود" اگرچه نور از آفتاب سرچشمه می گیرد، اما نور را نمی توان برابر با آفتاب دانست. اگرچه فکر از متفکر سرچشمه می گیرد، اما با او یکسان نیست. تنها نشانه ای از وجود اوست.

سخن جز حامل فکر چیست؟ ما فکریم و فکر ما اشعه ای از روح ماست. پس نزدیکی با گفتار خدا، نزدیکی به فکر خداست، و دیدن فکر خدا، دیدن خداست. حضرت مسیح فرموده اند: "خوشابه حال پاک دلان. آنها خدا را خواهند دید. " نزدیک ترین و هموارترین راه به دیدار خدا، گفتار خداست.

^۱ غلام: اشاره به حضرت بهاۓالله.



پروردگار در پس پرده سخن‌ش پنهان است. وظیفه ما در این سرا دیدن و شناختن چهره او در پس این پرده است. هرچه این پرده شفاف‌تر شود، عشق ما به خدا بیشتر می‌شود.

زندیک شوید و گفتارش را بیابید. گفتار پیک [وسیله] دیدار اوست. شما را از تاریکی رهاند و به روشنایی رساند.^۲

فکر خدا چراغ راهنمای ما به‌سوی شادمانی و کامرانی و عزت جاودانی ماست. بدون پرتو این چراغ، زندگانی ما تاریک و غم‌افزا و بی‌هدف و بی‌معناست.

دیدن بهاءالله فروغ و فرّ خدا

لقب "بهاءالله" (Glory of God) بارها در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان در اشاره به موعود عصر ما بکار رفته.^{*} در بعضی از این پیش‌بینی‌ها، سخن از دیدن بهاءالله است. شکوه و جلال خدا را جز در فرستاده‌اش چگونه می‌توان دید؟

آیا من به شما نگفتم که اگر ایمان داشته باشید، بهاءالله را خواهید دید?
حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۱۱، آیه ۴۰)

Did I not tell you that if you have faith, you will see the Glory of God ?
Christ (John 11:40)

—————
آنها بهاءالله را که شکوه و فرّ خدای ماست خواهند دید.
اشعیا، فصل ۳۵ آیه ۲

They will see the glory of the Lord, the splendor of our God. Isaiah 35:2

* بعضی از معانی واژه "glory" به انگلیسی: فرّ شکوه، splendor، روشنی brightness، بزرگترین و bliss of heaven، greatest magnificence or splendor

(Thorndike Dictionary)



بهاء‌الله ظاهر خواهد شد و همه مردم جهان آنرا با هم خواهند دید.

اشعیا، فصل ۴۰، آیه ۵

And the glory of the Lord will be revealed, and all people will see it together.

Isaiah 40:5

هدف اجتماعی آئین بھائی، وحدت و یگانگی میان اقوام و ملت‌های جهان است:

من * می‌آیم تا همه ملت‌ها و زبان‌ها را گرد هم آورم. آنها خواهند آمد تا "فروغ" من * [بهاء‌الله] را به‌بینند.
اشعیا، فصل ۶۶، آیه ۱۸

I am coming to gather all nations and tongues, and they shall come and shall see My glory.

Isaiah 66:18

زمانی نو و روزی نو فرا رسیده و پرتو بزرگی و فریزان بر جهان تابیده. چرا بیشتر مردمان از این مژده شادی بخشن بی خبرند؟

ای اورشلیم! برخیز! [واز شادی] روشن شو^{*}! زیرا نورت آمده و بهاء‌الله بر تو تابیده.
به‌بین! تاریکی زمین را فرا گرفته و شب تیره ملت‌ها را پوشانده، [اما تو شاد باش
زیرا] پورودگار و فرش [بهاء‌الله] بر تو می‌تابد.

اشعیا، فصل ۶۰، آیه‌های ۱-۲

Arise, shine, Jerusalem, for your light has come, and the glory of the Lord rises [has dawned REB] upon you. See, darkness covers the earth and thick darkness is over the peoples, but the Lord rises upon you and his glory appears over you.

Isaiah 60:1-2

* من: اشاره به "روح اعظم الهی" است. فروغ من: فروغ خدا.

* روشن شو: چشم‌ت روشن.



در عصر ما بیشتر مردم عالم، نام بهاءالله را نشنیده‌اند. اما زمانی خواهد رسید که این نام زبانزد جمیع مردم جهان خواهد شد:

زمین از شناسائی "بهاءالله" پُر (لبریز) خواهد شد، همانطور که آبها دریا را می‌پوشانند.
حقوق، فصل ۲، آیه ۱۴.

For the earth shall be filled with the knowledge of the Glory of the Lord, as the waters cover the sea. Habakkuk 2:14



همانطور که زنده بودن من حقيقة است، همانطور نیز عالم از بهاءالله (از فروغ و فرّ خدا) پُر (سرشار) خواهد گشت.
اعداد، فصل ۱۴، آیه ۲۱.

As truly as I live, all the earth shall be filled with the glory of God. Numbers 14:21

حضرت مسیح در اشاره به خدا، واژه "پدر" بکار می‌برند. "شکوه و فرّپدر"
در معنا برابر است با بهاءالله:

پسر انسان در "شکوه و فرّپدرش" خواهد آمد.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۱۶، آیه ۲۷)

The Son of Man shall come in the Glory of His Father [Glory of God].
Christ (Matthew 16:27)



بنابر کتاب مقدس، مؤمنی فدآکار به نام استیفان که سرانجام بخاطر ایمانش سنگسار شد، به افتخار دیدار دو روح بزرگ به نام عیسی و بهاءالله فائز گشت:

استیفان... بهاءالله و عیسی را دید که در دست راست خدا ایستاده‌اند.
اعمال رسولان، فصل ۷، آیه ۵۵

Stephen...saw the Glory of God and Jesus standing at the right hand of God.
Acts 7:55





حضرت باب که هدفشان آمادگی مردمان برای شناسائی و پذیرش حضرت بهاءالله بود، صریحاً لقب "بهاه‌الله" را در آثارشان بکار برده‌اند. در اشاره به کسانی که تأسیس نظم جهانی و وحدت عالم انسانی را می‌بینند:

حضرت باب

طوبی لمن ینظر الی نظم بهاه‌الله.^۳

چه کامرواست کسی که نظم بهاه‌الله را بهیند.

مکاشفات یوحنا

یوحنا در رؤیائی اسرار آمیز از بسیاری از رویدادهای آئین بھائی خبر می‌یابد، از جمله نام پیامبری که برای بشر نظمی نوین می‌آورد:

سپس در یک رؤیا، [فرشته‌ای] مرا بدهله کوه بلندی برد و از آنجا شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از جانب خدا از آسمان پائین می‌آمد. شهر غرق در شکوه و جلال خدا [بهاه‌الله] بود، و مثل یک تکه جواهر قیمتی می‌درخشید.

مکاشفات یوحنا، فصل ۲۱، آیه‌های ۱۰-۱۱

"شهر مقدس اورشلیم" اشاره به تمدنی تازه است که از آسمان اراده الهی برای ما فرود آمده. آنچه این شهر را جلوه و جلا می‌بخشد، جلال و شکوه خدا، بهاه‌الله، است.

همانطور که دیدیم، اورشلیم به این مژده مفتخر شده:

ای اورشلیم! برخیز [واز شادی] روشن شو! زیرا نورت آمده و بهاه‌الله بر تو تاییده.
اشعیا، فصل ۶، آیه‌های ۱-۲

نقشه این شهر آسمانی از خدادست، بنای آن با ما. در عصر ما پایه‌های این شهر زیبا، در سراسر دنیا بنا شده. آکنون ملیون‌ها نفر از بھائیان در بیش از



۲۰۰ کشور مشغول به ساختن این تمدن جهانی و بر افراشتن این شهر آسمانیند.

حضرت مسیح در این رؤیا، چند بار به نام سازنده این شهر و تمدن نوین آن اشاره می‌کنند:

هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید: هر که پیروز شود^{*}، از "مَنْ" یعنی نان آسمانی^{**} خواهد خورد؛ و من به او سنگ سفیدی خواهم بخشید که بر آن نام جدیدی نوشته شده است، نامی که هیچکس از آن با خبر نیست، غیر از کسی که آن را دریافت می‌کند. مکافات یوحنا، فصل ۲، آیه ۱۷

حضرت مسیح به کسانی که به آئین نوین یزدان می‌گردوند، نوید می‌دهند که خداوند نام تازه‌ای به آنها می‌بخشد. این نام تازه اشاره به کسانی است که خود را به بهاء نسبت می‌دهند، یعنی خود را بهائی می‌شمنند:

هر که پیروز شود... نام خدای خود را نیز بر او خواهم نهاد تا متعلق به شهر خدایم یعنی اورشلیم جدید گردد، شهری^{***} که از جانب خدایم می‌آید. همچنین نام جدید خود را بر او خواهم نهاد. هر که این گفتار را می‌شنود، توجه کند که روح خدا مکافات یوحنا، فصل ۳، صفحات ۱۲-۱۳ به کلیساها چه می‌گوید.

"نام خدای خود" اشاره به بهاء نام اعظم خداست. شیخ بهائی نخستین کسی بود که این نام را در دعای سحر کشف کرد و بر خود نهاد.

حضرت بهاء‌الله
يا الـعـالـم الـظـاهـر بـالـاسـم الـاعـظـم.^{****}
ای پروردگار عالم که به اسم اعظم ظاهیری.

* هر که پیروز شود: هر کس که بر شایعات دروغ و تعصبات و توهماتی که با روح پاکش در مبارزه‌اند پیروز شود.

** نان آسمانی: اشاره به گفتار پروردگار.

*** شهری: نقشه شهر یا تمدنی نوین.



تبیید حضرت بهاء‌الله از شرق به غرب

تبیید حضرت بهاء‌الله از شرق عالم (ایران) به سوی غرب در این آیات پیش‌بینی شده:

سپس او مرا به [سوی] دروازه آورد، دروازه‌ای که رو به مشرق داشت. وانگاه بهاء‌الله [که به اسرائیل توجه داشت] با صدائی مانند غرش رودخانه‌ای عظیم، از سوی شرق آمد و زمین به بهاء او [فروغ و فرش] تابان گشت. در حالی که بهاء‌الله از دروازه شرقی وارد معبد می‌شد، روح [الهی] مرا بلند نمود و به قسمت درونی معبد برد. من دیدم که بهاء‌الله معبد را از وجودش مملو ساخت. در حالی که آن فرد بهلوی من بود، شنیدم شخصی از درون معبد سخن می‌گوید. او بمن گفت: ای انسان! محل استقرار تخت سلطنت مرا می‌بینی؟ جائی که پاها می‌برآن می‌نهام، و جائی که میان مردم اسرائیل تا ابد خواهم ماند.

حزریال آیه‌های ۶-۴-۱

حضرت بهاء‌الله سال‌های آخر عمرشان را در نواحی فلسطین گذراندند. بیش از نیم قرن پس از ورودشان به فلسطین، آن نواحی به دست یهودیان افتاد و کشور اسرائیل نام یافت. حضرت بهاء‌الله در همان نواحی در شهر کوچک عکا به جهان جاودان پیوستند و همانجا مقبره‌شان تا ابد خواهد ماند. درباره این رابطه‌ها و رویدادها چندی بیان‌دیشید:

- نام شخصی بهاء‌الله است. آیا هرگز چنین نامی شنیده‌اید؟
- این شخص از شرق عالم (ایران) به کشوری در غرب عالم (فلسطین) تبعید می‌شود. چقدر چنین تبعیدی نادر است.
- در هنگام تبعید این شخص، کشوری بنام اسرائیل وجود ندارد. بیش از نیم قرن بعد، محل زندگانی او اسرائیل نامیده می‌شود.



• این شخص تبعید شده بر تخت می نشیند. تخت حکومت پروردگار، دل های مردم پاک طینت است، حکومتی که هرگز به پایان نمی رسد. پادشاهان هرگز از این عزّت و قدرت بهره ای ندارند.

در همین رؤیا، سخن از معبدی نیز به میان آمده که بر روی کوه ساخته خواهد شد:

This is the plan of the temple to be built on the top of the mountain; all its precincts on every side shall be the most holy. Ezekiel 43:12

این نقشه معبدی است که در قله کوه ساخته خواهد شد. اطرافش تماماً مقدس است. حزقيال فصل ۴۳، آیه ۱۲

این پیش بینی اشاره به معبدی است که بر روی کوه کرمل ساخته خواهد شد. جای این معبد و نقشه آن اکنون مشخص است. از این گذشته مقبره حضرت باب نیز بر روی همین کوه بنا شده.

چقدر ترکیب این رویدادها بی سابقه و بی نظیرند. جز خالق آکاه و توانا، چه کسی از آینده با خبر است؟ چه کسی می تواند از رویدادی چنین بی مانند، حدود ۳۰۰۰ سال پیش، آکاه باشد و به آن خبر دهد؟ آنچه در اینجا بحث شد، تنها مرتبط به نام بهاءالله است. توضیح سایر پیشگوئی های کتاب مقدس و قرآن در بیش از ۲۵۰۰ صفحه در چهار جلد به چاپ رسیده است.

پژوهشگران مسیحی

پیش از آنکه حضرت باب آغاز عصر نوین را اعلان فرمایند، گروهی از پژوهشگران مسیحی، پس از سالها تحقیق، به این نتیجه رسیدند که حضرت مسیح در سال ۱۸۴۳ یا ۱۸۴۴ به عالم خاکی ما رجوع خواهند فرمود. در میان این پژوهشگران، از همه معروف تر، ویلیام میلر، از کشور آمریکاست. او



نه تنها سال ظهور آن موعود را یافت، از نام نوین ایشان نیز آگاه شد. این گفتار در ۱۸۴۲ میلادی، دو سال پیش از ظهور حضرت باب در کتاب این پژوهشگر به چاپ رسید:

I believe that the Scriptures do reveal unto us, in plain language, that Jesus Christ will appear again on this earth...in *the glory of God.*

William Miller
Views of the Prophecies and Prophetic Chronology, 1842, p. 33

من براین باورم که کتاب مقدس با بیانی روشن بما نشان می‌دهد که عیسی مسیح دوباره در این زمین در "فروشکوه خدا" ظاهر خواهد شد.

این محقق مسیحی ثابت کرد که حضرت مسیح در سال ۱۸۴۴ رجوع خواهند نمود. دلائل او چنان محکم بود که دهها هزار نفر در آمریکا نظر او را پذیرفتند. اما بجای اینکه موعودشان را در زمین بیابند، نگاهشان به آسمان بود. فرقه مسیحی روز شنبه (Seventh Day Adventists) از این نهضت پدید آمد. کتاب مقدس بیش از ده بار به رجعت حضرت مسیح در سال ۱۸۴۴ میلادی اشاره می‌کند. حتی سال ظهور آن موعود را بنابر تاریخ هجری قمری یعنی ۱۲۶۰ بما می‌دهد (مکاشفات یوحنا، فصل ۱۱، آیه ۳). دانشمندان مسیحی در چند کشور، مستقل از یکدیگر، سال ظهور حضرت باب (رجوع مسیح) را در ۱۸۴۴ میلادی کشف کردند. کتاب *I Shall Come Again* این تاریخ‌ها را به تفصیل توضیح می‌دهد.

پیامبران یزدان یکسانند

بنابر گفتار حضرت بهاء‌الله، پیامبران یزدان اگر چه به ظاهر متفاوت‌اند و نام‌های متفاوت دارند، اما همه آنها حکم یک پیامبر دارند، زیرا یک روح—روح اعظم الهی—در همه آنها تابان است. هر یک از آنها را می‌توان



"رجعت یا برگشت" دیگری دانست. بنابر این، حضرت باب و حضرت بهاء‌الله، هر دو "وعده رجعت" حضرت مسیح را تحقق بخشیدند.

هر یک از فرستادگان یزدان، هم اولند و هم آخر:

من الف و یا هستم. من ابتدا و انتها هستم.

حضرت مسیح (مکافات یوحنا، فصل ۱، آیه ۷)

این پیام کسی است که اول و آخر است.

حضرت مسیح (مکافات یوحنا، فصل ۲، آیه ۹)

اول و آخر بودن همه پیامبران، پاسخی است به کسانی که رسول اکرم را آخرین پیامبر و یا حضرت مسیح را تنها نجات دهنده می‌دانند.

خدا بندگانش را یکسان دوست دارد و پرتو عشقش را بر همه آنها یکسان می‌تابد. اگر جایز نیست که ما بندگان بعضی از فرزندان خود را کمتریاً بیشتر دوست بداریم، چگونه ممکن است که خالق ما چنین کند؟

او آفتابش را بر نیک و بد یکسان می‌تابد و بارانش را بر مردم پرهیزکار و غیر

پرهیزکار هر دو فروند می‌آورد. حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۵، آیه ۴۵)

اگرچه فصل‌های سال دگرگون می‌شوند، اما آفتاب یکی است. اگرچه پیامبران هر یک نامی تازه دارند و در موسمی تازه به ظهور می‌رسند، اما منشأ همه آنها خالق ماست که چون آفتاب بنابر استعداد و نیاز ما بر آئینه روح فرستادگانش می‌تابد تا به ما روشنی بخشدند و ما را از سرنوشت جاودانی خود آگاه کنند.

فروغ و فرّایزدی در اوستا

بنابر فرهنگ معین، اوستا بارها از "سوشیانت" هائی خبر داده که در آخرالزمان (the end of Age) برای نجات مردمان به ظهور می‌رسند.



سوشیانت (Sosyant) یعنی "نجات دهنده مردمان و رهاننده آئین یزدان" از دست متظاهران به ایمان. بنابر این فرهنگ، نام یکی از این نجات دهنده‌گان "اوشیدر" یا "هوشیدر" است^۵. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند لقب "هوشیدر" (هوشی در) اشاره به حضرت باب است. آن موعود دری یا بابی بودند به دانش و حکمت یزدان که به روی موعود دیگری به نام "بِهَاءُ الله" باز شدند تا "فروغ و فرایزدی" از ظهورشان بر سکنان جهان بتاولد^۶.

اوستا از ظهور نجات دهنده دیگری خبر می‌دهد که با ظهورش "فرّاهورامزدا" (که در معنا برابر است با "بِهَاءُ الله") بر مردم جهان می‌تابد:

فرّکیانی... فرّی که از آن "اهورامزدا" است. اهورامزدا از پتو آن، آفریدگان را پدید آورد... تا آنان گیتی را دگرگون کنند و از نو بسازند... بدان هنگام که مردگان دگر باره برجیزند^۷ و زندگی جاودانه آغاز گردد. سوشیانت بدر آید و جهان را به آرزوی خویش دگرگون سازد.^۸

درباره پیروان سوشیانت، می‌فرمایند: "آنان خواستار نو ساختن گیتی‌اند".^۹

شبیه این گفتار در آثار حضرت بِهَاءُ الله بسیار است:

باید کل در اصلاح عالم بکوشند. عالم یک وطن است... باید کل به کمال اتحاد و اتفاق به تعمیر آن همت گمارند.^{۱۰}

مژده‌های حضرت زردشت همه با ظهور دو موعود عصر ما دقیقاً تحقق یافته.

^۵ معانی هوش بنابر فرهنگ عمید: عقل، خرد، (حکمت) جان، روان.

^۶* در اوستا، واژه‌های "فروغ و فرّ" در طی یک فصل (کرده یکم) چهارده بار تکرار شده.

^۷* مردگان: در نظر یزدان، مردم بی ایمان که از زندگانی جاودانی بی بهره‌اند، و از مردگان بشمار می‌روند. ظهور پیامبران، رستاخیز روحانی است. به نیروی ایمان به آئین نوین یزدان، مردمان زندگی تازه و جاودان می‌یابند.



فردوسي سخن‌سرای

بزرگ ايران

فردوسي نيز از ظهور پيامبرى که از او "فرّ ايزدي" بهچهار سوی جهان می‌تابد خبر داده. ممکن است اين سخن‌سرای بزرگ در سرودن اين آيات از سخنان حضرت زردهشت الهام گرفته:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| بيايد از اين پس يكى نامدار | ز دشت سواران نيزهگزار |
| يکى مرد پاكىزه نيك خوي | بدو دين يزدان شود چار سوی |
| کزوگردد ايمن جهان از بدی | بتابد از او فرّه ايزدي |

در سه بيت پيش می‌توان اين نشانه‌ها را يافت:

- "يکى مرد پاكىزه نيك خوي". فرستادگان يزدان نمونه پاکى و آزادگى و خلق و خوي انسانِ كامل‌اند. رفتار و گفتار آنها کاملاً در اختیار پروردگار است.
- "bedo دين يزدان شود چار سوی". برای نخستین بار در تاریخ بشر، دین يزدان برای جمیع مردم جهان آمده. هم‌اکنون آئین بهائی بهچهار سوی جهان بهبیش از دویست کشور رسیده است.
- "کزوگردد ايمن جهان از بدی". حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند هدف پروردگار در اين زمان ایجاد دنیائی است چنان امن و امان که اگر زبنا رویان از شرق جهان به‌غرب آن بروند، احدى به‌نظر هوی و هووس به‌آنان ننگرد، و اگر کسی از معادن و ذخائر طلا و نقره بگذرد، توجهی به‌آنها ننماید. آیا امنیتی از اين بيشتر می‌توان تصور نمود؟

بار دیگر می‌بینیم که در شعر فردوسی، سخن از جهان به‌میان آمده، نه کشوری یا گروهی از مردمان. جز به‌یاري پروردگار چگونه می‌توان به‌چنین



امنیتی بی نظیر و بی سابقه در سراسر جهان دست یافت؟ پیشرفت‌های ترین کشورهای عصر ما از این درجه از امنیت بی بهره‌اند.

- بتابد از او "فره ایزدی". "فره ایزدی" درست ترجمة فارسی "بهاءالله" است. هدف دارنده این نام، تابیدن شکوه و جلال و فریزدان بر همه ساکنان جهان است.
- مورخین می‌گویند "دشت سواران نیزه‌گذار" اشاره به استان مازندران است. اگر سخن آنها را بپذیریم، خواهیم دید که اجداد حضرت بهاءالله قرنها در قریه‌ای در استان مازندران به نام نور می‌زیستند. پدر حضرت بهاءالله، میرزا بزرگ نوری^{*} نام داشت. منزل ایشان، در آن قریه تا پیش از انقلاب در اختیار بهائیان بود. کسی که "نور خدا و فرخدا" لقب یافته، زادگاه اجدادش نور نام دارد، پس ظهورش "نور بر نور است".

بزرگترین پیروزی

همانطور که دیدیم، حضرت مسیح می‌فرمایند "هر که پیروز شود... نام خدای خود را نیز بر او خواهم نهاد." این نام "بهاء" است، نامی که بهائیان آنرا "اسم اعظم" دانسته، نقشش را بر انگشت‌شان می‌نهند و خود را به‌این سبب بهائی می‌خوانند. پذیرفتن آئینی نو و نامی نو برای مؤمنانی که از آغاز زندگانی با نامی دیگر مأنوس بوده و به آن بستگی یافته‌اند، بسیار دشوار است. به همین سبب حضرت مسیح به پیروزمندان در این مبارزه بزرگ، هر پاداشی که به تصور ما آید یا نیاید و عده داده‌اند. مثلاً می‌فرمایند "من آنها را

^{*} میرزا بزرگ: یکی از بهترین خوشنویسان عصر قاجار که در دربار محمد شاه مقامی ارجمند داشت.



روی تختم پهلوی خودم می‌نشانم". آیا افتخاری از این برتر می‌توان تصور نمود؟

بزرگترین چالش ما و پر افتخارترین پیروزی ما در این دنیا چیست؟ این چالش و این پیروزی، غلبه بر نفس خودخواه ماست، نفسی تواناکه در همه ما کوشاست. جمیع مشکلات بشر از تمایلات و هوس‌های این نفس سرچشمه می‌گیرند. نقش اصلی این حاکم نزدیک‌نگر، پنهان داشتن هدف زندگانی و سرنوشت جاودانی ما از نفس خردمند و دوراندیش ماست. پیروزی راستین غلبه بر این نفس است، نه غلبه بر قومی یا کشوری. چه بسا کشورگشایان که اسیر این نفس بوده و هستند.

عدم صرف وقت و پژوهش در شناسائی آئینی نو و پذیرفتن نامی نو، تنها یکی از تمایلات نفس خودخواه ماست. چهره این نفس را در جمیع امور زندگانی انسان می‌توان دید. توده مردمان به کدامیک از این گزینه‌ها متمایلند: آگاهی از اسرار آفرینش و کسب علم و دانش، یا خوش‌گذرانی و تفریح و گردش؟ صفا و پاکی سیرت، یا زیبائی و صافی صورت؟ همه خودخواهی‌ها، ظلم‌ها، و بلاها کار این نفس است.

در برابر این نفس توانا، این حاکم مقتدر، چگونه می‌توان به پیروزی رسید؟ چگونه این سد آهین را می‌توان در هم شکست؟ چه نیروی قادر است ما را از نزدیک‌نگری به دور اندیشی برساند؟ چه کسی می‌تواند نظر ما را از عشق به راحت و لذت دو روزه دنیا به عشق و عاشقی با خدائی نادیده و ناپیدا منعطف سازد؟ تنها راه و نخستین گام در این سفر کسب دانش است، دانشی که خالق ما به زبان فرستادگانش بما می‌آموزد. این دانش، چراغ راه ماست. بدون آگاهی از اسرار آفرینش، زندگانی ما در این دنیا جز در تاریکی زیستن و مردن چیزی نیست. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، عزّتی نیست مگر در علمی که خداوند در کتابش بما آموخته، و نوری نیست مگر



در شناسائی آیاتش.^۸ هدف این کتاب، شرح این علم و معرفی این آیات است.

برای رسیدن به آنچه خدا برای ما خواسته و مقدر داشته، علاوه بر نفس خودخواه ما، یک چالش دیگر نیز در راه ماست. و آن پیروزی بر افکار و تصورات نادرستی است که بهارت بردۀ ایم و بدون تحقیق و کاوش درست پنداشته‌ایم. منشأ بسیاری از این تصورات و افکار نادرست، پیشوایان مذهبی‌اند که برای حفظ مقام خود و اثبات برتری آئینشان بر آئین‌های دیگر، به پیروانشان آموخته و آنها هم بدون تحقیق و تأمل پذیرفته‌اند. این پیشوایان، بخاطر نفوذشان در سرنوشت عالم انسان، نقشی بنیادین داشته و دارند.

این اخطارها و اندرزها آگرچه به ظاهر خطاب به مسیحیان است، اما همه مردم عصر ما را در بر می‌گیرند:

می‌دانم که ظاهراً کلیسايی فعال و زنده هستی، اما در حقیقت مرده‌ای. پس بیدار شو و به خود بیا و نگذار آنچه باقی مانده، از بین برود، چون آن هم در شرف نابودی است؛ زیرا رفتار در نظر خدا پر از عیب و نقص است. بسوی آن پیغامی که ابتدا شنیدی و ایمان آوردی، بازگرد و به آن پای بند باش؛ نزد من بازگرد، و گرنه مانند دزد خواهم آمد و تو غافلگیر خواهی شد.

حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۳، آیه‌های ۱-۲)

اکنون در مقابل در ایستاده، در را می‌کویم. هر که صدای مرا بشنود و در را بگشاید، داخل شده، با او دوستی دائمی برقرار خواهم کرد، و او نیز با من. من بهر که پیروز شود، اجازه خواهم داد که بر تخت سلطنتی ام، در کنار من بنشیند، همانطور که من نیز پیروز شدم و در کنار پدرم بر تخت او نشستم. هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید.

حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۳، آیه‌های ۲۱-۲۲)



بدون پیروزی بر این دو چالش و شکستن این دو سد بزرگ—یعنی غلبه بر نفس خودخواه ما و پاک سازی روح ما از تصورات و افکار نادرست—بنابر داوری خالق ما، نتیجه و ثمر زندگانی ما در دو دنیا، جز شکست چیزی نیست.



۴



چند نمونه از آثار بهاءالله، فروغ و فرّايزدي

در اين آيات نظر نمائيد تا شکوه و قدرت گفتار پورودگار را آشکار به بینيد.
آيا هرگز دیده ايد کسی به اين سياق سخن گويد؟

ترکيباتی مانند "بگو! اى بندگان" در آثار حضرت بهاءالله بارها بکار رفته. در اين آيات خداوند به فرستاده اش امر می دهد که به بندگانم چنین "بگو". اين واژه يا شبيه آن در کتاب های آسماني دیگر نيز بکار رفته. در کتاب مقدس بارها می خوانيم: "پورودگار چنین می گويد" (Thus says the Lord)



بهنام خداوند جهان!

ای دوستان! یزدان می فرماید: امروز روز گفتار نیست. بشنوید ندای دوست یکتا را و بدپذیرید آنچه را که بندگان را آگاه سازد و آزادی بخشد... کیش الهی پدیدار و کردارش هوپیدا. بگو! ای بندگان، راهنمای آمد بشتابید. بیننده یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به زبان جان بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بهسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو... دارای جهان آمد، راهش دون راهها و گفتارش دون گفتارها. بشنوید و بیایید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. این است گفتار پروردگار.^۱ حضرت بهاءالله



پرتو خورشید جهانگیر گیتی را روشن نموده و روزگار افسرده را تازگی بخشیده. نیکوست چشمی که دید و شناخت. از بی نیاز بخواه تا راز روزش را بنماید و ترا به زندگی تازه، تازه نماید. اوست توانا و اوست دانا.^۲ حضرت بهاءالله



ای بندگان!... این راه در میان راهها مانند آفتاب جهانتاب است در میان ستارگان... این است سخن یکتا خداوند بی مانند.^۳



ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی نیاز را به گوش جان بشنوید، تا شما را از بند گرفتاری‌ها و تیره‌گی تاریکی‌ها آزاد فرماید و به روشنائی پاینده رساند.^۴ حضرت بهاءالله



ای بندگان! اگر درد دوست دارید، درمان پدیدار. اگر دارای دیده بیننده‌اید گل روی یار در بازار نمودار. آتش دانائی بر افزایید و از نادانان بگریزید. این است گفتار پروردگار جهان.^۵ حضرت بهاءالله





بی نیاز به آواز بلند می فرمایید: جهان خوشی آمده، غمگین می باشد. راز نهان پدیدار شده، اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری، از جهان و آنچه در اوست بگذری و به کوی یزدان شتابی.^۶

چند فقره از کلمات مکنونه عربی

یکی از آثار حضرت بهاءالله کتاب کوچکی است بنام "کلمات مکنونه". اگر این کتاب را که به دو زبان فارسی و عربی نازل شده بخوانید، در سراسر آن به روشنی می بینید که تنها سخن‌گو خداست که پرتو شکوه و جلالش را به زبان یک انسان بهاءالله بما می نماید. درباره این نمونه‌ها از آن کتاب، چندی بیاندیشید تا به روشنی دریابید که جز خدا هرگز کسی قادر به این‌گونه سخن گفتن نبوده و نیست. (ترجمه به مضمون):

يا ابن الوجود!

رضوانك حبي و جنتك وصلى فادخل فيها ولا تصبر هذا ما قدر لك فى ملكتنا
الأعلى و جبروتنا الأسى.^۷

اي فرزند هستي!

بهشت تو، محبت من و وصال من است. در این بهشت وارد شو و صبر مکن. خدا
چنین سرنوشتی برای تو در ملکوت خود خواسته.

يا ابن البشر!

ان تحب نفسی فأعرض عن نفسك و ان ترد رضائی فأغمض عن رضائک لتكون
في فانياً و اكون فيك باقياً.^۸

اي فرزند بشر!

اگر مرا دوست داری، از نفس خودخواست روی بگردن، و اگر رضای مرا خواهی،
از خواست خود چشم پوش تا تو در من نیست، و من در تو باقی شوم.



يا ابن الانسان!

كنت في قدم ذاتي و ازليه كينونتي عرفت حبي فيك خلقتك و القيت عليك مثالى
و اظهرت لك جمالی.^۹

اي فرزند انسان!

در زمانی بی آغاز، احساس محبت به تو را در خود یافتم، تو را شبیه خود آفریدم و
زیائیم را در تونمودم.

يا ابن الانسان!

احببت خلقك فخلقتك فأحببني کي اذكرک و في روح الحياة اثبتك.^{۱۰}

اي فرزند انسان!

دوست داشتم تو را بیافرینم، پس تو را آفریدم. تو نیز مرا دوست بدار تا تو را بهیاد
آورم و زندگانی جاودانی به تو بخشم.

يا ابن الروح!

ما قدر لک الراحة الا باعراضک عن نفسک و اقبالک بنفسی.^{۱۱}

اي فرزند روح!

راحه و رفاه برای تو ممکن نیست، مگر از نفست روی بگردانی و به نفس من روی
آوری.

يا ابن البيان!

حبي فيك فاعرفه منك لتجدنی قریباً.^{۱۲}

اي فرزند بيان!

محبّت من (عشق من به تو) در روح توست. از آن آگاه شو، تا مرا نزدیک خود بیابی.



يا ابن الوجود!

اودعت فيك جوهر نوري فاستغن به عن كل شيء لأن صنعي كامل وحكمي نافذ لا تشك فيه ولا تكن فيه مربينا.^{۱۳}

اي فرزند وجود!

جوهر نورم را در تو بهودیعه نهادم. با داشتن این جوهر از هر چیز دیگر بی نیازی. آفریده من کامل است و حکم نافذ، شک و شبّه ممکن.

يا ابن الروح!

خلقتك غنياً كيف تفتقر و صنعتك عزيزاً بم تستند و من جوهر العلم اظهرتكم لم تستعلم عن دوني ومن طين الحب عجنتكم كيف تشتعل بغيري فأرجع البصر اليك لتجدنی فيك قائماً قادراً مقتدرأً قيوماً.^{۱۴}

اي فرزند روح!

من تو را غنى ساختم، چرا خود را فقير می شمری؟ و تو را عزيز آفریدم، چرا خود را ذليل می دانی؟ و از جوهر علم تو را پدید آوردم، چرا از غير من طلب علم می کنم؟ و از گل محبت تو را سرِشتم، چرا به غير من مشغول می شوی؟ به خود نظر نما تا مرا در خودت قادر و قائم و مقتدر یابی.

يا ابن الانسان!

انت ملكى و ملكى لا يفني كيف تخاف من فنائك و انت نوري و نوري لا يطفأ
كيف تضطرب من اطفائك و انت بهائي وبهائي لا يغشى و انت قميصى و قميصى
لا يليلي فاستريح فى حبك ايّاى لكى تجدنى فى الأفق الأعلى.^{۱۵}

اي فرزند انسان!

تو آفریده من و متعلق به منی. چرا از نیستی خود بیم داری؟ تو نور منی، نور من هرگز خاموش نمی شود. چرا از خاموش شدنت نگرانی؟ تو فر و شکوه منی. فر و شکوه



من هرگز پوشیده نمی‌شود. پس با داشتن محبت من در خود، در آرامش باش تا مرا در بهشت بین بیابی.^{۱۶}

—————
يا ابن العماء!
—————

ادعوک الى البقاء وانت تبتغى الفناء بم اعرضت عما نحب واقبلت الى ما تحب.^{۱۷}

ای فرزند عماء!^{*}

من تو را به عرصه بقا و هستی می‌خوانم، و توفنا و نیستی می‌خواهی. چرا از آنچه ما برایت دوست داریم روگردانی و به آنچه خودت دوست داری روی می‌آوری؟

—————
يا ابن الانسان!
—————

اکف بنفسی عن دونی ولا تطلب معيناً سوائی لأنّ ما دونی لن یکفیک ابداً.^{۱۸}

ای فرزند انسان!

بداشتن من قانع باش و غیر مرا مجو، زیرا جز من هرگز چیزی تو را بی‌نیاز نخواهد نمود.

چه کسی در آیات پیش، خود را "من" می‌خواند؟ آیا این واژه از یک انسان است یا از خالق جهان؟ چه انسانی قادر است که با یقین و اطمینان بما بگوید: "من تو را آفریدم"؟ آیا شما هرگز چنین گفتاری را از کسی شنیده‌اید؟ پس هرگاه لقب "بِهَاءُ الله" را می‌بینید، به خاطر آورید که با روح خدا و شکوه و عظمت خالق جهان روپرتو هستید، نه با یک انسان ناتوان. به معنای آن بیاندیشید، نه به حروف یک لقب یا نام.

* عماء: عالم ناپیدا، اشاره به خدا.



یک پیامبر با نام‌های گوناگون

حضرت مسیح می فرمایند "جز بهمن کسی به پدر نمی رسد" (انجیل یوحنا، فصل ۱۴، آیه ۶). واژه "من" اشاره به کیست؟ این واژه اشاره به "روح بزرگ یزدان" است که بارها با نام‌های گوناگون در فرستادگانش در این جهان تابیده و به زیان ما با ما سخن گفته. در عصر ما این "روح بزرگ" "بهاءالله" نام یافته.



بخش دوم



به چه دلیل پیامبران
یزدان را می توان شناخت؟

حضرت بهاءالله

هو المشرق من افق البرهان.^۱
او از افق برهان تابان است.

حضرت بهاءالله

هو المشرق من افق سماء البيان.^۲
او از آسمان بیان تابان است.

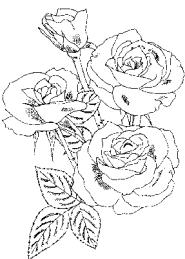
ای اهل انصاف! اگر این امر [آئین] انکار شود، کدام امر در
ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار؟^۳

حضرت بهاءالله

شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام و حجّت کامل و
برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد. دیگر تا همّت شما از مراتب
انقطاع [وارستگی] چه ظاهر نماید.^۴

حضرت بهاءالله

۵



پیامبران را از میوه‌شان بشناسید

از چه راهی می‌توان فرستادگان یزدان را شناخت؟ در این گفتار حضرت مسیح این راه را به روشنی بما می‌نمایند:

از پیامبران دروغین بر حذر باشید که در لباس میش نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگ‌های درنده‌اند. آنها را از میوه‌شان خواهید شناخت. شما فرق انگور و یا انجیر و خار را می‌دانید. درخت سالم میوه خوب می‌دهد و درخت فاسد میوه بد. درخت سالم نمی‌تواند میوه بد بدهد؛ درخت فاسد نیز میوه خوب نمی‌دهد. درخت‌هایی که میوه بد می‌دهند، بریده و در آتش انداخته می‌شوند. به این سبب من می‌گویم: شما از میوه‌شان آنها را خواهید شناخت.

نه تنها پیامبران، بلکه هر انسانی را می‌توان از پندار و گفتار و رفتارش شناخت:



انسان به مثابه شجر است. اگر به اثمار مزین گشت، لایق مدح و ثنا بوده و هست، والا شجر بی ثمر قابل نار است... اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیبه از اثمار این شجره محسوب.^۰

چه میوه‌هائی شیرین و دل نشینند؟ میوه‌هائی که موجب یگانگی، شادمانی و عشق شوند— عشق به خدا و خود و همه بندگان خدا. آیا میوه‌هائی از اینها شیرین‌تر و لذیذ‌تر می‌توان تصور نمود؟ ریشه و عصاره آموزه‌های آئین بهائی جز یگانگی و عشق چیزی نیست. تشویق به رفتار و گفتار و پندار نیک، در آیات آئین بهائی هزارها بار تکرار شده:

انَ الْإِنْسَانَ يَرْتَفَعُ بِأَمَانَتِهِ وَ عَفْتِهِ وَ عَقْلِهِ وَ اخْلَاقِهِ وَ يَهْبَطُ بِخَيَانَتِهِ وَ كَذْبِهِ وَ جَهَلِهِ وَ
نَفَاقِهِ.^۱

انسان به امانت و عفت و عقل و اخلاقش بلند می‌شود، و به خیانت و دروغ و ندادانی و نفاقش سقوط می‌کند.

حضرت عبدالبهاء در صدھا نامه و خطابه اخلاق بهائی را توصیف فرموده‌اند. این یکی از آن نامه‌هاست:

یاران... باید خدمت به وحدت عالم انسانی و محبت و الفت بین جمیع بشر نمایند. جمیع طوایف و ادیان و مذاہب را به نهایت خلوص و خیرخواهی و محبت و مهربانی معامله کنند. در فکر آن باشند که ثمره از شجره وجود آنها حاصل گردد. و هیچ ثمری اعظم از محبت و الفت به جمیع بشر نیست. حضرت بهاء‌الله خطاب به عالم انسانی می‌فرماید که جمیع برگ یک دارید و ثمریک شاخصار. در این صورت روابط قرابت و اخوت... در میان جمیع بشر ثابت و محقق گشت. پس به جان و دل بکوشید و به موجب این تعالیم حضرت بهاء‌الله روش و سلوک نمائید. هر مظلومی را ملجاً و پناه باشید و هر مغلوبی را دستگیر و مجیر توانا. هر مریضی را طبیب حاذق باشید و هر مجروحی را مرهم فائق شوید. هر خائفی را پناه امین گردید و هر مضطربی را سبب راحت و تسکین. هر معمومی را مسرور نمائید و هر گریانی را خندان کنید. هر تشنه را آب گوارا شوید و هر گرسنه را مائده آسمانی گردید. هر ذلیلی را سبب عزت شوید و



هر فقیری را سبب نعمت گردید. زنhar، زنhar* از اینکه قلبی را بزنجدید. زنhar، زنhar از اینکه نفسی را بیازارید. زنhar، زنhar از اینکه با نفسی به خلاف محبت حرکت و سلوک کنید. زنhar، زنhar از اینکه انسانی را مأیوس کنید. هر نفسی که سبب حزن جانی و نومیدی دلی گردد اگر در طبقات زمین مأوی جوید بهتر از آنست که بر روی زمین سیر و حرکت نماید. و هر انسانی که راضی بهذلت نوع خویش شود البته نابود شود بهتر است. زیرا عدم او بهتر از وجود است و موت بهتر از حیات. پس من شما را نصیحت می‌نمایم که تا توانید در خیر عموم کوشید و محبت و الفت در کمال خلوص به جمیع افراد بشر نمائید. تعصب جنسی و وطني و دینی و مذهبی و سیاسی و تجاری و صناعی و زراعی جمیع را از میان بردارید تا آزاد از جمیع جهات باشید و مُشیّد^۲ بنیان وحدت عالم انسانی. جمیع اقالیم اقلیم واحد است و تمام ملل سلاله ابوالبشر. این تنازع بقا در بین گرگان درنده سبب این نزاع. و حال عرصه زمین وسیع است و خوان نعمت پورده‌گار ممدود در جمیع اقالیم. و علیک البهاء الابهی^۳.

آیات پیش نمونه‌هایی از میوه‌های درخت آسمانی‌ند. از این بهتر چه می‌توان انتظار داشت؟

آیا پیروان ادیان پیش، می‌کوشند که آئین بهائی را از میوه‌اش بشناسند؟ آنها درست مخالف دستور پیامبرانشان رفتار می‌کنند. بجای میوه، میزان‌های غیر مجاز بکار می‌برند:

۱. مژده‌ها یا خبرهای کتاب آسمانی خود را بنابر تصورات خود تفسیر می‌کنند، و عدم تحقق تصورات خود را دلیل بر نادرستی پیامبر تازه می‌شمرند. این نوع دستورات کتاب آسمانی خود را نادیده می‌گیرند:

First of all you must understand that no prophecy of scripture is a matter of one's own interpretation.
2 Peter 1:20

* زنhar زنhar: مبادا مبادا.

^۲ مُشیّد: بنا کننده.

^۳ علیک البهاء الابهی: بر توباد نوری که از هر نوری تابان‌تر است.



پیش از همه چیز توجه کنید که هیچ یک از پیش‌بینی‌های کتاب مقدس بسته به تفسیر شخصی کسی نیست. (هیچ‌کس اجازه ندارد تفسیر شخصی خودش را معتبر بداند).
نامه دوم پطرس، فصل ۱، آیه ۲۰

۲. بعضی از باورهای فقهی خود را که ساخته تصورات پیشوایان آنهاست، حقیقت مطلق می‌شمنند. اگر پیامبر تازه تفسیر متداول آنها را نپذیرد، او را پیامبر دروغ می‌خوانند. مثلاً اگر پیامبر تازه بگوید، اسلام آخرین دین نیست و یا مسیح فرستاده خدادست، نه برابر با خدا، همین را دلیل بر کذب او می‌شمند. در حالی که بنابر کتاب آسمانی خود، مجاز نیستند که داوری خود را نسبت به اسرار کتاب آسمانی خود، حقیقت مطلق شمند.

Therefore judge nothing before the appointed time, wait until the Lord comes. He will bring to light what is hidden in darkness.
I Corinthians 4:5

پیش از زمان معین شده، پیشداوری نکنید. صبر کنید تا خداوند بیاید. هر چه در تاریکی پنهان بوده او روشن خواهد ساخت.
نامه اول قرنطیان، فصل ۴، آیه ۵

طاهره، قرّة العین

پیروان آئین بهائی، میوه‌های باگستان آسمانیند. بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر از آنان، مرگ را پذیرفتند، اما حتی به زبان ایمانشان را انکار ننمودند. مشهورترین میوه این باگستان پر ثمر طاهره قرّة العین است. در تاریخ چند هزار ساله ایران، زنی مانند او نمی‌توان یافت. نه تنها در ایران، بلکه در جهان، این زن یکتا و یگانه است. ادوارد براون، مستشرق بنام انگلیسی، می‌گوید که اگر حضرت باب دلیلی دیگر نداشت، داشتن پیروی مانند طاهره کافی بود که حقانیت خود را به اثبات رساند.



این شاعره شجاع و دانشمند، نقاب از چهره زیبای خود برداشت و به دیگر زنان—آفریده‌های شکوه و جمال یزدان—آموخت که عصر اسارت و بندگی در برابر مردان پایان یافته و زمانی تازه فرا رسیده. او میوه‌ای شاداب و دلنشیں در باستان پر شکوه یزدان بود که سرانجام جانش را با کمال عشق فدای عالم انسان نمود. طاهره زنی بود که عمق چاه را از زیستن در قصر پادشاه برتر شمرد.

یک پژوهشگر آمریکائی، از قول بستگان نزدیک طاهره می‌نویسد:

شاه نامه‌ای به طاهره نوشت که اگر دست از محبت حضرت باب بردارد و به جامعهٔ اسلامی بازگردد، او را بانوی نخست دربار خوبی خواهد نمود. طاهره در پشت نامهٔ شاه، این بیت از اشعار خود را نوشت و به شاه فرستاد:

تو و ملک و جاه سکندری، منورسم و راه قلندری
اگر آن خوش است تو در خوری، وگر این بد است موا سزا

شاه از دریافت پاسخ طاهره و تهور او متحیر گشت و گفت که تاریخ بانوئی مانند او در خاطر نداشته و ندارد.^۸

گویندو، دیپلمات فرانسوی که در آن زمان در ایران می‌زیسته، در شرح حال طاهره می‌نویسد:

یک روز صبح محمود خان کلاتر از اردوان سلطنتی به شهر بازگشت و به محضار ورود به خانه‌اش، به طاهره سلام داد و گفت: خبر خوشی برای شما آوردده‌ام. طاهره تبسیم کرد و گفت: می‌دانم چه می‌خواهی بگوئی. محمود خان گفت: ممکن نیست شما بدانید که قضیه چیست. من از طرف صدر اعظم مأموریت دارم که به شما اخطاری بدهم و تردیدی ندارم که سلامتی و آزادی شما در پذیرفتن آن است. شما را به نیاوران خواهند برد و از شما می‌پرسند: قرّة‌العين، آیا شما بابی هستید؟ شما فقط جواب بدهید نه، و همین کافی است. با اینکه همه بطور یقین می‌دانند که شما بابی



هستید، مایلند که بیش از شما چیزی نپرسند و فقط انتظار دارند که چندی به حال انزوا بسر برید و با مردم صحبت نکنید... طاهره با لحنی جدی گفت: ابدآ چنین انتظاری نداشته باش که من انکار عقیده کنم، ولو اینکه به زبان. حتی برای یک دقیقه هم باشد، من به چنین کاری تن نمی‌دهم آنهم برای یک نیت بیهوده‌ای که چند روز بیشتر این کالبد موقت را که هیچ قدر و ارزشی ندارد حفظ کنم. ابدآ من چنین کاری نخواهم کرد. و اگر از من نپرسند، و البته خواهند پرسید، جز اعتراف به آئین خود پاسخی به آنها نخواهم داد. بسی سعادتمندم که از حیات دست بکشم و جان خود را در راه خدا فدا کنم.^۹

شمس جهان

این رویداد که درست پیش از شهادت طاهره رخ داد، نمایانگر شخصیت قرّة‌العين، این زن یکتا و یگانه است. در عصر قاجار، شاهزاده خانمی بود به نام "شمس جهان" از نوادگان فتحعلی شاه. او به شعر علاقه داشت و می‌خواست طاهره را که شاعری ماهر بود بهیند. از بخت خوش، روزی به آرزویش رسید. این ملاقات هنگامی روی داد که طاهره در منزل کلانتر (شهردار طهران) محبوس بود.

او نوشت که یک روز با ندیمه‌اش قصر را ترک نمود و وانمود کرد که قصد پیاده روی دارد. آندو به باغ کلانتر رسیدند، وارد شدند و تدریجاً به بنایی که طاهره در طبقه دومش زندانی بود نزدیک شدند. وقتی شمس جهان به آن بنا رسید، رو به آسمان نموده گفت:

"خدایا آگر این آئین حق است، کاری کن که طاهره جلو بیاید تا او را ببینم."

او می‌نویسد:



به محض اینکه این دعا را به زبان آوردم، پنجره طبقه بالا ناگهان باز شد و طاهره چون آفتاب تابان بیرون را نگاه کرد و مرا صدا زد و گفت: "چه می خواهید، شاهزاده خانم؟"

آنقدر تعجب کرده بودم، که آرام و با متانت، به او خیره شدم. بعد زدم زیر گریه. او لبخندی زد و بعد خندید. این کار او عمیقاً روی من تأثیر گذاشت. عجیب به نظرم می آمد که من، شاهزاده و کاملاً آزاد، وارد این باغ بشوم و گریه کنم، و او زندانی در اطاقی کوچک، بخندد.

گفتمش: "ای بانو، مایلم بدانم که چرا محبوسید؟" او جواب داد "چون حقیقت را بیان کرده ام".

پرسیدم: "حقیقت چیست؟" جواب داد: "قطب^{*} حقیقت در عالم ظاهر شد و او را کشتند".

پرسیدم: "مقصود شما همان کسی است که در تبریز کشتند؟" جواب داد: "بله، او موعود بزرگوار ما بود، موعود شما و من بود و او را به شهادت رساندند".

بعد پرسیدم: "کسانی که در قلعه طبرسی بودند، چه کسانی بودند؟"
گفت: "آنها نیز مؤمنین به او بودند".

شاهزاده خانم سپس می نویسد:

"در این نقطه از مکالمات ما ناگهان سربازان صدای مرا شنیدند و شتابان به باغ آمدند. اما قبل از آن که من متوجه نزدیک شدن آنها بشوم، طاهره مرا ندا داد که: ای شاهزاده خانم، برو! مبادا مبتلا به مشکلات شوی. و پنجره را بست و ناپدید شد. بعد فراشان کلانتر به سوی من آمدند و گفتند: "شما اینجا چه می کنید، بانو؟" خشمگین و آزده خاطر از آنها، جواب دادم: "برای قدم زدن آمده ام".

* قطب: مدار و میزان سنجش.



اگرچه آنها از مقصود من خبر داشتند، با این همه، از روی احترام فقط جواب دادند:
"بسیار خوب، حالا که قدم زدن شما تمام شده، لطفاً اینجا را ترک کنید."

چندین روز بعد از این حادثه گریستم و گریستم و مشتاق بودم دیگر بار این بانوی زندانی را بهبینم. تا آنکه خداوند دعای مرا اجابت کرد و طاهره را مجدداً در مراسم ازدواج پسر کلانتر دیدم.

موقعی که طاهره در منزل کلانتر، شهردار طهران، محبوس بود، مراسم ازدواج برای یکی از پسرانش برپا بود. شب عروسی، وقتی شاهزاده خانم‌ها و بانوان دربار در منزل کلانتر جمع شده بودند، یکی از بانوان عائله سلطنتی گفت: "دیدن بانوی بابی که اینجا زندانی است، جالب خواهد بود." تمامی بانوان پیشنهاد او را پذیرفتند و تقاضای ملاقات با او را مطرح کردند. بالاخره، پیامی برای کلانتر فرستادند و از او تقاضا کردند که اگر با ملاقات آنها با طاهره موافقت کند، باعث مسرت بانوان خواهد شد و بهترین هدیه عروسی خواهد بود. او تقاضای آنها را پذیرفت و ترتیبی داد که طاهره را از اطاق زندان نزد میهمانان عروسی بیاورند. یکی از شاهزاده خانم‌ها طاهره را چنین توصیف می‌کند:

وقتی طاهره را دیدم قلبم مملو از مسرت شد. چقدر زیبا و متین بود و زمانی که دهان باز کرد و سخن آغاز نمود چنان با قدرت صحبت می‌کرد که ما در آن اطاق تدریجیاً به او روی آوردیم و به سخنان او گوش می‌دادیم و جشن و عروسی را بکلی از یاد بردیم.

او با شور و اشتیاق بسیار صحبت می‌کرد و غم‌هایش را در قالب داستان‌ها بیان می‌داشت به طوری که بانوان حاضر می‌گریستند. و دیگر بار برای آنها داستان‌هایی تعریف می‌کرد که می‌خنیدند، و موقعی که از این سوی به آن سوی اطاق گام بر می‌داشت، اشعارش را با چنان زیبائی و ظرافتی ترنم می‌کرد که همه متحریر می‌شدند. هیچیک از بانوان مایل نبودند سخنی راجع به جشن و ازدواج بشنوند، بلکه به جای آن تقریباً تمام شب به سخنان طاهره گوش می‌دادند...^{۱۰}



یکی از خدمتکاران در خانه کلانتر بعدها بیان داشت که از طاهره زندانی چنان محبت، عظمت، قدرت، و جلالی می‌درخشید که همه، اعم از بانوان یا خدمه منزل، آنقدر به او علاقه یافته‌ند که حاضر بودند جان فدایش کنند.

حضرت عبدالبهاء نیز در شرح حال مختصر طاهره، این حادثه را تأیید فرموده‌اند:

از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت و بزمی آراسته شد... ولی طاهره... چنان زنان را جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند و عیش و طرب را فراموش نمودند. در پیرامون او جمع شده، گوش به کلام شیرین او می‌دادند.^{۱۱}

طاهره آرزو داشت به دیدار حضرت باب (حضرت اعلی) برسد، اما به‌این آرزو نرسید:

| | |
|--|----------------------|
| عاشق دیدار دلا راستم | شیفتۀ حضرت اعلاستم |
| از همه بگذشته ترا خواستم | راه روی وادی سوداستم |
| پرشده از عشق تو اعضای من ^{۱۲} | |

عاشقان و فدآکاران بی‌شمار

طاهره ستاره‌ای بود که در آسمان تاریک عصر قاجار از افق ایران درخشید: خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود
حافظ

طاهره نه تنها مایه افتخار زنان، بلکه جمیع مردم جهان است. در آسمان تاریک قاجار هزاران نفر از مردان و زنان دیگر از افق آئین نوین نیزدان درخشیدند. داستان فدآکاری و شهامت هر یک از آنها شاهدی است گویا بر قدرت پروردگار در پرورش میوه‌هائی شیرین و دلنشیں در این آئین.



کسانی که با خون خود این درخت پر شمر را آبیاری نموده‌اند بی‌شمارند. حادثه زیر از میان هزارها حادثه دیگر، نوشته کنست دوگینو دیلماط فرانسوی که خود شاهد این رویداد بوده، قدرت و شهامت فداکاران و عاشقان یزدان را در برابر جلادان نشان می‌دهد:

در آن روز وحشت‌آور عده‌ای از مردان و زنان و اطفال، در حالی که بدنشان را جابجا [در چند جا] با کارد شکافته و فتیله‌های شعله‌ور در آن زخم‌ها فرو برده بودند، در میان میرغضبان راه می‌رفتند و آن‌ها را به طناب بسته با ضربات شلاق به جلو میراندند. اطفال و زنان، این جمله را، سرود مانند، بطور دسته‌جمعی می‌خوانندند "الله و انا الیه راجعون*"... میرغضبان نعش اطفال را در زیر پای مادران و خواهرانشان می‌انداختند. میرغضبی به پدری گفت: "اگر انکار مذهب خود نکنی، سر هر دو فرزندت را روی سینه‌ات خواهم برید." پسر بزرگ‌تر که غرقه در خون بود و ۱۴ سال داشت و بدنش از شدت ضربات شلاق سیاه شده بود، با کمال بشاشت و سرور به میرغضب گفت: "من حاضرم، زود باش!" میرغضب اول سر او را برید و بعد برادر کوچک‌تر را روی سینه پدر سر برید. خلاصه تمام این جمعیت کشیر را کشتند و نمایش خاتمه یافت و شب پرده ظلمانی خود را بر روی این توده بزرگ گشت و استخوان کشید و سرهای قربانیان را با رسیمان بر تیرها بستند...^{۱۳}

فداکارانی که برای آزادی ما از ظلم و بلا، خود را فدا نمودند بسیارند. شرح شهادت این فداکاران، این میوه‌های باغستان یزدان، هم موجب غم است و هم افتخار. شعله شهامت و قدرت و عشق آنها در برابر جلادان، این بیان را تحقق می‌بخشد:

وکن کشولة النار لاعدائی.^{۱۴}
حضرت بهاه‌الله
در برابر دشمنانم، چون شعله آتش باش.

* انا الله و انا الیه راجعون: ما متعلق به خدایم وبسمی او باز می‌گردیم.



و این شعر سعدی را به اثبات می‌رساند:

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند

شیرین‌ترین و شکفت‌انگیزترین میوه آئین بهائی، حضرت عبدالبهاء، فرزند ارشد حضرت بهاءالله است. در زندگانی ایشان، معنا و مقام انسانیت را در حد کمال می‌توان یافت. شرح حال این میوه با غستان یزدان چنان حیرت‌انگیز است که باید در کتابی دیگر توصیف شود.

خدمت به نوع بشر، از هدف‌های اصلی آئین بهائی است. به این سبب پیروان این آئین در سراسر عالم، در بسیاری از خدمات اجتماعی مانند تأسیس مدارس و درمانگاه شرکت داشته و دارند. گذشته از این، هزاران نفر از بهائیان، چه از شرق و چه از غرب جهان، ترک وطن گفته پیام یزدان را به اقصی نقاط عالم رسانده‌اند. بر اثر کوشش این عاشقان فداکار، ملیون‌ها نفر از جمعیت جهان، از بند تعصبات مذهبی و نژادی و جنسی و ملی رها یافته، اشاعه یگانگی و همکاری میان گروه‌های مختلف جهان را نخستین هدف خود نموده‌اند. این خادمان نوع بشر، نمونه‌هایی دیگر از میوه‌های این باغ پر شمرند.

حضرت مسیح می‌فرمایند هر درختی که پدر آسمانی من نکاشته، ریشه کن خواهد شد. در تاریخ بشر، هرگز آئینی به این سرعت و وسعت گسترش نیافته. رشد و پرورش و دوام این آئین نوین، این نهال نورسته، جز به اجازه و اراده و حمایت یزدان به هیچ وجه امکان نداشت.

هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، از ریشه کنده می‌شود.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۱۵، آیه ۱۳)



بزرگترین معجزه پیامبران

بزرگترین معجزه پیامبران، انقلاب در روح انسان است، انسان را از نو ساختن است، ناامیدی و تشویش خاطر را به‌امید و شادی و آرامش تبدیل نمودن است. یک کشیش مسیحی و همسرش، پس از تحقیق و جستجو، بخاطر تحقق مژده‌های کتاب مقدس در آئین بهائی، زندگانی تازه یافتند. همسر این کشیش، انقلابات و تحولات درونی خود را در نامه‌ای به نگارنده چنین وصف نمود:

تنهای آنی طول کشید، اما نه آنی عادی، بلکه آنی که به‌تمام زندگانی امتداد می‌یافتد.
آنی بود که من فهمیدم که اگر چه معجزات ظاهیری مهم‌اند، اما نه به‌اندازه معجزات معنوی. من کربودم، بهاءالله مرا شنوا نمود. من نایینا بودم، بهاءالله مرا بینا کرد. من راه رفتن نمی‌دانستم، بهاءالله بمن راه رفتن آموخت. من مرده بودم، بهاءالله به‌من زندگی بخشید. من در زمین راه می‌رفتم، بهاءالله مرا به‌بهشت حضورش برد.*

از این بهتر نمی‌توان معجزات پیامبران را به‌روشی بیان در آورد. نفوذ فرستادگانی که از علم بشری چندان بهره‌ای ندارند، بر زندگانی ملیونها نفر از مردمان در طی قرن‌های متمادی، بزرگترین معجزه‌ای است که می‌توان تصور نمود. جز بهیاری پروردگار، اظهار چنین قدرتی ممکن نیست. اگر نفوذ جمیع فلاسفه و حاکمان جهان را گرد هم آوریم، با نفوذ جوانی فقیر و بی‌پدر که از درس علم‌آموزی نداشت، قابل قیاس نیست. این جوان مظلوم

* اصل نامه این خانم:

It had taken only a moment, not an ordinary moment, but an elastic moment that could be stretched to a lifetime. It was a moment in which I realized that, great as they were and are, the outer miracles are not as great as the inner miracles. I had been deaf; Bahá'u'lláh made me hear. I had been blind; Bahá'u'lláh made me to see. I had been lame; Bahá'u'lláh made me to walk. I had been dead; He raised me to life. I had walked upon the earth; He raptured me into the paradise of His Presence.

Mercy Campbell



حضرت مسیح است که پس از گذشت دو هزار سال، حدود یک چهارم از مردم جهان هنوز به نامش می‌باشد و گفتارش را وحی الهی می‌شمرند.

انتخاب میان مرگ و زندگی

حضرت مسیح می‌فرمایند در این دنیا باید بار دیگر تولد یابیم، از عالم خاک برخیزیم و به افلاک رسیم. مرغ زمینی هستیم، پرنده آسمانی شویم. عشق خدا زندگی تازه بما می‌بخشد. بدون این عشق، در نظر خدا از مردگان محسوبیم:

من به شما اختیار می‌دهم که یا زندگی را برگزینید و یا مرگ را... به پروردگارتان عشق ورزید، او را اطاعت کنید و به او مُتمسّک شوید.

حضرت موسی (تشیع، فصل ۳، آیات ۱۹-۲۰)

خدا را طلب کنید، تا زندگی یابید.
عاموس، فصل ۵، آیه ۶

هر کس به او ایمان آورده، نابود نشود، بلکه زندگانی جاودانی یابد.

حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۳، آیه ۱۵)

هر کس گفتار مرا بشنود و به او ایمان آورده، زندگانی ابدی یابد.
حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۵، آیه ۲۴)

هر کس تا پایان زندگانیش وفادار ماند، من تاج زندگانی به او می‌بخشم.
حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۲، آیه ۱۰)

روح است که زندگی می‌بخشد. جسم بی‌اهمیت است. آنچه به شما می‌گوییم، هم روحند و هم زندگی.
حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ۶۳)

بگو! ای مردگان، دست بخشش بی‌دانی آب زندگانی می‌دهد بستایید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.^{۱۰} حضرت بهاءالله



ای بندگان! هر که از این چشمته چشید به زندگی پایینده رسید، و هر که نتوشید از حضرت بهاءالله مردگان شمرده شد.^{۱۶}

مرده کسی که از این باد جان بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاينده را نشناخت و در زندان آز سوگردن بماند.^{۱۷}

گفتار پيش وصف حال بيشتر مردم عصر ماست. در عالم روح و روان، زمان ظهور پيامبران يزدان، موسم بهار و بامداد روزى تازه است. باید از اين خبر خوش و اين بخشش بزرگ يزدان، مانند گياهان زنده و تازه و شکوفا شويم. حال اين بهار و اين بامداد فرا رسیده، اما بيشتر مردمان در "زنдан آز" اسيزند و كمترین خبری از اين "بامداد دلکش" ندارند. بهايin دنيا سخت دل بسته‌اند و از خدا و دين و ايمان دور و دلخسته. چنان سرگرم و دريند نيازهای روزانه‌اند که فرصتی برای گردش در اين "گلزار باقی" و تماسای اين گاشن پر شکوفه و جاودان ندارند. غمگين و افسرده و آزره زندگی بسر می‌برند و از آغاز بهار بی‌خبرند. خالق ما بهما مژده روزی نو و بهاري نو می‌دهد تا ما را از افسرده‌گی و پژمرده‌گی برهاند و بهشادمانی جاوداني رساند.

گلی زیبا و روح افزا در گلزاری باقی و بی همتا

ای عاشقان! در گلزار باقی گلی شکفته که همه گل‌ها نزدش چون خار و جوهير جمال نزدش بی‌مقدار... ای پروانگان! بی پروا بشتابيد و بر آتش زnid، و ای عاشقان! بی دل و جان، بر معشوق بیائید.^{۱۸}

بگو! ای بلبلان، جمال گل ظاهر و هويداست. و ای عاشقان، جمال معشوق چون صبح صادق روشن و منير است. وقت تغنى امروز است.^{۱۹}



ای بنده من!... وقت را غنیمت شمر، زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را
حضرت بهاءالله^{۲۰} هرگز نیابی.

اگر در این ظهر از نفسی امری فوت شود، هرگز قادر بر تدارک آن نبوده و نخواهد
حضرت بهاءالله^{۲۱} بود.

بگو! ای بندگان: راهنمای آمد، بشتایید. بیننده یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار
آنکه هر که این ندا را شنید به زبان جان بگویید: "ای پروردگار! ندایت جهان را تازه
نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو" ... دارای
جهان آمد، راهش دون [سوای] راهها و گفتارش دون گفتارها. بشنوید و بیائید. این
روز پیروز را مانند نبوده و نیست. اینست گفتار پروردگار.^{۲۲} حضرت بهاءالله

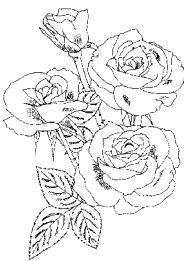
ای دوستان! از هجران محزون مباشید، روز شادی است، وقت اندوه نه.^{۲۳}
حضرت بهاءالله

يَا مَلَأَ الْعُشَاقِ ابْشِرُوا بِأَرْواحِكُمْ بِمَا تَمَّ الْفِرَاقُ وَ جَاءَ الْمِيثَاقُ وَ ظَهَرَ الْمَعْشُوقُ بِجَمَالٍ
عَزِيزٌ مَبِينٌ.^{۲۴} حضرت بهاءالله

ای عاشقان! به خود مژده دهید که هنگام فراق به سر آمد، زمان میثاق فرا رسید و
معشوق در کمال زیبائی ظاهر گشت.



۶



انواع دلیل

نظر از دلیل و برهان بر مدار. دلیل و برهان را ماتهوای خود^{*} قرار نده. بلکه بر آنچه حضرت باب خداوند قرار داده، قرار ده.^۱

نقش خرد در شناسائی پیامبران

میزان شناسائی یزدان و گفتارش خرد است. خواست خالق ما این است که این ارمغان را که از بخشش‌های بزرگ او به ماست به کمال انصاف و عدالت بکار بریم. در پرتو این راهنمای حل هر مشکلی صد چندان آسان‌تر می‌شود.

* ماتهوای خود: آنچه خودت هوس می‌کنی.



در وصف مقام و منزلت خرد می فرمایند:

عظیّه کُبْریٰ [بخشنی بزرگ] و نعمت عُظمی در رتبه اولی خرد بوده و هست. اوست حافظ وجود و معین و ناصراً او. خرد پیک رحمن^{*} است و مظہر اسم علام. به او مقام انسان ظاهر و مشهود. اوست دانا و معلم اول در دبستان وجود، و اوست راهنمای و دارای رتبه علیا. از یُمن تربیت او عنصر خاک [انسان] دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت.^۲

اگر خود زبان داشت بما چه می گفت؟

زبان خرد می گوید: هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هرچه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پنمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز. پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم...^۳

نخستین بخشش کردگار گفتار است، و پاینده و پذیرنده او خرد.^۴ حضرت بهاء الله

خداآوند هرگز از ما انتظار ندارد که فرستادگانش را بدون دلیل و برهان بپذیریم. خالقی که ارمغان بی نظیر خرد را بما بخشیده، چگونه ممکن است برای ما پیامبری بفرستد و از ما بخواهد که بدون بکار بردن آن ارمغان که تنها راهنمای ماست، فرستاده اش را بپذیریم؟ ما هرگز بدون مدرکی موقق سند مالکیت خانه ای نمی خریم. آیا ممکن است که سازنده و صاحب جهان از ما بخواهد که بدون دلایلی محکم و روشن، خانه جاودانی خود را بشناسیم و انتخاب کنیم؟

بهشت بین خانه جاودانی ماست. شایسته است تا فرصت داریم بهیاری خرد، با یقین و اطمینان، این خانه را بشناسیم و برگزینیم. بنابر حکم خرد، آیا هدف و وظیفه ای لازم تر از این می توان تصور نمود؟ آیا این خانه بی ارزش و

* پیک رحمن: خبر رسان خدا. بدون خرد چگونه از وجود خدا و عظمت او آگاه می شدیم؟



بی بهاست؟ آیا بهشت جاودان—مسکن برگزیدگان یزدان—در اختیار هر فرد نالایق و بی علاقه‌ای است؟ آیا بدون کوشش و کاوش می‌توان بهاین خانه جاودان دست یافت؟*

این کتاب با ارائه دلایلی غیرقابل انکار به اثبات می‌رساند که آئین بهائی قصری است چنان زیبا و پرشکوه که بنای آن تنها از دست سازنده و صاحب جهان ساخته است. اگر جمیع دانایان عالم گرد هم آیند، حتی از تصور قصری چنین پرشکوه و بی‌مانند عاجز و قاصرند تا چه رسد به بنای آن.

دلائل یازدهگانه

دلائل حقانیت فرستادگان یزدان بسیارند. مهمترین آنها عبارتند از:

۱. زندگانی پیامبران و امتیازات اخلاقی و معنوی آنان بر دیگران (آفتاب
آمد دلیل آفتاب)

۲. تعالیم یا آموزه‌های پیامبران و نفوذ آنها بر مردمان

۳. شرایط حاکم بر وحی و خصوصیات و امتیازات گفتار پیامبران بر
گفتار دیگران

۴. پیش‌بینی کتاب‌های آسمانی پیشین درباره ظهور پیامبران پسین

۵. پیش‌بینی‌های پیامبران یزدان*

* بسیاری از اسرار جهان جاودان، از جمله بهشت و دوزخ، به قلم دو موعد عصر ما آشکار شده. بحث این مطلب را در فصل‌های بعد خواهید یافت.

* حضرت بهاء‌الله سرنوشت هفت پادشاه و حکمران را در طی چند نامه "الواح ملوک" پیش‌بینی فرمودند. این نامه‌ها و پیش‌بینی‌ها در کتاب *The Prisoner and the King* نگاشته شده. یک نویسنده آمریکائی کتابی درباره پنجاه پیش‌بینی از حضرت بهاء‌الله نگاشته. این مؤلف نشان می‌دهد که که همه آن پیش‌بینی‌ها تحقیق یافته:

The Challenge of Bahá'u'lláh, by Gary Mathews.



۶. ثبات و استقامت پیامبران در برابر هرگونه سختی و بلا
۷. نفوذ پیامبران بر روح مردمان و دوام و بقای آئین آنان با وجود مقاومت و مخالفت شدید دشمنان
۸. عدم تناقض در گفتارشان
۹. عدم تغییر و تکامل سبک گفتارشان
۱۰. نسبت دادن گفتارشان به خدا
۱۱. علاوه بر اینها، زندگانی سراسر معجزه‌آمیز پیامبران یزدان، خود نشانه‌ای دیگر بر منشأ آسمانی آنهاست. در تاریخ نبیل و کتابهای دیگر، معجزات بسیار از دو موعد عصر ما نقل شده. با اینحال حضرت بهاءالله از ما خواسته‌اند که آنها را دلیل حقانیت این آئین نشمریم. برخوردار بودن از نیروهایی مافوق قدرت بشر، اما کوچک شمردن آنها و امتناع از بکار بردن آنها به عنوان دلیل و برهان، خود نشانه‌ای بر بزرگی مقام و صداقت فرستادگان یزدان است.

حضرت بهاءالله حضرت جل جلاله، با قدرت صابر، و با نطق صامت.^۰

اینها نمونه‌ها و نشانه‌هایی از شکوه و عظمت و برتری پیامبران یزدان بر دیگران است. اظهار و ابراز اینهمه آثار عظمت و اینهمه نشانه‌ها و دلائل انکارناپذیر از هیچ انسانی هرگز ممکن نبوده و نخواهد بود. بی‌سبب نیست که ظهور پیامبران به طلوع آفتاب تشییه شده. موضوع اصلی این کتاب، شناسائی خصوصیات و امتیازات گفتار پروردگار است.

دلایل عقلی و نقلی

از دیرباز رسم چنان بوده که دلایل را به دو نوع تقسیم کنند: دلایل عقلی، و دلایل نقلی، یعنی "پیش‌بینی‌های نقل شده". دلایل نقلی اشاره به احادیثی



است که مردمان از رسول اکرم و امامان نقل نموده‌اند. بسیاری از آنها ساخته و پرداخته فکر مردم بی‌ایمان و بی‌وجودان است. تنها از یک راه می‌توان احادیث معتبر را شناخت، و آن سازگاری آنها با آیات قرآن است.

جاينز نيسٰت بشارات یا پيش‌بینی‌های قرآن و كتاب مقدس و كتاب بيان و كتاب اقدس را جزوی از دلایل نقلی بهشمار آوريم. آن پيش‌بینی‌ها همه سهم مهمی از گفتار پروردگارند، نه روایات نقل شده از مردمان:

با اينکه احادیث بسيار... با وجود اين، جز ذكر كتاب چيزی نفرمودند و آن را سبب اعظم و دليل اقوم [محكم] برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا يوم معاد... اگر امری و يا احداثی غير كتاب الهی علت و دليل برای هدایت خلق بود، حضرت بهاءالله البته در آيه مذکور می‌شد.

بسیاری از آيات کتابهای آسمانی مرتبط به ظهور پیامبران آینده است. این آيات از مزیت خاصی برخوردارند. نه تنها آنها گفتار پروردگارند، تحقق آنها در آینده، منشأ آسمانی آنها را به روشنی به اثبات می‌رساند. آیا جز خدا کسی از آینده با خبر است؟ چگونه ممکن است که انبیای بنی اسرائیل، حدود سه هزار سال پيش و حضرت مسیح، حدود دو هزار سال پيش، از ظهور دو پیامبر در عصر ما خبر یابند و سال ظهور و جزئیات زندگانی آنها را پيش‌بینی کنند؟ چگونه ممکن است که رسول اکرم قرنه پيش، به ظهور دو پیامبر از ایران مژده دهند و از رویدادهای زندگانی آنها از کلی و جزئی خبر یابند؟ آیا چنین آگاهی جز به وحی الهی ممکن است؟

اگر اين عباد... در آيات کتاب ملاحظه نمایند، جميع آنچه را که می‌طلبند البته ادراک می‌نمایند، به قسمی که جميع امور واقعه در اين ظهور را از کلی و جزئی در حضرت بهاءالله آيات او ظاهر و مکشوف ادراک می‌نمایند.



اوست موعودی که جمیع کتب الهی باو بشارت داده...جهد نمائید شاید به عرفانش^{*}
فائز گردید...بگو! ای دوستان: این شأن عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند
حضرت بهاه‌الله غافل مشوید.^۸

در اکثری از صحف و کتب الهی، ذکر این یوم به کمال تصريح مذکور و مسطور.^۹
حضرت بهاه‌الله

تحقیق اینهمه پیش‌بینی، منشأ الهی این آئین را به اثبات می‌رساند و جای
شك و شبّه برای احدي نمی‌گذارد.

ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغيار در طلب زخارف و دینار. بلی از شدت
ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته.^{۱۰}
حضرت بهاه‌الله

کدام دلیل از اعتبار بیشتر برخوردار است؟

ممکن است بپرسیم: کدامیک از دلائل یازده‌گانه از اعتبار بیشتر برخوردار
است؟ اگر به دقت نظر نمائیم می‌بینیم که تفاوتی میان آنها نیست. همه آنها
جلوه‌های گوناگون یک گوهرند. گفتار انسان از روح انسان سرچشم
می‌گیرد. آیا می‌توان پیامبر یزدان را از گفتارش جدا نمود؟ آیا می‌توان
آموزه‌های پیامبر یزدان و نفوذش را بر دیگران از گفتارش جدا دانست؟ آیا
می‌توان سرعت نزول آیات را نادیده گرفت؟ پیش‌بینی‌های کتاب‌های
آسمانی نیز جزوی از گفتار یزدانند. آیا می‌توان آنها را از گفتار یزدان جدا
دانست؟ بنابر این، در داوری باید به همه دلائل ناظر باشیم. زیرا منبع همه
آنها خالق ماست. همه آنها بر عقل و خرد متکی اند. همه آنها را باید دلائل
عقلی به حساب آورد.

* عرفان: شناسائی.



هر انسانی که از قلب پاک برخوردار است، می‌تواند گفتار خدا را به روشنی آفتاب به بیند و بشناسد. اما کمترین آلوذگی، مانند ابر، چشم درون را از دیدار آن آفتاب درخشان بازمی‌دارد.

بنابر شهادت یزدان، بدون صفا و پاکی دل و جان، نزدیکی به خدای ناپیدا به هیچ وجه ممکن نیست. روح ما حتی از "لمس" گفتار خدا عاجز است، تا چه رسد به درک اسرار و معانی نهفته در آن:

إِنَّهُ لِقُرْآنُ كَرِيمٍ فِي كِتَابٍ مَكْتُوبٍ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
سوره واقعه، آیات ٧٧-٨٠

قرآن کریم نوشته‌ایست پنهان از جانب پروردگار جهانیان که کسی جز پاک‌لان آن را لمس نتواند و به آن دست نیابد.

تنها یک توهمند یا انتظار نادرست می‌تواند چشم دل را پوشاند:
ای پسروان دانش! چشم سر را پلک به آن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی‌بهره نماید. دیگر پرده آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود؟^{۱۱}

تاقلوب پاک و مقدس نباشند، به لقای محبوب فی الحقیقہ فائز نشونند.^{۱۲} حضرت بهاءالله امروز حجاب اکبر بشر را از مشاهده آفتاب حقیقت منع نموده.^{۱۳} حضرت بهاءالله

سوء تفسیر گفتار پروردگار

همانطور که ذکر شد، پیامبران پیشین همه به ظهور پیامبران پس از خود مژده داده‌اند. از جمله کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان و قرآن مجید، بیش از هزار بار به ظهور دو پیامبر در عصر ما خبر داده‌اند. بنابر باور بهائیان، این دو پیامبر با دو لقب باب و بهاءالله ظاهر شدند. بهاءالله یعنی نور خدا و فر



ایزدی. نقش اصلی حضرت باب، آماده نمودن مردمان برای ظهر حضرت
بَهَاءُ اللَّهِ بود.

جزئیاتی که درباره ظهر این دو پیامبر از پیش داده شده حیرت‌انگیز است. مثلاً زمان ظهر حضرت باب در سال ۱۸۴۴ میلادی یا ۱۲۶۰ هجری قمری، بیش از ده بار در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان تکرار شده. رویدادهای زندگانی این دو فرستاده یزدان همه از جزئی تا کلی در این کتاب مقدس پیش‌بینی شده. در سراسر تاریخ، هرگز اینهمه پیش‌بینی درباره هیچ‌کس و هیچ رویدادی نشده و تحقق نیافته.

این پیش‌بینی‌ها و تحقق آنها در ظهر دو موعد عصر ما به شما نشان می‌دهند که دنیا بی‌صاحب نیست. خداوند از پیش راه حل همه مشکلات ما را بما آموخته. نقشه نجات از خدا، مسئولیت اجرا با ما. بنابر نقشه آفرینش انسان، کاری که از دست ما ساخته است، هرگز خدا برای ما نمی‌کند.

آیا ممکن است خدائی که عاشق ماست، در این دنیای پربلا و پرآشوب ما را به حال خود، بی‌راهنمای بگذارد؟ از خدائی عاشق چنین کاری هرگز ممکن نیست. اما آگر ما گامی در راه شناسائی فرستاده یزدان و نجات خود و جهان بر نداریم، مسئول کیست؟

با وجود این همه پیش‌بینی، چرا بیشتر مردم عصر ما موعدشان را هنوز نشناخته‌اند؟ فرض کنید شما از شهری به شهر دیگر می‌روید. آگر در طی راه تنها در یک جا بجای چپ به راست بروید، چه می‌شود؟ آیا به شهر مقصود می‌رسید؟ بر این قیاس، سوء تفسیر تها یک واژه، می‌تواند میلیونها نفر از پیروان آئین‌های پیشین را از شناسائی موعدشان باز دارد.



پنهان داشتن معنای اصلی پیشینی‌ها از جانب پیشوایان مذهبی، همواره رایج بوده و در همه عصرها تکرار شده. مثلاً یهودیان منتظر پادشاه بودند، حضرت مسیح جوانی فقیر و بی‌خانه بودند. پادشاهی ایشان بر روح مردمان بود. مسیحیان نیز از سرنوشت پیامبرشان درس عبرت نگرفتند. آنها نیز با سوء تفسیر گفتار حضرت مسیح منتظرند که موعودشان از آسمان بر فراز ابرها بیاید. روح همه پیامبران از آسمان یعنی از سوی خدا آمده. هرگز در این کار استثنائی نبوده.

آیا این گفتار از حضرت مسیح، پیامبری که از مادرش مریم تولد یافت، کافی نیست که مسیحیان را آگاهی بخشد؟

حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ۳۸) من از آسمان آمدام.

بی‌شک، عیسی پسر یوسف است. ما پدر و مادرش را می‌شناسیم. چگونه او می‌تواند بگوید: من از آسمان پائین آمدم؟ (انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ۴۲)

در پاسخ به انتظار نادرست مسیحیان، حضرت بهاءالله می‌فرمایند من نیز از آسمان آمده‌ام، همانطور که بار اول از آسمان آمدم.^{۱۴}

پیشوایان مسلمان نیز از همان روش پیروی کرده‌اند. با سوء تفسیر واژه خاتم، راه را به روی پیامبران آینده بسته‌اند. خاتم یعنی مُهْر. رسول اکرم مُهْر تصدیقشان را بر همه پیامبران پیشین گذاشتند. پیشوایانی که می‌خواستند برتری اسلام را بر آئین‌های دیگر به اثبات رسانند، معنای خاتم را با خاتم، یعنی ختم کننده، عوض کردند.

در اینکه اسلام آخرین دین نیست، در قرآن مجید آیه‌های بسیار هست. مثلاً در آن کتاب، مسلمین "امتی وسط" (امّة وسطاً) نامیده شده‌اند*. پیشوایان

* سوره بقره، آیه ۱۴۳.



مسلمان معنای این واژه را نیز تغییر داده و گفته‌اند: وسط یعنی عادل و متعادل، چون هر قومی در وسط قرار دارد، قومی متعادل است. در پاسخ به این سوء تفسیر باید بپرسیم: آیا هیچ امتی مانند مسلمانان گروه‌های افراطی مانند القاعده و داعش و طالبان و بوکوحرام پورش داده است؟ آیا هیچ امتی امامانش را به قتل رسانده است؟

مثال‌های پیش نشان می‌دهند که همانطور که یک اشتباه در طی سفر ما را از رسیدن به مقصد باز می‌دارد، تنها سوء تفسیر یا پنهان داشتن معنای یک واژه، هزار پیش‌بینی تحقق یافته را بی‌اثر می‌کند.

گذشته از پنهان داشتن یا سوء تفسیر پیش‌بینی‌ها، پیشوایان مذهبی در همه آئین‌ها خبر ظهور دو موعد عصر ما را نیز از پیروانشان پنهان داشته و می‌دارند. این پنهان‌کاری حائز چنان اهمیتی است که در این کتاب در طی دو فصل (فصل‌های ۲۹ و ۳۰) با شواهد بسیار ارائه شده.

صاحبان قدرت و ثروت، خاصه پیشوایان دین، در منع مردمان از شناسائی موعودشان مهم‌ترین نقش را داشته و دارند.

آیا شما هرگز چشم‌هایتان را نادیده انگاشته‌اید؟ آیا هرگز با چشم دیگری راه رفته‌اید؟ پس چرا از دیگران، خاصه پیشوایانتان، می‌پرسید که راه را به شما نشان دهند؟ آگر شما با چشم خود راه زندگی را نیابید، مقصّر کیست؟ آیا می‌توانید گناه را برگردان خدا یا برگردان دیگران گذارید؟

نقش آمار در اثبات آئین بهائی

برای اینکه بهینید دلایل حقانیت پیامبران یزدان همه از عقل و خرد سرچشمه می‌گیرند، بشارات یا پیش‌بینی پیامبران پیشین را درباره ظهور آئین



بهائی در نظر گیرید. ما می‌توانیم اصول علم آمار یا احتمالات را در مورد آنها بکار ببریم و ثابت کنیم که بنابر قوانین محکم ریاضی، احتمال تحقق پیش‌بینی‌های پیامبران پیشین درباره آئین بهائی از علم و آگاهی پروردگار سرچشم‌گرفته، و عامل تصادف در این رابطه کمترین نقشی نداشت. این مطلب به تفصیل در طی ۴۰ صفحه در این کتاب بحث شده:

Lord of Lords

فصل ۲۰، صفحات ۵۶۱-۵۲۱

در آن کتاب، قوانین احتمالات به تفصیل در مورد بشارات کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان درباره آئین بهائی بکار رفته و ثابت شده که احتمال تحقق آنهمه پیش‌بینی در زندگانی دو موعود عصر ما بنابر اتفاق، برابر است با 10^{80} . فکر انسان از درک این عدد عاجز است. عدد 10^{80} برابر است با تعداد اتم‌های عالم آفرینش. بنابر این عدد و این حساب، اگر کسی بتواند یک اتم خاصی را در عالم آفرینش بیابد، همان‌قدر می‌تواند ادعا کند که بشارات کتاب مقدس درباره دو موعود عصر ما بنابر اتفاق تحقق یافته. آیا بنابر حکم خرد، دلیلی از این محکم‌تر می‌توان تصور نمود؟

از کسانی که از دین و ایمان روی برخاسته و بهشک و شبکه خو گرفته‌اند، دعوت می‌شود که صحت این ارقام را با مطالعه آن کتاب بیازمایند تا تنها به نیروی خرد دریابند که دنیا بی‌صاحب و بی‌حساب و کتاب نیست. خالق ما از هزارها سال پیش ظهور این آئین را در این عصر آشفته و پرآشوب بما خبر داده و راه حل جمیع مشکلات ما را بما آموخته. اما بیشتر مردمان به جای پژوهش و قدر شناسی و شکر و سپاس از این بخشش بزرگ یزدان به بندگان، با نظر بی‌اعتنایی به این آئین نگریسته‌اند. حتی از خواندن یک کتاب درباره این "خبر بزرگ" روگردانند. در زادگاه این آئین، ایران، گروهی



از اینهم پایی فراتر نهاده، کوشیده‌اند تا بهائیان را به تهدید و اجبار و حتی آویختن بردار و ادار به انکار کنند.

کتاب مقدس و قرآن مجید هر کدام صدھا نشانه درباره دو موعد عصر ما بما داده‌اند که همه آنها دقیقاً تحقق یافته. آیا جز به قدرت الهی چنین چیزی ممکن است؟



۱۷



نقش علم آمار در اثبات حقانیت پیامبران

بخاطر کشفیات معجزه‌آمیز در عصر ما، اعتماد مردمان به علم و دانش افزایش یافته. اگر دانشمندان مطلبی را بپذیرند درست است، والا نادرست. این فصل نشان می‌دهد که حقانیت پیامبران یزدان با علم ریاضی رابطه مستقیم دارد.

یکی از آموزه‌های آئین بهائی تطابق علم و دین است. اگر دین حقیقت است و علم نیز حقیقت، چگونه ممکن است دو حقیقت در اختلاف باشند؟ علت اختلاف گاهی از ضعف علم و گاهی از ضعف آگاهی ما از اسرار الهی است. برای اینکه رابطه دین و علم را بشناسیم، لازم است



نخست نظری بر رشته‌های علوم اندازیم و بهینیم هر یک از آنها تا چه حد قابل اعتماد است و با حقیقت سازگار. مهمترین رشته‌های علوم عبارتند از:

۱. **ریاضیات**: این علم با اعداد سروکار دارد. امکان اشتباه در آن بسیار کم و از همه علوم دقیق‌تر و صحیح‌تر است.

۲. **فیزیک**: هدف این علم کشف قوانین طبیعت است. در این علم، محاسبات ریاضی بسیار بکار می‌رود، اما از نظر درستی و یقین و اطمینان به سطح ریاضیات نمی‌رسد.

۳. **شیمی**: در این علم، امکان اشتباه نسبت به فیزیک بیشتر می‌شود. سروکار این علم با عالم جماد، یعنی مواد غیر زنده است.

۴. **بیولوژی**: این علم سروکارش با موجودات زنده است. آنها به مراتب پیچیده‌تر از موجودات غیر زنده‌اند. امکان اشتباه در این علم بمراتب بیشتر از علم شیمی است.

۵. **سلامت بدن**: تغذیه و داروسازی در این سطح قرار دارند. عدم موفقیت دانشمندان در غلبه بر بیماری‌های مزمن، نشانه‌ای روشن بر پیچیدگی این علوم و امکان اشتباه در آنهاست. مثلاً بنابر تحقیقات دانشگاه جان هاپکینز، دانشگاهی معتبر در رشته پزشکی، بخطاطر اشتباهات پزشکان، هر سال در آمریکا ۲۵۰,۰۰۰ نفر نابهنجام از این جهان می‌روند.

۶. **روانشناسی و جامعه شناسی**: این علوم با روابط انسان با انسان سروکار دارند، موجودی که قابل قیاس با حیوان نیست. درک اسرار و انگیزه‌های انسان بسیار دشوار است. در این سطح، احتمال اشتباه نسبت به علم بیولوژی و علم سلامت بیشتر می‌شود.



۷. فلسفه و دین: فلسفه و دین در بالاترین سطح پیچیدگی قرار دارند. به همین سبب است که اختلاف نظر در آنها به حد اکثر می‌رسد.

هر یک از علوم دیگر را می‌توان بخشی یا ترکیبی از این علوم بشمار آورد و از نظر صحت در لابلای آنها قرا داد. مثلاً علم فضا یا مهندسی ترکیبی از ریاضی و فیزیک و شیمی است.

نقش آمار در تحقیقات علمی

در تحقیقات علمی، آمار نقش بسیار مهمی بر عهده دارد. کمتر علمی را می‌توان یافت که اصول علم آمار در آن بکار نزود. مهمترین هدف دانشمندان در تحقیقات علمی این است که بدانند نتیجه یا پاسخی که بدست می‌آورند، حقیقی است یا تصادفی. مثلاً بنابر فرمول‌های ریاضی می‌توان دریافت که تأثیر یک دارو بر بیماران تا چه حد حقیقی و یا تصادفی است. بدیهی است هرچه نقش تصادف کمتر باشد، نتیجه بدست آمده مطمئن‌تر است. علاوه بر تحقیقات علمی، علم آمار در امور تجاری نیز از بانک‌ها گرفته تا شرکت‌های بیمه و سهام نیز بکار می‌رود. علم آمار دانشی است که علوم را بهم پیوند می‌زند. کمتر کسی است که بدون تحصیل آن، درجه دکترا بگیرد. بدون علم آمار، پیشرفت علم و تکامل تمدن بسیار دشوار می‌شد.

قوانین احتمالات سهم مهمی از علم آمار بهشمار می‌روند. برای اینکه اهمیت احتمالات را خودتان تجربه کنید، حروف یک جمله هفت کلمه‌ای را به صورت الفبا روی کاغذ بنویسید و آن حروف را به اندازه مساوی با قیچی از هم جدا کنید. بعد چشم بسته سعی کنید آن حروف را پهلوی هم بگذارید



تا آن جمله را بدست آورید. بنابر احتمالات، شанс شما در درست گذاشتن حروف این جمله بسیار کم است. شاید باید صدھا بار این کار را تکرار کنید تا به هدف برسید. حال به جای یک جمله، یک صفحه و بعد یک کتاب را در نظر گیرید. اگر کسی توانست بار اول همه حروف یک کتاب را چشم بسته درست در جای خود بگذارد، آیا فکر نمی کنید که از یک نیروئی مافوق قدرت بشر برخوردار بوده است؟

علم آمار در خدمت به دین

همانطور که دیدیم، در نظر بیشتر مردمان، دین‌شناسی در بالاترین سطح ابهام و پیچیدگی قرار دارد. اگر چنین است، چگونه می‌توان از مردم شکاک عصر ما انتظار داشت که دو فرستاده عصر ما را بشناسند؟ آیا ممکن است که برای کمک به این مردمان، علاوه بر دلائل عقلی، پروردگار توانا راهی کاملاً متکی به علم بما بنماید؟

ما نیاز به راه حلی داریم که شناسائی آئین یزدان را با علم بیامیزد و جای خطأ و شک و شبھه برای احدی نگذارد. این فصل، علاوه بر دلائل عقلی که در سراسر این کتاب آمده، دلیلی کاملاً علمی ارائه می‌دهد. از این نظر، این فصل اتمام حجتی است به کسانی که تنها علم را راهنمای خود می‌دانند. آیا راهی هست که از پیچیدگی دین‌شناسی بکاهد و آنرا به سطح مطمئن‌ترین علم یعنی ریاضیات برساند؟ بنابر تقدیر الهی، چنین راهی در اختیار ماست و آن استفاده از علم آمار است. ما می‌توانیم به وسیله علم آمار (statistics) که شعبه‌ای از علم ریاضی است، پیش‌بینی‌های کتابهای آسمانی را مورد آزمایش قرار داده به اثبات رسانیم که تحقق آنها تصادفی نیست، بلکه نتیجه و نشانه علم و آگاهی آفریننده‌ای است که گذشته و حال و آینده برایش یکسان است.



اگر استفاده از قوانین احتمالات در کشفیات علمی و امور مهم دیگر اجتماع معمول و مقبول است، چرا همین قوانین را در شناسائی فرستادگان یزدان بکار نبایم؟ چرا در این مورد استناد گذاریم؟ با همان فرمول‌هایی که مورد قبول دانشمندان است می‌توانیم حقانیت فرستادگان یزدان را مورد آزمایش قرار داده، آنها را با یقین مطلق بشناسیم. متفکرین مسیحی همین علم و همین روش تحقیق را در اثبات حقانیت حضرت مسیح بکار بردند. از جمله دو دانشمند با درجه دکترا در رشته ریاضی و علوم، کتابی به این اسم در این باره نوشته‌اند:

Science Speaks

علم سخن می‌گوید

برای اثبات حقانیت حضرت مسیح، کشیش‌ها و دانشمندان مسیحی دائمًا به این کتاب و محاسبات آن استناد می‌کنند و از این راه به پیروانشان اطمینان می‌دهند که آن پیامبر بزرگ از خود سخنی نگفته، بلکه فرستاده‌ای است از جانب یزدان که انبیاء بنی اسرائیل بارها به ظهورش مژده داده‌اند.

چنین پژوهشی درباره پیش‌بینی‌های کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان نسبت به ظهور آئین بهائی نیز انجام شده و نتیجه محاسبات آن در کتابی به انگلیسی به این نام به چاپ رسیده:

Lord of Lords

در آن پژوهش به اثبات رسیده که احتمال تحقق پیش‌بینی‌های کتاب مقدس در ظهور آئین بهائی، بنابر تصادف، بدون دخالت الهی، برابر است با عدد یک در برابر عددی به توان هشتاد صفر: 10^{80} .



بنابر این محاسبه و این پژوهش، اگر ما بتوانیم تنها با حدس زدن، عدد خاصی را در میان عددی با هشتاد صفر بیابیم، می‌توانیم تحقیق پیش‌بینی‌های کتاب مقدس را نیز درباره ظهور آئین بهائی به تصادف نسبت دهیم. به عبارت دیگر، احتمال تحقیق پیش‌بینی‌های کتاب مقدس در ظهور آئین بهائی، بدون دخالت الهی، برابر است با احتمال یافتن عدد خاصی در میان عددی دیگر با هشتاد صفر. همانطور که بعداً خواهیم دید، بنابر قوانین علم آمار، احتمال یافتن یک عدد خاص در میان آنهمه اعداد، از غیرممکن هم غیرممکن‌تر است!

برای اینکه به اهمیت پیش‌بینی‌های کتاب مقدس به ظهور آئین بهائی پی بریم، لازم است تا حد امکان، عظمت عددی را که با ۸۰ صفر همراه است بشناسیم. آیا درک عددی چنین بزرگ برای انسان میسر است؟ آیا کسی می‌تواند مرزهای آنرا در ذهنش جای دهد؟ تنها راه درک این عدد، مقایسه آن با اتم‌های عالم آفرینش است. در عصر ما دانشمندان بر این باورند که شماره اتم‌های عالم آفرینش برابر با همین عدد یعنی 10^{80} است. بنابر این مقایسه، اگر ما بتوانیم یک اتم خاصی را در میان همه اتم‌های عالم آفرینش با میلیارد‌ها کهکشان پیدا کنیم، می‌توانیم بگوئیم پیش‌بینی‌های کتاب مقدس در ظهور آئین بهائی نیز از روی تصادف تحقق یافته و نقشه‌ای غیبی در کار نبوده.

برای اینکه به اهمیت پیش‌بینی‌های کتاب مقدس درباره ظهور آئین بهائی بیشتر پی برید، درباره این امکانات کمی بیاندیشید. فرض کنید بخارط طوفان در جنگلهای آمازون، برگ خاصی از درختی بریاد رفته. شناس پیدا کردن آن برگ چقدر است؟ بار دیگر تصور کنید یک قطره روغن در یکی از اقیانوس‌ها افتاده. امکان یافتن آن قطره در چه حد است؟ حال این

یافتن‌ها را با یافتن یک اتم خاصی در عالم آفرینش که شامل میلیاردها کهکشان است بسنجید. اگر در این هدف، یعنی یافتن یک اتم در عالم آفرینش موفق شویم، می‌توانیم بگوئیم که پیش‌بینی‌های کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان درباره ظهور و رویدادهای آئین بهائی، همه بنابر تصادف رخ داده‌اند. پیش‌بینی‌های قرآن مجید جدا از این محاسبه‌اند. اگر احتمال تحقق آن پیش‌بینی‌ها را هم به حساب آوریم و به عدد 10^{80} بیافزاییم، شاید عددی برابر با 120 صفر برسمیم.

خداآوند بیش از آنچه لازم است، دلیل و برهان در اختیار مردم شکاک و بی‌علاقه مردم عصر ما گذاشته است. در هیچ زمانی و هیچ آئینی، تحقق اینهمه پیش‌بینی سابقه نداشته.

از غیرممکن هم غیرممکن‌تر

چگونه ممکن است که احتمال وقوع رویدادی از غیرممکن هم غیرممکن‌تر باشد؟ بنابر متخصصین علم آمار، هر رویدادی که احتمال اتفاقش، یک در برابر یک به‌توان 50 باشد (یعنی عددی با 50 صفر) به قدری دور از حد ممکن است که هرگز اتفاق نخواهد افتاد. تفاوت میان این عدد و عددی که نماینده پیش‌بینی‌های تحقق یافته در آئین بهائی است (10^{80}) سی صفر است: یک به‌توان پنجاه صفر در برابر یک به‌توان هشتاد صفر. از این تفاوت چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ این تفاوت نشان می‌دهد که بنابر علم آمار، امکان تحقق پیش‌بینی‌های کتاب مقدس در آئین بهائی، بنابر تصادف، بدون دخالت الهی، اینقدر مرتبه از غیرممکن هم غیرممکن‌تر است:

$1000000000,00000000,00000000$

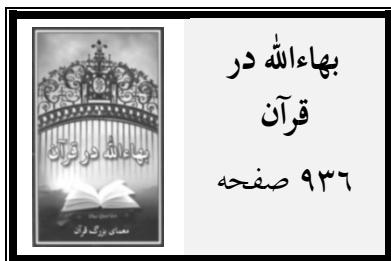


آیا از پوردگار عادل و مهربان، بیش از این دلیل و برهان می‌توان انتظار داشت؟

کتاب مقدس و قرآن مجید هر کدام صدھا نشانه درباره دو موعد عصر ما و رویدادهای زندگانی آنها بما داده‌اند که همه آنها دقیقاً تحقق یافته. آیا جز به قدرت الهی چنین چیزی ممکن است؟

برای تحقیق بیشتر درباره پیش‌بینی‌های کتابهای آسمانی به ظهور آئین بهائی، به این کتاب‌ها مراجعه کنید:

پیش‌بینی‌های قرآن درباره ظهور
دو موعد عصر ما:
حضرت باب و حضرت بهاء‌الله*



جمیع آنچه واقع شده، از قبل...خبر داده‌اند.
حضرت بهاء‌الله

دین باید مطابق با عقل باشد، مطابق با علم باشد. زیرا اگر مطابق با عقل و علم نباشد اوهام است. خدا قوه عاقله داده تا به حقیقت

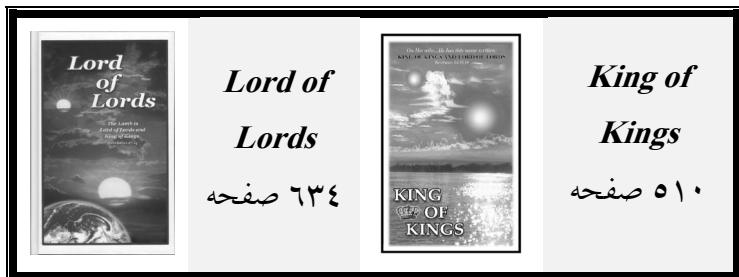
* کتاب بهاء‌الله در قرآن را می‌توانید مجاناً از این وب سایت دانلود کنید:



اشیاء پی بریم و حقیقت هر شیئی را ادراک کنیم. اگر [دین] مخالف علم و عقل باشد شبههای نیست که اوهام است. و اگر دین مانع الفت باشد بی دینی بهتر است. زیرا دین بهجهت محبت و الفت است. اگر دین سبب نزاع و جدال شود، البته عدم دین بهتر است.^۲

حضرت عبدالبهاء

پیش‌بینی‌های کتاب مقدس یهودیان
و مسیحیان درباره ظهور دو موعد
عصر ما از ایران در سه جلد*



ای اهل انصاف! اگر این امر [آین] انکار شود، کدام امر در ارض قابل اثبات است و یا لائق اقرار؟^۳

حضرت بهاءالله

* برای آشنائی با این سه جلد، به این وب سایت مراجعه کنید:

www.GlobalPerspective.org

این کتابها هنوز به فارسی ترجمه نشده‌اند.



پیش‌بینی‌های کتابهای آسمانی، سهم مهمنی از گفتار پورودگارند. بی‌سبب نیست که خالق ما گفتارش را نخستین و مهم‌ترین راه شناسائی فرستادگانش قرار داده.

حضرت بهاءالله بارها به مژده‌های کتابهای آسمانی به ظهور آئین بهائی اشاره فرموده‌اند. این مژده‌ها چنان روشنند که از آنها می‌توان رویدادهای ظهور آئین بهائی را سراسر نگاشت:

اگر این عباد... در آیات کتاب ملاحظه نمایند... جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می‌نمایند...^۴

آیا شناسائی فرستادگان یزدان دشوار است؟

در این بحث دیدیم که با استفاده از قوانین علمی—قوانینی که در همه علوم بکار می‌روند—می‌توانیم دین‌شناسی را از پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین سطح یقین به مطمئن‌ترین و دقیق‌ترین سطح یقین یعنی ریاضیات برسانیم. بار دیگر لازم است این سؤال را بپرسیم: آیا شناسائی آئینی که به قدرت و عظمت و حکمت خالق جهان هستی یافته دشوار است؟ آیا تمیز دادن میان پیامبرانی که آئینه علم و حکمت و عظمت پورودگارند، پیامبرانی که برای سعادت ما هر بلائی را به جان می‌پذیرند، در مقایسه با مردم فاسد و مکاری که ادعائی بر زبان می‌آورند و با دوروئی و دروغ و ریا مردمان را فریب می‌دهند تا به عزت و ثروت برسند، دشوار است؟ آیا امکان اشتباہ در این راه با اینهمه تفاوت ممکن است؟ آیا هیچ انسان خردمندی از تمیز دادن میان خورشید تابان و شعله‌های شمعی لرزان، عاجز و نا توان است؟



اگر خرد، ارمغانی که خاص انسان است و مایه امتیاز انسان بر جانوران، زبان داشت، بما چه می‌گفت؟

زبان خرد می‌گوید: هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هر چه هست بگذرید و مرا بیایید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشانی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز. پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم.^۰

سه مانع بزرگ

در عصر ما سه مانع بزرگ در راه شناسائی آئین یزدان قرار دارند:

۱. عشق مفرط مردمان به ثروت و راحت این دنیا و بی اعتمانی به مطالعه و کسب دانش. از مردمی که نمی‌دانند و نمی‌دانند که نمی‌دانند، چه انتظاری می‌توان داشت؟ بی‌خبری و نادانی پایه و مایه اصلی همه بلاهاست.
۲. افکار دروغ و تصورات بی‌پایه‌ای که مردمان از پیشوایان مذهبی و مردم متعصب و نادان شنیده‌اند و بدون پژوهش پذیرفته و حقیقت پنداشته‌اند. این تصورات و افکار دروغ مانند ابری تیره و تار، پرتو حقیقت را از مردم جهان پوشانده است.

۳. پیشوایان دین که خود را دانا و دانشمند می‌خوانند و پیوسته به پیروانشان می‌گویند که داوری درست تنها از فکر و فهم آنها ممکن است. در امور دین باید به آنها متکی باشند، قضاوت آنها را بدون چون و چرا به پذیرنده، و از گفتگو با پیروان آئین‌های دیگر بر حذر باشند، زیرا گمراه‌کنندگان برای ریودن ایمانشان همه جا در کمین‌اند. پیروان ساده اندیش و زود باور آنها این توصیه‌ها را به جان می‌پذیرند، زیرا مسئولیت کوشش و



پژوهش را از آنها می‌گیرد و به پیشوایانشان می‌دهد. تا هنگامی که هر دو گروه از نقش خود شادمانند، روزنہ امیدی نمی‌توان دید. تنها پیشوایانی قادر به شناسائی پیامبران نوین یزدانند که از عزت و مقام بگذرند. تاریخ شاهدی است گویا بر اینکه این گونه پیشوایان بسیار کمیابند.

تا این سه مانع بزرگ بر جا و پایدارند سختی‌ها و بلاهای عالم نیز بر جا و پایدار، بلکه روز به روز در افزایش خواهند بود.

عالی منقلب است و نفسی سبب و علت آن را ادراک نموده. طیب حقیقی را از معالجه امراض منع نموده‌اند، و نه خود درد می‌دانند و نه دوا.^۶ حضرت بهاء‌الله مدنیت با توحش توأم و همعنان است، مگر آنکه مدنیت جسمانیه مؤید... به اخلاق حضرت عبدالبهاء الهیه گردد.^۷





معجزات

مردمان در زمان‌های پیشین همواره از پیامبران برای اثبات ادعایشان معجزه خواسته‌اند. اما خواست آنها هرگز مورد رضایت پرورده‌کار نبوده. نقشه یزدان این است که آفریننده خود را به‌چشم جان و وجودان بشناسیم، نه به‌چشم تن؛ به‌عشق و اختیار بپذیریم، نه به‌اجبار و اکراه. چه بسا فریب‌کارانی که از راه شعبده مردم ساده‌دل را فریب داده، پیرو خود نموده‌اند. خواست خدا این است که ارمغان خدا شناسی و خدا دوستی را با کوشش و کوشش بدست آوریم، نه با دیدن رویدادهای شگفت‌انگیز. ایمان و عشق را با "نگاه و نظر" به انسان بخشیدن، شأن و شایسته یزدان نیست.

زندگانی پیامبران یزدان جز معجزه و "خوارق عادات" چیزی نبوده. با این حال، مردم بی‌استعداد هرگز از این راه به‌ایمان نرسیده‌اند:



چه مقدار عباد که به چشم خود خوارق عادتیه و ظهورات الهیه را مشاهده نمودند... و معلمک به حجاتی [پرده‌های] که ابداً عند الله حکم وجود بر آن نشده، چنان محتجب گشته‌اند که جمیع را انکار نموده، و حال در بیداء [بیابان] ضلال [گمراهی] سائرند... به‌شأنی که آنچه به‌بصر خود دیده‌اند و به‌قلب خود ادراک نموده‌اند، از جمیع غافل شده‌اند...^۱

اگر در کل حین، حق به حجت لائق می‌باشد [روشن] ظاهر شود، هر آینه مشرکین را نفع حاصل نه. چنانچه در کل اعصار، از مظاهر نفس الله [پیامبران]، معجزات و خوارق عادات طلب نموده، و هر وقت ظاهر شد، اعراض^{*} معرضین و نار بغضنه بیشتر و حضرت بهاء الله مشتعل تر شد.^۲

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمْهُمُ الْمَوْتَىٰ ... مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلِكُنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ.

سوره انعام، آيه ۱۱۱

اگر ما فرشتگان را به‌آنها بفرستیم، و اگر مردها با آنها صحبت نمایند... ایمان نمی‌آورند، مگر خدا بخواهد. اما بیشترشان به‌نادانی معتادند.

حضرت مسیح نیز لیاقت را شرط شناسائی حقیقت می‌شمرند. همانطور که آئینه پاک نور را به‌خود جذب می‌کند، خداوند نیز در روح پاک مردم لایق می‌تابد و آنها را به‌سوی خود می‌برد.

هیچ‌کس نزد من نمی‌آید، مگر آنکه پدرم، فرستنده من، او را جذب کند.

حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ۴۴)

چرا خداوند مردم بی استعداد، بی لیاقت و بی علاقه را به‌اکراه و اجبار و ادار به‌پذیرش ارمغان ایمان و ورود به ملکوت جاودان نماید؟ بدیهی است این کار از مقام و عظمت پروردگار می‌کاهد. ما باید به‌دعا و التماس و کوشش و کاوش این ارمغان یکتا را که بزرگترین بخشش یزدان به‌انسان است، از خدا بخواهیم. نیاز از ماست، نه از خالق ما. اگر معجزه موجب ایمان می‌شد،

* اعراض: روی برگرداندن، رخ بر تافتان.



شهادت حضرت باب ملیون‌ها نفر از ایرانیان را به‌ایمان و ایقان می‌رسانید. آن رویداد بی‌نظیر، موجب تحریر هزارها نفر بیننده شد، اما آنها را به‌ایمان نرسانید. در تاریخ بشر، هرگز رویدادی چنین شگفت‌آور که هزارها نفر شاهد آن بوده‌اند روی نداده.

شرح شهادت حضرت باب*

به حکم میرزا تقی خان، نخست وزیر زمان، حضرت باب و یکی از پیروانشان به نام انیس در تبریز به شهادت رسیدند. سام خان، سرهنگ ارمنی، نخست مسئول این رویداد شد و به دستور او ۷۵۰ سرباز (در سه گروه) به‌سوی آن دو نفر شلیک نمودند، اما بار اول هیچ‌یک از آن گکوله‌ها به‌هدف نخورد. مورخین عصر قاجار مانند سپهر، مورخ رسمی آن زمان (مؤلف ناسخ التواریخ) و دیگران به‌این رویداد اقرار نموده‌اند.

تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، حتی سرهنگ سام خان که مایل به شرکت در شهادت حضرت باب نبود، پس از رویرو شدن با این رویداد غیرمنتظره، از ارمغان ایمان به‌آن موعود بهره‌ای نبرد. این داستان نشان می‌دهد که معجزه موجب ایمان مردمان نمی‌شود.

پیش از اجرای حکم شهادت، سام خان به‌اطلاق حضرت باب در زندان رفت و به‌ایشان گفت که "من هیچ‌گونه دشمنی با شما ندارم. اگر حقی نزد شما هست ترتیبی دهید که من در ریختن خون شما دخالت ننمایم". در پاسخ به‌تقاضای او، حضرت باب بیانی به‌این مضمون فرمودند:

* برای آگاهی بیشتر از دوران حیرت‌آمیز رسالت حضرت باب، به تاریخ نبیل و تاریخ زندگانی حضرت باب، تألیف دکتر محمد حسینی مراجعه کنید.



مأموریت خویش را اجرا نما. اگر در نیت خود خالصی، خداوند تو را از این مسئولیت نجات خواهد داد.

هنگام شهادت حضرت باب فراسید، فراشباشی، رئیس مأموران دولتی، به اطاق حضرت باب در داخل زندان رفت تا ایشان را به میدان شهادت ببرد. زمانی که به آن اطاق پای گذاشت، حضرت باب را مشغول گفتگو با منشی ایشان یافت. آنها را به درشتی مخاطب ساخته، گفت: "اکنون هنگام گفتگو و نجوى نیست". حضرت باب در پاسخ به او بیانی به این مضمون فرمودند: "تا من گفتارم را به پایان نرسانم، هیچ نیروی نمی‌تواند مرا از مقصدوم باز دارد و کمترین آسیبی به من برساند". پس از این اخطار، حضرت باب همراه با فراشباشی به میدان شهادت روان شدند.

بنا به دستور سرهنگ سام خان، در جلوی اطاق حبس نزدبانی نهادند و میخ آهنجی بزرگی در وسط پایه میان دو اطاق کوییدند و دو ریسمان محکم به آن بستند. به یک ریسمان حضرت باب و به دیگری یکی از پیروانشان، ایس، را آویختند. ایس از مأموران با التماس خواست که او را طوری به بندند که سرش بر سینه حضرت باب قرار گیرد. در این هنگام پشت بام‌های بناهای مجاور از کثرت جمعیت موج می‌زد. حدود ده هزار نفر تماشاچی ناظر این صحنه غمانگیز بودند. هفت‌صد و پنجاه سرباز در سه صف، هر صف دویست و پنجاه نفر آماده شلیک شدند. صف نخست شلیک نموده نشستند. سپس صف دوم و در پی آن صف سوم. از دود باروت روز روشن چون شب تارگشت. چون دود فرو نشست، تماشاچیان نشانه‌ای از حضرت باب ندیدند. ایس در کنار همان پایه ایستاده و اصلاً اثری از جراحت در بدنش نبود. حتی غبار بر لباس سپید تازه‌اش دیده نمی‌شد.



تماشاچیان فریاد برآوردنده که باب غایب شده! پس از جستجو، مأمورین ایشان را در همان اطاقی که حبس شده بودند یافته‌اند. فراشبashi ملاحظه نمود که حضرت باب بی آنکه آسیبی دیده باشند با نهایت اطمینان و آرامی نشسته، با منشی خود گفتگو می‌کنند. حضرت باب به او فرمودند که من صحبتم تمام شده. حال به آنچه مأمورید عمل کنید، به مقصود خود خواهید رسید. فراشبashi از مشاهده این رویداد حیرت‌انگیز مات و مبهوت گشت. بیان حضرت باب را به یاد آورد که فرموده بودند:

تا گفتم را به پایان نرسانم، هیچ نیروئی نمی‌تواند مرا از مقصودم باز دارد و کمترین آسیبی به من رساند.

این مأمور بی‌درنگ از شغلش استغفا داد و این صحنه عجیب را ترک گفت. سامخان نیز پس از مشاهده این واقعه اظهار نمود که هرگز دیگر در این فاجعه شریک نخواهد شد.

پس از امتناع سامخان از شرکت در این فاجعه، قشون دیگری از سربازان تحت نظر آقاجان خمسه‌ای، سرتیپ فوج خاصه، مأمور به این کار شدند. سرتیپ آقاجان راه دیگری جز تکرار ماجرا نیافت. بنا به دستور او بار دیگر حضرت باب و انیس را به همان ترتیب سابق بر همان پایه آویختند تا حکم نخست وزیر را اجرا کنند.

این بار، پیش از فرمان شلیک، حضرت باب تماشاچیان را مخاطب ساخته، بیانی به این مضمون به آنها فرمودند:

ای مردم گمراه! اگر مرا می‌شناختید، به این جوان [انیس] تأسی می‌نمودید، و با کمال میل، خود را در راه خدا فدا می‌کردید. روزی خواهد رسید که به حقیقت ظهر من پی بزید، اما من در میان شما نخواهم بود.



این بار گلوله‌ها به‌هدف رسیدند و بدنه آن دو عاشق فداکار را به‌هم آمیختند. در تاریخ بشر هرگز رویدادی چنین شگفت‌آور روی نداده است.

مراجع و مدارک تاریخی

گروه‌های مختلف با باورهای متفاوت، از جمله دشمنان حضرت باب، به‌این رویداد شگفت‌انگیز شهادت داده‌اند. لازم است بعضی از این مراجع را مورد بررسی قرار دهیم.

مورخین عصر قاجار، چه مسلمان چه غیر مسلمان، در توضیح علت عدم اصابت گلوله‌ها به‌حضرت باب، تقریباً اتفاق نظر دارند. شاهزاده اعتضادالسلطنه، فرزند فتحعلیشاه، در کتاب *متتبّئین* در این باره می‌نویسد:

در این واقعه از قضا گلوله به‌ریسمانی آمد که بدان دست باب را بسته بودند.
ریسمان گسیخته و باب رها شد.

اعتضادالسلطنه همچنین در کتابش می‌نویسد که چون بار نخست باب نجات یافت، می‌توانست خطاب به‌تماشاچیان بگوید: "ای گروه سربازان و مردمان! آیا کرامت‌مرا ندیدید که از هزار گلوله یکی بر من نیامد؟" اما چنین سخنی بر زبان نیاورد، و این اراده خداوندی بود تا مردم بدانند که سید باب بر حق نیست.

نیکلا، دیپلمات فرانسوی در ایران، در مخالفت با توضیح فوق یعنی سکوت حضرت باب، می‌نویسد:

من ابداً با این مورخ همراه نیستم و ممکن هم نیست همراه بشوم. زیرا عیسویان یقین دارند که اگر عیسی می‌خواست زنده از صلیب پائین آید البته بدون اشکال می‌آمد. اما او از روی اراده مرگ را پذیرفت، زیرا می‌بایستی پیش‌گوئی‌ها تحقق یابند و همین طور است نسبت به‌باب.



اما نیکلا با نظر اعتضادالسلطنه در علت عدم اصابت گلوله‌ها موافق است.
بنابر گفتار او:

گلوله‌ها به طنابی که باب را نگاهداشته بود خورد و او با پای خود فرود آمده به زمین
ایستاد، بدون اینکه کمترین خراشی به بدنش وارد آید.

سپهر، مورخ ناسخ التواریخ، تاریخ رسمی حکومت قاجار، علت عدم اصابت
گلوله‌ها را اینطور توضیح می‌دهد:

باب را به اتفاق ملا محمدعلی [انیس] به حکم حمزه میرزا بر نشان بستند و جماعتی
از سربازان فوج بهادران را که بر کیش نصاری [مسیحی] بودند حکم دادند تا او را
هدف گلوله سازند. سربازان... از قتل او کراحتی داشتند و تفنگ‌های خود را از فراز
و فرود و یمین و شمال [راست و چپ] باب چنان گشاد همی دادند که او را آسیبی
نرسد... در این واقعه از قضا گلوله از تفنگی باز شده به ریسمانی آمد که دست باب
را بدو بسته بودند و باب رها شد.

سؤال: اگر سربازان تفنگ‌ها را به بالا و پائین و چپ و راست متمايل
ساختند، چرا دو گلوله، درست به سمت وسط صحنه، به سوی دو طناب بازيک
تممايل يافتند؟ از اين گذشته، در طرف چپ و راست و بالاي اين صحنه (در
پشت بام‌ها) هزارها نفر تماشاچي بودند. از ميان اينهمه تيرهای بي هدف،
لازم بود چند تير به تماشاچيان بخورد. چنین چيزی نشد.

نامه‌ای خطاب به وزیر امور خارجه انگلستان

علاوه بر تاریخ نویسان مسلمان، گروهی از مسیحیان آن زمان که در ایران
ساکن بودند، به این رویداد شگفت‌انگیز شهادت داده‌اند.



ترجمه قسمت‌هائی از نامه سر جاستین شیل (Sir Justin Sheil)، کارمند ممتاز دولت انگلستان در ایران، درباره شهادت حضرت باب، خطاب به وزیر امور خارجه آن کشور، لرد پالمرستون، به تاریخ ۲۲ جولای، سال ۱۸۵۰ میلادی:

No. 88

Campy near Tehran,
July 22nd 1850

My Lord,

The Founder of this sect has been executed at Tabreez [Tabriz]—He was killed by a volley of musketry, and his death was on the point of giving his religion a lustre which would have largely increased its proselytes. When the smoke and dust cleared away after the volley, the Báb was not to be seen and the populace proclaimed that he had ascended to the skies. The balls [bullets] had broken the ropes by which he was bound...

Your Lordship's,
Most obedient,
Humble servant,
Justin Sheil

مؤسس این فرقه با یک سلسله گلوله در تبریز اعدام شد. ممکن است مرگش به آئینش جلوه و جلا بخشد و موجب گسترش آن شود. [زیرا] پس از شلیک و فرو نشستن گرد و دود، باب دیده نشد و مردم [تماشاچیان] گفتند: او به آسمان رفته است. تیرها، طناب‌هائی را که به آنها بسته شده بود پاره کرد...

مرجع نامه فوق در موزه امور خارجی انگلستان:

Facimile of official report concerning the execution of the Báb, in a letter from Sir Justin Sheil, Queen Victoria's envoy extraordinary and Minister plenipotentiary in Tehran, to Secretary of State for Foreign Affairs, Lord Palmerston. From the British Archives of the Foreign Office, London: document F.O. 60/152 no. 88. Crown copyrighted. Copy by permission.



یک صفحه از گزارش سِر جاستین شیل به خط خودش:

The founder of this sect has been executed at Tabreez - He was killed by a volley of musketry, and his death was on the point of giving his religion a lustre which would have largely increased its proselytes - When the smoke and dust cleared away after the volley, Béb was not to be seen, and the populace proclaimed that he had ascended to

نقش تصادف در

عدم اصابت ۲۵۰ گلوله به هدف

سریازان به سه گروه، هر کدام ۲۵۰ نفر، تقسیم شدند. هر بار ۲۵۰ سریاز شلیک کردند. این شلیک‌ها سه بار تکرار شد. ما نمی‌دانیم کدام دفعه طناب‌ها پاره شدند. به احتمال زیاد، این حادثه همان بار اول روی داد. بنابر این، شماره گلوله‌ها را باید ۲۵۰ دانست، نه ۷۵۰. به حکم سرهنگ سام‌خان، این سریازان با هم در آن واحد به هدف شلیک نمودند. چگونه ممکن است این گلوله‌ها با هم به طرف هدف بروند، با هم در یک آن



به هدف برسند، اما تنها دو تا از آنها به دو طناب باریک بخورد و هیچ یک از ۲۴۸ گلوله دیگر به بدن دو انسان که وصل به آن دو طناب بوده‌اند نخورد؟ علاوه بر بخورد به دو طناب باریک، باید لا اقل یک یا چند گلوله به کسانی که به طناب‌ها بسته بودند نیز بخورد.

اما آنچه به ما یقین می‌دهد که این واقعه نتیجه تصادف نبوده، گفتار حضرت باب پیش از شهادت ایشان است. زیرا همانطور که دیدیم، حضرت باب از مأموری که ایشان را از زندان به میدان شهادت می‌برد، خواستند که به ایشان فرصت دهد تا نامه‌شان را به اتمام رسانند. اما آن مأمور، این تقاضا را نپذیرفت. به این سبب، خطاب باو فرمودند: "تا گفتارم را به پایان نرسانم، هیچ نیروئی نمی‌تواند مرا از مقصودم باز دارد و کمترین آسیبی به من برساند." بنابراین، شلیک ۲۵۰ گلوله در آن واحد و عدم اصابت حتی یک گلوله به ایشان یا به پیروشان، ایس، تحقق این وعده، یعنی لزوم اتمام نامه بود. والا چگونه ممکن بود که حضرت باب با این درجه از اطمینان، چنین پیش‌بینی به‌ظاهر غیر ممکنی را اظهار نمایند؟ آیا تصور رهائی از دست ۷۵۰ تفنگدار برای کسی ممکن است؟

از این گذشته، سام‌خان ارمنی که هیچ‌گونه تعصب یا بدینی به حضرت باب نداشت، از ایشان خواهش کرد که اگر ممکن است او را از این مسؤولیت بزرگ نجات بخشند. حضرت باب به او فرمودند که اگر نیت خالص است، چنین خواهد شد. بنابر خواست خدا، جائز نبود که این فاجعه به دست گروهی از مسیحیان رخ دهد، کسانی که به شرکت در این رویداد هیچ‌گونه تمایلی نداشتند. وعده حضرت باب به سام‌خان و تحقق آن وعده، دلیلی دیگر براین است که تصادف در این رویداد نقشی نداشته.



همانطور که دیدیم، اعتضادالسلطنه، از تاریخ نویسان عصر قاجار، کوشیده است که رویداد شهادت حضرت باب را برصد ایشان بکار برد. بنابر تصور او، اگر حضرت باب از جانب خدا بودند، معقول بود که از این حادثه حیرت‌انگیز استفاده کنند و به تماشچیان بگویند:

ای گروه سربازان و مردمان! آیا کرامت مرا ندیدید که از هزار گلوله، [حتی] یکی بر من وارد نیامد؟

به تصور او، عدم استفاده حضرت باب از این ماجراهی حیرت‌انگیز، برای اثبات مقام خود، خواست خدا بود تا مردم از چنین گفتاری گول نخورند و به ایشان ایمان نیاورند. این مورخ از نقشه آفرینش انسان و حکمت‌های الهی کمترین آگاهی نداشت. فکرش انسانی بوده، نه یزدانی. بنابر میزان ما انسان‌ها که عاشق معجزه‌ایم، معقول بود که حضرت باب از این حادثه برای اثبات مقامشان استفاده کنند. پس چرا ایشان کمترین اشاره‌ای به آن ننمودند؟ آنچه به نظر می‌رسد، همان مطلب اصلی این فصل است: وادر نمودن مردمان به ایمان از راه چشم، کاملاً مخالف اراده پروردگار است.

عدم استفاده از این رویداد، از جانب حضرت باب، دلیلی بر حفظ و بقای سنت الهی است که هرگز قابل تغییر نبوده و نخواهد بود. و آن سنت این است که مردمان به اجبار و اکراه فرستاده پروردگار را نپذیرند. دعوت تماشچیان به ایمان، بخاطر این حادثه حیرت‌انگیز، به معجزات به عنوان دلیل و برهان، اعتبار می‌بخشید. بر عکس تصور این مورخ، عدم اشاره به این حادثه، خود دلیلی بر حقانیت حضرت باب است.

همانطور که از پیش دیدیم (انواع دلیل)، یکی از یازده نشانه‌های حقانیت پیامبران یزدان این است که اگرچه قادر به انجام معجزاتند، اما هرگز آنها را دلیلی بر حقانیت خود نمی‌شمنند.



آنچه پس از شهادت حضرت باب و انیس روی داد، نشان می‌دهد که در این حادثه حیرت‌انگیز دست غیبی در کار بوده. زیرا تمام کسانی که در این فاجعه شرکت داشتند، به قتل رسیدند. اولاً افرادی که مسئول حکم شهادت حضرت باب بودند، میرزا تقی خان و ناصرالدین‌شاه، هر دو کشته شدند. کشته شدن میرزا تقی خان شکفت‌انگیز است. زیرا او با همسرش، خواهر ناصرالدین‌شاه، در کاشان در منزلش در امن و امان بسر می‌برد. برای حفظ جانش، هرگز خانه‌اش را ترک نمی‌کرد. اما بعد از چند ماه که به حمام نرفته بود، روزی به‌خود جرأت داد که از خانه‌اش پای بیرون نهد. مأمور قتل او، از طهران درست هنگامی به کاشان رسید که تقی خان در حمام بود. آگر آن مأمور در هر ماه دیگر، روز دیگر، یا ساعت دیگر می‌رسید، قادر به قتل او نمی‌شد. همانطور که شنیده‌ایم، تقی خان راه مرگش را در حمام با قطع شاهرگش انتخاب کرد. چندی بعد، ناصرالدین‌شاه نیز در هنگام آمادگی برای جشن پنجاه‌مین سال سلطنتش به قتل رسید. از عجایب روزگار اینکه کسانی که در شهادت حضرت باب و انیس شرکت داشتند، همه آنها به راه‌های گوناگون کشته شدند. جزئیات رویدادهای شش سال رسالت حضرت باب را در تاریخ نیل بخوانید. در آن کتاب خواهید دید که زندگانی حضرت باب سراسر جز معجزه چیزی نبوده.

رویدادی بی‌سابقه و بی‌نظیر

در تاریخ بشر هرگز رویدادی مانند شهادت حضرت باب و انیس رخ نداده. چرا بی‌نظیر است؟

۱. شهادت حضرت باب رویدادی بود رسمی، نه حادثه‌ای خصوصی.
به‌دستور حکومتی انجام یافت، نه به‌خواست شخصی.



۲. هزارها نفر ناظر و شاهد آن بودند.

۳. سه گروه با باورهای متفاوت و متضاد بهوقوعش شهادت دادند: پیروان حضرت باب، دشمنان و منکران ایشان، و مسیحیان بی طرف از کشورهای غربی که در آن زمان ساکن ایران بودند.

این رویداد را با معجزات پیامبران پیشین بسنجدید. پیروان حضرت مسیح از ایشان چند معجزه نقل نموده‌اند. اما همه آنها خصوصی بوده. تنها ناظر و شاهد آن معجزات، پیروان ایشان بودند. بدیهی است مردم شکاک می‌توانند آنها را مورد سؤال قرار دهند. اما شهادت شکفت‌انگیز حضرت باب را به هیچ وجه نمی‌توان انکار نمود. علاوه بر رویداد شهادت، بنابر شواهد تاریخی، زندگانی ایشان از آغاز کودکی تا انجام آن سراسر معجزه بود. نیروهای فطری و خدادادی ایشان مانند آفتاب بر دیگران می‌تابید. آیا آفتاب را از تابش می‌توان باز داشت؟

با وجود این‌همه مدارک و شواهد، جایز نیست که حضرت باب را بخارط معجزاتشان بشناسیم و بپذیریم. حتی مردمی که به‌چشم خود رویداد شکفت‌انگیز شهادت ایشان را دیدند، ایمان نیاوردند، تا چه رسد بما. رابطه ما با خدا و با فرستادگانش، رابطه روح با روح است، نه چشم با چشم؛ انقلابی روحانی و روانی است، نه حادثه‌ای جسمانی؛ تولدی تازه است، نه تحیری بی‌اندازه.

سوء قصد به حضرت بهاءالله

مسلمانان رسول اکرم را آخرین پیامبر شمرده و می‌شمرند. این باور بزرگترین مایه افتخار آنهاست. ایمان به‌آئینی که تا ابد راهنمای عالم انسان باشد، موجب و مایه بزرگترین احساس خوشی و برتری بر پیروان ادیان دیگر است. بدیهی است از دست دادن این افتخار و امتیاز برای مؤمنان بسی دردناک



است. خبر ظهور پیامبری دیگر برای آنها خطری بزرگ است. باید هر طور ممکن است ریشه این خبر را از بن براندازند. فتوی به قتل حضرت باب و کشتار بیش از ۲۰،۰۰۰ نفر از پیروان این آئین، بخاطر رفع این خطر بود.

در زمینه این همه کشتارها و ظلم‌ها، این پرسش به نظر می‌رسد: مسلمانان متعصب آنهمه از پیروان این آئین را کشتند، چرا آنها نتوانستند کسی را که منشأً اصلی این خبر بزرگ بود از میان بردارند؟ چرا حضرت بهاء‌الله در طی رسالت‌شان که ۳۹ سال طول کشید، از سوی قصد آنهمه دشمنان مبارز و متعصب در امان ماندند؟ در آن مدت طولانی، چرا مردم نادان و خونخوار نتوانستند به ایشان آسیبی برسانند؟ آیا آنها در این راه گامی بر نداشتند، یا نقشه‌هایشان همه نقش برآب شد؟

در آن زمان، یکی از دشمنان مکار و سرسخت حضرت بهاء‌الله، مجتهدی بود قدرتمند و جاه طلب به نام شیخ العراقيین. او برای نابودی آن موعد هفت بار نقشه کشید. اما نقشه‌هایش همه نقش برآب شد. داستان دسیسه‌های او در کتاب "بهاء‌الله در قرآن" آمده و لازم به تکرار نیست.

یکی دیگر از دشمنان سرسخت حضرت بهاء‌الله در بغداد، سفیر ایران در آن شهر، میرزا بزرگ خان، از دوستان شیخ العراقيین بود. این سیاستمدار با نفوذ می‌خواست که از راه مبارزه با این آئین، نام و مقامی بدست آورد. برای رسیدن به این آرزو، تصمیم گرفت حضرت بهاء‌الله را به قتل رساند. برای این منظور، شخصی را که مناسب این کار دانست استخدام کرد.* این شخص، معروف به رضا ترک، دو بار کوشید که خواست میرزا بزرگ خان را به اجرا رساند، اما هر دو بار با شکست رویرو شد.

* این گونه قاتلان در آمریکا لقب خاصی دارند. آنها را "hitman" می‌نامند.



بار اول با طپانچه‌ای که در زیر لباسش پنهان بود وارد حمام شد. اما به محض رویرو شدن با حضرت بهاءالله، قدرت و اختیارش را بکلی از دست داد.

داستان بار دوم سوء قصد او بسیار آموزنده است. روزی حضرت بهاءالله با برادرشان، میرزا کلیم، در شهر قدم می‌زندند. ناگهان رضا ترک با اسلحه نزدیک آنها ظاهر شد. اما پیش از آنکه حرکتی کند، ترس و اضطرابی شدید بر او غالب گشت، به‌طوری که گیج و حیران در جایش متوقف ماند. انگار عقل و اراده‌اش را از دست داده است. آشفته و سرگردان، نمی‌دانست چکار کند و به‌کجا رود. برای یاری به‌او، حضرت بهاءالله به برادرشان فرمودند که اسلحه را بردار، به‌او بده، و راه خانه‌اش را به‌او نشان ده.^۳

هنگامی که حضرت بهاءالله در شهر عکا در زندان بودند، ملائی مقتدر، به‌نام شیخ محمود، تصمیم گرفت که برای آخرتش ثوابی بدست آورد. روزی نزد محافظ زندان رفت و از او خواست که به‌حضرت بهاءالله پیغام دهد که با ایشان میل ملاقات دارد. بخاطر شهرتی که این شیخ داشت، سرباز محافظ خواستش را انجام داد. در پاسخ به‌خواست شیخ، حضرت بهاءالله به‌محافظ بیانی به‌این مضمون فرمودند: به‌شیخ بگو که پیش از دیدار، اسلحه‌اش را کنار گذارد. معلوم است که شیخ محمود از این پاسخ تا چه حد دچار حیرت می‌شود. چگونه این زندانی از سرپنهان او خبر یافته؟ او متحری و نگران به‌خانه‌اش باز گشت. اما این شیخ به‌آسانی دست از کار بر نمی‌داشت. او تصمیم گرفت بار دیگر، بدون اسلحه، به‌دیدن حضرت بهاءالله برود. این بار می‌خواست که با اسلحه زیان ایشان را قانع کند که دست از ادعای خود بردارند. بار دیگر محافظ زندان پیام او را به‌حضرت بهاءالله رساند. این بار در پاسخ به‌خواست شیخ فرمودند: به‌او بگو: پیش از



ملاقات، قلبت را پاک کن. بدیهی است، بار دیگر شیخ محمود از این پاسخ تا چه حد به حیرت می‌افتد. چگونه این زندانی مظلوم از اسرار قلب دیگران آگاه است؟

مدتی می‌گذرد. در این میان شیخ خوابی می‌بیند که یک خاطره فراموش شده را به یادش می‌آورد. این خاطره، قلبش را از آسودگی‌های جهل و تعصّب می‌شوید. بار سوم با قلبی پاک به حضور حضرت بهاء‌الله می‌رسد و به افتخار ایمان فائز می‌شود.^۴

نقشه‌های شوم دشمنان در برابر حفظ و حمایت یزدان

نقشه‌های دشمنان حضرت بهاء‌الله منحصر به حوادث پیش نبود. آنها بارها کوشیدند که به زندگانی ایشان در این جهان پایان دهند، اما نقشه‌هایشان همه نقش برآب شد. مناسب است به چند نمونه دیگر نظر اندازیم.

محمد شاه حکم قتل حضرت بهاء‌الله را صادر کرد. اما چند روز پس از صدور این حکم، رخت از این جهان بریست. پیش از آنکه به مقصدش برسد، عمر خودش بسر رسید. فرمودند: "خداآوند او را اخذ کرد". به احتمال زیاد، در این ماجرا وزیرش میرزا آقاسی نقش مهمی بر عهده داشته.



پس از تیاراندازی با ساچمه از سوی دو بابی به ناصرالدین شاه، دستور قتل عمومی بایان از دربار صادر گشت. دوستداران کشtar، هر کجا و بهر وسیله پیروان آئین جدید را می‌یافتند، با شکنجه بسیار می‌کشتند. سوء قصد به یک پادشاه ظالم و مستبد، کار کوچکی نبود.



برای شناسائی بابیان، مأمورین دولت از نوکر یکی از پیروان سرشناس حضرت باب، به نام سلیمان خان، یاری می‌گرفتند. به راهنمائی این نوکر، مأمورین دولت، بسیاری از بابیان را می‌یافتدند و به قتل می‌رسانند. مادر ناصرالدین شاه دشمنی خاصی با حضرت بهاءالله داشت، زیرا ایشان را محرك اصلی سوء قصد به فرزندش می‌دانست. برای کسب رضایت این مادر، مأمورین فاسد دولت به این نوکر وعده می‌دادند که اگر ایشان را جزو گروه بابیان بشناسد، پاداش گزاری خواهد گرفت. برای رسیدن به این هدف، او را چند بار به حضور حضرت بهاءالله در زندان هولناک سیاه چال برداشت. اما هر بار که به حضور ایشان می‌رسید، چشمانش را می‌مالید، چندی به آن چهره می‌نگریست، سپس سوگند می‌خورد که هرگز چنین شخصی را ندیده.

شرایط زندگانی در زندان سیاه چال چنان دشوار بود که ادامه حیات در آن محیط هولناک برای کمتر کسی میسر بود.

چرا پادشاهی ظالم و مستبد که "رئیس ظالمان" لقب یافته با مادری فاسد و پر نفرت و مُصرّ در قتل حضرت بهاءالله و مأمورانی مکار، چاپلوس، بی‌رحم، و بی‌وجدان، بی‌یاری و همکاری یکدیگر، هر که را از میان بابیان یافتند با قساوت بی‌پایان کشتند، اما رئیس و سرور آنها را زنده گذاشتند؟ چه نیروی غیبی در این ماجرا در کار بود؟



به تحریک دشمنان آئین بهائی، عده‌ای از شیعیان کرد، شمشیر به دست، برای سوء قصد وارد منزل حضرت بهاءالله می‌شوند. اما پیش از آنکه دست بکار شوند، حضرت بهاءالله، یکی از آنها را مخاطب ساخته، سؤالی از او می‌پرسند. پس از این پرسش کردها آرام می‌شوند، می‌نشینند، و به سخنان



ایشان گوش می‌دهند و سرانجام با کمال ادب و احترام به خانه‌های خود باز می‌گردند.

دو بار دشمنان این آئین کوشیدند که با زهر به زندگانی حضرت بهاء‌الله پایان دهند. زهر را با خوراک ایشان آمیختند، اما به مقصود خود نرسیدند. آن دشمنان همواره در صدد بودند که به این هدف برسند. من با نوه آشپز خانواده حضرت بهاء‌الله، شکرالله آشپزی، آشنا بودم. ایشان می‌گفتند که پدر بزرگشان همیشه مواطن بودند که کسی زهر به خوراک حضرت بهاء‌الله نزیزد، زیرا حسودان و دشمنان ایشان پیوسته در صدد این کار بودند.

حضرت بهاء‌الله هنگام سفر به قلعه شیخ طبرسی، برای یاری به پیروان حضرت باب، در شهر آمل اسیر شدند. پیشوایان شهر پنداشتند که می‌توانند ایشان را در مباحثه مغلوب کنند. در برابر انبوه پیروانشان در مسجد، ایشان را مورد سؤال قرار دادند، اما نتیجه به عکس گرفتند. از شکست خود در مباحثه سخت نگران و غضبناک گشته "متّفق شدند که حکم قتل ایشان را بدهند". میرزا تقی خان، حاکم آمل از پیامد قتل حضرت بهاء‌الله سخت بیمناک بود. برای آرام کردن مردمان، دستور داد حضرت بهاء‌الله و همراهانشان را در برابر مردم تنبیه کنند. حضرت بهاء‌الله فرمودند، همراهان من میهمان منند، به جای آنها مرا مجازات کنید. آنها این تقاضا را پذیرفتند و آنچه خواستند به پاهای حضرت بهاء‌الله چوب زدند به حدی که از پاهایشان خون جاری گشت.

اما توده مردمان و پیشوایانشان به اینهم قانع نشدند. تشنه خون بودند. هر صنفی وسائل کار خود را در دست داشت. نجارها با تیشه، قصابها با



ساطور، زارعین با بیل و کلنگ. مقصودشان این بود که بهیاری یکدیگر به یک مظلوم به ظاهر بی‌پناه حمله‌ور شوند، شجاعت خود را بنمایند، و توشه‌ای هم برای آخرتشان بیاندوزند. اما تقدير، در پس پرده، نقشه دیگر داشت. حاکم آمل به فکر افتاد تا راهی برای رهائی آن مظلوم از دست ظالمان بیابد. آگر به جلو می‌رفت، با حمله انبوه جمعیت مواجه می‌شد. اما در پشت سرش هم دیواری قرار داشت. برای حل مشکل، به فکرش رسید که قسمتی از دیوار را خراب کند و از منفذ آن، حضرت بهاءالله را از جهت عکس جمعیت از خطر برهاند. به دستور او مأمورانش تدبیرش را بکار بستند، و آن حضرت را از منفذ دیوار عبور داده، به محل امنی رساندند.

این تدبیر حاکم سبب شد که علما نتوانستند جمال مبارک [حضرت بهاءالله] را
حضرت عبدالبهاء به قتل برسانند.^۵

پس از روپرو شدن با این رهائی غیرمنتظره، مردمان متعصب و خونخوار،
دست از کار بر نداشتند، هدف شوم خود را دنبال کردند، اما حاکم مدبر
مانع آنها شد.

کشن دگر اندیشانی که مسلمانان نادان، مرتد و مفسد می‌انگاشتند، بسیار آسان بود. نقشه‌های این همه حسودان و دشمنان سرخست در قتل یک انسان به ظاهر بی‌پناه که هرگز خود را پنهان ننمود و محافظتی نداشت، در طی قریب به چهل سال (۱۳۰۹-۱۲۶۹ قمری) همه به شکست انجامید. چه دست غیبی در این ماجرا در کار بود؟

اگر چشم بصیرت ناس یار بود، همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعداء و موارد بلا، چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمان.^۶

حضرت بهاءالله



پذیرش بلا و عشق به بندگان خدا

پس از سوء قصد به ناصرالدین شاه، مأمورین حکومت حضرت بهاء‌الله را دستگیر نموده از نیاوران، زنجیر بر گردن و دست بسته، پای پیاده و پای بر همه به سیاه چال طهران، محبسی هولناک و بی نظیر بردند. برای شناسائی پیامبران یزدان، ذکر یک حادثه در این رویداد مناسب حال است.

در طی راه از نیاوران به طهران، پیرزنی سنگ به دست، در حالیکه از شدت خشم بر خود می‌لرزید، به جلو آمده از مأمورین خواست بگذارند که سنگش را به حضرت بهاء‌الله پرتاب کند. آن حضرت که از حالات او آگاه بودند، به مأمورین فرمودند: اجازه دهید که به آرزویش برسد. پرتاب سنگ این زن را از غصب و نفرت رها نمود و به روحش آرامش بخشید. در نظر حضرت بهاء‌الله، آرامش او بر سلامت و امنیت خودشان ارجحیت داشت. این حادثه دو درس بما می‌آموزد:

- ارمغان اختیار و آزادی در نظر یزدان بسیار ارجمند است. زن سنگ بدست موفق شد به آرزویش برسد.
- پیامبران از بلا پروا ندارند، و هر زحمتی را در راه عشق خدا رحمت می‌شمرند.

داستانی از طرز رفتار حضرت بهاء‌الله با یک کودک پنهان‌کار

عشق خدا به بندگانش بیش از آنست که به تصور آید. دوست دارم داستانی از رفتار حضرت بهاء‌الله با یک کودک خردسال را در این کتاب به یادگار



بگذارم، تنها به این علت که آنرا از کسی که در کودکی حضرت بهاءالله را زیارت کرده بود شنیدم.

سال‌ها پیش، در دوران تحصیل در دبیرستان البرز، به کلاس‌هایی که هنگام ظهر در ماه روزه در مرکز اداری بهائیان در طهران دایر بود می‌رفتم. در آن کلاس‌ها، شخصی بنام آقا محمد تبریزی خاطراتش را از دوران کودکی خود در حضور حضرت بهاءالله تعریف می‌کرد.

آقا محمد خان گفتند که روزی پس از صرف نهار، دیدم همه ساکنان خانه به خواب رفته‌اند. در عالم کودکی پنداشتم که می‌توانم بی‌خطر به شیرینی‌ها (گز، باقلوا، سوهان، آب نبات، نان برنجی) دست یابم و هرچه می‌خواهم به یغما برم. با آرامی به‌سوی اطاقی که مخزن شیرینی‌ها بود رفتم و هرچه می‌توانستم دو دستم را پر کرده به راه افتادم. برای رسیدن به جائی امن و امان، دور از نظر بزرگسالان، در میان خواب رفتگان، آرام آرام گام برمی‌داشت. ناگهان نظرم به حضرت بهاءالله افتاد. دیدم ایشان با چشم‌انداز درخشنan بمن می‌نگرند. معلوم است از دیدن آن چشم‌ها چه حالی بمن دست داد. من که چنین انتظاری نداشتیم، از این دیدار، بی اختیار از حرکت باز ماندم. نه راه فرار داشتم و نه بهانه انکار. با دو دست پرگیر افتاده بودم.

اما آنچه مخالف انتظارم بود روی داد. به جای اینکه آن پیامبر مهریان مرا سرزنش نمایند و از من توضیح بخواهند که چرا به چنین کار نابکاری دست زده‌ام، با لبخند بمن نگریستند و با کمال مهریانی به‌من فرمودند: از قرار معلوم تو شیرینی خیلی دوست داری. بیا برویم بیشتر به تو بدهم. سپس مرا به اطاقی برده تعارف کردند که شیرینی بیشتر بردارم.



آیا در دو دست پر، جای بیشتر برای باقلوا و سوهان و نقل و نان برنجی و آب نبات و شیرینی تر پر از خامه و شکر، می‌توان یافت؟ این است نمونه‌ای از رفتار یک فرستاده بزرگ پروردگار با یک پسر کوچک پنهان‌کار.

پذیرش بلا در راه خدا بارها در آیات بها تکرار شده. پاسخ حضرت بهاء اللہ به وزیری که می‌خواست ایشان را از خطر برهاند، شاهدی گویا بر این حقیقت است. در پاسخ به نامه این وزیر فرمودند:

آنچه مسطور شد، منظور گشت و هر چه مذکور آمد، صحیح و درست. ولکن مُحبَّان کوی محبوب و مُحرمان حريم مقصود، از بلا پروا ندارند و از قضا، احتراز نجویند. از بحر تسلیم، مژوقند و از نهر تسینیم، مشروب. رضای دوست را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل نمایند.

زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشند، لا جُرْعه بیاشامند. و در صحراهای بی آب مهلك، به یاد دوست، مواجند و در بادیه‌های مُتفَّل، به جان فشانی، چالاک.

دوست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند. چشم از عالم بر بسته اند و به جمال دوست گشوده‌اند. جز محبوب، مقصودی ندارند و جزو صال، کمالی نجویند. به پر توکل پرواز نمایند و به جناح توسل طیران کنند. نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تراست و تیر تیز از شیراآم، مقبول تر.

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر دمی صد جان نثار

دوست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود. چه نیکوست این ساعت و چه مليح است این وقت که روح معنوی سر جان افشاری دارد و هیکل وفا، عزم معارج فنا نموده. گردن برافراختیم و تیغ بی دریغ یار را به تمام اشتیاق، مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم. از نام، بیزاریم و از هر چه غیر اوست، در کنار.



فَرَارُ اخْتِيَارٍ نَكِيْمٍ وَبِدُفَعٍ أَغْيَارٍ نِيرْدَازِيمٍ. بِهِ دُعَا، بِلَا رَا طَالِيْمٍ تَا درِ هَوَاهَيِ قَدِيسٍ
رُوحٌ پَرَوازَكِيْمٍ وَدَرِ سَايِهِ هَاهِ شَجَرُ أَنْسٍ، آشِيَانٌ سَازِيمٍ.

... بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که عَلَمَ اختلاف
برافراخته‌اند و به کمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته اند، البته به قانون عقل باید
احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لیکن به عنایت الهی و
تائید غیب نامتناهی، چون شمس، مُشرقيم و چون قمر، لائل. بر مَسْنَدِ سکون،
ساکنيم و بربساط صبر، جالس.

ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباہی تن ظاهری چه
اندیشه نماید. بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن.^۷ حضرت بهاءالله

لزوم استعداد و بینش درون

همانطور که آفتاب را از نورش می‌توان شناخت، خدا را نیز باید به‌خدا
شناخت. چون خدا روح و فکر است، شایسته است او را از فکرش که در
گفتارش آشکار است بشناسیم، نه از رویدادهای شگفت‌انگیز روزگار. لازمه
شناسائی و نزدیکی به‌یزدان که بزرگ‌ترین موقفيت و افتخار انسان است،
عشق و دعاست، التماس و بندگی است، عجز و نیاز است. زیرا "یزدان از
هر پنهانی پنهان تر و از هر آشکاری آشکارتر است". "پنهان بودن و آشکار بودن
خدا" کامل‌ترین وصف خدا و برگزیدگان اوست. ترکیب این دو صفت
به ظاهر متضاد، در آثار حضرت بهاءالله چندین بار بکار رفته. مثلاً
می‌فرمایند: "جمالُ الظاهر المستور". "زیبائی توکه هم آشکار و هم پنهان
است". پورودگار پنهان است، اگر پرده‌های تصور و گمان، و وهم و خیال،
روح انسان را از دیدارش باز دارند؛ آشکار است، اگر این پرده‌ها برکنار
روند.



بنابر گفتار یکی از شعرا بزرگ ایران، ذکر اسرار الهی برای مردم بی استعداد، مانند آینه نهادن در برابر کوران یا نواختن بربط برای کران است.

نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان پیش کربربط سرا و پیش کور آئینه دار

نابینا از دیدن خودش عاجز است تا چه رسد به چیز دیگر. کسی که خود را آنطور که هست نشناخته، چگونه ممکن است با قلبی آلوه و فکری پر از خرافات، فروع و فریزان را در فرستادگانش بشناسد؟

آیا موقیت در هیچ‌کاری بدون استعداد یا صفات خاصی ممکن است؟ آیا پدر و مادر یا همسر خوبی شدن، مستلزم داشتن بعضی صفات نیست؟ آیا آشپزی یا خلبان موقی شدن، نیاز به استعداد یا صفات خاصی ندارد؟ آیا موقیت در تحصیل و شغل بدون کوشش و پشتکار ممکن است؟ برای آمادگی و موقیت در مهندسی یا طب، هزارها ساعت باید صرف نمود. آیا برای موقیت در هدفی که برای آن به وجود آمده‌ایم، صرف وقت لازم نیست؟ آیا شناسائی یزدان و فرستادگانش مشمول این قانون نیست؟ آیاتی که به لزوم استعداد و شایستگی و پاکی روح و روان از تعصبات و توهّمات و دنیا پرستی اشاره می‌کنند بی‌شمارند:

بشنوید ندای گوینده پاینده را، و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیه نمائید،
تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید.^۸

هر لبی قابل این کثر نه و هر وجهی [چهره‌ای] لایق توجه نه.^۹ حضرت بهاه‌الله جنود [لشکرهای] عشق و محبت الهی بر وجود توجه نمود، هر قلب را مُقلِ^{*} یافت
حضرت بهاه‌الله مسخر نمود، اخذش فرمود.^{۱۰}

* مُقلِ: رو آورنده.



اَنَّهُ لَا يُرِي بِبَصَرٍ غَيْرَهُ وَلَا يُعْرَفُ بِدُونِهِ.^{۱۱}
او به چشمی غیر از چشم خود و به آنچه غیر از اوست دیده و شناخته نمی شود.

در کتاب های بهائی معجزات بسیار از دو موعود عصر ما روایت شده. این روایات را باید سهمی از تاریخ دانست، زیرا واقعیات تاریخ را نمی توان نادیده گرفت. اما هرگز آنها را به عنوان دلیل و برهان نباید شاهد آورد. هیچ معجزه ای قابل قیاس با گفتار پورودگار نیست، معجزه ای که برای همه کس و همیشه زنده و پایدار است.

ذکر معجزات برای اثبات آئین پورودگار، از تقدیس و پاکی و مقام بلند و ارجمند آئین یزدان می کاهد:

استدعا آنکه دوستان... به ذکر خوارق عادات که نزد ایشان است، از شأن و مقام و
حضرت بهاءالله تقدیس و تنزیه [آئین یزدان] نکاهند.^{۱۲}

افرادی که سعادت داشتند با قلب پاک به حضور پیامبران برسند، دیدار آنها را بزرگترین معجزه شمرده اند. زیرا آنها با آفتاب روپرتو می شدند، نه با نور آفتاب. یکی از این افراد، دانشمندی فداکار به نام میرزا حیدرعلی بود. این دانشمند، هفت ماه افتخار تشریف به حضور حضرت بهاءالله یافت و کتابی بنام بهجت الصدور درباره شرح حال زندگانی بسیار شگفت انگیزش نگاشت. بنابر سخن ایشان:

به یقین مُبین بدانید، از دوست و دشمن هر کس بگوید من توانستم درست در چهره مبارک [حضرت بهاءالله] نظر کنم کاذب است. بارها کوشیدیم که رخسار و شمایل مبارک را زیارت نمائیم، نتوانستیم. بعضی اوقات انسان چون به حضور ایشان مشرف می شود، چنان واله و حیران و مجدوب می شود که عالم را فراموش می کند. همانطور که نگاه به آفتاب، از چشم آب می آورد، همین قسم هرگاه نظر به جمال مبارک [حضرت بهاءالله] نماییم، از چشم هایمان اشک جاری می شود.^{۱۳}



آگاهی از افکار

آگاهی از افکار دیگران، بارها در خاطرات کسانی که حضرت بهاءالله را زیارت کرده‌اند دیده می‌شود. بنابریکی از این خاطره‌ها:

روز دیگر هنگام تشریف به حضور حضرت بهاءالله، اسمای شش نفر از بهائیان را به خاطر آوردم که لازم بود در حضور ایشان یادی از آنها بشود، اما پیش از اینکه این اسمای را ذکر کنم، حضرت بهاءالله هر شش نفر را به‌اسم یاد نموده، فرمودند: زیارت شما قبول است، قبول است. و چون در صدد ذکر اسمای گروهی دیگر نیز بودم، فرمودند: الباقی هم قبول است.

شخصی که بخاطر ایمانش بلاهای بسیار دیده بود، برای زیارت به عکا می‌رود. در آن هنگام حضرت بهاءالله در آن شهر در زندان بودند و محافظین به‌احدى اجازه ملاقات نمی‌دادند. این مسافر که از راه دور به عکا رفته بود، هنگام طواف در اطراف زندان، دست حضرت بهاءالله را از طبقه دوم زندان از پشت پنجره می‌بیند که با اشاره او را به درون زندان می‌خوانند. او از شادی سراسیمه به‌سوی زندان می‌شتابد، از میان محافظین می‌گذرد، بدون اینکه سربازان مسلح او را به‌بینند. هنگامی که به حضور حضرت بهاءالله می‌رسد، بیانی به‌این مضمون به‌او می‌فرمایند: هر چند به‌رنج افتادی، ولی به گنج رسیدی. ما دیدگان محافظatan را بستیم تا تو به دیدار حق فائز شوی و قدرت و عظمت او را به‌چشم خود به‌بینی. سال‌ها بعد، در نامه‌ای به‌او، این رویداد را تأیید فرموده‌اند.

همانطور که ذکر شد، این گونه رویدادها را باید سهمی از تاریخ شمرد، نه برهان بر حقانیت پیامبران. آشکارترین معجزه فرستادگان یزدان که دیگران از انجامش عاجزند، ایجاد انقلاب عمیق در روح مردمان است. این انقلاب پایدار و بی‌همتا از سخنان پوردرگار سرچشمه می‌گیرد، سخنانی که قدرت و عظمت یزدان چون آفتاب در آنها آشکار و عیان است.

۹



فرستاده یزدان یا اندیشمند و خیرخواه جهان؟

گروهی از مردمان که تمایلی به پذیرش دین ندارند، بر این باورند که پیامبران یزدان افرادی اندیشمند و خوش نیت و مصلح‌اند که برای صلح و ترقی عالم، افکار و آموزه‌های ارزشمند به جهان عرضه داشته‌اند و از این نظر قابل تمجید و تقدیرند. این گونه مردمان نمی‌توانند تصویر کنند که خالق گیتی با بندگانش سخن گوید و با گفتارش راه و رسم زندگی را به آنها بیاموزد.

اگر این باور را پذیریم که پیامبران، تنها مردمانی اندیشمند و خیرخواهند، نه فرستادگان یزدان، چاره‌ای نداریم جز اینکه تهمت نادرستی و دوروئی بر آنها وارد آوریم. بنابر حکم خرد، آیا چنین تهمتی رواست؟ آیا این تصویر شایسته پذیرش است؟ این آیه مناسب حال است:



ومن اظلم ممن... قال سأنزل مثل ما انزل الله.
۹۹ سوره انعام، آیه
چه کسی ظالم تر از فردی است که بگوید: من آیات نازل می‌کنم، همانطور که خدا
نازل می‌کند.

پیامبران گفتار خود را وحی پروردگار می‌شمرند، و به تأکید و تکرار بما
می‌آموزنند که از خود سخنی ندارند و آنچه می‌گویند از ایزد دانا و تواناست.
افکار و پندار انسان نادان و بی‌نوا را سخن پروردگار دانا و توانا شمردن، گناهی
است بزرگ و بی‌همتا، گناهی که ارتکاب آن تنها از مردمی خودخواه، دو رو،
دنیا پرست و مکار ممکن است. اینگونه آیات در کتاب‌های آسمانی بسیار
است:

سران قوم یهود از سخنان او [حضرت مسیح] تعجب کردند و به یکدیگر گفتند:
"عجیب است! چگونه امکان دارد شخصی که هیچوقت در مدرسه دینی ما درس
نخوانده، اینقدر معلومات داشته باشد؟"

عیسی به ایشان فرمود: "آنچه به شما می‌گوییم، از فکر و نظر خودم نیست، بلکه از
خدایی است که مرا فرستاده است. اگر کسی به راستی بخواهد مطابق خواست خدا
زنده‌گی کند، بی خواهد برد که آنچه من می‌گوییم، از خداست نه از خودم. کسی که
نظر خود را بگوید، هدفش اینست که مورد توجه مردم قرار گیرد؛ ولی کسی که
می‌خواهد خدا مورد تمجید و ستایش واقع شود، شخص درستکار و بی‌ریابی
است.

انجیل یوحنا، فصل ۷، آیه‌های ۱۵-۱۸

ويا قوم تلک آيات الله نزلت على بالحق... تالله ان هي من تلقاء نفسى بل من لدن
عزيز محبوب و ائى بعد آمن بالله و آياته و لا املك لنفسى حرکة و لا سکونا... و
كالما اسكن فى البيت و اصمت عن الذكر روح القدس يقوننى على الامر و ينطبقنى
بین السّموات والارض وهذا لم يكن من عندي بل من عنده ان انت تعرفون.^۱
حضرت بهاه‌الله

بگو! ای مردمان این آیات الهی است که به حقیقت بر من نازل شده... به خدا سوگند،
از من نیست. از دانای عزیز و محبوب است. من بنده‌ای هستم که به خدا و آیاتش



مؤمنم... نه حرکتی از خود دارم و نه سکونی. و هرگاه در خانه ساكت نشینم، روح القدس مرا به اهتزاز آرد و بین آسمان و زمین گویا کند. این [آئین] از نزد من نیست، از نزد اوست، اگر بشناسید.

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ.
حضرت محمد (سورة کهف، آیه ۱۱۰)
من انسانی مثل شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می‌رسد.

آنچه به شما می‌گوییم از من نیست، از پدری است که در من است.
حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۱۴، آیه ۱۰)

من هیچ کاری خودسر نمی‌کنم. آنچه می‌گوییم، پدرم به من می‌آموزد.
حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۸، آیه ۲۸)

من بهاراده خود با شما سخن نمی‌گوییم. پدری که مرا فرستاده، به من حکم می‌کند که چه گوییم و چگونه گوییم. حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۱۲، آیه‌های ۴۹-۵۰)

قل ای وری لا اعلم حرفًا الا ما علّمنی الله بجوده.^۲
حضرت بهاءالله
بگو! سوگند به پورده‌گارم. حرفی نمی‌دانم مگر آنچه خداوند از روی فضل به من آموخته است.

يشهد كل ذيعقل ان مثل تلك الآيات ما نزل الا من الله العزيز الحكيم.^۳ حضرت باب هر انسان خردمندی شهادت می‌دهد که چنان آیاتی نازل نمی‌شود مگر از پورده‌گار قادر و حکیم.

روح الاعظم تنطق في صدری و روح البقاء يحرک قلم البهاء کیف یشاء ان هذا من عنده بل من لدن علیم خبیر. تالله لو كان الامر بيدي لسترت وجهی عن كل من في الارضين؛^۴
حضرت بهاءالله

"روح اعظم" در قلبم سخن می‌گوید و "روح بقا" قلم بها را آنطور که می‌خواهد به حرکت می‌آورد. این [آئین] از من نیست، از جانب پورده‌گار علیم و خبیر است. به خدا سوگند! اگر اختیار داشتم چهره‌ام را از جمیع مردمان پنهان می‌داشتم.

زندگانی فرستادگان یزدان شاهدی است گویا بر اینکه آنها نمونه بارز و بی‌همتای راستی و صداقتند و برای اثبات منشأ آسمانی گفتار خود و اظهار



وفاداری و عشق سرشار خود بهیزان، هر بلائی را به جان می‌پذیرند، و از هیچ نوع فدایکاری حتی جان باختن در راهش بیم و هراسی ندارند. انکار و آزار مردمان کمترین اثری بر رفتار و گفتار و استقامت و وفاداری آنها به پوردرگار ندارد، و آنها را از اظهار مقام و پیامشان باز نمی‌دارد.

اگر پیامبران یزدان از دین و ایمان و وحی و الهام نامی نمی‌برند، و بجای نسبت دادن گفتار خود به خدا، گفتارشان را از خود می‌دانستند و به نام خودشان اظهار می‌داشتند، بجای رویرو شدن با منکران و دشمنان سرسرخ، از احترام مردمان و عزت و راحت این جهان برخوردار می‌شدند. پذیرفتن عمری مصیبت و بلا بخاطر یک دروغ بزرگ و بی‌همتا از انسان‌هائی چنین فدایکار و دانا و پاک سیرت ابدآ با عقل و خرد سازگار نیست.

گفتار بnde ناتوان را به پوردرگار دانا و توانا نسبت دادن، رفتاری است شایسته پست‌ترین انسان‌ها. در نظر یزدان این ظلمی است بزرگ، گناهی است که مافوق آن تصور نتوان نمود:

وَمِنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوْحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ.
سورة انعام، آیه ۹۳

چه کسی ظالم‌تر از فردی است که به دروغ به خدا افترا زند یا بگوید "بمن وحی شده" و حال آنکه خدا چیزی به او نازل ننموده.

دو پیامبر عصر ما، حضرت باب و حضرت بهاء‌الله، هر دو پیش از ابراز مقام و پیام خود، از جمیع نعمت‌های این جهان بهره و افر داشتند و در نهایت راحت و عزت می‌زیستند. اما پس از اعلان فرمان یزدان تا پایان عمرشان گرفتار زندان و زجر و ظلم ظالمان گشتند. این سرنوشت غم‌انگیز تازگی ندارد. پیامبران یزدان همواره مورد رد و اذیت و آزار و انکار مردمان کوتاه بین و نادان قرار گرفته‌اند.



نفوذ پیامبران بر انسان

شمار دانشمندانی که در طی تاریخ افکار گرانقدر به یادگار نهاده‌اند بسیارند. این دانشمندان مُصلح تا چه حد بر روح و قلب مردمان اثر گذاشته‌اند؟ آیا نفوذ این بزرگان بر زندگانی مردمان، با نفوذ پیامبران یزدان قابل قیاس است؟ حضرت موسی را در نظر آورید. آن پیامبر از درس علمای بهره‌ای نداشتند و حتی مبتلا به لکنت زبان بودند. با اینحال در محیطی نامناسب بذر ایمان را در دلها کاشتند، بذری که به تدریج درختی بلند و بارور شد. این درخت در طی قرنها بارها مورد حمله دشمنان قرار گرفت. هر صدمه‌ای که به تصور آید بر آن وارد شد. حتی کشتار شش میلیون نفر از پیروانش در اروپا، آن درخت را از بن بر نینداخت. ریشه بذری که ۳۵۰۰ سال پیش در قلب‌ها کاشته شد، هنوز پایدار و برقرار است. این ریشه چنان عمیق و نیرومند بود که در عصر ما شاخه‌های شکسته و پراکنده خود را از سراسر عالم گرد هم آورد و به قوم یهود هویتی جدید بخشید. جز نیروی گفتار و نفوذ پرورده‌گار چه نیروئی قادر به ظهور چنین رویداد شگفت‌انگیزی است؟

اگر چه نفوذ دین و ایمان در عصر ما رو به انحطاط است، با اینحال در سراسر عالم بیش از نیمی از جمعیت جهان در صدها هزار کنیسا و کلیسا و مسجد و مشرق‌الادکار و معابد دیگر به نام فرستادگانی که از علم علمای نداشتند، می‌بالند، به یادشان گرد هم جمع می‌شوند، و دست عشق و بندگی به سوی خدا بلند می‌کنند. آیا جز به قدرت پرورده‌گار این نفوذ و پایداری و این دوام و قرار ممکن است؟



مردم مصلح و اندیشمند بر فکر مردمان اثر دارند، پیامبران یزدان بر زندگانی و سرنوشت آنان. بنابر یک مورخ آمریکائی،^{*} کسانی که بیش از دیگران بر افکار و عقاید مردمان اثر گذاشته‌اند، همه از گروه پیامبران بوده‌اند، به این

ترتیب:

۱. حضرت محمد

۲. حضرت مسیح

۳. حضرت بودا[°]

گویند ابوعلی سینا شاگردی داشت بسیار وفادار. او از استادش همواره می‌خواست که خود را پیامبر خواند. اما استاد به خواهش او پاسخی نمی‌داد. بنابر اتفاق، یک سحرگاه ابوعلی سینا احساس تشنگی کرد و از شاگرد وفادارش خواست که از رختخواب گرم و نرم برخیزد و برایش جرعه‌ای آب آورد. اما شاگرد خواب آلود، راحت و آسایش رختخواب را از اجرای خواهش استادش برتر شمرد. صبح‌گاه پس از طلوع آفتاب، ابوعلی سینا شاگردش را خواست و خطاب به او چنین گفت: "من نیمه شب جرعه‌ای آب از تو خواستم. اما تو راحت خواب را از آوردن آب و اجرای خواهش استادت برتر شمردی. رسول اکرم قرنها پیش قدم به عرصه جهان نهاد، اما در همان هنگام که من تو را صدا می‌زدم، اذان گویان بخاطر او بر سر مناره‌ها ایستاده خدا را می‌ستودند".

درسی که ابوعلی سینا به شاگرد وفادارش آموخت، برای همه ما آموزنده و ارجمند است. این درس تفاوت دانشمندان بزرگی را که عمری به کسب

* با حکومت و قدرت سیاسی نیز همراه بوده. به این سبب، نفوذش بر مردم جهان از مسیحیت بیشتر بوده.



دانش می‌پردازند با پیامبرانی که از درس مدرسه و دانش علما بهره‌ای ندارند بهروشنی بما نشان می‌دهد و بما می‌آموزد که دانش پیامبران و نفوذ آنان بر روح مردمان از خالق جهان سرچشمه می‌گیرد، نه از انسان‌های ناتوان. منشأ قدرت و عظمت آنها پروردگارِ دانا و تواناست، نه بندگان عاجز و خطاکار.

چرا مردمان هرگز پیامبران را در آغاز ظهورشان نشناخته‌اند؟

حضرت بهاءالله بارها از ما می‌پرسند که چرا در زمان‌های پیشین، مردمان دعوت پیامبران یزدان را نمی‌پذیرفتند و حتی مانع گسترش پیام و آئین آنان می‌شدند. می‌فرمایند اگر در این باره بیندیشیم، پرتو آگاهی بر روح ما می‌تابد، ما را از شک و شببه می‌رهاند و به سر منزل مقصود که شناسائی یزدان و فرستادگان اوست می‌رساند. آنچه در زمان‌های پیشین مانع آگاهی و ایمان مردمان می‌شد، حال هم موانع در پیش آنهاست.

آیا مردم عصر ما با پیشینیان متفاوتند؟ آیا آنها از قصور و غفلت و تعصب و تقليد و توهם و خرافه‌پرستی و ده‌ها موانع دیگر، فارغ و آزادند؟ آیا از آژ و حرص به جمع مال و منال در امانند؟ اگر به انصاف بنگریم، می‌بینیم که گذشت زمان سرشت اصلی انسان را تغییر نمی‌دهد. مردم عصر ما مانند همان مردمانی هستند که پیامبران پیشین را انکار نمودند، و گرفتار همان تعصبات و تقليد و خرافات و اندیشه‌های ناصوابی هستند که نیاکانشان را از شناسائی موعودشان بازداشتند.

پس عدم توجه همزمانانِ ما به پیام یزدان موجب شکفتی نیست. پیوسته راه و رسم مردمان چنین بوده و حال هم چنین است. اینگونه غفلت و قدر



ناشناسی در زمان ظهر پیامبران یزدان، درسی بی‌نظیر بما می‌آموزد. همانطور که گفته‌اند: اگر درس تاریخ را نیاموزیم و از خطاهای پیشینیان عبرت نگیریم، محکوم به تکرار آن خطاهای هستیم.

وای به حال شما ای پیشوایان دینی و فریسیان^{*} ریاکار! شما برای پیامبرانی که اجدادتان کشتند، بنای یادبود می‌سازید، و قبر مؤمنین پاک سیرتی را که به دست آنها کشته شدند، زینت می‌بخشید و می‌گویید: اگر ما بجای اجدادمان بودیم، چنین حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۳، آیه‌های ۲۹-۳۰) نمی‌کردیم.

دیدن خدا و فرستادگان خدا

خوشابه حال پاک دلان. آنها خدا را خواهند دید.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۵، آیه ۸)

بعضی چیزها ناپیداست، مانند اتم یا قوه جاذبه، و بسیاری از اسرار دیگر طبیعت. دانشمندان این اسرار را با کوشش بسیار آشکار می‌کنند. بعضی چیزها پیداست، کسی لازم نیست بما بگوید که آفتاب وجود دارد. حال اگر چشم‌هایمان را به بندیم، چه می‌شود؟ آیا می‌توانیم آفتاب را با آنهمه شکوه و عظمت به بینیم؟ پلک نازک ما با حرکت کوچکی، چهره تابان آن مهر فروزان را از ما پنهان می‌دارد.

در عالم معنوی نیز چنین قانونی بریا و حکم‌فرماست. بیش از هر چیز، پیامبران ظهر خود را به طلوع آفتاب تشییه نموده‌اند. چگونه ممکن است که منشاً آسمانی پیامبران مانند درخشش آفتاب روشن و آشکار باشد، اما بیشتر مردمان از این دیدار و افتخار عاجز مانند؟ به همان سبب که پلک

* فریسیان: پیشوایان و معلمین متعصب و قشری یهودی.

چشم با جنبشی مختصر، آفتاب را با آنهمه عظمت و درخشش از ما پنهان می‌دارد.

ظهور آظهر [ظاهرتر] از شمس است، مع ذلک مستور و مکون.^۶ حضرت بهاءالله

ای پسر هوی! به راستی بشنو: چشم فانی جمال باقی نشانسد.^۷ حضرت بهاءالله

میان چشم سِر و چشم سَر شبهات بسیار هست. در نقشه آفرینش انسان چنین مقدر شده که تا چشم درون را نگشائیم، به مشاهده شکوه و عظمت پرتو پروردگار در آئینه تمام نمای فرستادگانش فائز نشویم. در این رابطه و در این قانون هرگز استثنائی نبوده و نخواهد بود. لازمه عدالت الهی، تحقق این قانون است.

بدیهی است پلک ناییدای سِر به مراتب پیچیده‌تر و وسیع‌تر از پلک پیدای سَر است. برخلاف چشم سَر، این چشم می‌تواند لایه‌ها و پرده‌های بسیار بر خود بگستراند، و در عالم تاریک تصور و توهם، آنها را حقیقت مطلق شمرد. این لایه‌ها و پرده‌ها بی‌شمارند. تعصّب و تقليد، بدبيّني به‌حدّا و همه باورها، توهّم، غفلت، ترس از پرتو دانش و دانائی، توجه زیاد به‌کسب مال و منال، پرستش خرافات، و اتكاء به‌پیشوایان نادان، نمونه‌هایی محبوب و معمول از این لایه‌ها و پرده‌ها بشمار می‌روند. این لایه‌ها، ابرها، و پرده‌ها چگونه پدید می‌آیند؟ ذهن انسان آزاد است که هر فکر یا تصور یا باوری را که دوست دارد، به‌خودش نیک جلوه دهد، سپس آنرا بپذیرد و بپرستد، و حتی جانش را بخاطر آن نثار کند.

قدرت نیروهای تصور و توهم را در سرنوشت عالم انسان نباید کوچک گرفت. ریشه و مایه اصلی بلاهای عالم، وجود تصورات بی‌پایه و توهمات و خرافاتی است که چون ابرهای تیره و تار، دنیا را در تاریکی فرو برده‌اند.





حضرت مسیح در اشاره به این توهمنات و خرافات، به مسیحیان خبر دادند که سوار بر ابر از آسمان می‌آیند. مسیحیان ظاهربین هنوز منتظر این معجزه‌اند. این انتظار نادرست آنها، خود ابری است که موعودشان را از آنها پنهان داشته. در سراسر تاریخ تسلط این ابرها و پرده‌ها و پلک‌های پنهان و پر کار را بر افکار و رفتار مردمان با یکدیگر، به روشنی می‌بینیم. سبب جنگ‌ها و دشمنی‌ها در طی هزارها سال چه بوده؟ جز توانائی این‌گونه پلک‌های نامرئی و تصورات نادرست، چیز دیگری می‌توان به خاطر آورد؟ سرچشمۀ بلاهای دنیا، چه در گذشته، چه در حال، از قتل گرفته تا بد رفتاری در خانواده‌ها، و نادرستی و بی‌وجدانی در اجتماع، جز پوشاندن پرتو عقل و خرد با این پلک‌ها و پرده‌ها، چه بوده و چیست؟

رابطه ما با خدا و فرستادگانش نیز چنین است. ده‌ها پلک و پرده، ساخته و بافتۀ احساسات و توهمنات و تصورات نادرست، که منشأ اصلی آن پیشوایان مذهبی بوده و هستند، چهره خدا و فرستادگانش را از مردم جهان پنهان داشته و می‌دارند. پوردگار، پیشوایان را بزرگترین مانع شناسائی فرستادگانش می‌شمرد. در این گفتار، آنها را "حجاب اکبر" می‌نامد:

علمای ارض [پیشوایان]... حجاب اکبرند از برای بشر. مبارک نفسی که این حجاب او را منع ننمود.^۸

هدف اصلی ما در این دنیا گشودن پلک‌ها و برداشتن پرده‌ها و حجاب‌ها از روح ماست. هرگاه این موانع کنار روند، شکوه و عظمت پوردگار و فرستادگانش به روشنی آفتاب، بدون کمترین ابر، بر ما می‌تابد. چه بخواهیم چه نخواهیم، این نقشه آفرینش ماست.

این‌گونه دعا باید پیوسته از دل ما برآید:



أَيْ رَبٌ فَاكْشِفْ غِطَاءَ عَيْنِي لَا رَى مَا أَرَدْتُهُ لَبِيَّنَكَ وَأَشَاهِدَ آثَارَ قُدْرَتِكَ فِي مَظاہِرِ
صُنْعَكَ.^۹

ای پروردگار! پرده از چشم بردار تا خواست تو را برای بندگانت بهینم و آثار قدرت ای
را در آئینه آفریده هایت مشاهده نمایم.

نقش آفتاب در تغییر گل به گل

این شبیه، نقش ما و آفریننده ما را در این دنیا به روشنی نشان می دهد:

میدان چشم را وسیع نما و فضل لاًیری [نادیدنی] مشاهده کن. گل در آب اندازی
غرق شود، و گل بر آب افکنی، چون تاج بر فرق آب قرار گیرد.^{۱۰} حضرت بهاءالله

از این بهتر نمی توان شبیه برای نقش یزدان در پژوهش انسان در این جهان
تصور نمود. فرق گل از گل از کجاست تا به کجا؟ آیا شباهتی میان آنها
می توان یافت؟ با اینحال، زیباترین و خوشبوترین گلها به یاری گل به زیبائی و
خوشبوئی می رستند. تغییر و تحول دانه ای ناچیز به گلی خوشبو و زیبا چقدر
شگفت انگیز است. همین تغییر و تحول را در روح انسان نیز می توان یافت.
برای پژوهش شکوفه ها، چه نیروئی لازم است؟ آیا بدون پرتو آفتاب، این
پژوهش ممکن است؟ در عالم روح و روان، پیامبران، پرتو یزدانند. بدون یاری
آنها، بدون دانشی که آنها بما می آموزند، تبدیل بذر روح ما به گلی زیبا و شکوفا
ممکن نیست.

بعضی از مردمان مانند گل، آلوهه به این جهان و غرق در این جهان می شوند.
گل می مانند و گل می میرند. گروهی دیگر گل می شوند و به یاری یکدیگر
این جهان را گلستان می کنند.

بدون رویرو شدن با چالش های معنوی و بدون سعی و صبر و کوشش برای
غلبه بر آنها، زندگی بی هدف و بی معناست. لطف زندگی و جلوه و جلای



آن در دریدن پرده‌ها، رهائی روح و روان از زندان تاریک بی خبری و نادانی، و روشنی آن به نور خداست.

کوه نوردانی که لذت فتح قله‌های بلند را می‌چشند، بخاطر وجود این قله‌هاست. اگر قله‌ای نبود، کوه نوردی هم نمی‌بود. زندگی معنوی ما نیز چنین است. باید موانع را بپذیریم و حتی غنیمت دانیم، و بجای شکوه و شکایت، وجودشان را ضروری و حتی مایه شکرگزاری و شادمانی شمریم، و یقین نمائیم که نقشه آفرینش انسان در حد کمال است. جز کمال مطلق، از پروردگار چه انتظاری می‌توان داشت؟



بخش سوم



راه سعادت انسان و حل مشکلات جهان بنابر نقشه یزدان

جهد نمائید تا مانند ستاره صبحگاهی از افق سماء دانائی ظاهر و مُشرق باشد. انسان بی اثر مانند درخت بی ثمر مشاهده حضرت بهاءالله می شود.^۱

ای دوستان! دریای دانائی بیدا و آفتاب بینائی هویدا. نیکوست حال نفسی که سراب او را از آب منع ننماید. عجب است از نفوسی که گوش را از گفتاری که از نسیم سحری رقیق تر و از روح لطیف تر است منع نموده اند.^۲ حضرت بهاءالله

آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید.^۳ حضرت بهاءالله

صلاح عالم را ملاحظه نمائید، نه هوای نفس را.^۴ حضرت بهاءالله

سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است. و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط به الفت و محبت عمومی بین افراد انسانی.^۵ حضرت عبدالبهاء



نقشه آفرینش انسان

چرا لازم است که نقشه آفرینش انسان را بدانیم؟ این نقشه هدف و مقصود و راه زندگی را بما می‌آموزد. چقدر سخت و دشوار است که عمری در سفر بگذرانیم، اما ندانیم چرا می‌رویم و به کجا می‌رویم. شناسائی نقشه یزدان برای کامرانی و سعادت انسان، نظرگاه ما را از زمین به آسمان می‌برد. این نظرگاه به زندگانی ما آرامش و صفا می‌بخشد. زیرا بما نشان می‌دهد که در پس ابرهای تیره و تار این جهان، آفتایی در نهایت شکوه و عظمت تابان و آشکار است. در این پژوهش و در این دیدار، نادیده‌ها می‌بینیم و ناشنیده‌ها می‌شنویم. دیدار عظمت و شکوه این آفتاب، به عشق ما به زندگی و توانائی ما در برابر مشکلات روزگار، صد چندان می‌افزاید، و از تأثیر رویدادهای ناگوار این دنیا بر روح ما، صد چندان می‌کاهد. از پذیرفتن و آزمودن دعوت



یزدان و تجربه تأثیرات حیرت انگیز آن، چه زیانی به انسان می‌رسد؟ پذیرش یا رد این دعوت، در دست ما اختیار ماست.

نخستین پرسش این است: هدف از آفرینش انسان چیست؟ آیا خالق ما، ما را بیهوده و بی‌هدف آفریده است؟ آیا نقشه‌ای یا راهی برای کامرانی و عزت جاودانی ما در نظر نداشته؟ آیا از آفریننده دانا و توانا چنین چیزی ممکن است؟ بدون آگاهی از نقشه یزدان برای سعادت و کامرانی انسان، دنیا بی‌وفا و زندگی بی‌هدف و بی‌صفاست.

منشأ ما خدادست و بازگشت ما به سوی خدا. زندگی ما در این دنیا نخستین گام در آفرینش ماست. خانه دائمی ما اینجا نیست. ما مسافریم، مدتی کوتاه در این سرا بسر می‌بریم، سپس به سرای دیگر می‌رویم. مردن جز انتقال از جهانی به جهان دیگر نیست. این انتقال تا پایانی که بی‌پایان است ادامه دارد. پس از این عالم، عالم‌ها در انتظار ماست که تا ابد بسوی آنها در سیر و سفر خواهیم بود.

عمر ما در این دنیا نسبت به ابدیت یا "زنگانی جاودانی" که عمر روح ماست، بسیار کوتاه و زودگذر است. آیا رواست که تا فرصت داریم، نپرسیم و ندانیم که چرا به این جهان آمده‌ایم و به کجا می‌رویم؟ وظیفه ما و سرنوشت ما در این ماجرا چیست؟ پیامبران در این میان چه نقشی دارند؟ آیا گفتار آنها گفتار خدادست؟ و چگونه می‌توان گفتارشان را شناخت؟

بنابر نقشه آفرینش انسان، هدف و مقصود ما در این زندگانی فانی و زود گذر، پرورش بذر دانائی و عشق در روح و روان ماست. باید در پرتو این دو بخشش بزرگ یزدان پرورش یابیم تا با روحی پاک و مصفا از آلودگی‌های این دنیا و دلی پر از عشق خدا و بندگانش، رخت سفر بریندیم و به دیار دیگر



رویم. ارمغان دانائی، هدف و راه زندگی را بما می‌آموزد، و فضیلت عشق بما نیرو می‌بخشد تا بر نفس خودخواه و خودبین خود پیروز گردیم و در راه ترقی و تکامل خود بکوشیم. بدون شناسائی نقشه یزدان برای راهنمائی و تکامل و حرک انسان، زندگی در این جهان جز سرگردانی و نگرانی چیزی نیست.

بدون گفتار فرستادگان خدا، چگونه می‌توان به اسرار آفرینش انسان پی برد؟ رابطه این فرستادگان را با یزدان و انسان، می‌توان به رابطه خورشید با ساکنان زمین تشیه نمود. خورشید از دوراه بما یاری می‌دهد:

- بـما روشنی و بـینائی مـیـبخـشد و رـاه رـا اـز چـاه بـما مـیـنـمـایـد.
- بـما گـرمـی و طـراـوت و زـندـگـی مـیـبخـشد.

بنابر نقشه آفرینش، خالق ما نیز از دو راه بـما یـارـی مـیـدـهـد:

- خـداشـنـاسـی بـما بـینـائـی مـیـدـهـد و رـاه زـندـگـی رـا بـما مـیـنـمـایـد.
- خـدا دـوـسـتـی بـهـرـوح مـا گـرمـی و شـادـی و زـندـگـانـی جـاـوـدـانـی مـیـبخـشد.

پیامبران خورشید درخشندۀ و تابانِ جهان روح و روانند. آنها جز رساندن نور خدا که سرچشمۀ و منبع دانائی و عشق خداست، وظیفه‌ای ندارند. آنها پرتو دانائی را به روح ما می‌تابند تا راه درست را از نادرست تمیز دهیم، و از گرمی عشق خدا بـما نـیـرو مـیـبخـشد تـا بـهـجـبـش و کـوـشـش و اـهـتزـاز آـئـیـم و به مقصد از آفرینش خود برسیم. بدون پرتو دانائی و شعله عشق، زندگانی ما در این سرای فانی و زود گذر جز زمستانی سرد و تاریک و غم‌افزا چیزی نیست.

بنابر گفتار پوردگار، رفتار ما در این دنیا پایه و اساس سرنوشت باقی و جاودانی ماست. اگر در این سرا از پذیرش دو بخشش بزرگ یزدان به انسان، یعنی دانائی و عشق، سر باز زیم، از نعمت‌های الهی در جمیع عوالم جاودانی بـیـبـهـرـه مـیـمانـیـم.



جز از راه گفتار چگونه می‌توان به اسرار آفرینش انسان و عشق یزدان به بندگانش پی برد؟ این نوشته چکیده‌ای است از کتابهای آسمانی، خاصه آیات و آثار بهائی. در نمونه‌هایی از آیات الهی که در آن نقل شده بیاندیشید تا برتری سخن یزدان را بشناسید و به یقین دریابید و بهبینید که گفتارش چون آفتاب در میان گفتار بندگانش تابان و درخشان است.

بنابر وعده یزدان، آنان که سخن یزدان را بشناسند و به اراده‌اش تحقق بخشنند، به همه نعمت‌های شادی‌بخش و جاودان دست یابند. والا تا پایانی که بی‌پایان است، از این نعمت‌ها بی‌بهره‌اند. روحشان مانند غنچه‌ای است که نشکفند و زیبائی‌های درونش را ننمایند، غنچه بماند و غنچه بر باد رود. زیرا بهار زندگانی و موسم شکوفایی ما در آغاز وجود ما، در این دنیاست. هرچه در این موسم زود گذر که کمتر از آنی است، از دست بدھیم، جبران آن هرگز ممکن نیست.

آنچه فوت شود ابداً بر تدارک آن قادر نبوده و نخواهید بود.^۶

حضرت

بهاه‌الله
چه بخواهیم چه نخواهیم، خالق ما چنین خواسته و سرنوشت جاودانی ما را بر صفحه تقدیر نگاشته. در برابر خالق گیتی، ما بندگان بی‌نوا را جز تسلیم و گرنش و پذیرش چاره‌ای نیست. این است مختص‌تری از نقشه آفرینش انسان، نقش فرستادگان یزدان، و نقش ما در این ماجرا در دوران عمر ما و فرصت کوتاه ما در این دنیا.

تفاوت شناسائی و ایمان

آیا ایمان به یزدان و شناسائی یزدان یکسانند؟ بسیاری از مردمان می‌گویند که به خدا ایمان دارند. آیا آنها خدا را هم به درستی می‌شناسند؟ آنها از کجا و چگونه خدا را شناخته‌اند؟ آیا هرگز کتابی و حتی مقاله‌ای در این باره



خوانده‌اند؟ آیا خدای آنها جز تصورات و خیالات و شایعات بی‌اعتباری است که از پیشوایانشان شنیده‌اند؟ بعضی از این مدعیان چنان به خدای خود ایمان دارند که بی‌گناهان را بخاطر او و خدمت به او در کمال افتخار بهدار می‌زنند. فاصله ایمان کورکورانه و شناسائی و آگاهی درست، به فاصله کهکشان‌هاست. ایمان بدون شناسائی جز احساسی سست و بی‌اعتبار چیزی نیست. چگونه می‌توان به‌ناآشنا ایمان و اعتماد داشت؟*

آیا شما کوکان عزیز خود را در اختیار ناآشنايان می‌گذارید؟ چگونه ممکن است که انسان به‌خدائی که نمی‌شناسد اعتماد کند؟ ایمان به‌حدا هنگامی بـما یاری می‌بخشد و پرتو دانائی و آگاهی به‌روح ما می‌تابد که با شناسائی درست همراه باشد. برای مثال، شما ایمان دارید که در قصری با شکوه و زیبا بسر می‌برید. آگر نابینا باشید و یا در تاریکی بسر برید، از این قصر چه لذتی می‌برید؟ و در تاریکی محض چه رویدادها و خطرات و مشکلاتی در انتظار شماست؟

نشانه برتری انسان

بر جانوران

نشانه برتری ما بر جانوران چیست؟ نخستین نشانه انسانیت ما در عقل و خرد ماست. خرد، عاری از توهمات و خرافات، تنها راهنمای ما به تمیز دادن درست از نادرست و شناسائی یزدان و فرستادگان اوست. برای داوری درست، جز خرد چه راهنمایی داریم؟ فضیلت خرد، پاک و پیراسته از

* نگارنده دو جلد درباره خداشناسی به‌فارسی نگاشته‌ام:

- چرا به‌این جهان آمدہ‌ایم؟ ۳۴۸ صفحه.
- زندگی با خدا و بی‌خدا، تفاوت آنها چیست؟ ۱۸۱ صفحه.



آلودگی‌های نفس نزدیک نگر و خودخواه، چون آئینه‌ای مصفا، نور خدا را بما می‌تابد و شعله عشقش را در درون ما می‌افروزد. این نور و این شعله، ما را از تاریکی نادانی و بی‌خبری از نقشه آفرینش ما، و جدائی از عاشق و آفریننده ما، می‌رهاند و به شادمانی و رستگاری جاودانی می‌رساند.

آیا شایسته است که ارمغان خرد را که مایه برتری ما بر جانوران است، تنها در راه راحت و رفاه این جهان بکار بریم، و هدف از آفرینش خود را که پرورش روح ما در پرتو دانائی و عشق و آگاهی از سفر شادی بخش و جاودانی ما به سوی خدادست، از نظر دور داریم؟ آیا فضیلتی و افتخاری برتر از این دو بخشش یزدان به انسان می‌توان تصور نمود؟

یکی دیگر از بخشش‌های بزرگ خالق ما بما، فضیلت اختیار و آزادی است. بدون اختیار، انسان جز حیوانی با هوش و زیرک چیزی نیست. این فضیلت بما آزادی می‌بخشد که سرنوشت خود را به میل خود برگزینیم.

در انسان استعداد پرورش دو نفس متضاد موجود است. نفس مگار و خودخواه، و نفس انسان دوست و فدآکار. ما آزادیم که هر طور بخواهیم و بهر اندازه این دو نفس را پرورش بخشیم. وجود این دو نفس، معنای انسان بودن و امتیاز ما را بر جانوران نشان می‌دهد. آنها از این دو نفس و از این آزادی کمترین بهره‌ای ندارند.

انسان را می‌توان به‌گل سرخ تشبیه نمود. در این گیاه هم گلبرگ‌های خوشبو می‌توان یافت و هم خارهای تیز و گزنه. در وجود ما نیز چنین استعدادی هست، با این تفاوت که ما اختیار داریم که از روح خود تنها گل خوشبوی پرورش بخشیم یا خار گزنه‌ای به بار آریم. جلوه و جلا و تنوع و زیبائی و کمال عالم انسان از این تفاوت و تضاد سرچشمه می‌گیرد. اگر بدی نبود،



آیا قدر خوبی را می‌دانستیم؟ اگر دروغ نبود، راستی و درستی چه معنا و مفهومی داشت؟ اگر غم نبود، ارزش و معنای شادی را می‌شناختیم؟ اگر جز خوبی از ما چیزی سر نمی‌زد، کار ما در این دنیا چه بود؟ کوشش برای غلبه بر نفس مکار و خودخواه، بزرگترین چالش و هدف ما در این دنیاست. ایمان و عشق به یزدان، رسیدن به این هدف بزرگ را صد چندان آسانتر می‌کند.

عدالت الهی

کسانی که از نقشه آفرینش انسان بی‌خبرند، بلاهای این دنیا را گردن خدا می‌گذارند. آنها می‌پرسند: "اگر خدا هست، چرا بهداد مظلومان نمی‌رسد و از ظالمان انتقام نمی‌گیرد؟" آنها نمی‌دانند که بنابر نقشه خدا، نتیجه رفتار ما پس از سفر از این سرا بما می‌رسد. اگر ما نتیجه رفتار خود را در این جهان بهبینیم، ارمغان آزادی را بکلی از دست می‌دهیم. مانند کودکی می‌شویم که رفتارش از پاداش و مجازات سرچشمه می‌گیرد، نه از عشق و ایمان.

علاوه بر این، اگر این شاکیان از سرنوشت جاودانی ظالمان و مظلومان آگاه شوند، غصه ظالمان را می‌خورند، نه غصه مظلومان را. زیرا زندگانی ما در این جهانِ فانی در برابر ابدیت بیش از آنی نیست. بنابر شهادت یزدان، پاداش مظلومان و محرومان در جهان جاودان چنان شادی‌بخش، و مجازات ظالمان و خودپرستان چنان غم‌افزاست که از حد تصور ما خارج است. همانطور که در عالم جنین توانائی درک نتایج کوری را نداریم، در این جهان نیز توانائی درک پیامدهای بی‌پایان کوری درون را در جهان جاودان نداریم. اگر از پیامد رفتار خود آگاه شویم، هرگز جز رفتار نیک از ما سر



نمی‌زند، به حدی که توانایی تمایل به گناه و رفتار ناپسند را بکلی از دست می‌دهیم.

چه بخواهیم چه نخواهیم، نقشه آفرینش ما چنین است. حال اگر نقشه آفرینش خود را نپذیریم، مشکل از کیست؟ از ماست، یا از خدا؟ چقدر جای شگفتی است. چه بسا که مردمان و عده دوستانشان را می‌پذیرند، اما به وعده خالق جهان اطمینان ندارند.

حضرت بهاءالله^۷ البته حکیم عادل، از ظالم حق مظلوم را اخذ نماید.

حضرت بهاءالله^۸ اجر هیچ عملی ضایع نخواهد شد.

اگر حکمت‌های بالغه^۹ الهی ظاهر شود، کل عدل محض را مشاهده می‌نمایند.^۹

حضرت بهاءالله

برای مثال باگی را در نظر آورید که با غبان هر چندگاه یکبار زمینش را شخم می‌زند تا به پرورش گلها پردازد. در این باع مورچه‌هائی نیز ساکنند. آیا این مورچه‌ها کمترین آگاهی از هدف و نقشه با غبان دارند؟ در نظر آنها، درهم ریختن لانه آنها و بریدن شاخه گلها جز ظلم چیزی نیست. رابطه ما با خالق ما نیز چنین است. ما تنها با چشمانی نزدیک‌بین بهیک ثانیه از ابدیت می‌نگریم و بنابر آنچه در آن ثانیه می‌گذرد، به عدالت خدا رأی نهائی می‌دهیم.

روح انسان جاودان است، پایانی برای آن نبوده و نیست. عدالت یزدان را نباید تنها با رویدادهای ناروای این جهان داوری نمائیم. بنابر شهادت خدا، عالم‌ها پس از این عالم در انتظار ماست. اگر ما شهادت خالق خود را نپذیریم، مشکل از کیست؟

^۷ حکمت‌های بالغه: اشاره به اسرار نقشه آفرینش انسان.



این بیان اشاره به نقشه آفرینش انسان است:

بگو! ای مردمان، به رضای دوست راضی شوید. چه که آنچه را او برگزید، اوست
حضرت بهاءالله پسندیده.^{۱۰}

بزرگترین موفقیت و افتخار

چقدر شگفت‌انگیز و شادی‌بخش است: آفریننده‌ای که میلیاردها کهکشان را در کمتر از آنی از عرصه نیستی مطلق به عالم هستی آورده، با ما به زیان ما سخن می‌گوید و ما را مانند یاری مهریان به دوستی و عشق می‌خواند. آیا پیامی خوشتر از این و افتخاری از این برتر می‌توان تصور نمود؟

ای بندۀ یزدان! روز کردار آمد، وقت گفتار نیست. پیک پروردگار آشکار، هنگام انتظار نه. چشم جان بگشنا تا روی دوست بینی. گوش هوش فرا دار تا زمزمه سروش حضرت بهاءالله ایندی بشنوی.^{۱۱}

بی نیاز به آواز بلند می‌فرماید: جهان خوشی آمده، غمگین مباشد. راز نهان پدیدار شده، اندوه‌گین مشوید. اگر به پیروزی این روز بی بربی، از جهان و آنچه در وست بگذری و به کوی یزدان شتابی.^{۱۲}

چقدر غم افزاست که دعوت چنین عاشقی را نپذیریم، گفتار چنین آفریننده مهریانی را ناشنیده انگاریم، به سویش نشتاییم، و از بهشت دیدارش بهره‌ای نبریم. از پذیرفتن این دعوت چه زیانی بما می‌رسد؟ مسئولیت ما در برابر خدا بخاطر آزادی و اختیار ماست، و پیامد رفتار ما رویرو شدن با این دو سرنوشت: نزدیکی ابدی به خدا، یا دوری ابدی از خدا. چقدر غم افزاست که انسان به مقصد از آفرینش خود دست نیابد، عشق به دنیا را از عشق به خدا برتر شمرد، و عمر گرانها را صرف راحت و رفاه تن نماید، تنی که دل خاک جای جاودانه اوست.



خالق ما بما اندرز می‌دهد که دو ارمغان بزرگ و بی‌نظیری را که بما عطا فرموده، یعنی خرد و اختیار را برای شناسائی گفتارش بکار ببریم، و بما اطمینان می‌دهد که آگر اندرزش را بپذیریم، و با قلبی پاک از او یاری جوئیم، او به آرزوی ما تحقق می‌بخشد، و گوهر راستی را به روشنی و درخشش خورشید بما می‌نماید.

شناسائی گفتار پروردگار دشوار نیست. زیرا سخن‌ش با سخن بندگانش آنقدر متفاوت است که هر انسانی، حتی آگر هرگز به مدرسه نرفته باشد، قادر است آنرا بشناسد. آگر چنین نبود، چگونه این مسئولیت بزرگ به انسان داده می‌شد؟ آیا استعداد خدا شناسی تنها در اختیار پیشوایان مذهبی و یا استادان دانشگاه و سخن‌گویان قادر و تواناست؟

لازمه موفقیت در سفر به سوی خدا، قلب پاک، عشق به دانائی، و صبر و پشتکار است. بی‌کوشش و کاوش، مسافر به جائی نرسد. آیا خواندن یک کتاب مافوق قدرت کسی است؟ در عصر ما، چه کمیابند کسانی که حتی یک کتاب را درباره "نقشه آفرینش انسان" با دقت و عشق و پشتکار بخوانند.*

دنیا دوستانی که خالق خود، روح خود، و نقشه جاودانی یزدان را برای شادمانی و کامرانی انسان، نادیده می‌گیرند، و به جای پروش روح و روان، عمر گرانها را وقف راحت و رفاه زندگی در این جهان می‌کنند، آیا می‌دانند چه سرنوشتی در انتظار آنهاست؟ آگر از سرنوشت خود آگاه شوند و بدانند چه از دست می‌دهند، هزار بار و بیشتر، دست‌یابی به دو بخشش بزرگ دانائی و عشق را بر هر کار دیگر مقدم می‌شمنند.

* نگارنده کتابی به همین عنوان به انگلیسی نگاشته‌ام:

The Spiritual Design of Creation, 299 pages



این کتاب هدیه‌ای است بهشما و همه دوستداران دانائی، جویندگانی که دو ارمغان خرد و اختیار را گرامی می‌شمرند و آرزو دارند که آنها را برای کسب بزرگ‌ترین افتخار در زندگانی خود بکار بزند و از همه شادی‌ها و پیامدهای دانائی و عشق بهره بزند. هر کس نقشه خدا را برای شادمانی جاودانی بندگانش به درستی بشناسد، تحقق آنرا از جان عزیزتر شمرد. آیا عزّت و افتخاری برتر از عشق و عاشقی با آفریننده جهان، می‌توان تصور نمود؟ این افتخار در اختیار همه ماست.

به یقین بدانید که اگر به همه نعمت‌هایی که خالق ما برای بندگانش در این دنیا مقدار داشته، دست یابید، بدون دو ارمغان دانائی و عشق، زندگانی شما بی‌صفا و بی‌معناست. خالق ما چنین خواسته و مقدر داشته. و اگر لذت این دو ارمغان جاودان را به مذاق جان بچشید، آنها را با ثروت جهان مبادله ننمایید.

پروردگار روح ما را در سرحد روشنی و تاریکی آفریده است. ما آزادیم که به تاریکی خودخواهی و نادانی و دوری از خالق خود روی آوریم، یا در روشنایی دانائی و آکاهی و گرمی عشق مسکن گزینیم، خوی فرشتگان گیریم، یا همنوع و همسیرت درندگان شویم. تفاوت میان مردمان حتی آنان که در یک خانواده پرورش یافته‌اند، نشانه انسانیت و آزادی ماست.

رضایت خاطر زندانی تاریک و ناپیدا

بنابر گفتار پروردگار، مردمان هر عقیده و مرامی دارند، از آن شاد و راضیند. اگر مسلمان یا مسیحی یا یهودی و یا بودائی متعصب‌اند، از باورهای خود



راضییند. آگر متعصب نیستند باز هم راضیند. آگر خود را از خدا بی نیاز می شمرند یا بر این باور نیستند، باز هم راضیند. سبب جدائی میان گروه‌ها و آئین‌های گوناگون، همین رضایت خاطر است. این رضایت خاطر زندانی است ناپیدا که بیشتر مردمان عمری در آن بسرمی برند. تا از این زندان پای بیرون ننهند، نمی‌دانند چه از دست می‌دهند، از دیدار چه مناظر زیبائی بی‌بهره‌اند، و از وجود چه نعمت‌ها و بخشش‌ها بی‌خبرند.

خود را از خدا و فرستادگانش بی‌نیاز شمردن، تابع همین قانون است. تا انسان لذت خدا شناسی و خدا دوستی را نچشد، نمی‌تواند تصور کند که چه از دست می‌دهد. زیرا وصف پیامدهای شادی بخش عشق خدا ممکن نیست. آیا می‌توان لذت دیدن مناظر زیبا و قصرهای با شکوه را برای کسانی که همیشه در بیان خشک بسر برده‌اند، توصیف نمود؟ کسی که هرگز طعم میوه‌های شیرین و دلنشیں را نچشیده، آوازهای دلنواز را نشنیده، و تابش آفتاب را ندیده، می‌تواند لذت این نعمت‌ها را تجربه کند و بداند که چه از دست می‌دهد؟ شناسائی و عشق خدا، هزار بار و بیشتر، از هر شیرینی شیرین‌تر، از هر زیبائی زیباتر، و از هر روشنی روشن‌تر است. اما تا ما لذت این دو بخش بزرگ یزدان را به مذاق جان نچشیم و شگفتی‌های آنها را به‌چشم درون نبینیم، نمی‌توانیم حتی در عالم خیال تصور کنیم که از چه شادی‌ها و نعمت‌ها بی‌بهره بوده‌ایم.

هرگاه تاریکی ظلم و فساد جهان را فرا می‌گیرد، آفتاب شکوه و عظمت یزدان در روح یکی از بندگانش می‌تابد تا رمز خوشبختی و راه زندگی را بما بیاموزد و ما را از بلاها برهاند. جز به‌یاری این برگزیدگان، این پیام آوران، این آئینه‌های جمال و کمال یزدان، خداشناسی و خدا دوستی و ایجاد صلح و صفا در دنیا ممکن نیست. در عصر ما، بنابر نیاز ما، بار دیگر فروغ و



فریزدان در آئینه‌ای تمام نما به نام بھاءالله تابان گشته. مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه به خدا، آشنائی با گفتار این سخنگوی خداست. آفتاب را جزاً نورش چگونه می‌توان شناخت؟

آنان که لذت عشق خدا را که میوه خدا شناسی است، چشیده‌اند، آنرا به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهند، و حتی از جان عزیزتر می‌شمنند. از صدھا شاهد بر این مدعای، تنها در یک رویداد بیاندیشید. در عصر ما، در کشور ایران بیش از دویست نفر از بھائیان که اکثر آنها به والاترین مدارج موقیت در این دنیا رسیده بودند و از همه نعمت‌های آن بهره وافر داشتند، بخارط عشقشان به خدا و دو موعد عصر ما، گرفتار زجر و زندان شدند. برای رهائی از این بلاها و حتی دار و رگبار گلوله‌ها، پیشوایان متعصب و نادان تنها یک شرط در برابر آنها نهادند: آن شرط انکار آئینشان بود. تنها با زبان، با گفتن "من مسلمانم نه بھائی" آنها می‌توانستند خود را از زجر و زندان و مرگ رهائی بخشند.

آنها کدام یک را برگزیدند؟ انکار یا جوخه دار؟ قدرت و شهامت این عاشقان فدآکار در برابر آن ظالمان جفاکار موجب حیرت است. آنها از شکنجه و زندان و اخطار و دیدار دار نهارسیدند. در برابر دژخیمان سرتسلیم و بندگی فرود نیاوردند. و برخلاف تصور آن پیشوایان نادان، به جای انکار و اظهار عجز و انا به، در کمال قدرت و اطمینان به آن شکنجه گران نگریستند، چون شعله‌های فروزان از آتش عشق بر افروختند و از ابراز چنین قدرت و شهامتی، آتش غیظ و غضب بهدل آن ظالمان انداختند. آیا نشانه‌ای از این محکم‌تر بر قدرت و نفوذ عشق یزدان بر روح انسان، می‌توان تصور نمود؟

چرا و چگونه این عاشقان به این درجه از فدآکاری و شهامت و ثبات و اطمینان ارتقاء یافتند؟ تنها رمز رفتار شگفت‌انگیز آنها شناسائی گفتار خدا و



تجربه عشق خدادست. پورددگار استعداد این شناسائی و این عشق را به همه بندگانش عطا فرموده. اگر ما هم آنچه را آن فدآکاران و عاشقان می دانستند، می دانستیم، بهقین در همان راه گام بر می داشتیم و به همان مدارج بلند انسانیت نائل می شدیم.

اگر حلاوت بیان رحمان^{*} را بیابی، از جان بگذری و در سبیل دوست انفاق نمائی.^{۱۳}
نمائی.^{۱۴}

حضرت بهاءالله

نظرگاه آن عاشقان یزدان بود و نگاهشان به جهان جاودان. این شعر سعدی وصف حال آنهاست:

رسد آدمی به جائی که بجز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

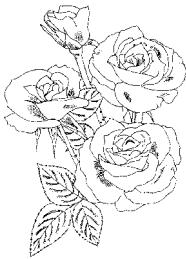
انسانیت ما با اختیار ماست. اجبار و اکراه را به عالم عشق راهی نیست. نخستین شرط موفقیت در راه سفر به سوی خدا، عشق به دانایی و آگاهی است. بدون این عشق که نشانه انسانیت ما و مایه حرکت و جنبش روح ماست، پیشافت بسوی خدا ممکن نیست. شناسائی گفتار خدا نخستین گام در این راه است.

سرونوشت شما و سفر جاودانی شما
بسوی خدا خوش باد و به خیر باد



* حلاوت بیان رحمان: شیرینی بیان یزدان.

۱۱



راه اصلاح جهان و انسان

بلای بزرگ

حضرت مسیح پیش‌بینی فرموده‌اند که در عصر ما "بلای بزرگ" مردم عالم را فرا خواهد گرفت، بلائی که چشم روزگار شبهش را ندیده: در آن زمان بلائی بزرگ^{*} جهان را فرا می‌گیرد، بلائی که از آغاز عالم شبه آن روی نداده و نخواهد داد.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۲۱)

*Great tribulation



بنابر گفتار پیامبر عصر ما، که جز به‌وحی پوردگار سخن نگفته، پیش‌بینی حضرت مسیح در زمان ما تحقق یافته و دائره‌اش دائمًا در اشاعه و گسترش است. این "بلای بزرگ" اشاره به حال پر ملال مردمانی است که تشهی جام کامیابی و رستگاری‌ند، اما نمی‌دانند چگونه به آن جام دست یابند. زیرا در زمان ما راه‌های نجات و رستگاری تعدد یافته. از هر طرف فریاد "راه ما تنها راه بسوی خدا و بهشت شادی‌ها است" به‌گوش‌ها می‌رسد. در این دنیا شلوغ و پرآشوب و پر صدا، جویندگان راه راستی، سردرگم و متغیرند. آنها نمی‌دانند به چه سو روی آورند، چگونه از دام بلا برهند و به جام شادمانی و کامیابی دست یابند. در توضیح پیش‌بینی حضرت مسیح می‌فرمایند:

ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند... آثار شمس حقیقت و اثمار سدرۀ [درخت] علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس به دست جهآل افتند.^۱ حضرت بهاء‌الله اگر نفسی طلب حقّی و یا معرفتی بخواهد نماید، نمی‌داند نزد کدام رود و از که جویا شود، از غایت اینکه رأی‌ها مختلف و سبیل‌ها متعدد شده.^۲ حضرت بهاء‌الله

آیا بلائی از این سخت‌تر می‌توان تصور نمود؟ گروهی از مردمان خسته و گرسنه و تشننه‌اند. پوردگار از روی فضل و بخشش، نعمت‌های بیکران در دسترس آنان گذاشته. اما این مردمان که به سختی و بلا خو گرفته‌اند، از اینهمه نعمت و بخشش بکلی بی‌خبرند. تشننه و گرسنه روزگار بسر می‌برند، به این گمان که هدف و معنای آفرینش انسان همان است که بیشتر مردمان گمان می‌کنند و جز تحمل قحطی و گرسنگی چاره‌ای ندارند:

خداآوند یهوه خبر می‌دهد: زمانی خواهد رسید که گرسنگی بر زمین خواهم فرستاد، نه گرسنگی از نان و نه تشننگی از آب، بلکه از شنیدن گفتار پوردگار. مردمان از دریا تا دریا و شمال تا مشرق سردرگم گردش خواهند کرد تا گفتار پوردگار را بیابند، اما آن را نخواهند یافت.

عamos نبی، باب ۸، آیه‌های ۱۱-۱۲



این نوشه راهنمای جویندگانی است که آرزو دارند سخن یزدان را بشنوند و بشناسند، از دام "بلای بزرگ" بر亨د و بهجام راستی و رستگاری دست یابند.

راه اصلاح عالم

بسیاری از دانایان و دانشوران عصر ما کم کم به این حقیقت رسیده‌اند که تنها راه رهائی بشر از تعصب و جنگ و جدائی و فقر و نیاز، پرورش ارزشها و فضائل انسانی و پذیرش آئین و مرامی جهانی است، آئینی که به نیروی عشق و ایمان، مردم جهان را گرد هم آورد و گیتی را به زیور یگانگی و مهرو محبت بیاراید.

از جمله قوانین جهان آفرینش آن است که برای حل هر مشکل یا دفع هر ناملايمى، باید علت اصلی را کشف کرده، به رفع آن پرداخت. والاً مداوا دفع مرض نکند، و علاج شفای دائم نبخشد. بهائیان برآند که ریشه و سبب اصلی همه نابسامانی‌ها و ناکامی‌های بشر بی‌دینی است. اگر پایه آئین نوین پروردگار و عشق به یزدان و بندگانش در دل‌ها پایدار و استوار شود، همه ناروائی‌ها و رنج‌ها خودبخود از عرصه گیتی رخت بریند. اما تا هنگامی که جان‌ها به نیروی عشق و ایمان از پلیدی‌ها پاک و مصقاً نگشته، و مردمان گرفتار خرافات و تقلید و تعصب و خودخواهی و جدائی و حرص و آزند، مشکلات موجود دمبدم پیچیده‌تر و مبهم‌تر و سرنوشت دنیا تاریک‌تر و اسفناک‌تر خواهد گشت.

به خود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طيبة طاهره و اخلاق راضیه مرضیه^{*} بوده...^۳

^{*} راضیه مرضیه: خوش و پسندیده.



کوشش‌ها و تلاش‌های خیرخواهان دیگر جهان، برای اصلاح عالم انسان، آگر چه ستوده و سزاوار تحسین است، ولی به سرچشمه و سرمنشأ نابسامانی‌ها و ناکامی‌های بشر راهی ندارد. زیرا همت و نیت آنان براین گمان متکی است که جوهر و سرشت اصلی انسان جسم است نه جان، و آدمی عنصر خاکی است، نه پدیده آسمانی، پیکر است، نه روح مصوّر. و حال آنکه، این پنداری است بی‌مقدار و گمانی بی‌اعتبار، و ما خود به عیان می‌بینیم که تمدن چشمگیر عصر ما مشکلات بشر را حل ننموده، اخلاق و رفتار نیک به آنها نیاموخته، و به شادمانی و کامرانی آنها نیز نموده. شماره خودکشی‌ها و جنایات و اختلالات روانی و درهم گسیختن روابط انسانی در این کشورها، خود شاهدی است گویا براین مدعّا.

شادمانی و کامرانی و تکامل تمدن انسانی، بر پایه وجود انسان‌های فرد مردم جهان جای دارد، و هر قدر این پایه پایدارتر گردد، رفاه و رستگاری عالمیان افروزنتر شود. اما آگر بنیان وجود انسان و اخلاق و ایمان مردمان به سستی گراید، هرچه بنا شود، بر پای نایستند و قرار و دوام نیابد. ثروت ملال آرد و دانش موجب ویال گردد. آزادی به آشوب و اضطراب انجامد، و پیروی از هوس‌های روزگار، جز نومیدی و یأس ثمری نبخشد.

ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی‌نیاز را به گوش جان بشنوید تا شما را از بند گفتاری‌ها و تیرگی تاریکی‌ها آزاد فرماید و به روشنائی پاینده وساند.^۴ حضرت بهاه‌الله

یگانگی میان پیروان آئین‌ها

نخستین گفتار دانا آنکه:

ای پسران خاک! از تاریکی بیگانگی به روشنی یگانگی روی نمائید. اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ای دوست! درخت گفتار را



خوشتراز این برگی نه، و دریای آگاهی را دلکشتر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.^۰
حضرت بهاءالله

هدف و مقصد دین ایجاد اتحاد و یگانگی و محبت است. اما مردمان، خاصه پیشوایان مذهبی آنرا وسیله تعصب و اختلاف و جدائی نموده‌اند. آنها آئین پاک الهی را به تصورات و توهیمات خود آمیخته و از داروی شفا بخش یزدان، سم ساخته‌اند. بهاین سبب بسیاری از مردمان، دست از دین و ایمان کشیده‌اند. خالق ما از جدائی خواهان می‌خواهد که وسیله نظم و یگانگی را سبب پریشانی و اختلاف نمایند:

بگو! ای عباد: اسباب نظم را سبب پریشانی منماید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید.^۱
حضرت بهاءالله

مذهب الهی مخصوص اتحاد و اتفاق و الفت و وداد بوده، ولکن عباد جاہل او را سبب و علت بعضا نموده‌اند. این است نار جهان سوز.^۷
حضرت بهاءالله

آئین بهائی بما می‌آموزد که تنها راه حل این مشکل بزرگ یعنی تعصب و جنگ و جدال و جدائی میان پیروان ادیان، پذیرش حقانیت همه آئین‌های یزدان است.

قل کل من عند الله.^۸
حضرت بهاءالله
بگو! همه آنها از جانب خدا آمده‌اند.

می‌فرمایند پذیرش این حقیقت، مانند اثر آب بر آتش، شعله دشمنی را در دل‌ها بنشاند و جهان را به پرتو یکرنگی و یگانگی بیاراید. آئین بهائی با متحد نمودن میلیون‌ها نفر از پیروان همه آئین‌ها در سراسر جهان بهاین آرمان بزرگ تحقق بخشیده. مایه افتخار ماست که در تحقیق نقشه یزدان برای رهائی جهان از جنگ و جدال و آشوب و پریشانی سهیم و شریک شویم، تا



دل‌ها را از آتش تعصّب و دشمنی و بدبینی بزدائم و عالم را به پرتو اتفاق و
یگانگی بیارائیم .

باید به نور اتحاد به شانی ظاهر باشید که جمیع عالم از شرق و غرب به آن نور منور
حضرت بهاء‌الله گردد.^۹

آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید.^{۱۰}
حضرت بهاء‌الله

ای دانایان ام! از بیگانگی چشم بردارید و به بیگانگی ناظر باشید و به اسبابی که
سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسّک جوئید. این یک شبر عالم
یک وطن و یک مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه
علت اتفاق است توجه نمایید.^{۱۱}
حضرت بهاء‌الله

ای اهل عالم! همه باریک دارید^{*} و برگ یک شاخصار.^{۱۲}
حضرت بهاء‌الله



* باریک دار: میوه یک درخت.

بخش چهارم



حکمت‌های الهی

يا أحبابَ اللهِ اشربُوا من عينِ الحكمةِ و سيرُوا في رياضِ الحكمةِ و
طيرُوا في هواءِ الحكمةِ و تكلّمُوا بالحكمةِ و البيانِ كذلكَ يأمركم
رَبُّكم العزيزُ العلامُ.^۱

ای دوستان یزدان! از سرچشمِ حکمت بنوشید، در گلشنِ حکمت
سیر کنید، در هوای حکمت به پرواز آید و به حکمت سخن
گوئید. این چنین پروردگار توانا و دانای شما به شما امر می دهد.

باید به کمالِ حکمت به آنچه مصلحت امر [آئینِ الهی] مشاهده
می شود ناظر باشید و عامل گردید.^۲

اگر حکمت‌های بالغه الهی ظاهر شود، کل عدل محض را
مشاهده می نمایند.^۳

[پروردگار] قادر است بر اینکه بدیک کلمه عالم را منقلب نماید،
چون کل را به حکمت امر نمود، به صبر و اصطبار تمسک فرمود.^۴

۱۲



حکمت های الهی بخش یکم

حضرت بهاءالله

قُل إِنَّ الْحِكْمَةَ رَأْسُ الْأَعْمَالِ...^۰
بگو! حکمت سرآمد اعمال است.

در رابطه خالق با بندۀ قوانینی حاکم و بریاست. بدون آگاهی از این قوانین، خداشناسی ممکن نیست. همانطور که تنها با پیروی از نقشه راه می‌توان به شهر مقصود رسید، لازم است قوانینی که خداوند در رابطه با بندگانش مقرر فرموده بدانیم. حتی یک انتظار نابجا یا تصور نادرست می‌تواند ما را از شناسائی یزدان و فرستادگانش باز دارد.

پایه و اساس رابطه یزدان با بندگانش بر اصل "حکمت و بیان" مستقر است. شناسائی حکمت الهی یعنی شناسائی "نقشه آفرینش انسان". بیان حامل علم و حکمت الهی است.



حضرت بهاءالله^۱ عالی شانه الحکمة والبيان.

او پروردگاری است بلند مرتبه. شان او^{*} حکمت و بیان است.

حکمت کلیدی است که خداوند برای موفقیت در هر کاری بما عطا فرموده. بدون بکار بردن این کلید، درهای موفقیت و سعادت به روی ما بسته است. حکمت فضیلتی است که ما را به حقیقت می‌رساند. هر کس به آن دست یابد، به همه نیکی‌ها دست یافته. نتیجه و پیامد حکمت، داوری درست است. واژه خرد گاهی به همین معنا بکار می‌رود. هرگاه خرد را درست بکار ببریم، به حکمت دست یافته‌ایم. بعضی از معانی و پیامدهای حکمت:

- آسان‌ترین و عاقلانه‌ترین راه را برای رسیدن به مقصد برجزیدن.
- حقیقت را یافتن و پذیرفتن.
- هر چیزی را با چشم خدا دیدن.
- به اندازه و بنابر فهم شنونده سخن گفتن.
- با مردمان به ملایمت رفتار نمودن و موجب اغتشاش و دشمنی و بدینی نشدن.
- از اسرار نقشه آفرینش آگاه شدن.

بنابر گفتار خالق ما، رعایت حکمت و رسیدن به داوری درست، مشروط به چند شرط است، از جمله:

- رعایت انصاف
- آزادی از تقلید
- آزادی از توهمات و تصورات
- تحقیق و تفسیس با نظری وسیع و تیزبین.^۷

* شان او: آنچه لازمه مقام خداست. اشاره به رابطه خدا با بندگانش.



حکمت‌الهی یعنی چه؟ برای رسیدن بهر هدفی راه‌های بسیار می‌توان برگزید. پروردگار دانا و توانا بنابر دانش بی‌کرانش بهترین راه را برای شادمانی و زندگانی جاودانی ما برگزیده است. شناسائی برتری و کمال این راه آسان نیست. چه بسا ما از انتخاب بهترین راه برای رسیدن به‌هدف‌های روزانه خود عاجزیم، تا چه رسد به‌شناسائی اسرار و حکمت‌های نهفته در نقشه آفرینش انسان و کیهان. شایسته است پیوسته از خدا بخواهیم که اسرار حکمت‌ش را بما بیاموزد:

ای ربّ عرّفنا حکمتک الٰتی سترتها فی آیاتک و انزلتها فی کتابک.^۸

حضرت بهاءالله

ای پروردگار! حکمتی را که در آیات پنهان داشتی و در کتابت نازل فرمودی، بما بیاموز.

حضرت بهاءالله ظهورشان را در این جهان به گلزار تشبيه فرموده‌اند. می‌فرمایند بکوشید تا اسرار عشق را از گل‌های شکفته در این گلزار و حکمت‌های بالغه الهی را از میوه‌های پرورش یافته در آن بیابید.^۹

هدف ما در این دنیا، در این زندگانی زودگذر، گردش در این گلزار پرشکوفه و شمر است، تا هرچه بیشتر به اسرار نهفته در نقشه آفرینش بشر پی بریم.

این فصل بعضی از اسرار حکمت‌الهی را که پروردگار در گفتارش بما آموخته به اختصار مورد بررسی قرار می‌دهد. در این بحث، آگاهی از حکمت‌الهی یعنی شناسائی نقشه آفرینش انسان. هدف از هستی ما و رمز سعادت و کامرانی ما در این نقشه پنهان است. بدون شناسائی این نقشه، خدا شناسی ممکن نیست. مثلاً بسیاری از مردمان می‌پرسند: چرا خالق قادر و توانا، جهان را از این همه ظلم و بلا نمی‌رهاند؟ تنها با آشنائی با حکمت پروردگار یعنی شناسائی نقشه آفرینش انسان، می‌توان به‌این رمز پی برد و به‌این پرسش پاسخ داد.



گفتار تنها وسیله رابطه ما با پروردگار و انتشار پیام اوست:

حضرت بهاء الله

ناصر حق بیان بوده و هست.^{۱۰}

بعضی از مناجات‌های حضرت بهاء الله چنین آغاز می‌شود:

هوالشرق من افق ملکوت البیان.^{۱۱}

او [یزدان] از افق عرصه بیان تابان است.

انتظار خدا از ما

پیش از آنکه از حکمت‌های الهی آگاهی یابیم، لازم است بدانیم که ما بندگان خدا نیز مأموریم که در رفتار با یکدیگر، حکمت را از نظر دور نداریم:

حضرت بهاء الله

در جمیع احوال به حکمت ناظر باشید.^{۱۲}

حُکم حکمت در الواح الهی بهمثابه [مانند] شمس از افق سماء مُشرق و لائح

حضرت بهاء الله

[آشکار]. کل باید به آن ناظر باشند.^{۱۳}

اليوم لازم و واجب است متابعت احکام الهی و از اعظم احکام حکمت است،

حضرت بهاء الله

جمیع به آن مأمورند.^{۱۴}

در جمیع امور به حکمت ناظر باشید... آنچه امر شده اگر موافق حکمت نباشد، باید

در ذکر آن توقف نمود. و از این کلمه مقام حکمت واضح و مبرهن است.^{۱۵}

حضرت بهاء الله

ادع الى سبيل ربك بالحكمة والمواعظة الحسنة.

سوره نمل، آيه ۱۲۵

مردمان را به راه پروردگارت با حکمت و اندرز نیک دعوت نما.

يَا أَحْبَاءَ اللهِ اشْرُبُوا مِنْ عَيْنِ الْحِكْمَةِ وَسِيرُوا فِي رِيَاضِ الْحِكْمَةِ وَطِيرُوا فِي هَوَاءِ الْحِكْمَةِ

وَتَكَلَّمُوا بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ رَبُّكُمُ الْعَزِيزُ الْعَلَّامُ.^{۱۶}

حضرت بهاء الله



ای دوستان خدا! از سرچشمه حکمت بنوشید، در گلشن حکمت سیر کنید، در هوای حکمت به پرواز آئید و به حکمت سخن گوئید. این چنین پورده‌گار توانا و دانای شما به شما امر می‌دهد.

همکاری و همیاری میان یزدان و انسان

یکی از اسرار حکمت یزدان و نقشه آفرینش انسان، لزوم شرکت بندگانش در اجرای نقشه است. بنابراین اصل، خداوند هر کاری را از راهی یا وسیله‌ای انجام می‌دهد، به این معنی که کاری را که از دست ما ساخته است، برای ما نمی‌کند. هدف و نقشه آفرینش ما را به وسیله فرستادگانش بما می‌آموزد، اما مسؤولیت پذیرش و تحقق این نقشه را بما می‌سپرد. نقشه از خدا، تحقق نقشه از ما.

بسیاری از مردمان، خدا را بجای خودشان "وسیله" قرار می‌دهند. آنها انتظار دارند که خالق جهان "واسطه و وسیله" نجات انسان شود و کاری را که به بندگانش محول داشته، خود ناگهان به انجام رساند. این انتظار و تصور با نقشه آفرینش ابدًا سازگار نیست.

شرکت در اجرای اراده پورده‌گار مایه افتخار ماست. باید این نقش را از روی عشق و در کمال آزادی و اختیار بپذیریم و در اجرای اراده یزدان برای نجات خود و جهان با خالق خود شریک و همیار شویم. آیا افتخاری و خدمتی از این برتر می‌توان تصور نمود؟



روش انتشار پیام یزدان

یکی دیگر از اصول حکمت پروردگار، روش انتشار آئین اوست. خواست خدا این است که آئینش را تنها به کسانی ابلاغ نماییم که به دل و جان خواستار آنند. بنابر فرمان یزدان، تا گوش شنوا نیابیم، نباید لب به سخن گشائیم:

حُكَمَاءِ عِبَادٍ * آناند که تا سمع نیابند لب نگشایند، چنانچه ساقی تا طلب نبینند
حضرت بهاء الله ساغر نبخشد.^{۱۷}

و اگر گوش شنواری یافتیم، به حد استعداد و گنجایش شنونده سخن گوئیم،
نه بیشتر. تنها با رعایت حکمت می‌توانیم هر غریبی را از دوری از خدا
نجات بخسیم و او را به "مقرب قرب"^{*} رسانیم:

حکمت جوهري است جذاب، هر بعيدی را به مقرب قرب جذب نماید و هر غریبی را
حضرت بهاء الله به الوطن کشاند.^{۱۸}

گاهی عدم رعایت اعتدال در گفتار، نتایج ناگوار در پی دارد:
بیان... اعتدال می‌طلبد. چه اگر اعتدال نباشد سامع^{*} متهم نخواهد شد و در اول
حضرت بهاء الله بر اعراض^{*} قیام نماید.^{۱۹}

مولوی چه زیبا سروده:

بهر آن کودک پدر تی تی کند گر چه فکرش هندسه گیتی کند

* حکماء عباد: بندهایی که از فضیلت حکمت برخوردارند.

* مقرب: اشاره به نزدیکی به خدا.

* سامع: شنونده. اعراض: روی گرداندن.



مادر مهریان با کودک نوزادش چگونه رفتار می‌کند؟ چه غذائی به او می‌دهد؟ خداوند از ما می‌خواهد که در انتشار "خبر بزرگ" مانند مادری مهریان باشیم:

کل را وصیت فرمودیم به بیاناتی که طبیعت و اثر شیر در او مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و به حد بلوغ رساند.^{۲۰}

بگو! ای مردمان، سخن به اندازه گفته می‌شود تا نو رسیدگان بمانند و نو رستگان برسند. شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان به جهان بزرگی در آیند و در بارگاه یکانگی جای گزینند.^{۲۱}

در اشاعه آئین الهی، حتی پرحرفی جایز نیست:

بيان اگر به اندازه گفته شود، رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید، سبب و علت هلاک.^{۲۲}

بنابر حکم و حکمت یزدان، پیامبران از اظهار بسیاری از اسرار ممنوعند، زیرا مردمان هم زمانشان، تحمل شنیدن آنها را ندارند. حضرت مسیح در اشاره به ظهور حضرت بهاءالله، به مردم عصر خود فرمودند که شما تحمل شنیدن بعضی از حقایق را ندارید. هرگاه روح راستی^{*} ظاهر شود، آن حقایق را به شما خواهد آموخت. پیش‌بینی حضرت مسیح حال تحقیق یافته و حقایق پنهان، در آثار دو موعود عصر ما آشکار شده.

بنابر حکمت یزدان، در این زمان نیز بسیاری از اسرار از بندگان پوشیده و پنهان مانده:

ولو نتكلّم بما علّمنا اللهُ بمنه وجوده ليتفضّ النّاسُ عن حولي و يهربون و يفرون الا من شرب كوثر الحيوان من كؤوس كلمات ربِّ الرحمن.^{۲۳}



* آگر به آنچه پروردگار از روی فضل و بخشش خود بما آموخته سخن گوئیم، مردمان مرا ترک گویند و فرار اختیار کنند، مگر کسی که از جام سخن پروردگارش، آب زندگانی نوشیده است.

خواست خدا این است که برای انتشار پیامش با پرتو عقل و حکمت و قدرت قلم و بیان، قلب‌ها را مسخر کنیم. این سلاح از هرچه به تصور آید برتر و نیرومندتر است.

از بخشش‌های بزرگ یزدان به بندگان ارمغان آزادی و اختیار است. در رابطه یزدان با انسان، اکراه و اجبار هرگز جائی نداشته و نخواهد داشت. آگر ارمغان اختیار را از دست بدھیم، چیزی جز جانوری با هوش نخواهیم بود.

آنچه را دارائید بنمایید. آگر مقبول افتاد مقصود حاصل، والا تعرض باطل.^{۲۴}
حضرت بهاءالله

و ما عليه الا البلاغ المبين. فمن شاء فليعرض عن هذا النصح و من شاء فليتّخذ الى
ريّه سيلًا.^{۲۵}

خدا وظیفه‌ای جز رساندن پیامش با بیانی روشن ندارد. پس هر کس می‌خواهد، از این پند روی بگرداند و هر کس می‌خواهد، راهی به سوی خدا گیرد.

از کوته نظرانی که مغزشان از پرتو خرد و روحشان از بینائی درون بی‌بهره و به تعصب و تقليد و دشمنی و دروغ آغشته است، چه انتظاری می‌توان داشت؟

لؤلؤ معانی را هر بی‌بصری لائق نه، و جوهر ثمین [گرانبها] را هر بی‌خردی قابل نه.^{۲۶}

حضرت بهاءالله چشم فانی، جمال باقی نشناشد.^{۲۷}

* در این گفتار، واژه ما اشاره به همه پیامبران الهی است، و واژه مرا اشاره به پیامبری خاص، حضرت بهاءالله.



بندهای که روحش در زندان افکار و باورها و توهمات نیاکان اسیر است، تا خود را از بند تقليید نرهاند، چگونه تواند از آزادی فکر و دگراندیشی و عالم معنا کمترین بهره‌ای برد؟

قل من لم يطهر قلبه عن التقليد لن يقدر ان يصل الى هذا الوجه الدرى الرفيع.^{۲۸}
حضرت بهاءالله

بگو! هر کس قلبش را از تقليید پاک نسازد، قادر نیست به این چهره^{*} تابناک و متعالی روی آورد.

اصل اختیار و آزادی حائز چنان اهمیتی است که حتی از مجادله درباره آئین خدا باید احتراز جست. زیرا مجادله یک نوع زور آزمائی است. ابراز قدرت و غلبه بر رقیبی است که از انصاف و عدالت بی بهره است. آئین یزدان نیازی به مجادله ندارد، زیرا چون آفتاب، تابان و درخشان است. آیا شایسته است که با منکر آفتاب مجادله نمائیم؟

أَنْ أُذْكِرَ النَّاسَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ وَلَا تُجَادِلُ مَعَ أَحَدٍ فِي أَمْرِ رَبِّكَ.^{۲۹}
حضرت بهاءالله

مردمان را با رعایت حکمت و با پند و اندرز تذکر ده. درباره آئین پروردگاریت با احدی مجادله مکن.

پنهان داشتن جهان جاودان

یکی از اسرار و اصول حکمت پروردگار، پنهان داشتن جهان جاودان است. اگر ما نتیجه رفتار و گفتار خود را در جهان جاودان ببینیم، هرگز جز رفتار پاک کاری از ما سرنمی زند: رفتار پاک بخاطر پاداش و فرار از مجازات. خواست خالق ما این است که تنها بخاطر عشق به رفتار نیک پردازیم، نه به نیت کسب پاداش و فرار از مجازات.

* این چهره: اشاره به تابش شکوه و بزرگی خدا در فرستاده اش.



اگر سلطنت باقی^{*} بینی الٰتہ به کمال چد از ملک فانی در گذری، ولکن ستر آن را حکمت هاست و جلوه این را رمزها. جز افتاده [قلب‌های] پاک ادراک ننماید.^۳

حضرت بهاءالله

لزوم آزمایش

از جمله اسرار آفرینش ما این است که مورد آزمایش قرار گیریم. نیروهای درونی ما هنگامی آشکار می‌شوند که در بوته سختی و بلا افتیم. والا اعتماد ما به خدا و صبر ما چگونه به منصه ظهور می‌رسند؟

یک نمونه از راه‌های آزمایش ما، پنهان داشتن بعضی از اسرار و معانی معنوی در قالب واژه‌هاست. این نوع گفتار را به زبان عربی "متشابهات" و به فارسی "نمادین" می‌نامند. حضرت بهاءالله در کتاب ایقان تنها یک دلیل بر این حکمت می‌آورند. می‌فرمایند این گونه گفتار وسیله آزمایش مؤمنان است.

مردم ظاهربین و سست ایمان تنها به ظاهر بیان می‌نگرند. مردم متفکر و حقیقت بین به مغز آن توجه دارند. مثلاً حضرت مسیح فرمودند که از آسمان آمده‌اند و دوباره نیز از آسمان سوار بر ابر خواهند آمد. کمی تفکر و تعمق در گفتار آن پیامبر، بما می‌آموزد که منظور ایشان آسمان و ابر ظاهربی نیست. زیرا جسم آن حضرت از مادرشان مریم تولد یافت. پس چگونه ایشان از آسمان آمدند؟ تنها روحشان از آسمان نمادین یعنی از سوی خدا آمد. با اینکه کلید فهم این پیش‌بینی را حضرت مسیح در ظهور خودشان به پیروانشان داده‌اند، با این حال مسیحیان ظاهربین می‌گویند: این بار متفاوت است. مسیح ما این بار باید از سوی آسمان سوار بر ابرها بیاید.

* سلطنت باقی: اشاره به مقام بلند انسان در جهان جاودان.



چقدر شگفت‌انگیز است. دو واژه نمادین، مانند آسمان و ابر، درخشنده حضرت مسیح را در آسمان اراده یزدان از مسیحیان ظاهرین پنهان داشته و می‌دارد. اما مسیحیان متفکر و روشن‌بین، به نیروی عقل و ایمان ابرها را درهم شکسته، موعودشان را که بهاءالله یعنی فروغ و فرّ یزدان لقب یافته، مانند آفتاب در آسمان حکمت یزدان روشن و تابان یافته و شناخته‌اند.

آزمایش‌های چنین سهل و آسان، پیروان همه ادیان را به‌بهانه‌هائی بسیار سست و بی‌اعتبار، از کسب زندگانی جاودانی و بزرگترین موفقیت و افتخار یعنی شناسائی موعودشان، باز داشته و می‌دارد.

شناسائی حکمت‌های الهی حائز اهمیت بسیار است. همانطور که یک اشتباه در طی سفر موجب سرگردانی ماست، یک انتظار نادرست از خدا نیز، ما را از شناسائی خدا باز می‌دارد. فصل بعد، چند اصل دیگر از حکمت‌های الهی را ارائه می‌دهد.

مُماشات پیامبران با مردمان

یکی از اصول حکمت‌های یزدان، مماشات پیامبران با شنوندگان پیام خدادست. پروردگار عاشق ماست و برای هدایت ما، در آغاز ظهرور فرستادگانش، گفتارش را به‌فهم و استعداد و زبان ما و محیط و شرایط زندگانی ما تطبیق می‌دهد. هر مانعی را از پیش ما بر می‌دارد تا شناسائی فرستادگانش برای ما آسان شود.

در آیات بعضی مسائل به حسب استعداد سائل و اعتقاد آن زمان نازل شده.^{۳۱}
حضرت عبدالبهاء



تغییر برخی از احکام الهی در دوران زندگانی پیامبران، نمونه بارزی است از سنت مماثلات یزدان با بندگان. مثلاً بنابر حکم آیات قرآن، مصرف مشروبات الکلی حرام است. اما این حکم در سه مرحله به اجرا رسید:

- مشروبات الکلی فوائدی دارند و مضراتی، اما ضرر آنها بیشتر است.
- هنگام مستی، به دعا و نماز نپردازید.
- مشروبات الکلی برشما حرامند.

حضرت باب نیز در آغاز، احکام قرآن را تأیید فرمودند تا "مردم مضطرب نشوند".

اعلان پیام یزدان در آغاز ظهور پیامبران

پیامبران چگونه پیام یزدان را در آغاز ظهورشان به مردمان می‌رسانند؟ چه روشی بکار می‌برند؟ آگاهی از این روش، نشانگریکی دیگر از حکمت‌های الهی و مماثلات یزدان با بندگان است.

روش اعلان پیام یزدان به‌وسیله دو پیامبر جوان، حضرت باب و حضرت مسیح، نمونه بارزی از این مماثلات است.

حضرت باب به جای اظهار و اعلان مقام خود، یعنی پیامبری تازه و مستقل، در آغاز خود را "بابِ بقیة الله" و یا "ذکر" و "ذکر خدا" خواندند. بدیهی است معنای این عنوان‌ها چندان روشن نیست. در ابتدا، شنوندگان، خاصه پیشوایان از شنیدن این عنوان‌ها احساس خطر ننمودند. و چه بسا به‌خودشان گفتند: "او نیز نقشی مانند ما دارد، وجودش ضرری بما نمی‌رساند."



ظهور پیامبری تازه در میان مردمی که رسول اکرم را آخرین پیامبر می‌دانند، بسیار مشکل‌آفرین است. واژه‌های پیامبر و قائم یا مهدی احساسات شدید در مردمان بر می‌انگزید. یکی از علماء، به نام ملا عبدالحالمق، در آغاز ظهور حضرت باب، به ظاهر بهایشان ایمان آورد. اما پس از مدتی از آن موعود نامه‌ای دریافت داشت که در آن اظهار قائمیت یافت. پس از دریافت آن نامه، دست از ایمان کشید و روی برتابفت.^{۳۲}

حضرت مسیح نیز با یهودیان مماشات فرمودند. به این سبب در آغاز رسالتشان، از بکار بردن واژه "مسیح" یا "ماشیه" امتناع ورزیدند، زیرا موجب احساسات شدید در یهودیان می‌شد. حضرت مسیح در آغاز بطور مستقیم خود را در برابر عامه مردمان، مسیح یا ماشیه نخواندند:

عیسی و شاگردان بهدهکده‌های اطراف قیصریه فیلیپس رفتند. در بین راه عیسی از شاگردان پرسید: "مردم مرا چه کسی می‌دانند؟" آنها جواب دادند: "بعضی می‌گویند تو یحیای تعمید دهنده هستی، عده‌ای می‌گویند تو الیاس، و عده‌ای هم می‌گویند که یکی از پیغمبران هستی." از ایشان پرسید "به عقیده شما من کی هستم؟" پطروس جواب داد "تو مسیح هستی." بعد عیسی به آنان دستور داد که درباره او [مقامش] به هیچ کس چیزی نگوینند. ^{۲۷-۳۰} آیه‌های

مقام "ماشیه" را ایشان بطور خصوصی تنها به پیروانشان اظهار فرمودند. این مطلب معروف است به "زمز ماشیه بودن":

کاهن اعظم برخاسته از عیسی پرسید: "آیا بهاتهاماتی که این شاهدان به تو وارد می‌سازند جواب نمی‌دهی؟" اما عیسی ساكت ماند. پس کاهن اعظم گفت: "تورا به خدای زنده سوگند می‌دهم بما بگو آیا تو مسیح پسر خدا هستی؟" عیسی پاسخ داد: "همان است که تو می‌گوئی. اما همه شما بدانید که بعد از این پسر انسان را



خواهید دید که بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید." کاهن اعظم گریبان خود را دریده گفت: "او کفر گفت! آیا شهادتی بالاتر از این می‌خواهید؟ شما حالاً کفر او را با گوش خود شنیدید."

انجیل متی، فصل ۲۶، آیه‌های ۶۵-۶۲

آئین یزدان در آغاز ظهر مانند کودکی نوزاد است. آن کودک را در برابر رویدادهای ناروای روزگار توانائی رشد و پرورش نیست. باید او را در دامان ملاحظت از خطرات محفوظ داشت، والا دشمنانش به او فرصت نمی‌دهند که پرورش یابد و به هدف‌های آسمانی خود تحقق بخشد. اگر مردمان جاهجو و متعصب و نادان از عواقب امور آگاه شوند، در نخستین فرصت آن کودک نوزاد را از میان بردارند و اثربار از او نگذارند. آن دشمنان هنگامی آگاه می‌شوند که آن نوزاد جوانی بالغ گشته و در دل‌های پاکان و عاشقان جای گرفته است.

بنابر کتاب مقدس، هیرودیس، پادشاه رم قصد داشت حضرت مسیح را پس از تولد به قتل رساند، اما به این مقصود نرسید:

فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده گفت: "برخیز، کودک [حضرت مسیح] و مادرش را بردار و به مصر فرار کن و تا وقتی که به تو می‌گوییم در آنجا بمان زیرا هیرودیس می‌خواهد کودک را پیدا کند و به قتل برساند." پس یوسف برخاست و مادر و طفل را برداشته در همان شب عازم مصر شد. و تا وقت مرگ هیرودیس در آنجا ماند و به این وسیله سخنی که خداوند به زبان نبی فرموده بود تحقیق یافت که: "پسر خود را از مصر فرا خواندم."

اگر موعود زمان با هزار دلیل و برهان ظاهر شود، اما ظهورش با انتظار مردمان سازگار نباشد، از همان آغاز جز مرگ یا توبه چاره‌ای و سرنوشتی نخواهد



داشت. برای رعایت حال مردمان و به حکم یزدان، حضرت باب در آغاز مقام و مرتبت خود را آشکار نفرمودند. تنها پس از گذشت زمان و آمادگی مردمان، مقام پیامبری و مهدویت را بر زبان آوردن. این مراعات و مماسات، نشانی آشکار از ضعف انسان و فضل و رحمت یزدان به بندگان است. خالقی که جهان هستی را از هیچ هستی بخشیده، هرگز به قدرت متولّ نمی‌شود و تا این حد مراعات خاطر بندگانش را در نظر دارد. نشانه‌ای از این آشکارتر از عشق خدا به بندگان بی‌نوا نمی‌توان تصور نمود. این روش و سنت شگفت‌انگیز، درسی دیگر از خداشناسی بما می‌آموزد.

لَوْ كُنْتَ تَعْلِمْتَ وَ تَكَلَّمْتَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَمَّا قَدْ كُنْتَ عَلَيْهِ بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ، لَا نَفْضُوا
الْمُؤْمِنُونَ مِنْ حُولِكَ كَمَا عَدَمَتِ الظَّلْمَةُ عِنْ مَطْلَعِ الشَّمْسِ فَارْحَمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بِعَفْوِكَ فَإِنَّ النَّاسَ لَنْ يَبْلُغُوا إِلَيْكَ إِلَّا كَمْثَلَ بَلَاغِ النَّمْلَةِ إِلَى التَّوْحِيدِ...^{۳۳}

حضرت باب اگر به حقیقت سخن‌گوئی و مقام خود را آن‌طور که هست به مؤمنین بی‌اموزی، همان‌طور که تاریکی با طلوع خورشید از میان می‌رود، آنها از کنارت می‌گریزند. پس از روی بخشش به آنها ترحم نما. زیرا همان‌طور که مورچه از درک مقامات توحید عاجز است، آنها نیاز از درک مقامات تو عاجزند.

حضرت باب می‌فرمایند، برای اینکه به‌فضل و لطف پروردگار به بندگانش پی‌برید، در این باره بیان‌دیشید: کسی که آئینه عظمت و شکوه خداست، خود را به‌اسم باییت قائم آل محمد* ظاهر می‌کند. و در نخستین کتابش—**قیوم‌الأسماء**—آنها را به‌اجرای احکام قرآن مأمور می‌کند، تا مردمان از کتاب جدید و آئین جدید مضطرب نشوند و آنرا شبیه کتاب خود و آئین خود بیابند و "به‌آنچه از برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند."^{۳۴}

* باییت قائم آل محمد: دری که از آن به قائم موعود می‌توان راه یافت.



مماشات خداوند با بندگانش الگوئی است برای زندگانی ما. ما نیز باید در کمال حکمت و ممashات با یکدیگر رفتار نمائیم. خاصه در اشاعه آئین یزدان، در نهایت مهریانی و ملاطفت و رعایت استعداد شنونده، خبر بزرگ را به مردمان برسانیم. از این نمونه آیات در آثار بهائی بسیار است:

باید به کمال حکمت به آنچه مصلحت امر [آئین الهی] مشاهده می شود ناظر باشد و عامل گردید.^{۳۵}



۱۳



حکمت‌های الهی

بخش دوم

رمز تأخیر در تحقق عدالت الهی

یکی از اسرار آفرینش انسان و حکمت‌های الهی، تأخیر در تحقق حکم عدالت است. بسیاری از مردمان با این تأخیر مشکل دارند. هرگاه سخنی از خدا به میان آید، آنها می‌پرسند که این خدای عادل و عاشق، چرا فوراً بهداد مظلومان و به حساب ظالمان نمی‌رسد؟ چرا در برابر اینهمه ظلم و بلا ساكت است؟ این شاکیان خدائی خواهند که ظالمان را ناگهان از عرصه زمین بردارد و جهان را بهشت بین سازد. ریشه مشکل آنها بی‌خبری از بقا و



هستی جاودانِ روح انسان است. آنها از خدایی ایراد می‌گیرند که در عالم تصور و خیال خود ساخته و پرداخته‌اند. ایرادشان نشان می‌دهد که نقشه آفرینش انسان را نشناخته‌اند. این شاکیان نمی‌اندیشنند که توقف انسان در این جهان کمتر از آنی در برابر ابدیت است. آیا در ابدیت فرصت کافی برای رسیدن به حساب ظالمان و پاداش دادن به مظلومان نیست؟ آنها باور ندارند که مرگ پایان زندگی نیست، تنها گامی به سوی عالم‌های بی‌شمار دیگر است.

عالمندگان در انتظار ماست

مهتمرين لازمه آگاهی از حکمت‌های الهی، پذیرش اين حقیقت است: تا پایانی که بی‌پایان است، روح انسان زنده و باقی است. بدون دوام و بقای روح، نقشه آفرینش انسان بی‌هدف و بی‌معناست. بنابر شهادت خدا، پس از اين عالم، عالم‌ها در انتظار ماست که تا ابد به سوی آنها در سير و سفريم.

انسان آفریده‌اي ابدی است. ما هستیم و همیشه، تا هنگامی که خدا هست، در یکی از عالم‌های بی‌شمار خدا خواهیم بود. ارزش ما در نظر خالق ما بیش از آن است که به تصور آید. ما "جوهر نور" خدا هستیم. چگونه ممکن است صاحب ما، این آفریده گرانبهها را تا ابد محفوظ ندارد؟

او دعut فیک جوهر نوری فاستغن به عن کل شیء لاؤ صنعتی کامل.^۱ حضرت بهاه‌الله جوهر نور را در تو به ودیعه نهادم. با داشتن آن جوهر، نیاز به چیزی دیگر نداری. زیرا آفریده و ساخته من کامل است.

در مناجاتها این گونه دعا بارها تکرار شده:

ثم اكتب لى من قلم قضائى ما ينفعنى فى كل عالم من عوالمك.^۲ حضرت بهاه‌الله به قلم قضائت برای من بنویس آنچه به سود من است در هر عالمی از عالم‌های تو.

قدر لعبدک هندا ما ینفعه فی کل عالم من عالمک انک انت المقتدر علی ما تشاء
لا الله الا انت العزیز الوهاب.^۳

حضرت بهاءالله [ای پروردگار] برای این بنداهات مقدار فرما آنچه بهسود اوست در هر عالمی از عالم‌های تو. تو به آنچه بخواهی مقتدری. خدائی جز تو عزیز و وهاب نیست.

می فرمایند هر خدمتی که بخاطر عشق خدا برای اشاعه پیام خدا انجام دهیم، حتی آنچه نفسی در این راه بر آوریم، اثرش همیشه باقی و پایدار است:

اُنِّي آن در جميع عوالم الٰهیه که احدي بر آن مطلع نه... ظاهر خواهد شد.^۴
حضرت بهاءالله

اعلم بالیقین بانک ما تامر احدا الا ما ینفعه فی کل عالم من عالمک.^۵
حضرت بهاءالله [ای پروردگار] یقین دارم که به کسی حکمی نمی‌کنی، مگر به سود او باشد در هر عالمی از عالم‌های تو.

در مناجاتی می فرمایند:

ارزقنا لقاءک فی عوالم التی ما اطلع بها احد الانفسک انک ربنا رب العالمین.^۶
حضرت بهاءالله

[ای پروردگار] ما را به دیدارت در عالم‌های که احدي جز تو از آنها آگاه نیست، موفق بدار. تو پروردگار ما و پروردگار جهانیان هستی.

پروردگار برای عاشقان پاک سیرتش، بهشت‌ها آفریده است:

قسم به آفتاب افق معانی که از برای حق جنت‌های لا عَدْلَ لَهَا^۷ بوده و خواهد بود.
حضرت بهاءالله

اگر حضرت مسیح و حضرت باب، عالم آفرینش را منحصر به این عالم می‌دانستند، آیا شهادت را در راه عشق خدا می‌پذیرفتند؟ آیا حضرت بهاءالله زندگانی اشرافی را با عمری رنج و بلا معاوضه می‌نمودند؟

❖ جنت‌های لا عدل لها: بهشت‌های بی‌مانند.



[بیامبران] اگر عوالم الهی را منحصر بهاین عالم می‌دانستند، هرگز خود را به دست حضرت بهاءالله اعدا [دشمنان] نمی‌دادند.^۸

در مناجاتی دعا می‌کنند که خدا ایا ما را به مرتبه‌ای و نظرگاهی چنان بلند و ارجمند برسان تا از دیدن رویدادهای که بنابر حکمت‌های تو در جهان روی می‌دهند، و اسرار آنها بر ما آشکار نیست، دچار شک و شبیه نشویم.*

بقای روح در جهان جاودان، پایه اصلی آفرینش انسان است. بدون این پایه، ایمان به خدا ممکن نیست. آیا می‌توان به خالقی ایمان داشت که از فضیلت عدالت بی‌بهره است؟ چنین ایمانی ابدآ با عقل و خرد سازگار نیست.

تأخیر حکم عدالت در مورد ظالمان و مظلومان حکمت‌های بسیار دارد. از جمله اینکه این جهان استعداد و گنجایش تحقق عدالت الهی را ندارد. زیرا در این دنیا هر پاداش و مجازاتی وقت است. سرانجام مرگ آن را پایان می‌بخشد. اما مجازات و پاداش در جهان جاودان، پایان پذیر نیست. آیا می‌توان تفاوت حبس ابد را در این دنیا و دوری پایان ناپذیر از خالق جهان را در آن دنیا تصور نمود؟ آیا معنای "ابد" در این دنیا و "ابد" در آن دنیا قابل قیاسند؟ پس ایراد شاکیان از بی‌عدالتی در این جهان، از عدم شناسائی نقشه آفرینش انسان و یا عدم ایمان به وعده یزدان است.

اگر ظالمان، مجازاتِ رفتارِ ظالمانه خود را از پیش بدانند، از روی میل هر مجازاتی را هر چه سخت باشد، در این جهان با دل و جان می‌پذیرند تا از سرنوشت دردنگ و پایان ناپذیر خود پس از مرگ که دوری دائمی از خداست رهائی یابند. آنان که از عدم مجازات ظالمان در این جهان ایراد

* ثمَّ أَصْعَدْهُمْ إِلَى مَقَامٍ لَا تَرِلُّ أَقْدَامُهُمْ مِنْ ظُهُورَاتِ فِعْلِكَ الَّتِي افْتَضَتْهَا شُؤُونُاتُ حِكْمَتِكَ وَسَرْتُرَكَ أَسْرَارَهَا عَنْ وَجْهِ بَرِيَّتِكَ وَخَلْقِكَ.

حضرت بهاءالله (مناجاة: مجموعه اذکار و ادعیه من آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۸۹)



می‌گیرند، اگر از این رمز آگاه می‌شدند، در کمال تسلیم و رضا و بندگی و صبر، نقشه آفرینش را می‌پذیرفتند و هرگز زبان به شکوه نمی‌گشودند. بنابر عدالت الهی، هیچ مظلومیت و محرومیتی بدون پاداش، و هیچ ظلمی بدون مجازات نبوده و نخواهد بود.

اگر حکمت‌های بالغه^{*} الهی ظاهر شود، کل عدل محض را مشاهده می‌نمایند.^۹
حضرت بهاءالله

پاداش و جزا در عالم بعد

این است امری [آئینی] که اگریک قطره در سبیلش کم شود، صدھزار بحر مكافایت آن را مشاهده نماید، یعنی مالک شود. بگو! ای دوستان: این شان عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند غافل مشوید.^{۱۰}

بنابر نقشه آفرینش، این دنیا جای کوشش و آزمایش است، نه سرای آسایش. تنها پس از سفر از این سرا اسرار سختی و بلا بر ما آشکار و هویدا می‌شود. بنابر وعده خدا، آنان که در این دنیا بلا دیده‌اند و بجای شکوه و شکایت، روح خود را بهزیور صبر و شکیباتی آزادسته‌اند، به پاداشی بی حساب دست یافته‌اند.*

ای عباد! اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله برخلاف رضا از جبروت قضایا واقع شود دلتنگ مشوید، که ایام خوش رحمانی آید و عالم‌های قدس روحانی

* حکمت‌های بالغه: اشاره به اسرار نقشه آفرینش انسان که در حد کمال است.

* بحث بیشتر این مطلب از موضوع اصلی این کتاب خارج است. نگارنده دو جلد به فارسی و یک جلد به انگلیسی درباره نقشه آفرینش انسان و اثبات وجود خدا وجود جهان جاودان نگاشته‌ام:

۱. چرا بهاین جهان آمده‌ایم؟

۲. زندگی با خدا و بی خدا



جلوه نماید. و شما را در جمیع آن ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است. البته به جمیع آنها رسیده فائزگردید.^{۱۱}

حضرت بهاه‌الله

نفوسي که به او [خداوند] تفویض^{*} و توکل و توسل نموده‌اند، آنچه مصلحت ایشان حضرت بهاه‌الله باشد اجرا فرماید.^{۱۲}

هر نفسی الیوم به محبت‌الله فائز شد، به‌کل خیر فائز است و صاحب جمیع آنچه حضرت بهاه‌الله محبوب است.^{۱۳}

آیا وعده‌ای بهتر و خوشتر از این از خالق جهان می‌توان تصور نمود:

من کان لی اکون له.^{۱۴}

حضرت بهاه‌الله

هر کس برای من باشد، من هم برای او هستم.

آیا سرنوشتی از این شوم‌تر برای ظالمان و بد کاران می‌توان تصور نمود؟ پس از سفر از این سرا این گونه مردمان:

بر اعمال خود مطلع شوند و بر آنفسِ^{*} خود نوحه نمایند.^{۱۵}

رمز مظلومیت فرستادگان خدا

مشکل دیگری که بسیاری از مردمان دارند، مظلومیت فرستادگان خداست. آنها فرستاده‌ای فروتن و مظلوم و گاهی فقیر را شایسته پذیرش نمی‌شمرند. مظلومیت فرستادگان یزدان نشانگریکی دیگر از حکمت‌های الهی است. اراده یزدان همواره بر این بوده که شکوه و عظمت فرستادگانش را در پس پرده مظلومیت پنهان دارد تا تنها عاشقان حقیقت و پاک سیرت به نیروی بینش و بصیرت آنان را به‌بینند و بشناسند، نه ظاهر بینان و دوستداران قدرت و

^{*} تفویض: سپردن، واگذاردن.

^{*} آنفس: نفسم‌ها.



شوکت. پروردگار قدرت و شوکت را به حاکمان بخسیده و تنها مظلومیت را برای فرستادگانش خواسته. حضرت بهاءالله در کمال عشق و آزادی، راحت و نعمت این جهان را به زندان و زجر و تبعید معاوضه فرمودند:

مظلومیت به مقامی رسیده که اسم مظلومیت از هر مظلومی محرومده.^{۱۶}
حضرت بهاءالله

خطاب به مؤمن مظلومی می‌فرمایند:

محبوب عالمیان^{*} در سجن [زندان] اعظم ساکن است و قدر این مظلومیت را
دانسته، توهم بدان. عمر الله [سوگند به خدا] مظلومیت بسیار محبوب است.^{۱۷}
حضرت بهاءالله

خطاب به مؤمنی که بخاطر بلاهای حضرت بهاءالله غمناک بوده می‌فرمایند:
لا تحزن بما ورد علينا انا خلقنا للبلاء ان ربک لهو الصبار الحكيم.^{۱۸} حضرت بهاءالله
از آنچه بر ما وارد شده غمگین مباش. ما برای بلا به این دنیا آمده‌ایم. پروردگارت
صبور و حکیم است.

خطاب به خودشان می‌فرمایند:

هذا المظلوم المحزون الغريب.^{۱۹}
این مظلوم غمناک و غریب.

حضرت مسیح هم می‌فرمایند "خوشابه حال کسانی که بخاطر نام من بلا
دیده‌اند". حضرت بهاءالله به مؤمن مظلومی می‌فرمایند:

قدر این بلاایا را بدان... کنوز [گنج‌های] عالم به او معادله ننموده و نخواهد نمود.^{۲۰}

در راز و نیاز با خدا، بخاطر بلاهایی که بر بهائیان وارد می‌شد:

فوعرتک قلب البها ینوح بما ورد على احبايه فى سيلك...^{۲۱} حضرت بهاءالله
سوگند به عزّت تو! قلب بها از آنچه بر دوستانش در راه تو وارد شده در نوحه و ناله
است ...

* محبوب عالمیان: اشاره به حضرت بهاءالله.



حضرت بهاه‌الله هر بلائی را بخاطر عشق خدا به کمال رضا پذیرفتند.

لک الحمد یا الهی علی ما فدیتی فی سیلک و جعلتني هدفا لسهام البلایا حبا
لعبادک و ما الذ بلائک فی مذاقی.^{۲۲}

ای خدای من! شکر تو را که مرا در راهت فدا نمودی و برای اظهار عشقت
به بندگانت، هدف تیرهای بلا ساختی. چقدر شیرین است بلای تو در مذاق من!

ای رب اشهد بانه فدی نفسه فی سیلک و ماراد لنفسه الا البلایا فی حبک. قد
حمل الشدائد کلها لا ظهار سلطنتک بین عبادک و اعلاه کلمتک بین بربتک.^{۲۳}
حضرت بهاه‌الله

ای پورودگار! شهادت می دهم که او [حضرت بهاه‌الله] خود را در راه تو فدا نمود و
برای خودش چیزی جز بلا بخاطر اظهار عشقش به تو نخواست. او هر بلائی را برای
اظهار سلطنت تو در میان بندگانت و اعلام سخن تو به آفریده هایت تحمل نمود.

یا لیت عبادک ذاقوا ما ذقت من حلاوة حبک.^{۲۴}
حضرت بهاه‌الله
ایکاش بندگانت شیرینی محبت تو را آنطور که من چشیده ام، می چشیدند.

حضرت باب نیز که هدفشار آماده نمودن مردمان برای ظهور حضرت بهاه‌الله
بود، پس از اظهار مقام خود، به همان سرنوشت مبتلا گشتند. از زندگانی
مرفه خانوادگی گذشتهند، و زندان و شهادت را در راه خدا در کمال عشق و
رضاء پذیرفتند. مجتهدی که سرانجام فتوای شهادت ایشان را به قلم آورد، در
آغاز مایل به این کار نبود. بنابر شهادت فرزندش، این مجتهد اصرار نمود که
آن موعود جوان از ادعای خود بگذرند تا از مرگ در امان مانند. اما
اصرارش به جائی نرسید و سرانجام، به شهادت ایشان فتوا داد.

پذیرفتن زجر و زندان و فدآکاری و مظلومیت، بر خلاف آرمان و انتظار
بسیاری از مردمان است. چه بسا از مسیحیان و مسلمانان که موعودی
نیرومند و جنگجو خواهند که با شمشیری بران ناگهان از عرصه پنهان پای
به جهان نهد و خون مردمان را چون سیلی خروشان روان نماید.



مهدئی خواهند که با سهم و ستان و شمشیری بوان سیلی از خون بیچارگان جاری و ساری سازد... آفت جانها گردد. بنیان انسان براندازد... منتظر چنین موعودند.^{۲۰}

حضرت عبدالبهاء

حضرت مسیح تاج خار و تمسخر و ذلت را از تاج عزّت و افتخار، و صلیب را از تخت پادشاهان برتر شمردند. حضرت باب در سن جوانی، در نهایت عشق و تسلیم و رضا، جام فدا را برگزیدند و با جان باختن، یکی دیگر از اسرار حکمت الهی را بما آموختند.

دو لقب محبوب حضرت بهاءالله، "این مظلوم" و "مظلوم عالمیان" است:
این مظلوم اهل عالم را وصیت می‌نماید بهبرداری و نیکوکاری... این دو، دو سراجند [چراغ] از برای ظلمت عالم و دو معلمند از برای دانائی ام.^{۲۱} حضرت بهاءالله این مظلوم حزب الله^{*} را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیّبه و اخلاق مرضیّه روحانیّه دعوت نمود.^{۲۲} حضرت بهاءالله

قدرت و عظمت خدا در جامه مظلومیت پنهان است. به بینید مظلومیت حضرت مسیح، در طی قرنها چه اثراتی در جهان داشته. اگر ایشان بجای فدآکاری، در نهایت راحت و عزّت مانند پادشاهان، با شکوه و جلال در قصری زیبا می‌زیستند، آیا می‌توانستند این همه احساسات و عواطف معنوی در پیروانشان برانگیزند؟ درس فدآکاری و عشق به آنها بیاموزند؟ آن صلیب و تاج خار، و آنهمه زجر و بلا، دنیائی را دگرگون ساخت. چه بخواهیم چه نخواهیم، این است روش و راه خدا و درسی از اسرار و حکمت‌های او در رابطه با بندگانش.

درباره مظلومیت خودشان، می‌فرمایند:

از این مظلومیت، آثار قدرت و عزّت در ابداع [عالم] ظاهر خواهد شد.^{۲۳} حضرت بهاءالله

* حزب الله: اشاره به مؤمنین.



در همه زمانها، انتظار مردمان مخالف اراده یزدان بوده. هنوز سیاری از یهودیان منتظر ظهور پادشاهند و از این حکمت آگاهی نیافته‌اند که حکومت خدا بر روح مردمان از راه مظلومیت، قابل قیاس با حکومت پادشاهان از راه قدرت نیست.

قدرت و عظمت یزدان در بیان اوست، نه در شمشیر بران و کشتن بندگان. خطاب به مؤمنی چنین می‌فرمایند:

تفکر يا سمندرى في صبرى بعد قدرتى و اصطبارى بعد اقتدارى و صمتي بعد نفوذ
كلمتى المهيمنة على العالمين لو اردنا اخذنا الذين ظلموا في ظاهر الظاهر وبعد من
العباد او بملائكة من المقربين انا نعمل بما تفضيه الحكمة التي جعلناها سراجا
لخلقى و اهل مملكتى ان ربک لهوالعلم الحكيم.^{۲۹}

حضرت بهاءالله ای سمندر! در صبرم با وجود قدرتم، در شکیبائیم با وجود توئائیم، و در سکوتm با وجود گفتارم که غالب بر جمیع مردم عالم است، تفکر نما. اگر بخواهیم، ظالمان را به ظاهر ظاهر توسط بندگان و یا فرشتگان مُقرب از میان بر می‌داریم. ما آنطور که حکمت اقتضا نماید عمل می‌کنیم، حکمتی که آنرا چراغ بندگان خود قرار دادیم. پروردگاری دانا و حکیم است.

عشق فرستادگان خدا به خدا به حدی است که برای اشاعه پیامش، هر گونه سختی و بلا را بهدل و جان می‌پذیرند:

فَيَا إِلَهِي لَوْلَمْ تَكَنَّ الْبَلَايَا فِي سَيِّلَكَ بِأَيِّ شَيْءٍ يُسْرُ قَلْبِي.^{۳۰}
حضرت بهاءالله ای پروردگار! اگر بلا در راه تو نبود، قلیم بهچه چیزی شادمان می‌شد؟

در راز و نیاز با خدا می‌فرمایند:

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي لَوْلَا الْبَلَايَا فِي سَيِّلَكَ مِنْ أَيْنَ تَظَهَرُ مَقَاماتُ عَاشِقِيكَ... وَعَزَّتْكَ
أَنَّهِيْسُ مُحِبِّيكَ دُمُوعُ عَيْوَنِهِمْ وَمُؤْنَسُ مُرِيدِيكَ زَفَرَاتُ قُلُوبِهِمْ... وَمَا أَلَّدَ سَمَّ الرَّدَى فِي



سَبِيلَكَ وَعَزْلَكَ... مَا أُرِيدُ إِلَّا مَا تُرِيدُ وَلَا أُحِبُّ إِلَّا مَا أَنْتَ تُحِبُّ، تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ فِي كُلِّ
الْأَهْوَالِ.^{۳۱}

پاک و مقدسی تو ای پروردگار من! اگر بلا در راه تو نباشد، مقام عاشقانت چگونه
آشکار می‌شود؟ به عزت تو سوگند! همدم دوستداران تو اشک‌های آنها، و مونس
مزیدان تو ناله‌های آنهاست... چقدر لذیث است سم بلا در راه تو... به عزت تو
سوگند! اراده‌ای جز اراده‌ات ندارم، و جز آنچه تو دوست داری نخواهم. در جمیع
احوال به تو متوكلم.

حضرت بهاءالله، بخاطر عشق به خدا و بندگانش، زندگانی اشرافی
خانوادگی را با عمری سختی و بلا معاوضه نمودند و قریب به چهل سال در
تبیید و زندان بسر بردنند. این‌گونه راز و نیازها نشانه عشق آن عاشق فدایکار
به پروردگار و بندگان اوست:

يَا رَبَّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَمَوْجَدَ الْأَسْمَاءِ، تَسْمَعُ صَحِيحَ الْأَبْهَى مِنْ حِصْنِ الْعَكَّا وَتَرَى
أَجِبَائُهُ الْأُسْرَاءَ بِأَيْدِي الْأَشْقِيَاءِ، أَيُّ رَبٌّ لَكَ الْحَمْدُ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا فِي سَبِيلَكَ، يَا لَيْتَ
قَدْرَتُ لِظَاهِرِ جَسَدِي عُمُرَ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ، بَلْ مَا لَا يُخْصِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ،
وَنَزَّلْتَ فِي كُلِّ آنِ بَلَاءً جَدِيدًا فِي حُبُّكَ وَرِضَاكَ، وَلَكِنْ يَا إِلَهِي أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنِّي مَا
أَرْدَتُ إِلَّا مَا أَرْدَتَ وَفَضَيْتَ لِي... إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ.^{۳۲}

ای پروردگار زمین و آسمان و آفریننده اسم‌ها! ناله بها را از زندان عکا می‌شنوی و
دوستانش را که در دست ظالمان اسیرند می‌بینی. ای خدا! از آنچه در راه تو بر ما
وارد شده شکر بجای می‌آوریم. ایکاش به من عمری بی حساب می‌بخشیدی، و در هر
آن بلایی تازه در راه محبت و رضایت بهمن روا می‌داشتی. ولکن ای خدای من، تو
آگاهی که من خواستی جز آنچه تو برایم خواسته‌ای ندارم... تو بهر چه اراده کنی
توانائی. پروردگاری جز تو عزیز و حکیم نیست.

حضرت عبدالبهاء از قول حضرت باب:



حضرت اعلیٰ^{*}...می فرمایند: الهی اگر بلایا و مصائب در سیل محبت تو نبود،
حیات وجود برای من لذتی نداشت.^{۳۳}

مظلومیت پیامبران نشانه عجز و ناتوانی آنها نیست. آن برگزیدگان یزدان از قدرتی مافوق تصور انسان برخوردارند و به آنچه اراده کنند قادرند، با وجود این از بکار بردن آن قدرت بی پایان برای غلبه بر دشمنان، امتناع می ورزند.

تحمل سختی و بلا و پذیرش عمری مظلومیت بجای اظهار قدرت، مافوق هر قدرت دیگر است، و خود نشانه‌ای دیگر بر منشأ آسمانی آن فرستادگان یزدان.

ایمان و امید به زندگانی جاودان در پناه یزدان در بهشت بربین، بما نیرو می بخشد که در برابر بلاهای این جهان غمگین نشویم:

از قضایای الهی محزون مباش و از تقدیرات مقدرة او مهموم مشو. قسم به جمالم که سه‌هم[❖] قضای محبوب[❖]، أَحَبّ[❖] از کل مطلوب بوده و خواهد بود...^{۳۴}

حضرت بهاءالله

مقام و مرتبت بلند وارجمند صبر

یکی از اسرار حکمت‌های الهی، مقام یکتا و بی‌همتای صبر و شکیباتی است. در نظر یزدان، فضیلت صبر چنان ممتاز و ارجمند است که پروردگار در دفتر اعمال و رفتار بندگانش، برای مردم صبور و شکیبا، وعده پاداش بی حساب نگاشته:

ثُمَّ أَعْلَمُوا بَنْ قَدْرِ لِكُلِ الْحَسَنَاتِ فِي الْكِتَابِ جَزَاءً مَحْدُودًا لَا الصَّابِرِ...^{۳۵}
حضرت بهاءالله

پس بدانید که در کتاب برای هر فضیلتی اجری محدود مقدر فرموده، بجز صبر.

* حضرت اعلیٰ: از القاب حضرت باب.

❖ سه‌هم: شمشیرها. محبوب: معشوق یا محبوب آسمانی. أَحَبّ: محبوب‌تر.



سپس این آیه از قرآن را شاهد می‌آورند:

سورة زمر، آیه ۱۰

إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ.

پروردگار پاداش مردم شکیبا را بی‌حساب به آنها عطا می‌فرماید.

مقام و منزلت مردم شکیبا بیش از آن است که به تصور آید. در این گفتار، یکی از اسرار جهان جاودان را که تا کنون پنهان بوده، برای نخستین بار آشکار می‌فرمایند:

وَ قَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَنَّةً فِي رَفَارِفِ الْبَقَاءِ وَ سَمَاهَا بِالصَّبْرِ... وَ فِيهِ قُدْرَ مَا لَا قُدْرَ فِي كُلِّ الْجَنَانِ.^{۳۶}

حضرت بهاءالله پروردگار بهشتی را در رتبه‌های بلند جهان جاودان آفریده، نامش را صبر نهاده... و در آن نعمت‌های فراهم داشته که مانندش در هیچ جای دیگر بهشت نیست.

بنابر گفتار پیش، هیچ صفتی از صفات انسانی، قابل قیاس با صبر و شایسته چنین پاداشی نیست. چنین وعده‌ای حتی به جان بازان داده نشده. زیرا جان باختن به آنی می‌گذرد، اما صبر و شکیبائی در برابر سختی‌ها و بلاهای روزگار در طی سال‌های دراز کاری است بس دشوار. فضیلتی است که همه نیروهای درونی انسان را مورد چالش و آزمایش قرار می‌دهد.

پروردگار ما را آئینه کمال و جمال خود ساخته. هر فضیلتی را که بما می‌آموزد، خود نیز به آن آراسته است:

جمعیع صفات و آسمای الهی، از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و حضرت بهاءالله هویداست.^{۳۷}

حضرت بهاءالله عباد را مظہر غنای خود قرار دادم.^{۳۸}

یک اسم حق صبار است، و اولیای [دوسستان] خود را به صبر جمیل امر فرموده.^{۳۹} حضرت بهاءالله



حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند پروردگار قادر است که با یک کلمه عالم را منقلب سازد. اما چون بندگانش را به اجرای حکمت امر فرموده، خود نیز از این حکم پیروی می‌کند. یکی از اصول حکمت، صبر و شکیائی است:

حضرت بهاء‌الله حق جل جلاله، با قدرت صابر، و با نطق صامت.^۱

فوجزتک لولم يظهر منك حجّة بين بریتک يکفي صبرک بعد قدرتك و حلمك
بعد اقتدارك في اثبات عظمتك و سلطنتك.^۲
حضرت بهاء‌الله سوگند به عزّت تو! اگر دلیلی از تو میان بندگانت به ظهور نرسد، صبر و برباری تو با داشتن قدرت، در اثبات بزرگی و سلطنتت کافی است.

[پروردگار] قادر است بر اینکه بدیک کلمه عالم را منقلب نماید، چون کل را به حکمت امر نمود، به صبر و اصطبار تمسک فرمود.^۳

حضرت بهاء‌الله صبر نشانه بلوغ و کمال انسان است. کودکان از این فضیلت چندان بهره‌های ندارند. آیا خدا شناسی و خدا دوستی که بزرگترین هدف ما در این دنیاست، بدون صبر ممکن است؟ صبر در انتظار تحقق نقشه یزدان در این جهان، و صبر در تحقق عدالت الهی در آن جهان.

نشانه انسانیت

میزان برتری ما بر جانوران در فضیلت اراده و آزادی ماست تا بدون کمترین اجبار، به نیروی اراده و عقل و عشق، خالق خود و فرستادگانش را بیابیم و بشناسیم. اگر قدرت و عظمت و شوکت پروردگار را در فرستادگانش به چشم سر به بینیم، آیا اثری از چشم سر و فضیلت اختیار در روح ما باقی و بقرار می‌ماند؟ اظهار و دیدار شکوه و قدرت پروردگار، انسان آزاد و خردمند را

* برای آشنائی بیشتر با "نقشه آفرینش انسان" به کتاب نگارنده که در این باره به انگلیسی نگاشته شده مراجعه نمایید: *The Spiritual Design of Creation* (نقشه آفرینش دنیای ناپیدا).



به بردگی می‌رساند و اثری از آزادی و تعلق و اختیار و تفاوت و تنوع در میان انسان‌ها نمی‌گذارد. یک حکمت تأخیر در اجرای عدالت الهی نیز همین است. دیدن قدرت پروردگار در مجازات ظالمان در این دنیا، پرده از روی خدا بر می‌دارد و ما را به بندگی می‌برد.

رمز آزادی ما در پنهان بودن شکوه و عظمت خدا و فرستادگان اوست. اگر چنین نبود، اختیار و آزادی و عقل معنا و مفهومی نداشت. در آن صورت انسان‌ها همه بردگانی یکسان می‌شدند.

خالق ما اگر چه به دیده چشم غائب و مستور است، اما به دیده جان همواره حاضر و مشهور. تنها به چشم بصیرت می‌توان او را دید. در وصف خدا می‌فرمایند:

حضرت بهاءالله^۴
یا [ای] ظاهر مستور! یا غائب مشهور!

یک رمز زیبائی در عالم آفرینش در تفاوت و تنوع و تضاد میان آفریده‌هاست. اگر همه گلها و پرندگان یک رنگ و شکل داشتند، دنیا چقدر بی‌جلوه و جلا بود. نقشه یزدان در حد کمال است. کمترین تغییر در این نقشه، از زیبائی آفرینش می‌کاهد. اگر تاریکی نبود، نور چه قدر و منزلتی داشت؟ اگر جهل و نادانی نبود، دانش و دانائی چه مقام و ارزشی داشت؟ اگر بی‌صبری نبود، صبر چه وجودی داشت؟ تضاد و تنوع و تفاوت میان مردمان، به زیبائی عالم انسان صد چندان می‌افزاید و آنرا در حد کمال جلوه می‌دهد.

حضرت بهاءالله می‌فرمایند، خداوند قادر است که جمیع مردمان را از عرصه دوری و جدائی از خود برهاند و به افتخار دیدارش فائز فرماید. ولکن خواست خدا این است که مردم پاک سیرت و وارسته، بنابر طبیعت اصلی خود به یزدان روی آورند تا طالبان راستین از دیگران جدا و ممتاز شوند.



می فرمایند، عدم توسل فرستادگان بزدان به غلبه و قدرت نیز به همین سبب، یعنی جدا ساختن مردمان از یکدیگر و امتیاز یافتن بعضی از آنها بر بعضی دیگر است. سپس می فرمایند، اگر آن فرستادگان، قدرشان را آنطور که هست به ظاهر بنمایند، همه بینندگان از دیدار آنهمه شکوه و قدرت مدھوش گردند. در آنصورت طالبان راستین بزدان از دیگران جدا و ممتاز نشوند.^{۴۴}

بار دیگر می بینیم که بنابر شهادت بزدان، زیبائی و کمال نقشه آفرینش انسان در "اصل تنوع و تمایز و تضاد" پنهان و آشکار است. اگر کسی خدا را انکار نمی کرد ایمان به خدا و عشق خدا چه معنا و مفهومی و چه امتیاز و ارزشی داشت؟ تنوع در عالم انسان، لازمترین و مهمترین رمز زیبائی و کمال نقشه آفرینش است. این تنوع و امتیاز حائز چنان اهمیتی است که حضرت بهاه‌الله در راز و نیاز با خدا می فرمایند، ای پورودگار! جانم فدای بندگان گنه کارت باد. زیرا اگر آنها گناه نمی کردند، لطف و فضل و بخششت چگونه آشکار می شد؟^{۵۰}

بنابر این قیاس، شایسته است عاشقان خدا، قدر منکران خدا را بدانند و هرگز به دیده تحقیر به آنها ننگرنند. زیرا باورهایشان به عالم انسان جلوه و جلا می بخشد. بدون منکران، ارزش خدا شناسی و خدا دوستی چگونه آشکار می گشت؟

تا پرده از "اصل تنوع و تمایز" بر نداریم، به دیدار اسرار و حکمت‌های شگفت‌آسای کمال و زیبائی نقشه آفرینش انسان فائز نشویم.

راه شناسائی پیامبران بزدان

خواست بزدان این است که فرستادگانش را تنها با نیروها و استعدادات درونی خود بشناسیم. برای تحقق این هدف، علاوه بر اختیار و آزادی،



پروردگار روح ما را بهزیور خرد نیز آراسته است تا بهیاری این دو فضیلت، در نهایت شوق و عشق، فرستادگانش را در جامه مظلومیت بجوئیم و بشناسیم و هرگز نظر به معجزات ننماییم و آنها را میزان راستی نشمریم. زیرا معجزه جز اظهار قدرت و عظمت خدا چیزی نیست. شناسائی خدا و فرستادگانش از این راه مخالف اراده یزدان است.

خواست خدا این است که تنها بهیاری نشانه‌هائی که او برگزیده، خاصه شکوه و عظمت گفتارش، و نیروهائی که برای شناسائی آن نشانه‌ها بما بخشیده، یعنی دو فضیلت خرد و اختیار، او را بجوئیم و بشناسیم. هدف این کتاب جز شرح این نشانه‌ها و توضیح استعدادها و نیروهای خداداد بما برای یافتن راه راستی و شادمانی جاودانی چیزی نیست. باری، تنها راه ما به سوی خدا و برگزیدگانش، راه اختیار و عشق است، نه اکراه و اجبار و دیدار رویدادهای شگفت و معجزه آسا. آیا دو فضیلت عشق و آزادی با اعمالِ زور و قدرت و غلبه بر قوانین طبیعت سازگار است؟

ظهور پیامبران، راه رابطه خاص یزدان را با بندگانش به روشنی بما می‌آموزد. بنابر گفتار حضرت بھاءالله، خداوند از هر پنهانی پنهان‌تر و از هر آشکاری آشکارتر است. این گفتار در مورد برگزیدگان یزدان نیز صادق است، زیرا آنها آئینه شکوه و بزرگی پروردگارند.

بنابر قانون آفرینش، بدون کوشش به هیچ هدف مهمی نمی‌توان دست یافت. آیا شناسائی پیامبرانی که شکوه و بزرگی آنها از هر پنهانی پنهان‌تر است، از این قانون مستثنა است؟ آیا هر شخص بی‌علاقة‌ای که تنها آرزویش راحت و عزت و عشرت در این دنیاست، شایسته این ارمغان و قادر به کسب این افتخار است؟ فرد مکار و نادرستی که در زندگی روزانه از عدالت بی‌بهره است، چگونه می‌تواند در شناسائی حقیقت به عدالت گراید؟



بزرگترین هدف ما و چالش و موفقیت ما در این زندگانی زودگذر، شناسائی فرستادگانی است که در جامه صبر و مظلومیت پنهانند، برگزیدگانی که چهره‌شان از پس نقاب از هر پنهانی پنهان‌تر، اما بی‌پرده و حجاب از هر آشکاری آشکارتر است. هدف اصلی این کتاب برداشتن این نقاب است.

آیا چنین کاری بدون کاوش و کوشش و صفاتی قلب ممکن است؟ کسانی که به قله کوهی بلند می‌رسند، تا چه حد احساس موفقیت و شادی می‌کنند. چه بسیارند کسانی که بخاطر رسیدن به این آرمان جان فدا نموده‌اند. اگر این کار آسان بود، اهمیتی داشت؟ آیا یافتن و شناختن پیامبرانی که شناسائی آنها مایه سرور جاودانی ماست، با هیچ موفقیتی و افتخاری قابل قیاس است؟

عزّت و افتخاری بی حدّ و بی پایان

هر عزت و راحت و افتخاری را پایانی است، مگر ارمغان جاودان عشق به‌یزدان و بندگانش. تا از پرده اسرار نگذیریم و به دیدار یار که از هر زیبائی زیباتر است، فائز نشویم، تصور پیامدهای این دیدار جان‌افزا برای ما ممکن نیست. آنان که به‌این دیدار و افتخار رسیده‌اند، آنرا سرآمد هر افتخار و موفقیت دیگر می‌شمرند. آنها تجربه نموده‌اند و به روشنی دریافته‌اند که دیدار فرستادگانی بس با شکوه و زیبا، هم پنهان و هم پیدا، انسان را از نو می‌آفیند، و هویتی تازه به او می‌بخشد. در دل افسرده‌گان آتش عشق می‌افروزد، به جان‌های آشفته آرامش می‌بخشد، نا امیدان را امیدوار و غمزدگان را شادمان می‌کند. عاشقانی که از پرده اسرار گذشته‌اند، هرگز خود را تنها و بی‌یار نمی‌بینند. مشوقشان، آفریننده جهان را همواره همگام و همراه و همراه خود می‌دانند.



یار بی‌پرده از در دیوار در تجلی است ای الالبصار*

آیا یار و یاوری همتای خدا می‌توان تصور نمود؟ چقدر غم‌افراست که انسان از چنین نعمت و بخششی بی‌نظیر و جاودان روگردان شود. چقدر شکفت آورست که انسان عشق جهان را از عشق یزدان برتر شمرد. چقدر زیان آور است که کسی خانه خاکی و موقت و فانی خود را گرامی شمرد و پیوسته آنرا جلوه و جلا بخشد، اما خانه جاودانی خود را از خاطر ببرد، و سرانجام بدون رسیدن به‌هدفی که تنها برای آن به‌این جهان آمده، یعنی شناسائی خدا و فرستادگانش، رخت از این سرا بریند و دل‌آزده و شرم‌سار به‌دیار دیگر رود.

خلاصه و جوهر این دو فصل:

رابطه پورددگار با بندگانش بر اصل حکمت مستقر و استوار است. آگاهی از اسرار حکمت الهی برای ما ممکن نیست. باید یقین نمائیم که نقشه آفرینش انسان و جهان در حد کمال است. انتظار پورددگار از ما این است که در برابر این نقشه سرتسلیم فرود آوریم و عجز خود را در برابر کمال مطلق بپذیریم. بدون این آگاهی و پذیرش، خدا را آن‌طور که باید نشناخته‌ایم.

پورددگار معلمی دانا و مهربان است، نه حاکمی مستبد و جبار. در اظهار پیامش، نقاط ضعف ما را در نظر می‌گیرد. از پیامبرانش می‌خواهد که گفتارشان را به استعداد و توانایی ما تطبیق دهند تا شناسائی آنها را برای ما آسان کند. این رفتار نشانه‌ای آشکار از عشق خالق به‌آفریده‌های اوست. بدون آگاهی از اصول و روابطی که ما را با خالقمان پیوند می‌زنند، شناسائی پورددگار و فرستادگانش بسیار دشوار، بلکه غیر ممکن است. تنها

* الالبصار: صاحبان چشم.



یک انتظار نادرست می‌تواند ما را از کسب این افتخار بزرگ باز دارد. ایمان به یزدان، بدون دانش و بینش، نهالی است که آنرا قدرت ایستادگی در برابر طوفان‌های روزگار نیست.

نقشه خدا برای سعادت و کامرانی ما، مافوق فهم ما و تصورات و انتظارات ماست:

هرگز مرغ بینشِ مردمانِ زمین به فراز آسمان دانش او نرسد.^۶

حضرت بهاء‌الله

خالق ما، بیش از دو هزار سال پیش، پرده از این رمز برداشته، با این حال بیشتر مردمان از حکمت‌ها و هدف‌های ناپیدای یزدان بی‌خبرند:

نه افکارِ شما، افکارِ من است، و نه راه‌های من راه‌های شما. آنچنان که آسمان‌ها از زمین بالاترند، همان‌طور نیز راه‌های من از راه‌های شما و افکار من از افکار شما اشعیا، فصل ۵۵، آیه‌های ۸-۹.



بخش پنجم



فرستادگان یزدان را از گفتارشان می توان شناخت

عالم را کلمه مسخر نموده و می نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم، چه که ابواب قلوب...از او مفتوح.^۱
حضرت بهاءالله

تالله قد كنتُ راقداً هزّتني نفحاتُ الوحي و كنتُ صامتاً
أنطقني ربِّك المقتدر القدير. لو لا أمره ما أظهرتُ
نفسى قد أحاطتْ مشيئته مشيئي.^۲ حضرت بهاءالله
به خدا سوگند! آرمیده بودم، نسیم وحی مرا به جنبش
آورد، و ساکت بودم پرورده‌گار قادر و توانای تو مرا گویا
نمود. آگر به امر او نبود، خود را ظاهر نمی نمودم. اراده او
بر اراده من محیط و غالب است.

خداآوند خودش را...از راه گفتارش...نشان داد.
سموئیل ۱، فصل ۳، آیه ۲۱

۱۴



سخن یزدان را چگونه می‌توان شناخت بخش یکم

سوره توبه، آیه ۴۰

کلمة الله هي العليا.
مقام گفتار پروردگار بس بلند و ارجمند است.

نخستین بخشش کردگار گفتار است، و پاینده و پذیرنده او خرد. اوست دانای نخستین در دبستان جهان. و اوست نمودار یزدان.^۳

اشعیا، فصل ۳۴، آیه ۱۶

کتاب خدا را بباید و بخوانید.

نه افکار شما، افکار من است، و نه راههای من راههای شما. آنچنان که آسمانها از زمین بالاترند، آن طور نیز راههای من از راههای شما و افکار من از افکار شما بالاترند.^{۴-۹}

اشعیا، فصل ۵۵، آیه های



مراجعی که سخن یزدان را میزان شناسائی پیامبرانش می‌دانند بی‌شمارند. این تکرار نشانه‌ای از اهمیت گفتار پروردگار است.

بزرگ‌ترین معجزهٔ پیامبران یزدان گفتار آنان است. زیرا بشر هرگز بهشیوهٔ یزدان سخن نتواند گفت. بین گفتار خالق توانا و بندۀ ناتوان، تفاوت بی‌حساب در میان است. کتاب‌های آسمانی صحت این میزان را بارها تأیید و تکرار نموده‌اند. تاریخ نیز اهمیت "میزان گفتار" را در سنجهٔ حقیقت و تمیز دادن کلام آسمانی از کلام انسانی، به اثبات رسانده است. در نوشته‌های بشرکتابی مانند کتاب‌های آسمانی نمی‌توان یافت.

به جاست چند نمونه از آیات کتاب‌های آسمانی را در عظمت و ابهت گفتار پروردگار و برتری آشکار آن بر سخن بندگان ذکر کنیم:

حَجَّتِ الْهَى لَمْ يَزِلْ [هَمِيشَة] وَاحِدَ بُوْدَه وَ ازْ بَرَاهِ كَلْ هَمَانَ آيَاتِ مُنْزَلَاتِ رَا حَجَّتْ
قَوْرَ فَرْمُودَه‌اند. وَ أَكْرَ درْ خَلَقِ آيَهِ عَرْفَانِ [شَنَاسَائِي] وَ ادْرَاكِ آيَاتِ نَمِيَ بُود، الْبَتَه
حَضَرَتْ بِهَاءُ اللَّهِ
بِآيَاتِ ظَاهِرِ نَمِيَ شَدَنَدَه.^۱

این است آن حجتی که جمیع انبیاء و رسول به‌آن مبعوث شده‌اند.^۲ حضرت بِهَاءُ اللَّهِ

فُلَ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ
بَعْضُهُمْ لِيُعْضِ ظَهِيرًا.
سوره اسراء، آيه ۸۸

بَكَوْ! أَكْرَ جَمِيعِ جَهَانِيَانَ گَرَدَ هُمْ آيَنَدَ که سوره‌ای شبیه این کتاب آورند عاجزند، حتی
اگر به‌یاری یکدیگر برخیزند.

أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ.

آیا کتابی که ما بر تو نازل کردیم آنان را کافی نیست؟

وَيَحْقُقُ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كِرَهَ الْمُجْرِمُونَ.
سوره یونس، آيه ۸۲

پروردگار حقیقت را با گفتارش به اثبات می‌رساند، اگر چه مردم تبهکار این کار را دوست ندارند.

میوه‌ای که همیشه تازه و پایدار است، سخن یزدان است:



آنها را از میوه‌شان خواهید شناخت. حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۷، آیه ۲۰)

این است حجّتی که خود [خداؤند] قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و حضرت بهاءالله نیست.^۷

"جوهر دلیل...آیات‌الله است."^۸ "اعظم دلیل و ارفع سبیل."^۹ "اعظم حجج و براهین بوده وهست."^{۱۰}

در آثار آسمانی بهائی عظمت و برتری گفتار یزدان بر سخن بندگان بارها تأکید و تکرار شده:

انا نحن قد جعلنا الايات حجه لکلمتنا عليکم افتقدرون على حرف بمثلاها فاتروا برهانکم ان کنتم بالله الحق بصيرا. تاله لواجتمع الانس والجن على ان يأتوا بمثل سوره من هذا الكتاب لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض على الحق ظهيرا.^{۱۱}

حضرت باب

آیات را برای شما دلیلی بر گفتار خود قرار دادیم. آیا قادرید که حرفی شبیه آنها بیاورید؟ اگر در شناختن گفتار پروردگار صاحب بیشن و بصیرتید، دلیل خود را آشکار کنید. بهحدا سوگند! اگر مردم عالم گرد هم آیند که سوره‌ای شبیه این کتاب آورند عاجزند، حتی اگر بهیاری یکدیگر برخیزند.

کلمة الله لن تشتبه بكلمات خلقه انها سلطان الكلمات كما ان نفسه سلطان التقوس و امره مهيمن على ما كان و ما يكون.^{۱۲}

حضرت بهاءالله

گفتار یزدان با گفتار آفریده‌اش قابل قیاس نیست. سخنیش سلطان سخن‌هاست، همانطور که نفس‌هاست و آئینش غالب و حاکم بر آنچه بوده وهست.

برای اثبات آئین بهائی، بعضی از بهائیان گاهی آیات قرآن را با آیاتی از دو موعود عصر ما آمیخته برای علمای اسلام می‌خوانندند. علمای با وجود آشنایی با قرآن تفاوتی بین آن آیات نمی‌یافتنند.^{۱۳}

کتاب‌های آسمانی بما می‌آموزند که آنچه را پروردگار دلیل آئین خود قرار داده، باید بهدل و جان بیندیریم:



باید از امر الهی نگذیریم و به آنچه حجت [دلیل] خود قوار فرموده راضی شویم و سر
حضرت بهاء‌الله بندهم.^{۱۳}

اگر بندگان دلیل یزدان را نپذیرند، نشانه ایست روشن بر اینکه تصوّرات و
خيالات خود را از علم و اراده پروردگار برتر شمرده‌اند:

فَوَيْلٌ يُومَكَذِبِ الْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ. سوره طور، آیه‌های ۱۱-۱۲
وای برکسانی که در آن روز به دروغ پردازنده و سرگرم توهّمات و خیالات خود شوند.

بنا به گفتار پیش، لازمه راستگویی، اجرای حکم یزدان است، نه فرمان
تصوّر و گمان. هر کس که خود را مؤمن شمرد، اما از پذیرش میزانی که
خداوند خود مقرر فرموده روی بتابد، از دروغگویان بهشمار آید. لازمه
راستگویی و نشانه ایمان، پذیرش فرمان یزدان است.

در شناسایی سخن یزدان، نیازی به علم و دانش ظاهري نیست. هر نفسی
تواناست که گفتار حق را از غیر آن تمیز دهد. اگر چنین نبود، دانای
آسمانی، سخن خود را میزان شناسایی فرستادگان خویش و راهنمای راه
راستی معین نمی‌فرمود:

اگر قرّة ادراک آن [گفتار پروردگار] در مردم نبود، چگونه حجت بر کلّ واقع
حضرت بهاء‌الله می‌شد؟^{۱۴}

اوّد فی کلّ نفس ما یعرف به آثار الله و من دون ذلك لم یتم حجته علی عباده ان
انتم فی امره من المتفکّرين انه لا یظلم نفساً و لا یأمر العباد فوق طاقتهم و انه
لهوالرّحمن الرّحيم.^{۱۵} حضرت بهاء‌الله

در هر نفسی میزان شناسایی کلام یزدان و تمیز دادن آن را از غیر آن بهودیه گذاشت.
و الا دلیل و برهان یزدان بر بندگانش کامل نمی‌شد، اگر در امر و آئینش به تفکر
پردازید. پروردگار به کسی ظلم نکند و به بندگانش حکمی موفق توانائیشان ندهد. او
بخشنده و مهربان است.



فهم کلمات الهیه... هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفاتی قلب و تزکیه
حضرت بهاءالله
نفس و فراغت روح است.^{۱۶}

گفتار خدا قطره‌ای از دانش و حکمت خدادست. آیا نمی‌توان برتری دانش و
حکمت خدا را بر دانش و حکمت انسان‌ها، حتی خردمندترین آنها،
تشخیص داد؟ تفاوت خدا و بندۀ خدا از کجاست تا به کجا؟ آیا برای این
تفاوت می‌توان حدودی تصور نمود؟ در عین آگاهی از این حقیقت، باید
بدانیم که خداوند در حد ما و بنابر استعداد و توانائی ما سخن می‌گوید،
همان‌طور که معلم درسش را با درک و فهم شاگردانش سازگار می‌کند.

بنابر گفتار حضرت بهاءالله، شناختن کلام یزدان از غیر آن کاری است بس
آسان. تمیز دادن میان آنها چون شناختن آفتاب است در میان ستارگان:

میانه حجج و دلائل، آیات بهمنزله شمس است و سوای آن بهمنزله نجوم. و آن است
حضرت بهاءالله
حجّت باقیه و برهان ثابت.^{۱۷}

این کتاب، وحی پوردرگار است... این دریایی است مواجه، گفتاری است که پنهان
بود، نوری است برتر از هر نوری.*^{۱۸}

خصوصیات و امتیازات گفتار یزدان

پیامبران سخنگوی یزدانند. گفتارشان حائز مزايا و خصائص بسیار است.
شايسه است بعضی از آنها را بررسی کنیم:

۱. آثار پیامبران یزدان سراسر مملو از اظهار خضوع و بندگی و وصف شکوه و
بزرگی و عظمت یزدان است.

* ترجمه به مضمون.



۲. برخلاف دیگران، پیامبران یزدان بدون تحقیق و تأمل سخن می‌گویند. گاهی آیات با چنان سرعتی بر آنها نازل می‌شود که احدی قادر به نگارش آنها نیست. بنابر شهادت بعضی از علمائی که بهاین آئین گرویده‌اند، گاهی بدون توقف، از قلم حضرت باب در مدت پنج ساعت، حلوود یک‌هزار آیه نازل می‌شد. گاهی دیگر سرعت نزول آیات به حدی بود که در دو روز و دو شب کتابی معادل قرآن به عربی نازل می‌شد. کتاب ایقان، از آثار حضرت بهاء‌الله، در توضیح اسرار کتاب‌های آسمانی قبل، تماماً در طی دو روز و دو شب نازل شد.

حضرت باب، جوانی تاجر، که هرگز به جرگه علماء و فقهاء نپیوسته و جز مدّتی کوتاه به مکتب نرفته بودند، آیاتی به زبان عربی در نهایت عظمت و ابهّت نازل فرمودند. در طی شش سال، با اینکه غالباً گفتار ظلم و تبعید و زندان بودند، بیش از بیست جلد آثاری در غایت فصاحت و ملاحظت از خود به یادگار نهادند.

۳. فرستادگان یزدان، گفتار خویش را با چنان اطمینان و ابهّت و شکوه و قدرتی بیان می‌دارند که شبه و مثل آن هرگز در سخن دیگران دیده نمی‌شود. گفتار بندگان چون شمعی است کم نور و لرزان. سخن یزدان آفتایی است تابنده و درخشان. به زیور قدرت و عظمت و جلال آراسته بودن، آشکارترین نشانه گفتار پروردگار است.

۴. فرستادگان الهی همواره با سبکی نوین و بی‌سابقه در غایت زیبایی و ملاحظت سخن گویند. خلیل جبران، مشهورترین نویسنده عرب در عالم غرب—مؤلف کتاب پیامبر—آیات عربی حضرت بهاء‌الله را چنین وصف نموده:

آثارش شگفت‌انگیزترین نوشته‌ای است که تا کنون رقم یافته. او حتی کلمات تازه آفریده است. سخنی در زبان عرب نگاشته نشده که [در زیبایی و کمال] با گفتمار حضرت بهاء‌الله حتی نزدیک باشد.^{۱۹}

از پیدایش اسلام تا زمان ما، از مردمانی که در طی این دوران دراز در جهان زیستند، احدی جز حضرت باب و حضرت بهاء‌الله قادر به تنویر آیاتی شبیه قرآن نشده است. شباهت کلام دو پیامبر عصر ما به قرآن در حد کمال است. بدیهی است که خالق این آیات همان پروردگار غالب و توانایی است که پیامبر اسلام را از میان مردم عرب برگزید و به او علم اوّلین و آخرین آموخت. اظهار چنین آثاری از دو فرستاده عصر ما، جز به قدرت و اراده پروردگار ممکن نیست.

۵. گفتمار پیامبران در غایت صراحةست است. آن برگزیدگان حقیقت را بی‌پرده، در کمال روشنی بیان کنند و از احدی بیم و هراس ندارند.

۶. پیامبران الهی در آثار خود همواره خدا را شاهد گیرند. بهستایش او پردازند و در نهایت بندگی عجز خویش را در برابر عظمت و جلالش بر زبان آرنند. عشق و شوق آنها به خالق جهان به حدی است که برای اشاعه گفتمار و پیامش از هرفدآکاری، حتی جان باختن، دریغ ندارند.

بکار بردن کلمه ُقل! یا بگو! در آثار این برگزیدگان نشانه‌ای است روشن بر این که به حکم پروردگار سخن می‌گویند. این کلمه در قرآن و کتاب مقدس و آیات دو موعود عصر ما بارها تکرار شده.

۷. پروردگار با دو زبان با بندگانش سخن می‌گوید: زبان لطف و عشق، و زبان عدالت. اظهار لطف و عشق به کسانی که به دعوتش پاسخ دهند و اخطار به کسانی که دعوتش را نادیده گیرند.





کل از بحرِ جود [بخشش] او خلق شده‌اند و بر دو کف فضل و عدل او هستند.^{۲۰}
حضرت باب

اتقوا عبادَ اللَّهِ مِنْ عَدْلِ رَبِّكُمُ الرَّحْمَنِ فِي يَوْمٍ وَضَعَ الْمِيزَانَ بَيْنَ أَيْدِيهِنَا...^{۲۱}
حضرت باب

ای بندگان! از عدل پروردگاریتان بر حذر باشید. روزی خواهد آمد که در "تازوی سنجش" در برابر ما قرار خواهید گرفت.

بی نیاز به آواز بلند می فرماید: جهان خوشی آمده، غمگین مباشد. راز نهان
پدیدار شده، اندوه‌گین مشوید.^{۲۲}
حضرت بهاءالله

این کیش زندگی پاینده بخشد و این آئین مردمان را به جهان بی نیازی رساند.^{۲۳}
حضرت بهاءالله

۸. فرستادگان یزدان همه از یکرنگی و مهربانی و راستی و لطف و صفا سخن
گفته، بندگان را از ظلم و خودخواهی و دنیا پرستی بر حذر می دارند.
تعالیم معنوی و اخلاقی آنها تغییر ناپذیر است و اصول گفتارشان چون
کوهی آهنین ثابت و پر تمکن.

وَأَقْلُمْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَيْلَكَ لَا مُبَدِّلٌ لِكَلْمَاتِهِ.
سوره کهف، آیه ۲۷
از کتاب پروردگارت آنچه به تو وحی شده بخوان. گفتارش تغییرپذیر نیست.

هدف اصلی پیامبران تربیت انسان و پرورش بذر عشق به خدا، به خود و
به همه بندگان خدادست. این عشق منشأً امید و شادمانی و کامرانی
ماست. بدون پرورش این بذر، زندگانی ما چون غنچه‌ای است که نروید،
زیبائی درونش را ننماید و بیوی خوشش را نیفشناند.

۹. نه تنها اصول تعالیم پیامبران بلکه سبک و شیوه بیانشان نیز در دوران
زندگانی آنها تغییر و تکامل نیابد. روش نگارش هر نویسنده‌ای همواره در
تغییر و تکامل است. فرستادگان یزدان از این قانون مستثنی هستند.



۱۰. پیامبران پسین پیوسته از پیامبران پیشین در نهایت تقدیر و تمجید سخن‌گویند و آنها را به غایت بستایند. گویی از روز ازل یکدیگر را یار و فادار بوده‌اند.
۱۱. برگزیدگان پوردرگار پیوسته مردم ستم‌کار و متظاهر، خاصه علماء و فقهاء متکبّر و بی‌ایمان و بی‌وجدان را مورد مؤاخذه شدید قرار دهند و آنها را یادآور شوند که بخاطر حفظ قدرت و مقام و منصب روی از حقیقت برنتابند و به ریاست دوروزه این دنیا دل نبندند.
۱۲. فرستادگان پوردرگار همواره از فنا و بی‌اعتباری این عالم و بقاء و دوام جهان جاودان سخن‌گویند، و سرای دائمی خود را عرصهٔ ملکوت شمند.
۱۳. پیامبران یزدان بنا به اقتضای زمان، برخی از احکام اجتماعی ادیان پیشین را تغییر دهند. احکامی از قبیل آداب و رسوم حجّ، نماز، روزه، ازدواج، کفن و دفن، و بعضی از امور مشابه دیگر که مرتبط به نیازهای متغیر زمان و احتیاجات خاص گروه‌های مختلف جهان‌اند.
۱۴. در کتاب‌های آسمانی پیش اسرار بسیار نهفته است. بنابر تقدیر پوردرگار، موعود ما برای نخستین بار پرده از این اسرار برداشته است.
لم یزک و لا یزال مفتاح کنز مخزون و سرّ مکنون در کتب و صحف الهی مسطور و مستور بود، ولكن الیوم به عنایت ربانی آن مفتاح اعظم ظاهر و مشهود است.^{۲۴} حضرت بهاءالله
۱۵. گفتار برگزیدگان یزدان همواره اثری عمیق و پایدار بر وجودان مردمان دارد. تعالیم‌شان روح زمان است و روشنی آن. این تعالیم پس از چندی، تمدنی جدید می‌آفیند. اما با گذشت زمان، آن تمدن بزرگ کم کم رو به زوال می‌گراید.



۱۶. گفatar پیامبران دریایی است بی کران از علم و دانش و اسرار آفرینش. هر کس بنابر کوشش و بینش خود از این دریایی بی کران سهمی می برد. در پیامشان حکمت‌ها و رمزها پنهان است. مردمان در طی قرن‌های بسیار به کشف این رموز و اسرار پردازند تا به قطربهای از آنها نائل شوند.

اغتسموا في بحر بياني لعلَّ تطلعون بما فيه من ثالى الحكمة والاسرار.^{۲۵}
حضرت بهاء الله
در دریای گفتار من غوطه ور شوید تا از ڈردانه‌های حکمت و اسرار نهفته در آن آگاهی یابید.

در آن کتاب مبارک [كتاب ايقان] ثالى علم الهى مخزون است و دریاهای عرفان مستور و مکنون.^{۲۶}
حضرت بهاء الله

در طی یک قرن و نیم گذشته، صدھا هزار نفر از مسلمانان جهان—از مردم عامی گرفته تا بلندپایه ترین علماء و مجتهدین—به آئین بهائی گرویده‌اند. میلیونها نفر از پیروان سایر ادیان و گروه‌های مختلف جهان نیز از آئین بهائی پیروی می‌کنند و به حقیقت دو پیامبر عصر ما شهادت می‌دهند. این جویندگان با کوشش و تتعی دریافت‌هند که تعالیم بهائی "روح زمان" است و روشنی آن. رستگاری در دو جهان جز به توسل به این آئین ممکن نیست.

دانشمند بزرگ ایتالیایی که در نظم جهانی تخصص دارد در وصف آئین بهائی چنین می‌نویسد:

هستی ما در این عصر و ترقی تمدن ما در صورتی امکان‌پذیر است که آنچه معمول است کنار نهیم و به بصیرت و بینشی که آئین بهائی بما می‌آموزد و آخرین کشفیات علمی آنرا تأیید می‌کند، برسیم.^{۲۷}

* دکتر لزلُّ با آئین بهائی آشناست، اما مؤمن به این آئین نیست. او تنها به عنوان یک دانشمند بی طرف سخن می‌گوید.

این طالبان حقیقت، در آیات آئین بهائی "الحن پوردگار" را شناخته‌اند.
همان‌گونه که ذکر شد سخن خدا یکتا و بی‌مانند است:

فُلْ فَاتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنَّمَا يَسْتَحِيُّوا
لَكَ فَاعْلَمُ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ.
سوره قصص، آیه‌های ۴۹-۵۰

بگو! اگر راست می‌گویید، از نزد پوردگار کتابی بیاورید که راهنمای بهتری از اینهاست تا از آن پیروی کنم. اگر نپذیرفتند، پس بدان که میل‌ها و هوس‌های خود را دنبال می‌کنند.

هدف پیامبران رستگاری نوع انسان و پیامشان کلید مشکلات مردمان و راه سعادت و کامرانی آنان در دو جهان است.

تنها راه شناسائی پیامبران یزدان، بکار بردن میزانی است که خداوند خود مشخص فرموده. حضرت بهاء‌الله، خطاب به شخصی که برای خدا شناسی و فرستادگانش میزان درست بکار نبرده، بیانی به‌این مضمون می‌فرمایند: مثل تو مثل کسی است که یک تکه سنگ بردارد و پیش کسی برود که گنج جواهرات نزد اوست. سپس ادعا کند که با آن سنگ می‌خواهم جواهرات تو را بشناسم و تمیز دهم. بعد می‌فرمایند خداوند، پاک و مقدس از این تصور است و هرگز با چنین میزانی شناخته نمی‌شود. میزان خداوند همواره نفس او بوده و خواهد بود. هر کس او را بشناسد، میزانش را شناخته است و هر کس جز در این راه بکوشد از زیان‌کاران است.^{۲۸}

بزرگترین مانع در شناسائی پیامبران یزدان و گفتار آنان، پیشوایان مذهبی بوده و هستند:

امر بدست علماء افتاد و آن نفوس بالمرء [بکلی] ناس را از عرفان [شناسائی] آیات منع نموده که شما آیات‌الله را ادراک نمی‌نمایید و علم آن نزد ما است. به‌این جهت حجت آیات از میان رفت...ناس در حجت آیات توقف نموده که ما ادراک



نمی‌نمائیم و حال آنکه حق جل ذکر، اعظم و اکرم و ارحم از آن است که مظہرِ نفس^{*} خود را بفرستد و جمیع را بعرفان او که نفس عرفان‌الله است امر فرماید و مع ذلک حجّتی بفرستد فوق ادراک ناس.^{۳۹}

اینگونه دعوتنامه‌ها صدها بار در آثار دو موعود ما تکرار شده:

بگو! ای بندگان: راه‌نما آمد، بستایید... راهش دون راهها و گفتارش دون گفتارها. بشنوید و بیائید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. این است گفتار پروردگار.^{۴۰}

ساقی حقیقی کوثر باقی عطا می فرماید... نیکوست حال نفسی که در یوم الهی به آن فائز گشت.^{۳۱}

ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار. بلی از شدت ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته.^{۳۲}

آغاز گفتار ستایش پروردگار است. ای بندگان! چشم‌های بخشش بیزدانی در جوش است، از آن بنویشید تا به باری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و به کوی دوست یگانه در آید. از جهان بگذرید و آهنگ شهر جانان نمائید.^{۳۳}

رحمتش جمیع آفرینش را احاطه نموده و عنایتش همه امکان را فراگرفته. بی‌نصیب قلبی که به حبس فائز نشد و محروم گوشی که ندایش را نشنید. ای قاصدان، کوثر باقی جاری... به حبس بنویشید و از عالمیان چشم بپوشید.^{۳۴}

بگو! ایام رفته و می‌رود. جهد نمائید شاید فائز شوید به آنچه که سبب رستگاری است در دنیا و آخرت. اهل عالم به ذکر حق مشغول و لکن از عرفانش محروم.^{۳۵}

بهینید با چه زبانی و با چه لطافت و لطف و محبتی، آفریننده ما با ما سخن می‌گوید:

* مظہر نفس: طلوع‌گاه خدا، اشاره به پیامبران.

بگو! ای بندگان: راهنمای آمد بشتایید. بیننده یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به زیان جان بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو.^{۳۶}

حضرت بهاءالله

درک هر مسئله مهمی نیازمند به تفکر و تأمل است. هر فردی تواناست که آئین پروردگار را تنها با تأمل و تعمق در گفتارش بشناسد:

سورة یونس، آیه ۲۴ کَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَعَكَّرُونَ.

آیات پروردگار را برای کسانی که فکر می کنند شرح می دهیم.

سورة رعد، آیه ۴ إِنَّ فِي ذَلِكَ لِآيَاتِ لَقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

در آن برای مردمانی که تفکر و تعلق می کنند نشانه هایی است.

روز و شب درباره آن [گفتار خدا] بیاندیشید تا رفتارتان با آنچه حکم شده سازگار باشد. ^۸ یشوع، فصل ۱، آیه ۸

از حق می طلیم عباد را مؤید فرماید بر ادراک حلاوت بیانش. چه اگر حلاوت بیان را بیابند، کل از ما عندهم بما عنده^{۳۷} تمسک نمایند.



^{۳۶} از ما عندهم بما عنده: از آنچه نزد آنهاست، به آنچه نزد اوست.

۱۵



سخن یزدان را چگونه می توان شناخت؟ بخش دوم

پروردگار مانند آفتاب، منبع و منشأ نور است؛ گفتارش نور این آفتاب، و پیامبرانش آئینه‌هایی که این نور را بنابر استعداد ما بر ما می‌تابند. آیا مافوق توانائی ماست که تابش آفتاب را از اشعه شمع تمیز دهیم؟

به یقین مُبین بدان، عرف^{*} بیان رحمان^{**} از بیان دونش [غیرش] واضح و ممتاز حضرت بهاءالله [است].^۱

آیات مُتنزله بدیعه^۲... از جمیع جهات ممتاز و فرق از دونش به مثابه آفتاب واضح و حضرت بهاءالله هویدا.^۳

* عرف: رایحه، بوی خوش. رحمان: اشاره به خداوند.

** بدیعه: تازه، نوین.



در اشاره به گفتار حضرت مسیح:

هیچ کس تا کنون چنین سخن نگفته.
انجیل یوحنا، فصل ۴، آیه ۶

فاصفو کلمة الله ثم اقرئوها في ايامكم وقد قدر الله لتأليه خير الدنيا والآخرة ويعشه في الجنان على جمال يستضيئ منه كل من في العالمين فهنيئاً لمن يقراء آيات ربه وينتفك في اسرارها ويطلع بما كنز فيها من جواهر علم حفيظ.^۳ حضرت بهاء الله سخن خدا را بشنويد و در دوران زندگانی خود بخوانید. پروردگار، خیر دنیا و آخرت را برای خواننده گفتارش مقدّر داشته و آن گفتار را در بهشت بین با چنان زیبائی جلوه می دهد که ساکنان دو عالم از پرتوش بهره می برند. چه خوش فرجام است کسی که آیات پروردگارش را بخواند، در اسرارش بیاندیشد و از آنچه از جواهر و ذخیره های علم در آن پنهان است آگاه شود.

همان طور که در فصل پیش دیدیم، خواست خدا این است که آئینش را در درجه نخست از گفتار فرستادگانش بشناسیم. چرا آیات الهی چنین نقشی دارند؟ چه خصوصیاتی موجب امتیاز سخن یزدان بر سخن انسان است؟ رابطه و اهمیت گفتار پیامبران در اثبات مقامشان چیست؟ برای بررسی این مطلب در آغاز لازم است به شرایط وحی نظر اندازیم و بهینیم پروردگار چگونه با فرستادگانش سخن می گوید.

آثار نویسنده کان را می توان از چند نظر مورد بررسی قرار داد. از جمله:

۱. ارزش و اهمیت محتویات نوشته و نفوذ آن بر دیگران.

۲. تازگی مطالب و مباحث.

۳. زیبائی و کمال و تازگی سبک نگارش.

۴. درجه صحت واستحکام مطالب.

۵. روش تحقیق و جمع آوری و استفاده از آثار نویسنده کان دیگر.

۶. سرعت نگارش مؤلف.



۷. حجم آثار مؤلف.

۸. عدم تناقض در گفتار.

۹. ثبات در گفتار، عدم تغییر افکار.

از بررسی نه میزان پیش می‌توانیم درجه کمال و هنرمندی و امتیاز هر نویسنده‌ای را با مقایسه با نویسنده‌گان دیگر بسنجیم و او را بشناسیم. بنابر این قیاس، آیا نمی‌توانیم گفتار خالق عالم آفرینش را از گفتار بندگانش تمیز دهیم؟ آیا این کار دشوار است؟

برای شناسائی گفتار یزدان و برتری آن بر سخن انسان، لازم است آیات الهی را با میزان‌های نه‌گانه پیش بسنجیم. این مسئله را از چند راه می‌توان تحقیق نمود. یکی از آنها بررسی مشاهدات کسانی است که در هنگام وحی حاضر بوده و مشاهدات خود را به یادگار گذاشته‌اند. بررسی این مشاهدات یعنی آگاهی از شرایط وحی بما می‌آموزد که پیامبران از خود سخنی ندارند. به طرزی که موفق فهم ماست، سخن یزدان را می‌شنوند و بر زبان می‌آورند. اگر در هنگام وحی حاضر باشیم و به چشم خود به‌بینیم که چگونه آیات الهی بر پیامبران نازل می‌شود و چه حالاتی به‌آنها دست می‌دهد، شناسائی سخن یزدان صد چندان بر ما آسان‌تر می‌شود:

اگر جمیع علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند، یقین بدانید که کل تصدیق می‌نمایند...*

حضرت بهاء‌الله

حین نزول آیات احده از عهده تحریر آن بر نیاید.^۰

حضرت بهاء‌الله

آیات الهی به‌مثل باران نیسانی^{*} در کل حین نازل.^۱

حضرت باب

برا بر قرآن، طی یک هفته نازل می‌شود.^۲

* نیسان: ماه دوم از فصل بهار.



نمونه‌ای از خط منشی حضرت بهاءالله هنگام و حی

از جمله شاهدانی که در این عصر هنگام ظهور وحی حاضر بوده و با چشم خود این رویداد معجزه‌آمیز را دیده‌اند، دانشمند بزرگ سید یحییٰ دارابی ملقب به وحید است. سرنوشت این قهرمان عرصه عرفان و ایمان، درسی است عبرت‌آمیز برای عامه طالبان راه راستی. زیرا وحید از چند امتیاز برخوردار بود. از جمله بخاطر استعداد معنوی و دانشی که آموخته بود، می‌توانست تنها از محتویات آیات، حضرت باب را بشناسد. علاوه بر این، او افتخار یافت که به حضور آن موعود برسد، پرسش‌هائی را که میزان شناسائی فرستاده یزدان می‌دانست عرضه دارد، شرایط حاکم بر وحی را به‌چشم خود به‌بیند، و در سخنانش به‌این رویداد حیرت‌انگیز شهادت دهد.

خلاصه‌ای از داستان ملاقات وحید با حضرت باب، بنابر نوشه نبیل، مورخ مشهور بهائی:

استدلال پیروان حضرت باب و توضیح علامات ظهور و تفسیر آیات سبب حیرت نفوس می‌گشت و وضعیع و شریف را در پایتخت ایران و سایر نقاط آن کشور به جستجو و بحث وادر می‌نمود. حتی سلطان ایران محمد شاه نیز از شنیدن قیام باب و اصحاب، متوجه اهمیت مطلب شد و در صدد تحقیق برآمد. برای این منظور سید یحیی دارابی را که از دانشمندان زمان و دارای فصاحت بیان بود بهشیراز فرستاد تا از حقیقت دعوت باب اطلاع یابد و نتیجه را به درگاه سلطنت بنویسد. شاه نهایت اعتماد را به سید یحیی داشت. شهرت او در بین عموم بهاندازه‌ای بود و احترامش به درجه‌ای که چون در مجلسی ورود می‌فرمود و لب به سخن می‌گشود، احدی را یارای تکلم نبود. سید دارابی در آن زمان ساکن طهران و در منزل میرزا لطفعلی، پیشخدمت شاه میهمان بود. شاه بوسیله میرزا لطفعلی به سید دارابی پیغام داد که بهشیراز برود و در مورد باب تحقیق کند و نتیجه را بنویسد.

سید یحیی باطنًا از این مأموریت خوشحال شد زیرا خودش هم میل داشت که در این باره تحقیقاتی کند، ولی چون سفر شیراز نظر به جهاتی برای او فراهم نبود از اجرای مقصود خود باز مانده بود. وقتی که امر شاه رسید، به جانب شیراز رهسپار شد. در بین راه مسئله‌ای چند در نظر گرفت که پس از ملاقات با حضرت باب حل آن مسائل را جویا شود و اگر جواب کافی بشنود ادعای آن حضرت را تصدیق نماید.

وقتی سید یحیی بهشیراز رسید ملا شیخ علی عظیم را که از رفقاء او بود ملاقات نمود و راجع به ادعای حضرت باب از او جویا شد. عظیم در جواب گفت باید خودت به شخصه بروی و به حضور ایشان مشرف شوی و این مسئله را شخصاً رسیدگی و تحقیق نمائی. دوستانه نصیحتی به تو می‌کنم. در نظر داشته باش که در اثناء گفتگو جنبه احترام را مراعات کنی و گرنه در آخر کار پشیمان خواهی شد.



سید یحیی در منزل جناب حاج میرزا سید علی^{*} به حضور حضرت باب مشرف شد و بر حسب سفارش دوستش عظیم نهایت احترام را مراعات نمود. بار اول دو ساعت در محضر حضرت باب مشرف بود و سؤالاتی را که در نظر داشت به حضور ایشان عرضه داشت. حضرت باب به هر یک از سؤالاتش جوانی مقنع و مختصر بیان فرمودند به طوری که سید یحیی دچار حیرت شد. او به تدریج به ضعف خود و قدرت حضرت باب پی برد. هنگام مرخصی گفت: انشاء الله در جلسه دیگر بقیه سؤالات را اظهار داشته، بحث را پایان خواهم داد.

وقتی که از منزل دائی حضرت باب بیرون آمد، دوستش عظیم را ملاقات نمود و ماجرا را برای او بیان داشت و گفت من هر چه در قوه داشتم بکار بردم، اما آن بزرگوار با بیانی ساده و مختصر تمام سؤالات مرا جواب فرمودند و مشکلات مرا حل کردند. چون چنین دیدم، خود را در برابر ایشان خوار و بی مقدار یافتم. و همین مسئله سبب شد که زودتر از حضورشان مرخص شوم.

چون بار دوم سید یحیی به حضور حضرت باب رسید، از شدت اضطراب جمیع مسائلی را که می خواست بپرسد فراموش نمود. ناچار مسائلی دیگر که مربوط به موضوع نبود مطرح کرد. حضرت باب با نهایت فصاحت و رعایت اختصار سؤالاتی را که فراموش کرده بود جواب فرمودند. مسائل فراموش شده، پس از شنیدن جواب یکایک بیداش می آمد.

بعداً برای بعضی حکایت کرد که از مشاهده این عجایب حالت غریبی در خود احساس نمودم. حس می کردم که در خواب سنگینی فرو رفته ام و جواب هر مسئله ای را که از مسائل فراموش شده می شنیدم، مرا از خواب بیدار می کرد. از طرفی متعجب بودم، از طرف دیگر فکر می کردم که شاید این رویداد از راه تصادف باشد. خیلی پریشان بودم، دیگر نتوانستم بنشینم، بی اختیار برخاستم و اجازه مرخصی خواستم. پس از خروج، شیخ عظیم را در راه دیدم. چون بر حال من وقوف یافت و گفتار مرا راجع به تصادف شنید بی محابا ابرو در هم کشید و گفت: "ایکاش آن مدرسه هائی که

* میرزا سید علی: دائی حضرت باب، ملقب به خال.

من و تو در آنها درس خواندیم خراب میشد. ایکاش من و تو هرگز به مدرسه نمی‌رفتیم تا امروز بواسطه ضعف عقل و غرور جاهلانه‌ای که از آن مدرسه‌ها بما رسیده از فضل الهی محروم شویم. بهتر آنست که به خدا پناه ببری و قلبًا از او بخواهی تا وارستگی بتوعطا کند و به فضل و رحمت خود، تورا از این شک و حیرت برهاند."

بار سوم که به حضور حضرت باب رفتم تصمیم گرفتم که قلبًا رجا کنم که تفسیری بر سوره کوثر مرقوم فرمایند و در نظر گرفتم که این تمنا را قلبًا بخواهم و شفاهًا چیزی در این خصوص نگویم. اگر از نیت قلبي من مطلع شوند و تفسیر مزبور را مرقوم فرمایند به طوری که بیانات ایشان با سایر کتب تفسیر فرق داشته باشد، بی‌درنگ صحّت رسالت‌شان را تصدیق نمایم، و گرنه راه خود پیش گیرم و خاطر از تشویش برهانم.

چون به حضور حضرت باب رسیدم خوفی عجیب سراپایی مرا فروگرفت که سبب آنرا ندانستم. با اینکه چند مرتبه به حضورشان مشرف شده بودم، هیچ این حالت بهمن دست نداده بود. ولی این مرتبه سرا پا می‌لرزیدم به طوری که نمی‌توانستم بایستم. حضرت باب چون مرا به آن حالت دیدند از جای خود برخاستند، دست مرا گرفتند و پهلوی خود نشانده فرمودند: "هر چه می‌خواهی بخواه، هر آنچه دلت می‌خواهد بپرس". من مثل طفلی که قادر بر تکلم نباشد و چیزی نفهمد، حیرت زده و بی‌حرکت نشسته بودم. حضرت باب تبسیمی فرمودند و به صورت من نظر انداخته فرمودند: اگر سوره کوثر را برای تو تفسیر کنم دیگر نخواهی گفت که آنچه می‌بینی سحر است و به صحّت رسالت من اعتراف خواهی کرد؟"

از شنیدن این مطلب گریه شدیدی بهمن دست داد. هر چه خواستم چیزی بگویم نشد. فقط این آیه قرآن (۷:۲۳) را خواندم: "رَبَّنَا ظَلَمَنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنْ كُوْنَنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ." حضرت باب قبل از عصر از دائی خود کاغذ و قلم خواستند و به تفسیر سوره کوثر مشغول شدند. من هیچ وقت آن منظرة عجیب را فراموش نمی‌کنم. سیل آیات با سرعت حیرت آوری جاری بود. با صوتی لطیف و آوازی طریف آیات الهی را تغفی می‌فرمود. یک سره تا غروب آفتاب این حال ادامه

* ای پروردگار! ما به خود ظلم نمودیم. اگر بخشش و ترجم تونباشد، ما از زیان کارانیم.



یافت و بدون تائی و سکون قلم آیات نازل میشد. هنگام غروب تفسیر سوره کوثر تمام شد. آنگاه قلم را بر زمین نهاده، فرمودند چای بیاورند. بعد با صوت مؤثری شروع به خواندن آیات نازله نمودند. قلب من بهشت می‌طپید. طرافت لحن ایشان سوز و گدازی در وجود من ایجاد می‌کرد که نمی‌توانم بیان کنم. از زیبائی و تابندگی جواهر گرانبهائی که در مخزن آن آیات بود، حالت عجیبی بهمن دست داد. سه مرتبه نزدیک بود بی‌هوش شوم. حضرت باب در آن حال قدری گلاب به صورت من پاشیدند. قوای من تجدید شد و توانستم تا آخر به‌آیاتی که نازل می‌شد گوش دهم.

پس از اینکه تفسیر کوثر پایان یافت، حضرت باب برخاستند و به‌دائی خود فرمودند: "جناب سید یحیی و ملا عبدالکریم قزوینی مهمان شما هستند. از آنها پذیرایی کنید تا تفسیر سوره کوثر را که اکنون نازل شد استنساخ کنند و بعد با کمال دقّت با اصل نسخه مقابله نمایند".

سید یحیی می‌گوید، سه شبانه روز طول کشید تا من و ملا عبدالکریم آن تفسیر را استنساخ و مقابله نمائیم. مخصوصاً درباره احادیثی که در این تفسیر ذکر شده بود تحقیق کامل به عمل آوردم و تمام آنها را درست یافتم. من از این مشاهدات باطمینان کامل رسیدم به‌طوری که اگر جمیع عالم جمع می‌شدند ممکن نبود ایمان و اطمینان مرا سلب کنند یا تقلیل دهند. در اوّل ورود به‌شیراز به‌منزل حسین خان [حاکم شهر] وارد شده بودم و مهمان او بودم. پیش خود فکر کردم که مدتی است غرق در دریای آیات الهی هستم و به‌منزل او نرفته‌ام. ممکن است طول غیبت من سبب شک و خشم او گردد.

سپس به‌منزل حسین خان رفتم. چون مرا دید شروع به تحقیق و بحث کرد تا به‌بیند که آیا ملاقات سید باب در من اثر کرده؟ من مقصود او را دانستم و به‌او گفتم که هیچ‌کس جز خداوند نمی‌تواند مرا منقلب کند. تنها خداوند بر این کار قادر است و بس، زیرا تنها او قادر به تغییر دلهاست. اگر سخن کسی در سید یحیی تأثیر کند مسلماً از طرف خداوند است. در برابر این جواب، حسین خان سکوت کرد. بعداً فهمیدم به‌بعضی گفته بود که سید یحیی فریفته سید باب گشته و سحر آن جوان در او



تأثیر شدیدی کرده، دیگر امیدی به او نیست. به محمد شاه هم شرحی می‌نویسد که سید یحیی هر چند مهمان من بود ولی منزل من نمی‌آمد و با علمای شیراز ابدآ معاشرت نمی‌کرد. من یقین دارم که از پیروان سید باب شده.

شایع است که محمد شاه روزی به وزیرش، حاج میرزا آفاسی می‌گوید: "بهمن خبر داده‌اند که سید یحیی در سلک پیروان باب در آمده و بابی شده. اگر این طور باشد ادعای سید باب خالی از اهمیت نیست. باید شخصاً در ادعای او تحقیق کنیم."

محمد شاه در جواب نامه حسین خان حاکم شیراز نوشت که رتبه سید یحیی بسیار بلند است، زیرا از خاندان نبوت و دانشمندی بزرگ و بلند پایه است. افراد رعیت را سزاوار نیست که درباره این سید جلیل سخنی گویند، زیرا او بر خلاف مصالح مملکت سخنی نمی‌گوید و به عقایدی که سبب ذلت و حقارت دین مبین اسلام است معتقد نمی‌شود. چون این نامه شاه به حسین خان رسید دیگر نتوانست علناً با سید یحیی مخالفت کند. ولی پیوسته نهانی می‌کوشید که از مقام او بکاهد، اما از مساعی خویش نتیجه‌ای نبرد و نتوانست اذیت و آزاری به او برساند و توهین و تحقیری کند، زیرا محمد شاه نهایت التفات را به سید یحیی داشت.^۸

یکی از دوستان سید یحیی، انقلاب معنوی این دانشمند بزرگ را پس از گفتگو با حضرت باب چنین شرح می‌دهد:

چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و آماده ادای نماز گشتم، ناگاه خدمتکار حضرت باب آمد و آیاتی در پاسخ به سوالات سید یحیی آورد. سید یحیی در غایت سرور آنرا گرفت و در نور شمع قدری در آن نظر نمود. از دیدن آن آیات حالتی غریب به او دست داد. با اینکه کوه وقار بود، حرکاتی مشعر به خفت از او ظاهر شد. گفتم: "جناب، شما را چه می‌شود؟" فرمود: "جناب حاجی سید جواد! من قریب یک هفته است که به نوشتمن این سوالات مشغولم و امشب آن حضرت چهار پنج ساعت اینجا تشریف داشتنم، و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم استراحت فرمودند. تو را به خدا این جواب‌ها را که کتابی است مبین در چه مقدار وقت مرقوم داشته‌اند؟" سپس سید یحیی با کمال یقین و ایمان به بروجerd و طهران



مراجعت نمود و پس از ایمان پدرش به حضرت باب، شرح تحقیقات خود را به میرزا لطفعلی پیشخدمت شاه مرقوم نمود که او تقدیم محمد شاه نماید.*

چقدر جای شگفتی است! دانشمندی کم نظری و با قدرت که از عزّت و احترام پیروان بسیار و پیشوایان بزرگ و حتی پادشاه زمان برخوردار بود، در طی چند روز، انقلابی عظیم در روحش روی داد. در برابر جوان ۲۵ ساله‌ای که از درس علماء بهره‌ای نداشت، خود را کوچک و حقیر یافت، و انسانی تازه گشت. دست از راحت و عزّت و مقام برداشته، بندۀ دلباخته یک جوان گمنام شد، و سرانجام جانش را در راه او به کمال عشق و شوق نثار نمود. آیا رویدادی از این شگفت‌تر می‌توان تصور نمود؟

مجتهدین و علمای بزرگ عصر ما را در نظر آورید. آنها به پیروان خود چگونه می‌نگرند؟ آیا این علمای اعلام و مجتهدین بنام، شایسته مقام خود می‌دانند که حتی در مسائل جزئی و آسان نظر پیروان خود را بخواهند تا چه رسد به تفسیر و تعبیر آیات مشکل قرآن؟

تصویر دو نامه از حضرت باب خطاب به نخستین پیروانشان:



* این داستان را حاجی سید جواد کربلائی برای میرزا ابوالفضل گلپایگانی، از دانشمندان بزرگ بهائی تعریف کرده است.



سید یحیی در اثبات حقانیت حضرت باب کتابی به زبان عربی نگاشت.
یک صفحه از آن نوشته که به خط خود اوست، برای نمونه تقدیم می شود:

من الملم والقدرة أما العلامة فاسمعت وأماماً العدة ففي ذاته
سلام الله عليه من دون فنكة ولا سكون فلم يمثل هذه الكلمة
البيانات والنتائج الاتيكات والخطبات الواقفيات والآية
الباهرات فما في هذه اعظم من هذا فوعنة وفي ان هذا
اعظم عندنا أن الفصل من حقوق التقويات والاضر ومع
جمع سلام الله عليه هذين المكالبين اللذين ليس لهم وفاكم
في الامكان فقد تخل بالخلق الرعنائين ونادب بادار
اجداده الطاهرين سلام الله عليهم ابداً الابدين وهو هذان
اظفال احواله واطواره واحلامه وحرماته ومسكانه وصفاته
واعماله لترى قدرة بارئه شعر لو جنة لم يربى الناس في بطن
والظهرة مساعدة والارض فندر اه ما دار بها اقول سعد
هذا هو النور الذي يرشها موسى الكلم هذا هو النور الذي
يجري به عظم الريم فقدر ذلك وحيده نفسه بالعلم والعلمة
عن الااعرف والمرأب والواسع فبلع العقام الاكبرية بالياء
مراده وسته شهادة وله اعلىه فحيط كل دقيقه حقة وبيان
الكتاب على درجه وصول كل بنبي الى مقامه حداً الخدشة
من المأكول والشروب بدلع العقام كالملايين هذا هو ثمان الالـ

مع كونه صلى الله عليه واله من فخامة أهل المقام في حفظها
بمقدمة المقدمة عبودية هذا السراج الوفاق والمعنى الابهاد
لأن الله الامير ارسل الله عليهما في آناء الليل واطرق الباب
مع ان سلام الله عليه فندقيدين الاجيتن ودبي بنزم وكان
اما ماتمن شان تلك الايام ورمع هذه الجهة الكبيرة اذ اشتاد
على اثار الولادة التي هي للنماجات والخلف والزيارات والادعية
بسقط وبكت بلا قبر ولا سكون فلم يستمر ستة ساعات على الف
يت بحث ثم بقيه احد من اول الافكار ولا يأتينا ومهما اخذت
اول الامصار ولقد لهم بروحى ذلك بعد تلك الارسال التي
حيث تغيرى من قلبه تلك المدة التالية فناسير متعددة ومحاجة
معدودة ورسائل مسطورة وكتب محظوظة وما سأعنده
من اى ملوك اولاً وترجم من الموابع فاني شئ بعد ذلك
ومن اذكر او وجده او وضى امره به ملهمون تلك الانوار طوع
تلك الانوار وربما البيت انذا خلقت للميت الذي يرجع عن
رسول الله صلى الله عليه واله ...



خلاصه و ترجمه گفتار

سید یحیی به مضمون

با وجود اینکه او [حضرت باب]، درود خداوند بر او باد، در میان ایرانیان متولد شده و تربیت یافته، و با وجود اینکه شخصی امی است، هرگاه که اراده می‌کرد، آیاتی به صورت مناجات، خطبه، زیارات، و دعا، بدون تفکر و سکون قلم [بهزبان فارسی و عربی] بر زبان می‌آورد و می‌نگاشت. در طی شش ساعت، هزار بیت بر او نازل می‌شد...

کسی نبود که از او سؤالی از هر علمی بهپرسد و پاسخ نشنود. چه قدرتی از این بزرگتر است؟ سوگند بهپوردهگار! این قدرت در نظر صاحبان بینش از آفرینش آسمان‌ها و زمین بالاتر است. علاوه بر این، او به اخلاق نیک متصف بود و به آداب اجداد پاک‌سرشیش رفتار می‌کرد... به‌احوال و اخلاق و صفات و اعمال او نظر اندازید تا قدرت خالقش را در او مشاهده کنید...

چند نمونه دیگر از شرایط حاکم بروحی بنابر تاریخ نبیل

داستان معتمدالدّوله، حاکم اصفهان

واخر تابستان ۱۲۶۲ هجری بود که حضرت باب از شیراز به‌جانب اصفهان به‌همراهی سید کاظم زنجانی عزیمت فرمودند. چون به‌اصفهان نزدیک شدند، نامه‌ای به‌منوچهر خان معتمدالدّوله حاکم اصفهان مرقوم داشتند که برای ایشان منزلی تهیه نماید. سید کاظم زنجانی نامه حضرت باب را به‌منوچهر خان داد. منوچهر خان، از سلطان‌العلماء (امام جمعه اصفهان) خواست که کسی را به استقبال حضرت باب بفرستد و در منزل خویش با نهایت احترام و اکرام از ایشان پذیرایی کند. نامه‌ای را که حضرت باب به‌معتمدالدّوله نوشته بودند به‌ضمیمه نامه خویش برای امام جمعه فرستاد.



سلطان‌العلماء برادر خود میر محمد حسین را به استقبال حضرت باب با چند تن دیگر فرستاد. سلطان‌العلماء با نهایت محبت و احترام حضرت باب را به منزل خویش برد. مردم اصفهان نسبت به حضرت باب نهایت احترام را مجری میداشتند. یک روز جمعه که ایشان از حمام به منزل تشریف می‌آوردند بسیاری از مردم آب خزانه حمام را برای شفا تا آخرین قطره بردند. امام جمعه نسبت به میهمان خود از همان شب اول نهایت احترام را رعایت نمود. خدمات حضرت باب را خودش انجام می‌داد. آفتابه لگن را از دست نوکرش می‌گرفت و خودش آب به دست حضرت باب می‌ریخت. بکلی خود را فراموش کرده بود. یک شب از حضرت باب درخواست کرد که سوره والعصر را برای او تفسیر کنند. حضرت باب کاغذ و قلم خواستند و با سرعت عجیبی بدون تأمل و سکون قلم مقصود مهمندار خود را برآوردن و تفسیری بر آن سوره مرقوم داشتند. بیانات مبارک تا نصف شب راجع به معانی متعدد اولین حرف این سوره یعنی حرف "واو" بود.

حضرت باب مناجاتی را که در مقدمه تفسیر مرقوم فرموده بودند در حضور حاضرین در آن شب خواندند. همه مجدوب مناجات و لطفت صوت ایشان شدند. از قدرت بیانشان حیران مانده بی اختیار برخاستند و دامن عبای حضرت را بوسیدند. ملا محمد تقی هراتی مجتهد شهیر، بی مجابا زیان بهمدح و ثنا گشود و گفت که این کلمات بی مثل و نظیر است. بدون یاری الهی و الهام آسمانی هیچ‌کس نمی‌تواند مانند این بزرگوار در مدتی کوتاه این‌همه آیات که معادل ربع یا ثلث قرآن است در نهایت فصاحت و بلاغت بنویسد. این بالاترین معجزه است. شَقْ القمر... هرگز با این معجزه برابر نیست.

شهرت حضرت باب به سرعت انتشار یافت. از اطراف اصفهان دسته دسته برای تشرف به حضور ایشان می‌آمدند و به منزل امام جمعه هجوم می‌کردند. هنگامه عجیبی بود. منوچهر خان از علماء درباره اثبات "نبوّت خاصه" دلیل خواست. هیچ‌کدام جواب کافی ندادند. از حضرت باب درخواست کرد که بیانی بفرمایند. ایشان فرمودند "جواب کتبی می‌خواهی یا شفاهی؟" عرض کرد "جواب کتبی



به مراتب بهتر است، زیرا منتشر می‌شود. آیندگان نیز از آن بهره می‌برند." حضرت باب قلم برداشتند و به فاصله دو ساعت بیش از پنجاه صفحه نگاشتند و حقانیت اسلام را مبرهن داشتند. وقتی که آن آیات را تلاوت می‌فرمودند حاضرین از نزول آن آیات حیران شده همه گوش می‌دادند. کوچک‌ترین اعتراضی از حاضرین نسبت به آن آیات اظهار نشد. هیچ‌کس را قدرت اعتراض نبود تا چه رسد به رد آن بیانات.

چنان شنیدن آن آیات در معتمدالدّوله، حاکم اصفهان، تأثیر نمود و به حدّی مسرور شد که در آن محض با صدای بلند گفت "من تا کنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم و اقرار و ایمان محکم به صحّت اسلام نداشتم. بیانات این جوان مرا قلباً به تصدیق اسلام مفتخر نمود. الحمد لله که بداین موهبت رسیدم. این‌گونه قدرت و بیان مؤثر که از این جوان دیدم از عهده بشر خارج است. این‌کار کار همه کس نیست. از راه تحصیل کسی به‌این مقام نمی‌رسد. من به‌این مطلب یقین دارم." بعد از این سخنان، مجلس پایان یافت.

شهرت حضرت باب هر روز رو به ازدیاد بود. علمای اصفهان که آنهمه شهرت و انتشار عظمت ایشان را می‌شنیدند، به‌آن بزرگوار حسد ورزیدند. دیدند اگر جلوگیری نکنند و به‌همین منوال کار پیش برود عاقبت خوبی برای آنها نخواهد داشت. بنابر این در صدد چاره برآمدند. چند نفر از پیشوایان دشمنی و مخالفت علنی را با حضرت باب صلاح ندانستند، زیرا فکر کردند که منع و مخالفت، بیشتر باعث شهرت می‌شود و نتیجه به عکس می‌بخشد. در این میان گروهی از متعصبان به انتشار انواع افتراء و تهمت نسبت به آن حضرت مشغول شدند. پیشوایان این ماجرا را به‌میرزا آفاسی، صدر اعظم خبر دادند.

میرزا آفاسی نگران بود که محمد شاه به‌اهمیت موضوع پی برد، حضرت باب را به‌طهران بخواهد و محبت‌ش را در دل گیرد و کار منجر به سقوط وی از رتبه صدارت شود. او فکر می‌کرد که معتمدالدّوله ممکن است مجلسی از گروه پیشوایان و حضرت باب با حضور شاه ترتیب دهد، و ایشان مورد توجه شاه قرار گیرند.



بعد از این فکرها بهتر آن دید که به‌امام جمیع نامه‌ای بنویسد و او را به‌حفظ مصالح دین بخواند و بر سهل انگاری که از او در این خصوص مجری شده وی را سرزنش نماید. به‌او نوشت که ما منتظر بودیم که شما با کمال همت به‌اموری که مخالف مصالح حکومت و رعیت است مخالفت نمایید. حال می‌شنویم که سید باب را مورد احترام قرار داده‌اید و او را در انتظار بزرگ کرده و آثارش را تقدیر می‌نمایید. به‌سایر علمای اصفهان هم چند نامه نوشت و آنها را به‌مخالفت با حضرت باب تشویق کرد. مخصوصاً بعضی از علماء را که تا آن وقت صیت و صوتی نداشتند مورد توجه خود قرار داد و به‌آنها نامه نوشت.^{۱۰}

داستان حجّت زنجانی

بنابر تاریخ نبیل، از جمله علمای بزرگی که در آن زمان در صدد تحقیق آئین جدید برآمدند و مؤمن شدند، ملا محمد علی زنجانی بود. حضرت باب این دانشمند خوش طینت و فدایکار را به‌لقب حجّت ملقب ساختند. او دارای فکری سلیم بود. در هر مطلبی از تقلید اجتناب می‌جست و بتحقیق می‌پرداخت. از رفتار پیشوایان زمان و طرز اخلاق و پستی افکار آنها علناً انتقاد می‌کرد و احاطه‌اسلام را منوط به‌رفتار زشت آنان می‌دانست.

پیش از آنکه به‌آئین جدید مؤمن شود، نسبت به‌شيخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی توجّهی نداشت و گفتار آنها را مورد اعتبار قرار نمی‌داد. چندین مرتبه با علمای زنجان مباحثات شدیدی نمود و اگر محمد شاه دخالت نمی‌کرد، این مباحثات به‌عدم امنیت و خونریزی منجر می‌شد. بالاخره محمد شاه او را از زنجان به‌تهران احضار کرد و جمعی از علماء پایتخت و سایر بلاد ایران را نیز دعوت نمود تا در محضر شاه با حجّت زنجانی مباحثه کنند. در این مناظرات حجّت برای اثبات نظریات خود دلائل محکمی اقامه نمود که دیگران قادر بر رد و انکار آنها نشدند. اگرچه آن‌گروه علماء در باطن با او مخالف بودند ولی به‌ظاهر به‌صحّت گفتارش اقرار نمودند.



به محض اینکه حجت زنجانی ندای آئین جدید را شنید در صدد تحقیق برآمد و شخصی از معتمدین خویش را به نام ملا اسکندر برای تحقیق به شیراز فرستاد. ملا اسکندر چهل روز در شیراز توقف نمود و به حضور حضرت باب مشرف شد. پس از تحقیق، به حقانیت آن موعد پی برد و به آئین جدید مؤمن گشت. سپس بذنجان مراجعت نمود و در هنگامی که علما در محضر حجت مجتمع بودند نزد او رفت. حجت از او پرسید: آیا به آئین جدید مؤمن شدی یا نه؟ ملا اسکندر ورقی چند از آیاتی که از قلم حضرت باب نازل شده بود به حجت داد و گفت این‌ها را مطالعه کنید. من مطیع اوامر شما هستم. حجت خشمناک شده، به ملا اسکندر گفت "این چه حرفي است میزني؟ مگر نمي داني که اصول دين تحقیقی است؟ رد یا قبول من برای تو چه فایده‌ای دارد؟" پس از اینکه حجت به آن اوراق نظر نمود و یک صفحه آنرا خواند، بی اختیار به سجده افتاد و گفت "شهادت می‌دهم که این آیات مانند آیات قرآن است. هر که حقانیت قرآن را معتقد است باید یقین کند که این آیات هم بر حق است، از جانب خداست. هر چه صاحب این کلمات بگوید، چون از جانب خداست، اطاعت‌ش واجب است. ای کسانی که در این مجلس حاضرید، همه شاهد باشید. من به صاحب این آیات مؤمنم و بدون هیچ‌گونه شک و شباهی فرمانش را اطاعت می‌کنم، زیرا حکم او حکم خداست. هر که به انکار او پردازد خدا را منکر شده".

پس از این سخنان، جمعیت پراکنده شد و مجلس خاتمه یافت.^{۱۱}



۱۶



سخن یزدان را چگونه می‌توان شناخت؟ بخش سوم

گذشته از گفتار کسانی که در هنگام وحی حاضر و ناظر بوده‌اند و به طرز نزول آیات شهادت داده‌اند، تنها با نظر به حجم آثاری که از دو موعد عصر ما باقی مانده، می‌توانیم از این معجزه بزرگ یعنی ابهت و عظمت گفتار پورده‌گار آگاه شویم. دوران رسالت حضرت باب شش سال و چند ماه بود. با اینحال آن موعد آثاری برابر بیست جلد بهدو زبان فارسی و عربی از خود به یادگار گذاشتند. برای نمونه، **قیوم‌الاسماء**، یکی از آثار مهم حضرت باب به عربی است. این کتاب شامل ۱۱۱ سوره و بیش از ۴۰,۰۰۰ آیه است که



در طی ۴۰ روز برایشان نازل شد. کتابی دیگر از حضرت باب به عربی به نام "كتاب الأسماء" چهار برابر قرآن است.

چند نمونه از آثار حضرت باب به عربی

از حضرت باب چندین جلد کتاب به زبان عربی فصیح، زبانی که ایشان هرگز نیاموختند، باقی است. برای نمونه، کپیه چند صفحه از این آیات از دو کتاب خطی و یک کتاب چاپ شده تقدیم می‌شود.

لأنكم بربكم سبغي كتاب هدايا الأغافل عن عيل الله من يوم فراقكم
فعلمتم شرائعكم فله علىكم الحجى من ضيقاً أو لئلا الذين اشرت والبعض
ذلتكم بالآلام ولا يتحقق عنهم العذاب طلاقكم في حمبة العين بما فاتكموا
لذلك كلام الله على عن عجل الحجى فهارباً أو لئلا يلومونكم ما به ولما دخلتم على
حبيبي الحجى المؤمن غلبكم . وانصر فالله أموسي الكتاب ومحظكم في
سرعه ومحلى لعل الكتاب جلد وفرسانكم حبل الله الحجى فيه على حبيبي الحجى
وأنصاع فالله أبا عليين من البيضا ولطيفاته بروح من رحمة
لأنكم ظهرتم على المحبتين كما أتيكم لا لواح مطوى الله فداركم
روح المحبين هنوف حكم الله بيك وبين المحبين بظفون ما بهكم كذلك
لهم بربكم والفضل وكذا علىكم في أمر الكتاب محفوظاً ولقد أثركم
عن عدوكم الله مصدقون من طلاقكم بغير عهد مكتوب الله وفرسانكم
لهم أبا الكتاب متوفياً ملهمي الشيش والكافار نعم ما يكتبون إيماناً
لهم بربكم وعلى قبر الحجى عذاؤنا وانصاع ما بين أهلكم بين الكتاب على
عن نعمتكم عن عيادنا وعن دلالة المسكين ناصر على طار ولكن الالم همهاً و
أولى الناس فلهم ما يعمها وعصيها ما يفتقها من حث العذر فلهم عذر
لهم بربكم بسلام اللوة ذات المقربين فدراكوا في كتاب المحبين
لهم أنت أسلوكنا وان الله فرسانكم على كل شيء حمّاً عن كل عاصفة

بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات، احدی ظاهر نشد که اتیان به آیه نماید...^۱
حضرت پاپ

من ربکم بِاَكْنُمْ مَا يَأْتِي وَتَبَاعْنِدُ اَللَّهُ الَّذِي لَا اَلَّهُ اَلْهُ لِلْحُجَّةِ
 وَكَانَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بِالْجَعْلِ مَعْبُودًا وَاتَّقُوا بِدِعَى الْاِيمَانِ
 الشَّاغِثِ وَلَا نُفْرَغُ وَلَا قَافٌ اِنَّمَا تُلَوِّنُ الْاِنْتِرَابَ مِنْكُمْ مَنْ كَانَ
 يَذْكُرُ اللَّهَ الْعَلِيَّ سَهِيدًا اَهْوَى اللَّهُ وَلَا يَقُولُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ اَكْبَرُ
 بَعْضُهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنَّا نَخْنُونَ هُدًى اَخْذَنَا مِنْ فِرْعَوْنَ كُلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ
 وَمَا زَرَّ الْمُرْسَلُونَ اَلْبَدِيلُكُمُ الْعِيَادُ الْفَتِيمُ وَمَا يَحْكُمُ بِالْجَعْلِ بَشَّرٌ اَلْأَ
 بَعْدِ عِيَادِهِ فِي هَذِهِ الْاِنْتِرَابِ الْاَعْظَمِ فَنَوْفَتْ بِكَبْثَ اللَّهِ الْعَطَاءُ عَنْ
 بَصَارَتِكُمْ فِي الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ هَذَا لَكُمْ نَظَرٌ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ لَعِيَادٍ
 شَدِيدًا وَقَالَ الْمُشَرِّكُونَ اَنَا خَنْنُونَ فَلَدُّنَا عَلَى اَنْفُسِنَا مِنْ بَعْدِ مَا
 حَدَّثَنَا اللَّهُ نَفْسُهُ وَانْتُمْ فَدَكْنُتُمْ فِي ذَلِكَ الْبَوْرِ فِي قَطْبِ الثَّارِفِ وَفِي قَوْ
 هَذَا لَكُمْ لَا تُسْتَطِعُونَ الْخَرْوَجَ وَإِذَا قُدِّمَ الْمُنْمَلُ مِنْ لِلَّهِ مَا مَأْمَأَ
 لِبَدِيْكُمُ الْمَنَاءُ فِي صَفْرَةِ الثَّارِ حَرَّاً فَوْقَ الْخَرْ وَمَا مَأْمَأَ مِنْ صَفْرَةِ الْخَرْ
 فَإِذَا سَرَبُوكُمْ فَطْرَهُ مِنْهَا نَفَطَعْتُ الْاَعْضَاءُ مِنْ جَبَادِكُمْ وَنَمْنَوْنَ الْمُؤْثِ
 وَمَا فَدَرَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ جَزَاءُ لِتَرْكِكُمْ مَا بِهِ فِي الدِّينِ وَإِنَّ اللَّهَ فَدَرَ
 كَانَ بِكُلِّئِيْ مُجَبَّلاً وَإِنَّ الَّذِينَ يُوْفُونَ بِعِهْدِ اللَّهِ وَلَا يُبَرِّوْنَ
 سَيِّمَانِ لَا يَلِمُنْ شَعْرَمِ الْبَاطِلِ فَوَلَّتُكُمْ عَلَى هَدِيْعِ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ





وهو الذي يدبر مقادير كل شيء وينزل في الكتاب ما هو خير ورحمة للذين هم في دينه يشكرون. قل تلك حياة تفني وكل نفس تنصرم الى الله ربّي وانه ليوفي اجر الّذين صبروا احسن الذي كانوا يصنعون وان الله ربّك يجري مقادير كل شيء كيف يشاء بامرها وان الّذين يعملون في مرضات ربّك او لثك هم الفائزون. وما اظهر الله ربّك من قبل نبيا الا كان يدعو قومه الى الله ربّه وانما يومئذ بمثل القبل لو انت في آيات الله تنتظرون.

ولما اتى الله بمحمد نبئه قد قضى في علمه بان يختتم النّبوة يومئذ بلى انه جاء بالحق واقضى الله امره كيف شاء وانا كنا يومئذ في ايام الله ظاهرون تلك ايام ما اشرقت الشمس عليها بمثلها من قبل وتلك ايام تنتظروا الامم من قبل يومئذ فكيف انتم راقدون فتلك ايام اظهر الله شمس الحقيقة فيها فكيف انتم صامتون فتلك ايام انتظرواها من قبل وتلك ايام العدل ان اشکروا الله يا ايها المؤمنون.

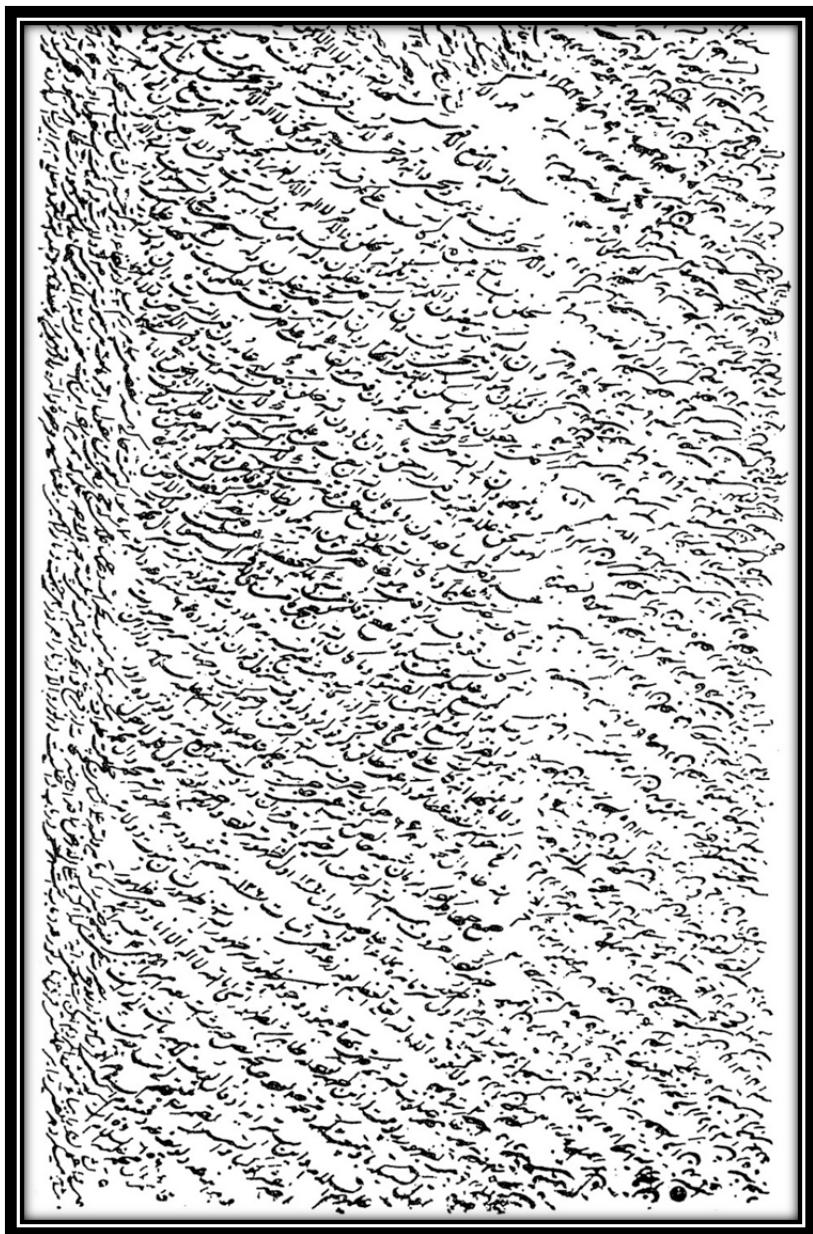
فلا يحجبنكم عمل الّذين كفروا انهم وكلوا على اجسادكم وما جعل الله عليهم من سلطان على انفسكم واروا حكم وافتديكم واتقوا الله لعلكم تفلحون انما خلق الله لكم كل شيء فانكم انتم ما خلقتم لشيء اتقوا الله ولا تحجبكم الصور والالباس واشکروا الله لعلكم ترحمون.

تلك حياة فانيه ويقضي عنكم لذائتها وسترجعن الى الله وانتم عما قليل تندمون وانتم عما قليل تستبهون ولسوف انتم بين يدي الله تحضرون وستسئلون عما كتتم تعملون.

قل كيف تكفرون بآيات العدل جهراً وانتم كتاب الله من قبل تقرئون وكيف تحمدون بلقاء ربّكم يومئذ وانتم واعدمتم به من قبل وانكم انتم يومئذ لا تتذكرون فقد حجبتكم الصور عن رضاء ربّكم واتبعتم اهواء انفسكم الّذين اتوا العلم من ربّهم فهم يومئذ في دين الله الحق تشكرون كذلك نباء الّذين ترى فيهم خيراً يومئذ وكذلك علمهم سبل الحق لعلّهم يفهون.^٢



نمونه‌ای از خط حضرت باب





کتاب‌ها و نوشه‌هائی که از حضرت باب بهدو زبان فارسی و عربی باقی مانده، موجب اعجاب است. نام ۸۷ کتاب و رساله که در مدت شش سال برایشان نازل شده، در پایان این فصل آمده است.

بدیع آفرین، خوش‌نویس معروف که بیشتر خطوط، مخصوصاً نستعلیق را بسیار نیکو می‌نوشت، پس از تشرف به حضور حضرت باب ایمان آورد و علت ایمان خود را چنین بیان داشت:

من خویشن را بی طرف قرار داده می‌گویم که اگر میرعماد که در خط نستعلیق استاد مسلم است و درویش عبدالمجید که در خط شکسته مهارت داشته و یاقوت و احمد نیریزی که در خط نسخ ید طولانی دارند حاضر می‌شدند جز ایمان و اعتراف بر قصور و عجز خویش چاره‌ای نداشتن، زیرا که نوشتمن این سید از قوه بشر خارج است که خط را به این سرعت بنویسد و قواعد را نیز از دست ندهد و خوب بنویسد، بهجهت اینکه از شرایط خوب نوشتمن با تأثی نوشتمن است.^۳

آنان که در این عصر زندگی می‌کنند، از یک امتیاز بزرگ برخوردارند. زیرا در عصر ما دو پیامبر بزرگ پای به عرصه ظهر نهاده‌اند. همان نشانه‌ها و امتیازاتی که در ظهر حضرت باب می‌بینیم، می‌توانیم بار دیگر آنها را در ظهر حضرت بهاء‌الله نیز مشاهده کنیم. دوران رسالت ایشان ۳۹ سال به طول انجامید. در این مدت آن موعود گرفتار انواع مشکلات و بلایا بودند. سختی‌های تبعید و زندان از یک سو، و سروکار با دشمنان داخل و خارج از سوی دیگر، ایشان را سخت مشغول می‌داشت. علاوه بر این، لازم بود که در بسیاری از اوقات با زائرین در تماس باشند. با اینحال آثاری برابر صد جلد به دو زبان فارسی و عربی از خود به یادگار گذاشتن. کتاب ایقان، یکی از مهم‌ترین آثار حضرت بهاء‌الله (۱۹۹ صفحه) در طی دو روز و اثر دیگر به نام کتاب بدیع (۴۱۱ صفحه) در طی سه روز برایشان نازل شد.



قریب صد جلد آیات باهرات و کلمات محکمات، از سماء مشیتِ مُنزَل آیات^{*}،
حضرت بهاءالله[†]
نازل و حاضر[‡]،

آیاتْ عالم را احاطه نموده، بهشأنی که احدی قادر بر جمع و احصای آن نه.[§]
حضرت بهاءالله

آنَا نَقْرَءُ الْآيَاتِ وَيَكْتُبُهَا الْعَبْدُ الْحَاضِرُ لِدِي الْعَرْشِ بِسُرْعَةٍ عَجَزَ عَنْهَا دُونَهُ أَنْ رِّبُّكَ لَهُ
الْمَوْئِدُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ.[¶]

ما آیات را می خوانیم و "عبد حاضر"[§] که در برابر "عرش"[¶] حاضر است، آنها را
می نویسد، بهسرعتی که دیگران از آن عاجزند. پورودگارت یاری دهنده و عزیز و
زیباست.

در میان کسانی که هنگام وحی حاضر بوده و گفتار خدا را در آن حال
به گوش خود شنیده و طرز نگاشتن آرا دیده اند، میرزا حبیب افنان از خویشان
حضرت باب است. ایشان در خاطرات خود می نویسنده:

من چندین بار هنگام سحر، حین نزول آیات حاضر بودم. حضرت بهاءالله آیات را
به منشی خود دیکته می فرمودند. او چند قلم نی با کاغذ و مرکب حاضر داشت. آیات
بهسرعتی نازل می شد که گاهی قلم از دستش می پرید. او فوری قلم دیگر بر
می داشت، و گاهی بكلی از نوشتن عاجز می شد و می گفت: قدرت نگاشتن ندارم.
سپس حضرت بهاءالله آیات را تکرار می فرمودند.

نویسنده‌گان ماهر و بنام که سالها علم آموخته‌اند و از دانش دیگران بهره
برده‌اند، برای نگارش یک کتاب، مدت‌ها می‌کوشند، و تنها پس از گرد
آوردن مطالب و مراجع لازم از آثار دیگران، دست به نگارش می‌زنند. پس

* از سماء مشیتِ مُنزَل آیات: از آسمان اراده فرستنده آیات.

† عبد حاضر: اشاره به منشی ایشان.

‡ عرش: اشاره به تخت حکومت پورودگار.



از نگارش نیز بارها نوشته خود را تغییر می دهند. سپس از دیگران می خواهند تا آنرا مورد انتقاد قرار دهند. آنها نیک می دانند که خطای خود را دیدن آسان نیست. و چه بسا پس از چاپ و انتشار کتابشان، آن نویسنده‌گان هنرمند به خود می گویند: "ای کاش فلان مطلب را چنین و چنان می نوشتم!" گاهی نیز نویسنده‌گان ماهر برای نگارش مطلبی که در ذهن دارند، خود را عاجز می یابند. مدت‌ها صرف می کنند تا بتوانند آن مطلب را به قلم آورند.

اما داستان پیامبران یزدان بکلی متفاوت است. دانش و آگاهی و روش نگارش دانشمندان با دانش و آگاهی و روش نگاشتن و سخن گفتن این برگزیدگان قابل قیاس نیست. گفتار پیامبران، بدون تحقیق و تأمل، از همان آغاز در حد کمال است و آنرا نیازی به تصحیح و تکمیل و تجدید نظر نیست. بنابر شهادت محمدعلی زنوی، جوان دانشمندی که با حضرت باب مؤنس بود و سرانجام همراه با ایشان هدف صدھا گلوله قرار گرفت، به این حقیقت شهادت می دهد:

[حضرت باب] هرگز در کلمه‌ای از بیانات خود قلم نبرده، اصلاح ننموده‌اند.^۷

آیا هیچ انسانی قادر است که قلم بردارد و درباره مسئله‌ای مشکل مانند تفسیر سوره‌ای از قرآن، بدون تأمل و مکث، صد جلد، یک جلد، و حتی یک فصل بدون کمترین اشتباه در نهایت فصاحت و بلاغت بنگارد؟ برای اینکه به علم و عظمت گفتار شگفت‌انگیز حضرت باب پی برید، از یک جوان ۲۵ ساله از میان دوستان یا خویشان خود بخواهید که یکی از سوره‌های قرآن را برای شما تفسیر کند. و او بدون اینکه به قرآن نظر اندازد، قلم بردارد و با سرعت تمام مکث آیاتی شیوه آن سوره، به زبانی که هرگز نیاموخته بنگارد، آیاتی که برجسته‌ترین علمای زمان مانند ملا حسین بشرؤئی، طاهره قرة‌العين، قدوس، حجت زنجانی، و وحید را به حیرت اندازد، و آنها را چنان به عشق و شوق آورد که جانشان را در راه آن جوان



نشر نمایند. در عالم فکر و سخن، آیا ابراز قدرتی چنین شکفت‌انگیز از هیچ انسانی ممکن است؟

گفتار خدا بزرگترین معجزه خداست، معجزه‌ای جاودان که راه شناسائی خالق جهان را برای هر فردی که از فضیلت عدالت بهره‌مند است، هموار می‌کند و او را به مقصود از آفرینش انسان که شناسائی خداست، می‌رساند.

پیروان حضرت باب—که میان آنها قریب به چهارصد نفر از علمای بزرگ زمان بودند—آیات و طرز نزول آنها را دلیلی آشکار بر حقانیت ایشان می‌شمردند. در کتاب تاریخ می‌خوانیم که روزی یکی از پیروان حضرت باب به نام ملا یوسفعلی وارد مجلس درس مجتهدی به نام ملا محمد ممقانی (مجتهدی) که فتوای شهادت حضرت باب را امضا نمود) شد:

ملا یوسفعلی مشاهده نمود که بحث و سخن اهل مجلس درباره حضرت باب و بایان است. در این موقع ممقانی حضار مجلس را مخاطب ساخته گفت: "من نیز می‌توانم مانند آیات سید باب بنویسم، حتی شاگردان من هم براین کار قادرند." در این حال ملا یوسفعلی طافت نیاورده فوراً قلم و کاغذ آورده، نزد او گذاشت و گفت: "اگر چنین است حالت حاضرة مجلس^{*} را به لحن آیات بدون سکون قلم و تفکر بنویس." ممقانی در جواب سکوت اختیار کرد. ملا یوسفعلی مجدداً گفت "اگر لغت عربی برای شما دشوار است، به پارسی بنویس." آن مجتهد همچنان ساخت ماند. ملا یوسفعلی گفتار خویش را ادامه داده گفت: "اگر لغت پارسی نیز برای شما زحمتی دارد، به لغت ترکی که زبان مأнос و امّی و وطنی شماست مرقوم دار." ممقانی چاره‌ای جز سکوت نداشت. پس از آن گفت "از شاگردان، هر یک را شایسته و سزاوار می‌شناسی بگو بنویسد." آن مجتهد، حیران و نگران، سکوت اختیار کرد. آنگاه ملا یوسفعلی آیه "فَبِهْتَ الَّذِي كَفَرَ"[◊] را براو و حاضرین خوانده از مجلس بیرون رفت.[▲]

* از او خواست که در وصف مجلسی که در آن بودند مطالبی بنویسد.

◊ فردی که کفر ورزید، به بُهت و تحریر افتاد. (سوره بقره، آیه ۲۵۸)



آیا نویسنده‌ای را می‌شناشید که از خطای در امان باشد یا افکارش دائمًا تغییر و تکامل نیابد؟ برای نوشتن یک کتاب ارزشمند، نویسنده‌گان ماهر صدھا و هزارها ساعت صرف می‌کنند. اما دانش پیامبران و روش نگارش آنان فطری و جبلی است. علم و حکمت از روحشان چون چشم‌های پاک و مصفا پیوسته در جریان است. آیا معجزه‌ای بزرگتر از گفتار این سخن‌گویان می‌توان تصور نمود؟

آثار حق چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لائح است و هیچ شائی از شؤن او بدون^۳ او مشتبه نگردد.^۴

حق به جمیع جهات و اعمال بدمثابه آفتاب از دونش واضح و ممتاز.^۱
حضرت بهاه‌الله

از حق می‌طلیم عباد را مؤید فرماید بر ادراک حلاوت بیانش. چه اگر حلاوت بیان را بیابند، کل از ما عندهم بما عنده^۵ تمسک نمایند.^۶

حضرت بهاه‌الله

صورت کتاب‌ها و رسائل حضرت باب^۷

دوران رسالت حضرت باب ۶ سال و چند ماه طول کشید. با این حال آیات بسیار بهدو زبان فارسی و عربی بر ایشان نازل شد. بنابر شهادت کسانی که در هنگام وحی حاضر بودند، حضرت باب بدون مکث و توقف آیات الهی را بیان می‌فرمودند. کثرت آثار ایشان دلیلی آشکار بر این حقیقت است. برای رعایت اختصار تنها به ذکر نام آنها آکتفا می‌شود. بعضی از این آثار مختصر و بعضی مفصل، به اندازه قرآنند. یکی از آنها (*كتاب الاسماء*) به چهار برابر قرآن می‌رسد.

* دون او: غیر او.

* از ما عندهم بما عنده: از آنچه نزد آنهاست، به آنچه نزد اوست.



کتاب‌ها

| | |
|-------------------------|---------------------|
| ۱. بیان فارسی | ۵. کتاب الروح |
| ۲. بیان عربی | ۶. پنج شأن |
| ۳. الفهرست | ۷. کتاب الاسماء |
| ۴. قیوم الاسماء یا احسن | ۸. دلائل سبعه |
| القصص | ۹. اثبات نبوّت خاصه |

رساله‌ها

| | |
|------------------------------|------------------------------------|
| ۱۰. رسالة فروع ادعیه | ۱۳. رسالة فی السلوك الى الله تعالى |
| ۱۱. رسالة ذهبيه | ۱۴. رسالة غنا |
| ۱۲. رسالة فی السلوك الى الله | ۱۵. رسالة بين الحرمین |

توقيع‌ها

| | |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| ۱۶. توقيع هیاکل | ۲۳. توقيع ملا حسن گوهر |
| ۱۷. توقيع هیکل | ۲۴. توقيع شیخ خلف |
| ۱۸. کتاب الواحد | ۲۵. توقيع شریف مکه |
| ۱۹. توقيع به علمای اصفهان | ۲۶. توقيعات به محمد شاه قاجار |
| ۲۰. توقيع حاجی محمد کریم خان | ۲۷. توقيع به مجید پاشا، سلطان عثمانی |
| ملقب به کریم اثیم | ۲۸. توقيع شیخ سلیمان مفتی مسقط |
| ۲۱. توقيع به علمای تبریز | ۲۹. توقيع حاجی سلیمان خان شهید |
| ۲۲. توقيعات به حاجی میرزا آقاسی | |



تفسیر

| | |
|--|---|
| <p>٤٢. تفسیر دائرة الجنة</p> <p>٤٣. تفسیر "من عرف نفسه فقد عرف ربه"</p> <p>٤٤. تفسیر ليلة القدر</p> <p>٤٥. تفسیر آیه نور (که در توضیح آیه "الله نور السموات والارض مثل نوره كمشکوہ فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجة كانها كوكب دری..." نازل شده)</p> <p>٤٦. تفسیر وجه (این تفسیر بر عبارت "نحن وجه الله" نازل شده)</p> <p>٤٧. تفسیر حدیث کمیل (حدیثی است از امیر المؤمنین در جواب کمیل ابن زیاد نخعی)</p> | <p>٣٠. تفسیر هاء</p> <p>٣١. تفسیر سر الهاء</p> <p>٣٢. تفسیر سوره کوثر</p> <p>٣٣. تفسیر سوره والنصر</p> <p>٣٤. تفسیر سوره بقره</p> <p>٣٥. تفسیر سوره توحید</p> <p>٣٦. تفسیر حدیث جاریه فی علم الغیب</p> <p>٣٧. تفسیر ایقون</p> <p>٣٨. شرح خطبه طتنجیه</p> <p>٣٩. تفسیر والصّافات</p> <p>٤٠. تفسیر باء "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" (که در ابتدای جمیع سوره‌های قرآن کریم بجز یک سوره—سوره التوبه—نازل شده)</p> <p>٤١. تفسیر دعای صباح</p> |
|--|---|

صحیفه‌ها

| | |
|--|---|
| <p>٤٥. صحیفه جعفریه (شرح دعای غیبت)</p> <p>٤٦. صحیفه عدلیه</p> | <p>٤٨. صحیفه مخزونه</p> <p>٤٩. صحیفه اعمال سنہ</p> <p>٤٥. صحیفه رضویه</p> |
|--|---|



دعا و مناجات

| | |
|---|--|
| ٦١. دعای تاسع شهر ربیع الاول (یوم ولادت رسول اکرم) | ٥٣. ادعیه ایام هفته (دعوات الاسبوع) |
| ٦٢. دعای عید فطر | ٥٤. دعای یوم العرف |
| ٦٣. دعای فی یوم الجمعة | ٥٥. دعای یوم الاضحی |
| ٦٤. دعای توسل | ٥٦. دعای لیله عاشورا |
| ٦٥. دعاهای رفع حاجات | ٥٧. دعای یوم القدر |
| ٦٦. دعای فی التحمید | ٥٨. دعای لیلة الخامس من جمادی الاولی |
| ٦٧. دعای ختم قرآن | ٥٩. دعای لیله النصف من شهر شعبان |
| ٦٨. دعای الحروف و زیارت‌ها | ٦٠. دعای لیلة الثالثة والعشرين من شهر رمضان |
| ٦٩. دعای خلاصة الدعا | |
| ٧٠. دعاهای هیکل | |
| ٧١. دعای حفظ | |

زیارت‌نامه‌ها

| | |
|--------------------------------------|---------------------|
| ٧٦. حضرت باب الباب | ٧٢. حضرت عبد العظیم |
| ٧٧. حضرت رسول اکرم و آله الطاهرين | ٧٣. حضرت امام حسین |
| ٧٨. بستگان حضرت باب | ٧٤. شهدای مازندران |
| | ٧٥. حضرت قدوس |



آثار سرقت شده

| | |
|----------------------|------------------------|
| ۸۳. تفسیر آیة الکرسی | ۷۹. صحیفه خمس عشر دعاء |
| ۸۴. خطب سبعة والعاشر | ۸۰. صحیفه الحج |
| ۸۵. دعای مصباح | ۸۱. شرح قصیده حمیریه |
| ۸۶. خطبه اثنا عشر | ۸۲. تفسیر سوره احزاب |

آثار دیگر

علاوه بر کتاب‌ها و رسائلی که ذکر شد، تعداد زیادی از آثار حضرت باب در کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ دنیا موجود است. اسامی بسیاری از این نوشه‌ها در دائرة المعارف دهخدا نیز آمده است.

پروردگار را از گفتارش می‌توان شناخت

در آیات الهی، خاصه در قرآن مجید، خداوند از منکران می‌خواهد که خود را بیازمایند و یک کتاب، و حتی یک سوره شبیه گفتار پروردگار به قلم آورند.

فَأُتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مُّثَلِّهِ...فَإِنْ لَمْ تَقْعُلُوا وَلَنْ تَقْعُلُوا فَاقْتُلُوا النَّارَ الَّتِي وَقَدُّهَا النَّاسُ.
سوره بقره، آیه‌های ۲۳-۲۴

سوره‌ای مانند آن بیاورید... اگر نتوانید، و هرگز نتوانید، از آتشی که مردمان مایه آنند پروا کنید.

"از آتشی که مردمان مایه آنند پروا کنید" یعنی چه؟ عدالت الهی در صورتی تحقق می‌یابد که مردمان پس از سفر از این سرا به نتیجه اعمالشان برسند.

اعتقاد به جهان جاودان و پاداش و مجازات از پایه‌های اصلی خدا شناسی است:

بقای روح، اُس اساس [پایه پایه‌ها] ادیان الهیه است.^{۱۳}

حضرت عبدالبهاء بنابرگفتار حضرت بهاءالله، واژه "آتش" از مشابهات است. یک معنای آن، سوختن از غم دوری از خداست. بنابر شهادت ایشان، مردمان پس از سفر از این سرا، بنابر شایستگی و لیاقت‌شان از یکدیگر جدا می‌شوند. "آتشی که مردمان مایه آنند" اشاره‌ای است به مردمان دور از خدا که بخاطر جدائی از منشأ شادی‌ها و زندگانی ناپسامان خود پیوسته در سوز و سازند و محیطی سازگار با آتش درونی خود در جهان دیگر می‌آفینند (معیشه ضنكاء). آیا مجازاتی عادلانه‌تر از این می‌توان تصور نمود؟ بر این قیاس، بهشت مردم پاک سیرت که جز عشق به خدا، به پیامبرش و به نوع بشر آرزوئی ندارند، معاشرت و هم‌سخنی با مردمانی است شبیه خودشان که همه از آرامش و شادمانی جاودانی برخوردارند.

در گفتار پروردگار، از این‌گونه آیات بسیار است:

فَأُتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.
سوره صافات، آیه ۱۵۷

اگر راست می‌گوئید، کتابتان را عرضه دارید.

برهان کلیم [حضرت موسی] تورات بوده، و دلیلی که از حضرت مسیح باقی مانده، اوراق انجیل بوده و هست. و حجت باقیه حضرت خاتم، کتاب فرقان [قرآن]... حال معادل کتب سماوی از قبل و بعد نازل و مشهود... معذلک [مردمان] از مراد الهی محجوب.^{۱۴}



آیات‌الله حجت است بر کل خلق و اعظم بیانات و اکبر ظهورات است بر اثبات حضرت باب قدرت او و علم او...^{۱۵}

حجت کامل باقی از سماء لایزالی^{*} از برای وجود انسانی، جزیان نبوده و نیست.^{۱۶}
حضرت بهاء‌الله

در کتاب ایقان، حضرت بهاء‌الله این آیه از فرقان را شاهد آورده، سپس آنرا به فارسی ترجمه می‌کنند:

تلک آیات‌الله نتلوها علیک بالحق فبائی حدیث بعد الله و آیاته^{۱۷} یؤمنون. می‌فرماید این است آیات منزله از سماء هویه، می‌خوانیم بر شما. پس به کدام سخن بعد از حضرت بهاء‌الله ظهور حق و نزول آیات او ایمان می‌آورند؟^{۱۷}

حضرت بهاء‌الله بارها شهادت می‌دهند که آیات‌الله از فکر ایشان سرچشمه نمی‌گیرند. گفتارشان گفتار پروردگار دانا و تواناست، نه یک انسان بی‌نوا.

یا قوم خافوا عن الله ائمی کنت کاحد منکم واردت ان احصمت تلقا نفسی ولكن الروح اهتزني و حرکتی بالحق و انطقتی بایات الله ثم بییناته و هذا ليس منی بل من لدى الله المقتدر العزیز المحبوب.^{۱۸}

ای مردمان! از خدا بیم کنید. من مثل شما بودم. در دل اراده سکوت داشتم. ولکن روح پروردگار مرا به‌اهتزاز و حرکت آورد و به آیات‌الله و برهانش ناطق ساخت. این گفتار از من نیست. از نزد پروردگار توانا و مقتدر و محبوب است.

شکی نبوده و نیست که غیب منیع لا یدرک [خداؤند] بذاته تکلم نمی‌نماید، چه که مقدس از شئونات معروفه و دلالات مذکوره بوده و خواهد بود. بلکه به لسان مظاهر خود [پیامبران] تکلم می‌فرماید چنانچه تورات از لسان حضرت موسی جاری شد و

* سماء لایزالی: آسمان جاودان اشاره به زیدان.

** "بعد الله و آیاته" یعنی "بعد از ظهور حق و آیاتش" اشاره به ظهور آیات‌الله در این عصر.

احکام آن زمان را حق به لسان کلیم ذکر فرموده. و هم چنین سایر کتب مقدسه که بر حسب ظاهر از لسان نبیین و مرسلین ظاهر شده و متکلم و ناطق در کل حق جل حضرت بهاءالله جلاله و عم نواله و عظم اقتداره و کبر شأنه بوده.^{۱۹}



بخش ششم



پروردگار را از گفتارش می توان شناخت

حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل... را به آن ختم فرموده، و هیچ شیئی را آن سلطان احديه [خداؤند] در اظهار حجت خود به آن شریک نفرموده. چه میانه حجج و دلائل، آیات بهمنزله شمس است و سوای آن بهمنزله نجوم. و آن است حجت باقیه و برهان ثابت... هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد... باید از امر الهی نگذریم و به آنچه حجت خود قرار فرموده راضی شویم و سربنیم.^۱

حجت کلیه و دلیل متقنه [محکم] بجز تنزیل آیات چیزی قرار نفرموده‌اند. لم یزل و لا یزال [همواره] این بوده حجت خدا بر اهل ارض.^۲

۱۷



چند نمونه از آثار حضرت بهاءالله به فارسی سره

در این فصل نمونه‌هایی چند از آثار آسمانی بهائی به فارسی سره تقدیم می‌شود.

پیامبران مدّعی اند که گفتارشان گفتار خداست و نقش آنها پیام رسانی. آیا رواست که این پیام آسمانی و این خبر خوش را نادیده و ناشنیده انگاریم، بی بهره از این بخشش بزرگ بسر بریم، و بی خبر از این پیام آسمانی رخت از این سرا بریندیم؟ چه افتخاری قابل قیاس با شنیدن گفتار پروردگار است؟



آنچه مشهود، مفقود خواهد شد و آنچه باقی و دائم است کلمة الله بوده و هست.

آثارش محونیابد... و اثراتش بهدوام ملک و ملکوت باقی و پایینده است.^۳
حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله
نخستین بخشش کردگار، گفتار است.^۴

هدف پیامبران جز اظهار گفتار پوردرگار چیست؟ پس نزدیکترین راه به شناسائی خدا، شناسائی گفتار فرستادگان اوست.

گزیده‌های از گفتار

حضرت بهاء الله به فارسی سره

آغاز گفتار، ستایش پوردرگار است. ای بندگان! * چشم‌های بخشش بیزانی در جوش است از آن بنوشید تا به یاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و به کوی دوست یگانه در آئید. از جهان بگذرید و آهنگ شهر جانان نمایید.

ای بندگان! آتش پرده سوز^۵ بر افروخته دست من است، اورا به آب نادانی می‌فسرید. آسمانها نشانه‌ای بزرگی منست به دیده پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها گواه راستی منند، باین راستی گواهی دهید.

ای بندگان! دیدن به دیده بوده و شنیدن به گوش. هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوشی است که به دیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش بیزانی. و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی.

* ای بندگان! جز خدا چه کسی قادر است، ما را بندگان خود خطاب کند؟

۵ آتش پرده‌سوز: در گفتار پوردرگار آتش به معانی مختلف بکار رفته. در این گفتار مقصود، سوختن پرده‌هایی است که ما را از دیدن و شناختن حقیقت باز می‌دارد. بنابر نقشه آفرینش، عشق به دانایی مانند آتش در درون ما شعله‌ور است. نادانی مانند آب این آتش را می‌افسرد و چه بسا بکلی خاموش می‌کند. بزرگترین بلای عصر ما نادانی است. این مطلب به تفصیل در فصل ۳۲ بحث شده.



ای بندگان! اگر درد دوست دارید درمان پدیدار. اگر دارای دیده بیننده‌اید، گل روی یار در بازار نمودار. آتش دانائی برافروزید و از نادان بگریزید. اینست گفتار پروردگار جهان.

ای بندگان! تن بی روان مرده است، و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس ببیاد دوست بیامیزید و از دشمن پیرهیزید. دشمن شما چیزهای شما است که بهخواهش خود آن را یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را با آن آلوهه‌اید. جان برای یاد جانان است، آن را پاکیزه دارید. زبان برای گواهی یزدان است، آن را ببیاد گمراهان می‌لاید.

ای بندگان! به راستی میگوییم راستگوکسی است که راه راست را دیده. و آن راه یکی است، و خداوند آن را پسندیده و آماده نموده. و این راه در میان راهها مانند آفتاب جهان‌تاب است در میان ستارگان. هر کس باین راه نرسیده آگاه نه و بی‌راه بوده. اینست سخن یکتا خداوند بی‌مانند.

ای بندگان! روزگار بُنگاه دیوان است. خود را از نزدیکی او نگاه دارید. دیوان گمراهانند که در خوابگاه فراموشی با کردار تباہ آرمیده‌اند. خواب آنها خوشتر از بیداری است، و مردن آنها دلکش‌تر از زندگی.

ای بندگان! نه هر تن دارای روان است و نه هر کالبد دارای جان. امروز دارای روان تنی است که به جان آهنگ کوی جانان نموده... دوست یکتا نزدیک است خود را دور منمایید.

ای بندگان! تَنْ‌های شما مانند نهال‌های باغستان است و از بی آبی نزدیک بهخشکی است. پس به‌آب آسمانی که از ابر بخشش یزدانی روانست تازه نمائید. گفتار را کردار باید. هر که گفتار را پذیرفت، مرد کردار اوست، و گرنه مردار به از اوست.

ای بندگان! سخن دوست شیرین است، کوکسی که بباید، کجاست گوشی که بشنود؟ نیکوست کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جز اوست در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و بهمینوی [بهشت] پاینده راه باید. پروردگار



جهان میفرماید: ای بندگان! از خواهش‌های خود بگذرید و آنچه من خواسته‌ام آن را بخواهید. راه بی راهنمای نروید، و گفتار هر راهنمای را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان گمراهانند و راه راست را نیافهنه‌اند. راهنمای کسی است که از بند روزگار آزاد است، و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد.

ای بندگان! راستی پیشه کنید و از بیچارگان رو بر مگردانید، و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسیلد.

ای بندگان! از کردار بد پاک باشید و به گفتار پروردگار رفتار کنید. این است سخن خداوند یکتا.^۰



ای بنده یزدان! از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی. بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور مینمایند. امروز روز فرمان و دستوری دستوران^{*} نیست. در کتاب شما گفتاریست که معنی آن اینست: دستوران در آن روز مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی [به خدا] باز میدارند. دستور کسی است که روشنائی را دید و به کوی دوست دوید. اوست دستور نیکوکار و مایه روشنائی روزگار.^۶



ای بنده یزدان! روز کردار آمد، وقت گفتار نیست. پیک پروردگار آشکار، هنگام انتظار نه. چشم جان بگشا تا روی دوست بینی. گوش هوش فرا دار تا زمزمه سروش اینزدی بشنوی.^۷



ای بنده یزدان! شبنمی از دریاهای بخشش یزدان فرستادیم، اگر بنوشنند. و زمزمه‌ای از آوازهای خوش جانان آوردیم، اگر به گوش جان بشنوند. به پرهای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن. مردمان را مرده انگار به زندگان بیامیز. هر یک از مردمان جهان که بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب.

* دستوران: پیشوایان زردشتی.

بی نیاز به آواز بلند می فرماید: جهان خوشی آمده غمگین مباشد. راز نهان پدیدار شده
اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری از جهان و آنچه در اوست بگذری و
به کوی یزدان شتابی.^۸

آغاز گفتار، پرستش پورودگار است، و این پس از شناسائیست. چشم پاک باید تا
 بشناسد، و زبان پاک باید تا بستاید... ای دستوران! گوش از برای شنیدن راز بی نیاز
 آمده، و چشم از برای دیدار. چرا گریزانید؟ دوست یکتا پدیدار، میگوید آنچه را که
 رستگاری در آنست. ای دستوران! اگر بوی گلزار دانائی را بیابید جز او نخواهد، و
 دانای یکتا را در جامه تازه بشناسید، و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید، و
 بدیاری [او] بر خیزید.

امروز کیش یزدان پدیدار. جهاندار آمد و راه نمود. کیش نیکوکاری، و آیینش
 برباری. این کیش زندگی پاینده بخشید، و این آین مردمان را به جهان بی نیازی
^۹ رساند.

روشنی هر نامه، نام زنده پاینده بوده. ای بندگان! سزاوار اینکه در این بهار جان فزا از
 باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده، و ابر بخشش سایه
 گستردۀ با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت، و دوست را در این جامه
 بشناخت.

بگو!* ای مردمان: چراغ یزدان روشن است، آن را به بادهای نافرمانی خاموش
 ننمایید. روز ستایش است، به آسایش تن و آلایش جان مپردازید. اهریمنان در
 کمین گاهان ایستاده‌اند، آگاه باشید، و به روشنی نام خداوند یکتا خود را از تیره‌گی‌ها
 آزاد ننمایید. دوست‌بین باشید نه خودبین.

* واژه "بگو" در این آیات نشان می‌دهد که گوینده خداست. خداوند به فرستاده‌اش فرمان می‌دهد
 که گفتارش را به بندگانش بگوید. استعمال این واژه را به این صورت، در نوشته هیچ نویسنده‌ای
 نمی‌توان یافت. واژه "بگو" از مهم‌ترین و آشکارترین نشانه‌های گفتار خداست.



بگو! ای گمراهان: پیک راستگو مژده داد که دوست می‌آمد، اکنون آمد، چرا افسرده‌اید؟ آن پاک پوشیده بی پرده آمد، چرا پژمرده‌اید؟ آغاز و انجام، جنبش و آرام، آشکار، امروز آغاز در انجام نمودار، و جنبش از آرام پدیدار. این جنبش از گرمی گفتار پورودگار در آفرینش هویدا شد. هر که این گرمی یافت، بهکوی دوست شتافت، و هر که نیافت، بیفسرد، افسردنی که هرگز برخواست.

امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش باز نداشت، و گفتار، او را از کردار دور ننمود. مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد لکش بیدار نشد، و بسته مردی که گشاینده را نشناخت، و در زندان آز سرگردان بماند.

ای بندگان! هر که از این چشمته چشید، بهزندگی پاینده رسید، و هر که نتوشید از مردگان شمرده شد. بگو! ای رشت‌کاران، آز شما را از شنیدن آواز بی‌نیاز دور نمود، او را بگذارید تا راز کردگار بیاید. و او مانند آفتاب جهان‌تاب روشن و پدیدار است.

بگو! ای نادانان: گرفتاری ناگهان شما را از پی، کوشش نمائید تا بگذرد و به شما آسیب نرساند. اسم بزرگ خداوند که به بزرگی آمده بشناسید. اوست داننده و دارنده و نگهبان.^۱



بنام خداوند مهریان! ای مهریان، دوستی از دوستان یادت نمود، یادت نمودیم. امروز آنچه دیده می‌شود، گواهی میدهد و بندگان را به خداوند یکتا می‌خواند. بگو! امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا. نیکوست کسی که دید و شناخت. آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار.

بگو! ای دوستان: خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمایید، چه که او بسیار نزدیک آمده. آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده. بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بگیرید: بگذارید آنچه در جهان دیده می‌شود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می‌بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده. ای دوستان! بشتابید، بشتابید، بشنوید، بشنوید.^۱



کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده. بجای نیاز، آز نمودار... گمراهنده و خود را دارای راه میدانند. پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهنده و بندهگان را به پاک یزدان رسانند.

بگو! ای دستوران: از خواب بر خیزید و از بی هوشی به هوش گرائید. آواز بی نیاز را به گوش جان بشنوید و به آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید. امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه نشناخت. دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار. بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید، تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید. بگو! امروز خداوند در انجمان سخن می فرماید، نزدیک شوید و گفتارش را بیابید. گفتار پیک دیدار اوست، شما را از تاریکی رهاند و به روشنائی رسانند.

بنام خداوند یکتا! ستایش بیننده پایندهای را سزاست که به شبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و به ستاره‌های دانائی بیاراست و مردمان را به بارگاه بلند بینش و دانش راه داد. و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است، گاهی به آب زندگانی نامیده می‌شود، چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید، و هنگامی به روشنائی نخستین... اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده.

نخستین بخشش کردگار، گفتار است، و پاینده و پذیرنده او خرد. اوست دانای نخستین در دبستان جهان، و اوست نمودار یزدان. آنچه هویدا، از پرتو بینائی اوست، و هر چه آشکار، نمودار دانائی او.

اینکه از نام‌های آسمانی پرسش رفته بود، رگ جهان در دست پژشک دانا است. درد را می‌بیند و به دانائی درمان می‌کند. هر روز را رازی است، و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی، و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می‌شود گیتی را دردهای بی‌کران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی



انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سر مست شده‌اند، پژشک دانا را از او باز داشته‌اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد میدانند، نه درمان می‌شناسند. راست را کثر انگاشته‌اند، و دوست را دشمن شمرده‌اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید، شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند.

بگو! ای مردگان: دست بخشش بزدانی آب زندگانی میدهد، بشتایید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.^{۱۲}



بگو! ای پسران خاک: بزدان پاک می‌فرماید: آنچه در این روز بیروز شما را از آلایش پاک نماید و به آسایش رساند، همان راه من است. پاکی از آلایش، پاکی از چیزهایی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است، اگر چه نیک باشد. و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید. آنکه او آگاه، این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین به گفته آسمانی پی بردنند، هرگز از دریای بخشش بزدانی بی بهره نمی‌مانندند. آسمان راستی را روشن تراز این ستاره نبوده و نیست.

نخستین گفتار دانا آنکه: ای پسران خاک، از تاریکی بیگانگی به روشی خورشید یگانگی روی نمائید. اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ای دوست، درخت گفتار را خوشتراز این برگی نه، و دریای آگاهی را دلکش‌تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.

ای پسران دانش! چشم سر را، پلک بآن نازکی، از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید، دیگر پرده آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود؟ **بگو! ای مردمان،** تاریکی آز و رشک، روشنائی جان را بپوشاند، چنانکه ابر روشنائی آفتاب را. اگر کسی به گوش هوش این گفتار را بشنود، پرآزادی برآرد و به آسانی در آسمان دانائی پرواز نماید.

چون جهان را تاریکی فرا گرفت، دریای بخشش به جوش آمد و روشنائی هویدا گشت، تا کردارها دیده شود. و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی به آن



مزده داده شد. اگر کردگار بخواهد، دلهای مردمان روزگار را به گفتار نیک پاک و پاکیزه کند، و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید.

ای مردمان! گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار، کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید. دانای آسمانی می فرماید: گفتار درشت بجای شمشیر دیده می شود و نرم آن بجای شیر.

زبان خرد می گوید: هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هر چه هست بگذرید و موا بباید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاه باز دست بی نیاز، که پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم.

دوست یکتا می فرماید: راه آزادی باز شده، بستایید و چشمۀ دانائی جوشیده، از او بیاشامید. بگو! ای دوستان: سرا پرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخصار. براستی می گویم: هر آنچه از نادانی بکاهد و بردانائی بیفزاید، او پسندیده آفریننده بوده و هست.

بگو! ای مردمان: در سایه داد و راستی راه روید، و در سرا پرده یکتائی در آئید. بگو! ای دارای چشم، گذشته آینه آینده است، بهبینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید.

بگو! زبان گواه راستی من است او را به دروغ میالائید، و جان گنجینه راز من است، او را به دست آز مسپارید. امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنی‌های خورشید دانش روشن است، به خواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم.

ای دوست! چون گوش کمیاب است، چندی است که خامه در کاشانه خود خاموش مانده، کار به جائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده تر آمده.

بگو! ای مردمان: سخن به اندازه گفته می شود تا نو رسیدگان بمانند و نو رستگان برسند. شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان، به جهان بزرگی در آیند و در بارگاه



یگانگی جای گزینند. ای دوست، زمین پاک دیدیم، تخم دانش کشیم، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید، بسوزاند یا برویاند.

بگو! امروز به پیروزی دانای یکتا آفتاب دانایی از پس پرده جان بر آمد... نیکو است کسی که باید و باید.^{۱۳}

بنام خداوند جهان

ای دوستان! یزدان می فرماید: امروز روز گفتار نیست. بشنوید ندای دوست یکتا را و پذیرید آنچه را که بندگان را آگاه سازد و آزادی بخشد... کیش الهی پدیدار و کردارش هویدا.

بگو! ای بندگان: راهنمای آمد، بستایید. بیننده یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به زبان جان بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو... دارای جهان آمد، راهش دون راهها و گفتارش دون گفتارها. بشنوید و بیائید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. اینست گفتار پروردگار.^{۱۴}

بامدادِ روز داد است. پرتو خورشیدِ جهانگیر گیتی را روشن نموده و روزگار افسرده را تازگی بخشیده. نیکوست چشمی که دید و شناخت. از بی نیاز بخواه تا راز روزش را بنماید و تو را به زندگی تازه، تازه نماید. اوست توانا و اوست دانا.^{۱۵}

سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را به توانایی خود از بر亨گی نابودی رهائی داد و به پوشش زندگی سرافرازی بخشید. پس گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان برگزید و او را به پوشش بزرگی آرایش فرمود. هر که زنگ خواهش از آئینه دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از بر亨گی نادانی رهائی داد. این پوشش تن و جان، مردمان را بزرگترین مایه آسایش و پرورش است.

پس فرمان شد که این بندۀ به پاسخ برخی از پرسشها لب گشاید... در آن نامه دلپسند نگارش رفته بود که کدام از کیش آوران بر دیگری برتری دارد. در اینجا خداوند یگانه می فرماید: میان پیغمبران جدائی ننهیم، چون خواست همه یکی است و راز همگی



یکسان. جدائی و برتوی میان ایشان روا نه... هرگاه که خداوند بی‌مانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد به‌گفتار و رفتاری که سزاوار آنروز بود نمودار شد.

خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود: نخستین، رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنهایی به‌روشنائی دانائی. دوم، آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن.

پیمبران چون پژشکانند که به‌پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا به‌درمان یگانگی، بیماری ییگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پژشک جای گفتار نه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری‌های آن آگاه است. و هرگز منغ بینشِ مردمان زمین به‌فرار آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پژشک را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه، چه که هر روز بیمار را روش جدآگاهه سزاوار. و همچین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را به‌خورشید تابان دانش درخشان نمودند، بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را به‌سوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به‌روشنائی دانائی راه نمودند. پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد. چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنهای گم‌گشتگان و آسودگی درماندگان است...

مردمان را بیماری فراگرفته، بکوشید تا آنها را به‌آن درمان که ساخته دست توانای پژشک یزدان است رهائی دهید.

خردمدان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامه اوست. هرگاه کهنه شود به‌جامه تازه او را بیاراید. هرگاهی را روش جدآگاهه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به‌آنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار... آفریننده یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همه آفریدگان بزرگی داده. پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته به‌کوشش اوست. هر که بیشتر کوشد پیشتر رود.^{۱۶}



۱۸



گزیده‌ای از آیات عربی حضرت بهاءالله و مضمون آنها به فارسی

قدرت و عظمت گفتار پروردگار

در فصل پیش گزیده‌ای از آثار حضرت بهاءالله به فارسی سره تقدیم شد. نمونه‌هایی از این آثار و آیات به فارسی معمول در سراسر این کتاب آمده است. این فصل گزیده‌ای از آیات نازل شده برایشان را به زبان عربی همراه با مضمون ترجمه آنها تقدیم می‌دارد.



بعضی از آثار حضرت بھاء اللہ را چنان قدرت و عظمت و هیمنه‌ای است که چشم روزگار شبهش را ندیده. آیا کسی می‌تواند که چنین کلمات لطیف و مقتندر و زیبا را به زبانی دیگر درآوردد؟ بیان از وصفش عاجز و قلم عاطل و باطل است. با اینحال شاید از این باغ خوش‌های چیدن و از این گاشن دسته گلای آوردن گناه نباشد. تنها به آنکه به فضلش در این راه قدم گذاشت. والا هرگز قلم بر نمی‌داشت و رقم نمی‌زدم. دریای بی‌کران را با قطره چه مناسبت، و پرتو خورشید تابان را با شعله لزان شمع چه مشابهت؟ و چون بنا به بیانِ ملهمش "ترجمه کلمه به کلمه مطابق فطرت اصلیه ملاحتی نداشت"^۱ تنها مضمون و منظور آیات مسطور آمد.

در قرآن، منکرین خطاب شده‌اند که اگر راست می‌گوئید، سوره‌ای شبیه این آیات بیاورید تا سستی ادعایتان بر ملا شود. این آیات که به سبک و سیاق قرآن نازل شده‌اند، شاهدند بر عظمت و ابهت گفتار پروردگار.

اگر با زبان عرب آشنایید، اصل این آیات را با قرآن قیاس کنید، والا ترجمه آنها را. این کلمات با شکوه و پر قدرت، گویا بر آند که بشر هرگز بدین سیاق سخن نگفته است. فرق سخن انسان با سخن یزدان چون فرق زمین است با آسمان، بلکه تفاوت بیش از آن. اوج ماه را با عمق چاه چه کار و آفتاب جهانتاب را با شمع بی‌تاب چه نسبت.

همانطور که از پیش گذشت، هرگاه لقب "بھاء اللہ" را می‌بینید، به معنای آن بیاندیشید، نه به ظاهر آن. سخن‌ها همه از روح بزرگ خداست که در زمان ما "بھاء اللہ" نام یافته. این روح بزرگ، به نام‌های دیگر بارها در آئینه روح پیامبرانی دیگر جلوه نموده و به زبان آنها با ما سخن گفته است.



در عصر ما بار دیگر این گفتگو که سنتی ابدی است با ظهور پیامبری تازه با لقبی تازه—بهاءالله—ادامه یافته. سخنانی که به نام "بهاءالله" می‌خوانید واژه به واژه، از روح بزرگ خدا بدانید که با نامی به معنای "فروغ و فریزدان" با ما سخن می‌گوید.



گزیده‌ای از آیات عربی حضرت بهاءالله و مضمون آنها به فارسی

قل ای وری لا اعلم حرفاً الا ما علمنی الله بجوده.^۲
بگو! سوگند به پوردگارم. حرفی نمی‌دانم مگر آنچه خداوند از روی فضل به من
آموخته است.

روح الاعظم تنطق فی صدری و روح البقاء یحرک قلم البهاء کیف یشاء ان هذا من
عنه بل من لدن علیم خیر. تالله لو کان الامر بیدی لستر و جهی عن کل من فی
الارضین.^۳

"روح اعظم" در قلب سخن می‌گوید و "روح بقا" قلم بها را آنطور که می‌خواهد
به حرکت می‌آورد. این [آئین] از من نیست، از جانب پوردگار علیم و خیر است.
به خدا سوگند! آگر اختیار داشتم چهره‌ام را از جمیع مردمان پنهان می‌داشتم.

قل الیوم لن یعنی احد الا بان یفتقر بین یدی الله...و لن یذکر شیء الا بان ینسى
نفسه.^۴

بگو! امروز کسی به غنا نرسد مگر نزد خدا اذعان به فقر نماید... و کسی قابل دکر
نیست، مگر نفس خود را از خاطر ببرد.

قل يا قوم قد ارتدت اليکم لحظات الله و انتم لا ترتدون البصر اليه اذا تكونن في غفلة
عظيم. وقد اشرق وجه الله فوق رؤسکم ايکم لا تمنعوا ابصارکم عن النظر اليه و ان



هذا فضلٌ قد كان لـدـى العـرـش كـبـيرـ. وـقـامـتـ مـلـكـوتـ اللهـ اـمـامـ وـجـوهـكـمـ اـيـاـكـمـ انـ لاـ تـحـرـمـواـ اـنـفـسـكـمـ عنـ ظـلـلـهـاـ وـلاـ تـكـوـنـنـ منـ الغـافـلـينـ. كـذـلـكـ يـأـمـرـكـمـ سـلـطـانـ الـاـمـرـ بـمـاـ هوـ خـيـرـ لـكـمـ عـمـاـ خـلـقـ فـيـ الـعـالـمـينـ.^۰

بـگـوـ! اـیـ مرـدـمـانـ: نـظـرـ پـپـورـدـگـارـ بـهـ شـمـاـ استـ وـ شـمـاـ بـهـ اوـ نـظـرـ نـمـیـ اـنـداـزـیدـ. شـمـاـ درـ غـفـلـتـیـ عـظـیـمـ بـسـرـ مـیـ بـرـیدـ. چـهـرـهـ خـدـاـ بـرـ شـمـاـ طـلـوـعـ نـمـودـهـ، مـبـادـاـ چـشـمـ هـایـتـانـ رـاـ اـزـ نـظـرـ بـهـ اوـ باـزـ دـارـیدـ. اـیـنـ فـضـلـ وـ بـخـشـشـ بـزـرـگـیـ اـزـ جـانـبـ خـدـاـسـتـ. مـلـكـوتـ پـپـورـدـگـارـ درـ پـیـشـ شـمـاـ بـرـخـاستـهـ، مـبـادـاـ غـفـلـتـ وـرـزـیدـ وـ خـودـ رـاـ اـزـ سـایـهـ آـنـ باـزـ دـارـیدـ. اـیـنـ چـنـینـ "سـلـطـانـ اـمـرـ" بـهـ آـنـچـهـ بـهـ خـيـرـ شـمـاـ درـ عـالـمـ آـفـيـشـ استـ، اـمـرـ مـیـ دـهـدـ.



لـاـ تـخـفـ مـنـ اـحـدـ فـتـوـكـلـ عـلـىـ جـمـالـ الـمـشـرـقـ الـمـقـدـسـ الـمـيـرـ. وـ اـنـ يـخـالـفـ کـ فـيـ

ذـلـكـ ذـاتـکـ فـانـقـطـعـ عـنـهـاـ وـ لـاـ تـكـنـ مـنـ الصـابـرـينـ.^۶

ازـکـسـیـ مـتـرسـ. بـرـ جـمـالـ تـابـانـ وـ پـاـکـ وـ درـخـشـانـ مـنـ توـکـلـ نـمـاـ، وـ اـکـرـ درـ اـیـنـ کـارـ ذـاتـتـ بـهـ مـخـالـفـتـ بـرـخـاستـ، بـیـ تـأـمـلـ اـزـ اوـ جـدـاـ شـوـ.



فـسـوـفـ يـجزـىـ اللـهـ الـذـيـنـ آـمـنـواـ ثـمـ انـفـقـوـاـ اـحـسـنـ الـجـزـاءـ مـنـ عـنـهـ وـ يـدـخـلـهـمـ فـيـ رـضـوانـ

قـدـسـ قـدـيـمـاـ.^۷

بـزـوـدـیـ پـپـورـدـگـارـ پـادـاشـ مـؤـمـنـیـنـ بـخـشـنـدـهـ رـاـ بـهـ بـهـتـرـینـ وـجـهـ عـطاـ فـرمـاـیدـ وـ آـنـانـ رـاـ درـ بـهـشتـ

پـاـکـ بـرـینـ جـایـ دـهـدـ.



قـلـ لـنـ يـرـفـعـ الـيـوـمـ نـدـاءـ اـحـدـ اـلـىـ اللـهـ الـاـلـاـ مـنـ دـخـلـ فـيـ جـنـةـ الـخـلـدـ فـنـاءـ هـذـهـ الـكـلـمـةـ الـتـيـ

تـنـطقـ بـالـحـقـ عـلـىـ هـذـاـ الطـورـ.^۸

بـگـوـ! اـمـرـوـزـ نـدـایـ اـحـدـیـ بـهـ خـدـاـ نـرـسـدـ، مـكـرـ درـ اـیـنـ بـهـشتـ جـاـوـدـانـ درـ آـسـتـانـ کـلـمـهـ اـیـ*

کـهـ درـ اـیـنـ طـورـ* بـهـ گـفـتـارـ حقـ نـاطـقـ استـ، دـاخـلـ شـوـدـ.



* کـلـمـهـ: اـشـارـهـ بـهـ فـرـسـتـادـهـ خـدـاـ. اـیـنـ طـورـ: اـشـارـهـ بـهـ کـوـهـ طـورـ.



تمَّ ایام حیوتكم کما تمَّ الاریاح و يطوى بساط عزّکم كما طوى بساط الاوّلین
تفکروا يا قوم این ایامکم الماضیة و این اعصارکم الخالیة طوبی لا یام مضت بذکر الله
ولا واقات صرفت فی ذکره الحکیم لعمری لا تبقى عرّة الاعزّاء و لا زخارف الاغنیاء
ولا شوکة الاشقياء سيفنی الكلّ بكلمة من عنده انه لهو المقتدر العزيز القدير لا ینفع
الناس ما عندهم من الاثاث و ما ینفعهم غفلوا عنه سوف یتبهون و لا یجدون ما فات
عنهم فی ایام ربّهم العزيز الحمید.^۹

روزهای شما مانند باد می‌گذرد، و بساط عزت شما مانند آنان که پیش از شما آمدند،
در هم می‌پیچد. ای مردمان! قادری به فکر آئید. روزها و زمان‌های پیشین شما کجا
رفت؟ خوشاب روزهایی که به یاد خدا گذشت و اوقاتی که به دکر حکیم‌ش سپری شد.
به خدا سوگند! نه عزت عزیزان پایدار است و نه زخارف صاحبان ثروت و نه شوکت
تبه کاران. دیری نپاید که همه چیز به کلمه‌ای از جانب او به نیستی و فنا گراید. او مقتدر و
عزیز و قادر است. آنچه مردمان از اثاث دارند، سودی به آنان نمی‌رساند. از آنچه
به سود آنهاست غافل و بی خبرند. دیری نپاید که بیدار شوند و آنچه را که در زمان ظهور
پروردگار عزیز و قادرشان از دست داده‌اند، نیابند.



فانظر امر ریک ببصرک ثم اعرفه بنفسک و روحك لانَ عرفان غيرك لم يكن دليلا
لك واعراض ما سواك لم يكن حجه عليك.^{۱۰}

آئين پروردگارت را به چشم خود بهین و او را به روح خود بشناس. نه شناسائی دیگران
برای تو دليل است، و نه انکارشان.



کلّما امرت به عبادک من بدايع ذکرک و جواهر ثنائک هذا من فضلك عليهم
لیصعدن بذلک الى مقرّ الذی خلق فی کینونیّاتهم من عرفان انفسهم.^{۱۱}
[ای پروردگار] هرگاه به بندگان امر فرمودی که به ذکر و ثنای تو پردازند، این از فضل
تو به آنهاست، تا از این راه با شناسائی خود به مقام و مرتبت بلندی که در نهاد آنها
بهودیعه نهادی، برسند.





قل انَّ دليله نفسه ثمَّ ظهره و من يعجز عن عرفانهما جعل الدليل له آياته و هذا من فضله على العالمين و اودع في كلّ نفس ما يعرف به آثار الله و من دون ذلك لن يتم حجّته على عباده ان انتم في امره لمن المتفكّرين انه لا يظلم نفساً و لا يأمر العباد فرق طاقتهم و انه لهم الرحمن الرحيم.^{۱۲}

بگو! دلیل او نفس اوست و سپس ظهر او. هر کس از شناسائی این دو عاجز باشد، پروردگار آیاتش را برای او دلیل قرار داده. و این از فضل او بر مردمان است. پروردگار در هر نفسی آنچه برای شناسائی گفتارش لازم است، به ودیعه نهاده. در غیر این صورت، دلیلش بر بندگانش کامل و تمام نمی شد، آگر شما در آئینش بیاندیشید. به یقین پروردگار به کسی ظلم روا نمی دارد و به بندگانش آنچه مافق طاقت آنان است امر نمی دهد. او بخشنده و مهربان است.



انَّ النّاسَ نِيَامٌ لَوْ اَنْتَهُوا سَرَعُوا بِالْقُلُوبِ إِلَى اللّٰهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ وَنَبَذُوا مَا عِنْدَهُمْ وَلَوْ كَانَ كَنْزُ الدُّنْيَا كَلَّهَا لِيَذْكُرُهُمْ مُولَاهُمْ بِكُلِّمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ كَذَلِكَ يَنْبَئُكُمْ مِنْ عِنْدِهِ عِلْمَ الْغَيْبِ.^{۱۳}

مردمان در خوابند. آگر بیدار شوند، به دل و جان به سوی پروردگار علیم و حکیم می شتابند، و آنچه نزدشان هست می افکنند—آگر چه همه گنج های جهان باشد—بخاطر اینکه مولای آنها با ذکر کلمه ای آنها را به یاد آورد. کسی که علم غیب نزد اوست، این چنین به شما آگاهی می بخشد.



لَنْ تَضُرَّنَا سَيِّئَاتُكُمْ كَمَا لَا تَنْفَعُنَا حَسَنَاتُكُمْ أَنَّمَا نَدْعُوكُمْ لِوجْهِ اللّٰهِ.^{۱۴}
نه از بدی های شما ضرری بما می رسد، و نه از نیکی های شما نفعی عاید ما می شود. ما تنها شما را بخاطر خدا دعوت می کنیم.



و يا قوم هل تظنون بأنَّ الأمر بيدي لا فونفس الله المقتدر المتعالي العليم الحكيم فوالله لو كان الأمر بيدي ما اظهرت نفسى عليكم فى اقل من آن و ما تكلمت بكلمة و كان الله على ذلك شهيد و علیم.^{۱۵}



ای مردمان! آیا گمان دارید که اختیار به دست من است؟ نه! سوگند به پروردگار قادر و متعالی و علیم و حکیم! سوگند به او! اگر اختیار داشتم، کمتر از یک آن خود را ظاهر نمی‌نمودم و کلمه‌ای برزیان نمی‌آوردم. پروردگار بر این گفتار شاهد و آگاه است.



قد قید جمالِ القدم لاطلاق العالم و حبس في الحصن الأعظم لعتق العالمين و اختار لنفسه الأحزان لسرور من في الأكون.^{۱۶}

جمالِ قِدَم^{۱۷} گرفتار بند شد برای آزادی عالم، و در زندان بزرگ افتاد برای رهایی مردمان، و برای خود غم پذیرفت بخاطر شادی دیگران.



ثم أعلم بأنَّ هذا الغلام كَلَّما يَكُونُ ناظراً إِلَى نَفْسِهِ يَجْدِهَا أَحْقَرُ الْوُجُودِ وَ كَلَّما يَرْتَدُ البَصَرَ إِلَى تَجَلِّيَاتِ الَّتِي ظَهَرَتْ مِنْهَا يَجْدِهَا سُلْطَانَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَوَدِ.^{۱۸}

پس بدان که هرگاه این غلام^{۱۹} به نفسش نظر می‌اندازد، او را کمترین می‌بیند. و هرگاه نظر را به پرتوی که در او تابان است منعطف می‌سازد، او را سلطان عالم غیب و پنهان می‌یابد.



إِيَّاكُمْ أَنْ تَحْجِبُوا أَنفُسَكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّمْسِ الَّتِي أَسْتَضَانَتْ عَنْ أَفْقِ مُشَيَّةِ رَيْكَمِ الرَّحْمَنِ... إِنْ افْتَحُوكُمْ أَبْصَارَكُمْ لِتَشَهِّدُوهَا بِعِيُونِكُمْ وَلَا تَعْلَقُوكُمْ بِأَبْصَارِكُمْ بِذِي بَصَرِ لَا نَّ اللَّهُ مَا كَلَّفَ نَفْسًا إِلَّا وَسَعَهَا.^{۲۰}

مبارا خود را از این آفتابی که از افق اراده پروردگار بخشنده شما درخشیده محروم دارید... چشم‌هایتان را بگشائید تا به چشم خود آن را ببینید. اختیار چشم‌هایتان را به صاحب چشم دیگری ندهید. زیرا پروردگار کسی را به آنچه موفق توانائی اوست مکلف نمی‌کند.



^{۱۶} جمالِ قِدَم: از القاب حضرت بهاءُ اللَّهِ . پیامبران آئیه زیائی و شکوه پروردگارند.

^{۱۷} غلام: اشاره به حضرت بهاءُ اللَّهِ .



لويطّلع احد على ما قدر له في عالم الله رب العرش والشّری ليشتعل في الحين شوقاً
لذاك المقام الأمّن الأرفع الأقدس الأبهي.^{۱۹}

اگر کسی از آنچه خداوند، پروردگار آسمان و زمین، برای او در عالم‌های الهی مقدّر داشته آگاه شود، وجودش از شوق رسیدن به آن مقام بلند و پاک و شکوهمند فوراً مشتعل گردد.



قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن فضل الله و رحمته و من يمنع و انه على خسران
عظيم.^{۲۰}

بگو! ای مردمان: روح خود را از فضل و رحمت یزدان محروم مدارید. هر کس خود را محروم دارد، به زیان بزرگی چار شده است.



الجبال تطير من آيات ربها المتعال والأشجار تتحرك من نفحات الله ولكن القوم في غفلة و حجاب قد ارتعدت اركان العالم من خشية الله مولى الامم ولكن القوم اكثراهم في مരية و شقاق قد انجذب كل الاشياء من ندا مالك الاسماء.

طوبى لمن سمع و اقبل و ويل لكل منكر كفار... طوبى لمن فازاليوم بانوار اسمنا القيوم و اهتر من نفحات الوحي و قام عن بين الاموات و طوبى لمن ولد مره اخرى من آيات ربه مالک الورى و طارفى هذا الھواء.^{۲۱}

کوه‌ها از آیات یزدان در پروازند و درختها از نسیم خوش جانان در اهتزاز. اما مردمان در پس پرده غفلت در خواب. ارکان جهان از واهمه یزدان در لرزش است، اما بندگان در بند و هم و گمان. جمیع موجودات از ندای مکالم طور در جذب و شورند.

چه کامرواست کسی که شنید و روی آورد و چه شوم است سرنوشت کسی که روی برخافت. چه خوش فرجام است کسی که در این روز فیروز به پرتو اسم قیوم و بی نیاز ما روشنی یافت و از نسیم خوش وحی به اهتزاز آمد و از میان مردگان پیا خاست. چه نیکوست سرنوشت کسی که از آیات پروردگارش—مالک مردمان—تولد دیگر یافت و در این فضای جان فرا به پرواز آمد.





ایاکم یا قوم لا تكونن من الّذین یأمورون النّاس بالبَرِّ و ینسون انفسهم او لشک يکذّبهم
کلّما یخرج من افواههم ثمّ حقایق الاشياء ثمّ ملئكة المقربین و ان یؤثّر قول هؤلاء فی
احد هذا لم یکن منهم بل بما قدر فی الكلمات من لدن مقتدر حکیم و مثلهم عند الله
كمثـل السـراج یستضئـی منه العـباد و هو یحترق فـی نـفسه و یكون من المـحترقـین.

قل یا قوم لاترتكبوا ما یصیع به حرمتکم و حرمة الامر بين العباد و تكونن من
المفسدين و لا تقربوا ما ینکره عقولکم ان اجتنبوا الاثم و آنه حرم عليکم فی كتاب
الذی لن یمسـه الا الـذین طـهـرـهـم الله عن كلـ دـنـس و جـعـلـهـم من المـطـهـرـین ان اعدـلـوا
على انفسکم ثمّ على النـاس ليظـهـر آثار العـدـل من افعـالـکـم بين عـبـادـنا المـخـلـصـین
ایاکم ان لا تخانوا فـی اموـالـنـاس کـوـنـوا اـمـنـآءـیـنـهـم و لا تحرـمـوا الفـقـراء عـمـاـآتـاـکـم الله
من فـضـلـهـ... .

و قـدرـ التـبـلـيـغـ بـالـبـلـيـانـ لا بـدـوـنـهـ کـذـلـکـ نـزـلـ الـاـمـرـ من جـبـرـوـتـ اللهـ العـلـىـ الحـكـيـمـ اـیـاـکـمـ ان
لا تـحـارـبـواـ معـ نـفـسـ بلـ ذـکـرـوـهـاـ بـالـبـلـيـانـ الـحـسـنـةـ وـ المـوـعـظـةـ الـبـالـغـةـ انـ کـانـتـ مـتـذـکـرـةـ فـهـاـ
وـ الـآـ فـاعـرـضـواـ عـنـهـاـ ثـمـ اـقـبـلـواـ إـلـىـ شـطـرـ الـقـدـسـ مـقـرـ قدـسـ مـنـیرـ وـ لـاـ تـجـاـدـلـواـ لـلـدـنـیـاـ وـ ماـ
قـدـرـ فـیـهـ باـحـدـ لـاـنـ اللهـ تـرـکـهـاـ لـاـهـلـهـاـ وـ ماـ اـرـادـ مـنـهـاـ الـآـ قـلـوبـ العـبـادـ وـ آنـهـ یـسـخـرـ بـجـنـوـدـ
الـلـوـحـیـ وـ الـبـیـانـ کـذـلـکـ قـدـرـ الـاـمـرـ منـ اـنـامـ الـبـهـاءـ عـلـىـ لـوـحـ الـقـضـاءـ منـ لـدـنـ مـقـضـیـ
عـلـیـ.

ان اـرـحـمـواـ عـلـىـ انـفـسـکـمـ ثـمـ عـلـىـ ذـوـيـ القـرـبـیـ ثـمـ عـبـادـ اللهـ المـخـلـصـینـ. وـ انـ وـجـدـتـمـ
منـ ذـلـیـلـ لـاـتـسـتـکـبـرـواـ عـلـیـهـ لـاـنـ سـلـطـانـ العـزـیـزـ مـیرـ عـلـیـهـ فـیـ مـدـ الـاـیـامـ وـ لـاـ یـعـلـمـ کـیـفـ ذـلـکـ.
اـحـدـ الـآـ مـکـانـ مـشـیـتـهـ مـشـیـةـ رـیـکـمـ العـزـیـزـ الحـکـیـمـ.

انـ یـاـ مـلـاـ الـاغـنـیـاـ انـ رـایـتـمـ منـ فـقـیرـ ذـیـ مـتـرـیـةـ لـاـ تـفـرـوـعـنـهـ ثـمـ اـقـعـدـواـ مـعـهـ وـ اـسـتـفـسـرـواـ مـنـهـ
عـمـاـ رـشـحـ عـلـیـهـ منـ رـشـحـاتـ اـبـحـرـ القـضاـتـالـلهـ فـیـ تـلـكـ الـحـالـةـ يـشـهـدـنـکـمـ اـهـلـ مـلـاـ
الـأـعـلـیـ وـ يـصـلـیـنـ عـلـیـکـمـ وـ یـسـتـغـفـرـنـ لـکـمـ وـ یـذـکـرـکـمـ وـ یـمـجـدـنـکـمـ بـالـسـنـ مـقـدـسـ طـاهـرـ
فـصـیـحـ.

فـیـ طـوـبـیـ لـعـالـمـ لـنـ یـفـتـخـرـ عـلـیـ دـوـنـهـ بـعـلـمـهـ فـیـ حـبـذاـ لـمـحـسـنـ لـنـ یـسـتـهـزـیـ بـمـنـ عـصـیـ وـ
یـسـتـرـ مـاـ شـهـدـ مـنـهـ لـیـسـتـرـ اللهـ عـلـیـهـ جـرـیـاتـهـ وـ آـنـهـ ہـوـ خـیـرـالـسـاتـرـیـنـ.

کونوا یا قوم سَّتَّاراً فِي الْأَرْضِ وَغَفَّاراً فِي الْبَلَادِ لِيغْفِرُكُمُ اللَّهُ بِفَضْلِهِ ثُمَّ اصْفَحُوْا لِيُصْفَحَ
عَنْكُمْ وَلِيُبَسِّكُمْ بِرُدِّ الْجَمِيلِ . وَإِنْ أَسْتَجَارَكُمْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ وَكُنْتُمْ مُّسْتَطِيعِا
فَاجْرُوهُ وَلَا تُحْرِمُوهُ عَمَّا أَرَادَ لِيُجَرِّكُمُ اللَّهُ فِي ظُلُّ رَحْمَتِهِ ...

قل يا قوم عليكم بالصدق الخالص لأن به يزين انفسكم ويرفع اسمائكم ويعلو
مقداركم ويزداد مراتبكم بين ملا الارض وفي الآخرة لكم اجر كان على الحق
عظيم ...

من وجد لذة العبودية وحلوتها لن يدلها بشيء عما خلق بين السموات والارضين
وبها تسترضي وجوهكم وتظهر صدوركم وتقدس انفسكم... ثم اعلموا بان اكرمكم عند
الله اخضعكم واتقاكم ...

انَّ الَّذِينَ هُمْ حَلَقُوا بِأَرَادَةِ قُلُوبِهِمْ قَدْ كَفَرُوا بِنَفْسِي وَكَتَبُوا فِي رُدِّ الْوَاحِدَةِ بِهَا بَطْلَ
أَعْمَالِهِمْ ... وَبِذَلِكَ مُحْتَاثِ الرَّفْضِ وَانْقَطَعَتِ مِيَاهُ الرَّحْمَةِ وَمُنْعِتِ سَحَابُ الْجُودِ
وَانْقَطَعَتِ هَبَوبُ ارْيَاحِ الْقَدْسِ عَنِ الْعَالَمِينَ ...

الَّذِينَ هُمْ انْفَقُوا إِرْوَاحَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَرْئَاهُمْ ... دَخَلُوا جَنَّةَ الرَّحْمَنِ وَكَانُوا فِيهَا لِمَنْ
الْأَمْنِينَ إِذَا يَجْرِيْنَ فِي جَنَّةِ الْأَعْلَى وَيَطْرُفُنَّ عَلَيْهِمْ غَلْمَانُ الْأَبْهَى بِكَاوِسِ الْبَقَاءِ وَ
يَخْدُمُهُمْ حُورَيَّاتُ الْعَزَّى فِي كُلِّ بَكُورٍ وَاصْبِلِ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الَّذِينَ هُمْ اسْتَشَهَدُوا فِي
سَبِيلِهِ وَيَوْفَى اجْرَالَذِينَ اصْبَاتُهُمُ الشَّدَائِدَ فِي أَمْرِهِ فَعَمِّ اجْرَالِمُجَاهِدِينَ ...

قل يا قوم قوموا على امر الله و دينه ثم انصروه وكونوا من الناصرين ثم اعلموا بأنه لغنى
عما سويه و ما يأمر به الناس هذا من فضلاته عليهم لأن بذلك يصعدن الى مقام القرب
في فردوس الاعلى ...

اذاً سكن قلم الامر عن حركته لحكمة التي ما اطلع بها احد الا الله العزيز الجميل و
الحمد لله في كل الاحوال انه ما من الله الا هو له الخلق والامر وكل اليه لراجعين .^{۲۴}

ای مردمان! مبادا از گروه دو رویان باشد که دیگران را به نیکی خوانند، اما خود را از
خطا بربرند. آنچه بر زیان آورند، سپس حقیقت همه موجودات، و از پس آنها فرشتگان
مقرب خدا، به تکذیب شان پردازنند. و اگر سخن آنان در نفسی اثر گذاشت، این اثر از
آنها نیست، از قدرت گفatar مقتدر و حکیم است. مثُل آنها مثُل چراغی است که
به دیگران روشی بخشد اما خود را بسوزاند و تباہ کند.





بگو! ای مردمان از آنچه حرمت شما و رونق آئین خدا را بکاهد بپرهیزید و از فساد بگریزید. از هرچه عقل شما ناروا داند، دوری گزینید و از عصیان کناره گیرید. خود و دیگران را با میزان عدل بسنجدید تا آثار عدالت از رفتار شما میان بندگان مخلص ما هویدا گردد. مبادا در اموال مردمان خیانت ورزید. از آنچه از فضل خدا مالکید به فقرا انفاق کنید...

تبیغ به گفتمار است نه به عنف و اجبار. پروردگار بزرگ و حکیم چنین امر فرموده. مبادا با کسی به جنگ و جدال پردازید. او را با سخن نیک و اندرز حکیمانه متذکر دارید. اگر آگاه شد مقصود حاصل، والا از او روی بگردانید و به سوی قدس، مقر پاکان و مقربان بنگرید. در امور دنیا با احدی مجادله مکنید. دنیا را ایزد دانا به اهلش داده و از آن جز دل‌های بندگان چیزی نخواسته. به لشکرهای وحی و بیان، دل‌ها را مسخر کنید. چنین از نزد حکیم دانا به دست بها بر لوح قضا رقم رفت.

بر خود و خویشان و بندگان مخلص خدا ترحم آورید. اگر بندۀ خواری یافتید بر او غرور مورزید و خود را برتر نشمرید، زیرا سلطان عزیز و دانا همواره چون نسیم مشکبار بر او می‌وزد. نفسی از این سرالهی آگاهی نیابد، مگر اراده‌اش اراده پروردگار عزیز و حکیم باشد.

ای صاحبان غنا! اگر فقیر ذلیلی یافتید از او مگریزید. با او همنشین شوید و از آنچه دریای قضا بر او ریخته جویا گردید. به خدا سوگند که در آن حال، ساکنان عالم بقا شما را بهینند، درود به شما فرستند، عفو گناه طلبند، شما را به یاد آورند و به زبانی پاک و گویا به تمجید شما پردازنند.

چه کامرواست دانشوری که به علمش فخر نفروشد و چه خوش فرجام است نیکوکاری که به استهزاء گه کاران نپردازد. دیده را نادیده گردید تا خدا هم گناهش را ستر کند. او برترین پنهان‌کننده است.

ای مردمان! پرده‌پوش و بخشش‌نده باشید تا از دهش و بخشش الهی بهره ببرید. گذشت کنید تا خدا نیز از شما بگذرد و شما را به جامه زیبا بیاراید. اگر مؤمنی به شما پناه آورد، و در استطاعت شما بود، پناهش دهید و از آنچه خواست محروم ش مدارید. پروردگار اجر شما را در سایه رحمتش مبدول دارد...

بگو! ای مردمان: به زیور راستی خود را بیاراید. صداقت روح شما را زینت بخشید، نام شما را برافرازد، و بر مرتبت شما بیفزاید. از این خصلت و فضیلت، شما را در آخرت اجری عظیم مقدّر است...



اگر لذت خضوع را بیابد، هرگز آنرا با چیزی در زمین و آسمان مبادله نکنید. به آن سیماستان جلا یابد، دل‌هایتان صفا گیرد... نزد خدا عزیزترین شما پرهیزکارترین و خاضع‌ترین شماست.

کسانی که بهاراده قلبم هستی یافتند، به کفران برخاستند و در ردم لوحه‌ها آراستند تا اعمالشان باطل گشت... بدین سبب فضل خدا به‌انتها رسید، چشمۀ رحمت خشک شد، ابرکم از ریزش بازماند، و رائحة قدس ساكت گشت...

آنان که روح خود را در راه پروردگار ایثار نمودند، با امن و امان در عرصۀ جنان آسودند و در بهشت بین بهشف و شادی مشغولند. خدمتکاران بها با جام‌های بقا دورشان طوف کنند و حوریه‌های عزّت شب و روز به خدمتشان پردازند. این چنین پروردگار، شهیدان راهش و بلا دیدگان آئیش را اجر دهد و عزیز کند. پس چه نیک‌فرجامند مجاهدان یزدان.

بگو! ای مردمان: به‌یاری آئین پروردگار برخیزید و از یاورانش شوید. بدانید که یزدان از غیرش بی‌نیاز است و آنچه از بندگانش خواهد از فضل اوست. زیرا به آن، به عرصۀ جنان—مقرّ پاکان و مقرّان راه یابند...

در این هنگام قلم امر به حکمتی که احدي جز خدا آگاه نیست از حرکت بازماند. در هر حال سپاس اوراست. خدائی جزا نیست. امو و خلق از اوست و همه راجع به او.



قل يا قوم فاقرئوا كلمات الله على احسن النغمات ليستجذب منها اهل الارضين والسموات تالله الحق لو احد يتلو ما نزل من جبروت البقاء... فقد يبعثه الله في جنة الخلد على جمال الذي يسترضي من انوار وجهه اهل ملأا الاعلى و يزورنه اهل سرادق القدس و اهل خباء الخفا الذين ما وقعت على وجوههم اعين الذينهم كفروا بآيات الرحمن... كذلك يجزي الله عباده الذين يذكروننه احسن الجزاء من عنده.^۳

بگو! ای مردمان: گفتار پروردگار را با خوشترین صدا بخوانید تا ساکنان زمین و آسمان از آن به جذب و طرب آیند. به خدا سوگند! اگر کسی آنچه را که از عرصۀ بقا آمده ترنم نماید... یزدان مهریان آنرا در عرصۀ جنان به چنان زیبائی و جمال بیاراید که اهل ملکوت از نور چهره‌اش روشنی یابند، و ساکنان سراپرده قدس و خفا که چشم کافران



آنان را ندیده، بهزیارتمن پردازند... این چنین پروردگار پاداش آنان را که به ذکرشن پردازند به بهترین وجه ادا فرماید.



يا قوم ما انطق عن الهوى بل بما يعلمني شديدا القوى... اتعجبون بان جائكم غلام الله على هيكل بشر مثلکم ويلقيکم من آيات ربکم ويعلمکم سبل العلم والعرفان ليقریکم الى جمال الله المشعشع المقدس المنير. كذلك فاذكر للعباد لعل تحدث في قلوبهم نار الله و حبه...

قل يا قوم تعالوا الى الكلمة عدل بيننا وبينکم انکم ان لن تنتصروا ربکم الرحمن لن تؤذوه و ان لن تعززوه لن تخذلوه و كونوا منصفاً في امر ربکم و لا نكون من المعرضين قل انه يعلم غيب السموات والارض ويعلم ما يحركه به اياديکم ويخطر في قلوبکم ويتكلم به السنکم وان هذا الحق يقين. ويجزى كل نفس بما كسبت فما جزا الظالمين الا في اصل الحجيم.^٤

ای مردمان! از هوی سخن نگویم، بلکه به آنچه پروردگار به من آموخته ناطقم... از اینکه بندۀ یزدان به هیکل انسان بین شما آمده متوجهید؟ کسی که آیات الهی را بر شما می خواند و راه علم و عرفان به شما می آموزد تا به جمال خالق بی مثال تقرّب جوئید؟ این چنین با مردمان سخن گوی، شاید در دلشان آتش عشق برافروزد و پرده های غفلت بسوژد.

بگو! ای مردمان، به این سخن عدل گوش فرا دارید. اگر به یاری پروردگار تان بر نمی خیریزد، به آزارش نپردازید. و اگر او را عزیز نمی دارید، به خواریش تن در ندهید. در آین آفریدگار تان به انصاف بنگرید و رو بر متابید. بگو! او از اسرار زمین و آسمان و آنچه شما می کنید و در دلتان می گذرد یا بر زیانتان می آید آگاه است. این حقیقتی است هویدا. هر کس را بنا به کرد ارش پاداش و جزا دهد. ظالمان را جزائی جز پیوستن به قعرِ دوزخ نیست.



قل يا قوم تالله ما انطق عن الهوى بل الروح ينطق في صدرى وتلك برهانی ان انت تتصفون. ويا قوم ان كان هذا جرمي فلست انا اول من اجرم بين يدي الله... خافوا عن الله ولا تدحضوا الحق بافوا هکم ثم انظروا بطرف الانصاف فيما نزل بالحق من

جبروت الله المقتدر المهيمن القيوم . وان تجادلوا بتلك الكلمات تالله لن يصدق عليكم حكم الايمان...

و يا قوم فارحموا على انفسكم ولا تقاسوا هذا الامر بما عندكم وكونوا من الذين اذا تسلى عليهم من ايات ربهم يهتر انفسهم شوقا للقاءه ثم على وجوههم يخرُون...

تالله الحق ان الغلام قد وقع في جب البعضا فيما ليت يكون من سيارة ليدلي دلوالنَّصْر
لعل يخرج به الغلام وليستضيئ وجوه اهل السموات والارض...

ثم اعلم بان ظهرت فتنه بها انفطرت سموات الوهم واظلمت شمس الابداع و ظهر كذب الذينهم ادعوا في انفسهم بأنهم آمنوا بآيات الله المهيمن القيوم...

قل تالله قد ارتفعت سحاب الفضل وتمطر على الممكناًت ماء الحيوان وهذا من فضل ربكم الرحمن ان انتم توقون . وهل رأيت فضلا اكبر من ذلك لا فو نفس الله المهيمن العزيز المحبوب . وهل احصيت في الابداع رحمة اوسع من ذلك لا فو نفسى المنان لو انت تعلمون .

ومن الناس من سئل عن هذا البَيَانِ عن الَّذِينَ توهُمُ فِي نفْسِهِمْ بِأَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ . قل يا قوم انه لن يحتاج في اثبات امره بشيء عما خلق بين السموات والارض وان ما دونه قد خلق بقوله لو انت في اياته تتفكرُون . قل انه دليله نفسه وجوده سلطانه...

ثم اعلم بان كلما جرى من قلم النَّصْح لم يكن الا من حسني اياك والا ان ربک لغنى عن كل من في السموات والارض.^{٤٥}

بگو! ای مردمان: بهخدا سوگند از میل و هوی سخن نگویم . روح الهی در قلبم گویاست . این برهان من است اگر به انصاف بنگرید .

ای قوم! اگر این گناه است، من نخستین گنه کار در درگاه آفریدگار نیستم... از خدا بترسید و حقیقت را بهدهان خود باطل مسازید . بهديده انصاف به آنچه از ملکوت یزدانِ مقتدر و مهيمن و قيوم آمده نظر افکنيد . اگر با اين آيات به مجادله پردازید، بهخدا سوگند حکم ايمان هرگز بر شما صادق نيايد...





ای مردم! بر خود رحم آورید و این آئین را با میزان خویش نسنجید. از آنان پاشید که چون آیات پوردرگارشان را بشنوند، روحشان از شوق دیدارش به پرواز و اهتزاز آید و رویشان از بندگی به خاک رسد...

به خدا سوگند! این جوان در چاه کینه توزان افتاد. ای کاش گذرنده‌ای می‌آمد، دلو نصر می‌انداخت تا او را برون آرد و چهره اهل زمین و آسمان را روشنی بخشد.

پس آزمایشی به میان آمد که از آن، آسمان وهم و گمان در هم پاشید، آفتاب جهانتاب تاریک گشت، و کذب مدعاوین ایمان به آیات آفریدگار مهیمن و قیوم بر ملا شد.

بگو! به خدا سوگند، ابر فصل مرتفع است و آب زندگی می‌بخشد. این از رحمت پوردرگار بخشندۀ شماست، اگر یقین کنید. آیا بخششی از این بزرگتر متصور است؟ نه! سوگند به ذات خالق مهیمن و عزیز و محبوب. آیا در جهان هستی رحمتی از این وسیع ترمی توان یافت؟ نه! قسم به نفس بخشندۀ و متنام، اگر بدانید.

بعضی از مردمان در باره این خبر از کسانی برسند که به گمان خود از راه یافته‌گانند. بگو! ای قوم، او در اثبات آئینش به چیزی نیازمند نیست. غیرش به حکم او هستی یافته، اگر در آیات الهی تفکر کنید. بگو! دلیل او نفس اوست و نشانه وجودش سلطنت و اقتدارش...

به یقین بدان که آنچه از قلم پند و اندرز جاری شد، تنها از محبت من به توست، والا پوردرگار از ساکنان آسمان و زمین بی نیاز است.

—————
قل هذا نفس الله قد استوى على العرش. ^{٦٦}

بگو! این نفس خدادست که بر کرسی ظهور مستقر گشته.

—————
قد فتح باب السماء و اتى مالك الاسماء فى ظلل من السحاب. ^{٧٧}
در آسمان باز شد و صاحب اسم‌ها در سایه ابرها آمد.



قل تالله ما ظهر فی الابداع شبهی وانا الذی مارأت عيون مثلی وانا المقتدر علی ما اشا
وانا الغفور الرحيم. من انکر امری فقد انکر کل الرسل ومن اعرض عن وجهی فقد
اعرض عن وجه الله ويشهد بذلك حقایق الممکنات ثم السن الموجودات ثم هذا
اللسان العالم الخبیر...^{۲۷}

قل انا وجّهنا وجّهنا للذی فطر السّموات والعرش ولن اطلب ناصراً الاَ الله العزیز
الحمدید. قل يا قوم فاعلموا بان ناصری قلی ثم حصنی توکلی ثم مونسی جمالی
وجندی ذکری وحزی اهل ملاً العالین. قل تالله لما وجدنا الناس عبدة الظنون
والاوهام من دون الله لذا اشتغلناهم بهم جزاء اعمالهم لعل تبّهُنْ بذلك...^{۲۸}

اذا فاخرق الاستار باسمی المختار ولا تلتفت الى...لا تحف من شیئی فتوکل على
اسمی الغفار العزیز الحکیم دع الملک لطالبه ثم اخرج عن سجن الآمال ثم اقنع
بحی وانه خیر عن کنوزالسموات والارض وعن کل مکان و ما يكون وان هذا من
امری عليك و نصحي على المقدّسين.^{۲۹}

بگو! به خدا سوگند، شبهم در عالم نیامده و مثلنم را چشمها ندیده. من هر چه بخواهم
برانجامش قادرم. من بخشنده و مهربانم. منکر آئینم، منکر همه رسولان است. هر که
از من روی برتابد، از خدا روی برتابه. شاهدم هویت همه کائنات و زبان جمیع
موجودات و این زبانِ آگاه است...^{۳۰}

بگو! من رویم به خالقی زمین و آسمان است. هرگز از کسی یاری نخواهم، مگر پروردگار
عزیز و حمید. بگو! ای مردمان، ناصرم قلبم، قلعه حافظم توکل، لشکرم ذکر خدا، و
حزم ساکنان عالم بالا است.

چون مردمان را پرستنده گمان و اوهام یافتیم، آنها را به جزای اعمال الشان مبتلا ساختیم،
شاید متنبّه شوند. پس پرده‌ها را به‌اسم مختارم بدر و به تباہ کاران نظر می‌فکن... از
هیچ چیز پروا منما، بر اسم غفار و عزیز و کریم متوكّل باش. عالم را به‌اهلش واکذار.
از زندان آرزو قدم بردار و به عالم قدم گذار. به عشق من قانع باش که از ذخائر زمین و
آسمان و آنچه بوده و هست برتر است. این امرِ من به تو و اندرز من به پاکان است.





يَا قَوْمٌ لَا يَنْفَعُكُمُ الْيَوْمُ مَا عَنْكُمْ ضَعُوا إِلَيْنَا وَزَخَارْفَهَا خَذَلُوا مَا أَمْرَتُمْ بِهِ مِنْ لَدْنِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِيّاكُمْ أَنْ تَمْنَعُكُمْ زَخَارْفُ الْأَرْضِ عَنْ مَطَافِ الْمَقْرِبِينَ سَارَعُوا إِلَى مَرْضَةِ اللَّهِ ثُمَّ انْظَرُوا بِطْرَفِ الْعَدْلِ وَالْإِنْصَافِ إِلَى مَنْ أَتَى مِنْ أَفْقِ الْاِقْتَدَارِ.^{۲۹}

اَي مردمان! از آنچه امروز دارید سودی نمی‌برید. دنیا و زخارفش را بگذارید و آنچه از سوی پورودگار—خالق عالمیان—آمده بر گیرید. مباداً زخارف زمین شما را از طوفانگاه مقربین باز دارد. به رضای الهی بشتابید و به نظر عدل و انصاف فرستاده‌ای را که از افق قدرت پورودگار آمده بنگرید.



قُلْ يَا عَبْدَ فَارَحْمْ عَلَى نَفْسِكَ وَلَا تَجَادِلْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ تَالَّهُ لَوْ نَكْشَفَ الْقَنَاعَ عَنْ وَجْهِ الْأَمْرِ لَتَقْطَعُوا بِالْأَدَنَكُمْ وَلَكِنْ سَتْرَنَا الْأَمْرُ بِمَا قَدِرَ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ قَلْمَانِ الْمَقْدِرِ الْعَلِيمِ.^{۳۰}

بگو! ای بندۀ: بر نفس خود ترحم نما و با آیات الهی مجادله مکن و از مشرکین میاش. بگو! سوگند به خدا اگر پرده اسرار را از آئین پورودگار بردارم، از وحشت و اضطراب و ترسِ عذاب خود را پاره پاره کنید. از این رو، اسرار را آن‌طور که در لوحه‌ها از قلم پورودگارِ مقدّر و آگاه رقم یافته بود پنهان کردیم.



قُلْ إِنَّهُ لَنْ يَحْتَاجَ بِأَحَدٍ وَإِنَّ النَّصْرَ كُلَّهُ فِي قَبْضَتِهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ بِأَمْرِهِ مِنْ عَنْهُ وَإِنَّهُ لَهُ الْعَزِيزُ الْمُقْتَدِرُ الْحَكِيمُ. وَإِنَّهُ لَوْ يَأْمُرُ النَّاسَ بِالنَّصْرِ هَذَا مِنْ فَضْلِهِ عَلَيْهِمْ لِيَبْلُغُوهُمُ الْيَةَ مَا أَرَادَ.^{۳۱}

بگو! او نیازمند به کسی نیست. نصرت تماماً در پنجۀ قدرت اوست. هر که را بخواهد به حکم خود یاری بخشد. او عزیز و مقتدر و حکیم است. و هرگاه مردمان را به یاری خواند، این از فضل اوست به آنها تا به خواست الهی رسند.



إِنْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ أَحْسِبْتُمْ إِنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ... مِنْ غَيْرِ حُبِّ هَذَا الْغَلامِ... إِلَاهِي فَبَئْسَ مَا ظَنَنتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ.^{۳۲}



ای اهل جهان! آیا گمان دارید که بی محبت این جوان الهی... به جنان راه توانید یافت؟... پس چه خطاست گمان نفس شما.



یا قوم اتقوا الله ولا تکفروا بآیات الله ولا بالذی یفتخر بلقائه سکان السموات والارض... قل يا قوم هذا نفس الله بينکم و سلطانه فیکم ایاکم ان لا تجاحدوا بآیات الله بعد الذی تنزل بالحق كما تنزل الامطار. وان الامطار یمطر ویسكن ولكن الآیات تنزل فی كل حين بحیث لا يأخذها النقاد.^{۳۳}

ای مردمان! از خدا بترسید و به آیات الهی کفر مورزید و کسی را که از دیدارش ساکن زمین و آسمان مفترخند انکار نکنید... بگو! ای مردمان، این نفس خدا و سلطان اوست میان شما. مبادا آیات الهی را انکار کنید، آیاتی که چون باران فرود آیند. باران گهی جاری و گهی ساکن است. اما این آیات را سکون و قراری نیست.



ومن المشرکین من قال هذه الآیات مازلت على الفطرة تالله الحق ان الفطرة حینئذ قد ظهرت على هيکل خادم و قامت لدی الباب بخصوص و اناب یضج ويقول فویل لكم يا عشور المغلیین تالله ائی قد خلقت بامر من لدنه.^{۴۴}

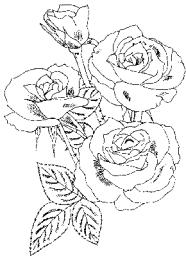
گروهی از مشرکین می گویند این آیات بر سنت الهی نازل نشده. به خدا سوگند "سنت" در این آن، با خصوص و انابه، به صورت خادمی در این ساحت ظاهر است. می نالد و می گوید: وای برشما، ای کینه توزان! به خدا سوگند! من از حکم او هستی یافتم.



قد اخذتهم الغلة في ايام الله سوف ينوحون على انفسهم ولا يجدون من مناص.^{۵۰}
آنها را در روز خدا، غفلت فراگرفت. دیری نپاید که بر خود بنالند و پناهی نیابند.



19



گزیده‌ای از آیات عربی حضرت باب و مضمون آنها به فارسی

أفغير الله يقدر ان يتزل بمثل تلك الآيات...؟
آیا جز خداوند کسی قادر است آیاتی مانند آن آیات نازل کند...؟

پیامبر جوان فارسی زبان، از جرگه تاجران، عربی نیاموخته و به مدرسه نرفته، آیاتی شبیه قرآن و چندین برابر آن در مدت شش سال به قلم آورده است. سرعت نزول آیات بر این پیامبر جوان پارسی زبان، به حدی بود که گاهی در طی دو روز و دو شب کتابی برابر قرآن بر او نازل می‌شد. در عرصه فکر و دانش، آیا معجزه‌ای از این بزرگ‌تر می‌توان تصور نمود؟ برای اینکه به عظمت



گفتار این پیامبر بزرگ پی برید، استادان زبان عرب را آزمایش کنید. از آنها بخواهید که این آیات را با آیات قرآن بسنجند. آیا تفاوتی میان آنها خواهد یافت؟ این آزمایش در ضمیمه ۱ به تفصیل مورد مطالعه قرار گرفته. اگر با زبان عربی آشنائی ندارید، ترجمه این آثار را که در این فصل آمده با ترجمه آیات قرآن به فارسی بسنجید تا به منشاً واحد آنها پی برید.

چند نمونه از آیات حضرت باب و مضمون آنها به فارسی

لَمَّا أتَى اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ نَبِيَّهُ قَدْ قَضَى فِي عِلْمِهِ بَانِ يَخْتَمُ النَّبُوَّةَ يَوْمَئِذٍ بِلِّي أَنَّهُ جَاءَ بِالْحَقِّ
وَاقْضَى اللَّهُ امْرَهُ كَيْفَ شَاءَ.

وَإِنَّا كَنَا يَوْمَئِذٍ فِي أَيَّامِ اللَّهِ ظَاهِرُونَ تِلْكَ أَيَّامٌ مَا اشْرَقَ الشَّمْسُ عَلَيْهَا بِمُثْلِهَا مِنْ قَبْلِ
وَتِلْكَ أَيَّامٌ تَنْتَظِرُهَا الْأَمْمُ مِنْ قَبْلِ يَوْمَئِذٍ فَكَيْفَ انْتُمْ رَاقِدُونَ فِتْلَكَ أَيَّامٌ اظْهَرَ اللَّهُ شَمْسَ
الْحَقِيقَةِ فِيهَا فَكَيْفَ انْتُمْ صَامِتُونَ فِتْلَكَ أَيَّامٌ انتَظَرْتُمُوهَا مِنْ قَبْلِ وَتِلْكَ أَيَّامُ الْعَدْلِ إِنَّ
اَشْكَرُوا اللَّهَ يَا اِيَّاهَا الْمُؤْمِنُونَ فَلَا يَحْجِبُنَّكُمْ عَمَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْهُمْ وُكُلُّوا عَلَىٰ
اجْسَادِكُمْ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ لَطَانٍ عَلَىٰ اَنفُسِكُمْ وَارْوَاحِكُمْ وَافْتَدُوكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعْلَّكُمْ تَفَلَّحُونَ.

إِنَّمَا خَلَقَ اللَّهُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ فَإِنَّمَا كُنْتُمْ مَا خَلَقْتُمْ لِشَيْءٍ اَتَقْوَا اللَّهَ وَلَا تَحْجِبُكُمُ الصُّورُ
وَالْالْبَاسُ وَاشْكَرُوا اللَّهَ لَعْلَّكُمْ تَرْحَمُونَ تِلْكَ حَيَاةٌ فَانِيهٌ وَيَقْضِي عَنْكُمْ لَذَائِذَهَا
وَسْتَرْجِعُنَّ إِلَى اللَّهِ وَانْتُمْ عَمَّا قَلِيلٌ تَنْدَمُونَ وَانْتُمْ عَمَّا قَلِيلٌ تَسْتَبْهُونَ وَلَسْوَفَ اَنْتُمْ بَيْنَ
يَدِي اللَّهِ تَحْضُرُونَ وَسْتَسْتَئْلُونَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

قُلْ كَيْفَ تَكْفِرُونَ بِآيَاتِ الْعَدْلِ جَهَرًا وَانْتُمْ كِتَابُ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ تَقْرِئُونَ وَكَيْفَ تَحْمِلُونَ
بِلَاقَهُ رَبَّكُمْ يَوْمَئِذٍ وَانْتُمْ وَاعْدُتُمْ بِهِ مِنْ قَبْلِ وَانْكُمْ اَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ لَا تَتَذَكَّرُونَ فَقَدْ حَجَبْتُكُمْ
الصُّورَ عَنْ رِضَاءِ رَبِّكُمْ وَاتَّبَعْتُمْ اهْوَاءَ اَنفُسِكُمْ...



كذلك نبأ الدين ترى فيهم خيراً يومئذ وكذلك علمهم سبل الحق لعلهم يفقهون...
فتلك آيات بيّنات رحمةً من ربّك وهدىً للعالمين من آمن بها فله نورٌ ومن اعرض
وكفر فله نارٌ من رجز اليم.^۲

زمانی که پروردگار، رسولش محمد را فرستاد، همان روز در علم الهی، عصر
نبوت پایان یافت. بلی، آن وعده اکنون مجری شده و علم و امر خدا بنا
به تقدیراتش تحقق یافته.

به یقین این روز خداست. این ایامی است که آفتاب شبیش را ندیده و بر مثلش
نتاییده. این روزهایی است که امّت‌های پیشین در انتظار دیدارش بوده‌اند.
چگونه در خواهد؟ این ایامی است که آفتاب حقیقت در آن طالع شده. چرا
ساكت و صامتید؟ این روزهایی است که با کمال اشتیاق طالب طلوعش
بوده‌اید. این ایام ظهور عدل الهی است. ای مؤمنین به خدا سپاس آورید.

ای مؤمنین! نگذارید رفتار کفار شما را از حقیقت باز دارد. این مردمان تنها بر
جسم شما دست دارند. خداوند اجازه دست‌یابی به روح شما و نفس شما و
قلب شما را به‌آنها نداده. تقوی پیشه کنید تا رستگار شوید.

پروردگار هر چیزی را بخاطر شما آفریده، و تنها شما را بخاطر شما—نه بخاطر
چیز دیگر—هستی بخشیده. پس به تقوی روی آورید تا آداب و رسوم ظاهري
شما را از شناسائیش باز ندارد. به او سپاس آورید تا مورد رحمتش باشد. این
زنگی نایاب‌دار و لذائذ بی اعتبارش به اتمام آید. دیری نپاید که با پشیمانی
به خالقان روى آرید و از خواب برخاسته خود را در محضر الهی یابید تا
اعمالتان را توجیه کنید.

بگو! چگونه گفتار پیغمبران پیشین را می‌خوانید و این آیات را که از آسمان عدل
پروردگار آمده انکار می‌کنید؟ چگونه مژده دیدن خدا را که وعده کتاب
آسمانی است نادیده می‌گیرید، و متذکر نمی‌شوید؟ توجه به امور ظاهری و
پیروی از نفس و هوی شما را از رضای خدا باز داشته...

پس ندای یزدان را به نیکان رسان و راه راست را به‌آنان بنما. شاید بفهمند و
بیابند... این آیاتِ روشن، نشانه رحمت پروردگار توست و راه هدایت مردم



جهان. هر که به آنها ایمان آرد در نور است و هر که منکر شود در نار و حسرت آتشبار.

در وصف "مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ"

حضرت باب در برابر حضرت بهاء الله چنان خود را محو و فنا نمودند که جز آن پرتویزان چیزی در خود نیافتند. این آیات در وصف آن موعد است که در آثار حضرت باب "مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ" (یعنی "کسی که خداوند او را ظاهر می‌سازد") لقب یافته‌اند.

قل كُلُّ مَنْ أَوْلَى الدُّنْيَا لَا أَوْلَى لَهُ إِلَى آخِرِ الدُّنْيَا لَا آخرَ لَهُ بَمْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ يَسْجُدُونَ...
وَاجْعَلْ اللَّهُمَّ تَلْكَ الشَّجَرَةَ كَلَّاهَا لَهُ لِيُظْهِرُنَّ مِنْهَا ثَمَرَاتٍ مَا قَدْ خَلَقَ اللَّهُ فِيهَا لَمْنَ قَدْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُظْهِرَ بِهِ مَا أَرَادَ فَإِنَّمَا وَعَزَّتْكَ مَا أَرْدَتَ أَنْ يَكُونَ عَلَى تَلْكَ الشَّجَرَةِ مِنْ غَصَنٍ وَلَا وَرْقٍ وَلَا ثَمَرٍ لَنْ يَسْجُدَ لَهُ يَوْمَ ظَهُورِهِ... وَإِنْ شَهَدَتْ يَا الْهَى عَلَى مِنْ غَصَنٍ أَوْ وَرْقٍ أَوْ ثَمَرٍ لَمْ يَسْجُدْ لَهُ يَوْمَ ظَهُورِهِ فَاقْطِعْهُ...

فَإِنْ مَثَلَهُ جَلَّ ذِكْرَهُ كَمَثَلَ الشَّمْسِ لَوْيَقَابِلَنَّهُ إِلَى مَا لَا نَهَايَةَ مَرَايَا كَلَّهُنَّ لِيُسْتَعْكِسُنَّ مِنْ تَجْلِي الشَّمْسِ فِي حَدَّهُمْ وَإِنْ لَمْ يَقَابِلُهُنَا مِنْ أَحَدٍ فَيُطْلَعَ الشَّمْسُ وَيَغْرِبُ وَالْحِجَابُ لِلْمَرَايَا.

وَإِنَّمَا قَصَرَتْ عَنْ نَصْحِي ذَلِكَ الْخَلْقِ وَتَدْبِيرِي لِأَقْبَالِهِمُ إِلَى اللَّهِ رَبِّهِمْ وَإِيمَانِهِمُ بِاللهِ بَارِئِهِمْ وَإِنْ يَؤْمِنُنَّ بِهِ يَوْمَ ظَهُورِهِ كُلُّ مَا عَلَى الْأَرْضِ فَإِذَا يَسِّرُ كَيْنُونَتِي حِيثُ كُلُّ قَدْ بَلَغُوا إِلَى ذُرْوَةِ وَجُودِهِمْ وَوَصَلُوا إِلَى طَلْعَةِ مَحْبُوبِهِمْ... وَالَّا يَحْزُنَ فَوَادِي وَإِنَّمَا قَدْ رَبَّتْ كُلُّ شَيْءٍ لِذَلِكَ فَكِيفَ يَحْتَجِبُ أَحَدُ...

وَإِنْ بَهَاءَ مِنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ فَوْقَ كُلِّ بَهَاءٍ وَإِنْ جَلَالَهُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ وَإِنْ جَمَالَهُ فَوْقَ كُلِّ جَمَالٍ وَإِنْ عَظَمَتْهُ فَوْقَ كُلِّ عَظَمَةٍ وَإِنْ نُورَهُ فَوْقَ كُلِّ نُورٍ وَإِنْ رَحْمَتَهُ فَوْقَ كُلِّ رَحْمَةٍ وَإِنْ كَمَالَهُ فَوْقَ كُلِّ كَمَالٍ وَإِنْ عَزَّتْهُ فَوْقَ كُلِّ عَزَّةٍ وَإِنْ اسْمَائِهِ فَوْقَ كُلِّ اسْمَاءٍ وَإِنْ رَضَائِهِ فَوْقَ كُلِّ رَضَاءٍ وَإِنْ عَلَوَهُ فَوْقَ كُلِّ عَلَوٍ وَإِنْ ظَهَورَهُ فَوْقَ كُلِّ ظَهُورٍ وَإِنْ بَطْوَنَهُ فَوْقَ كُلِّ



بطون وان علائه فوق کل علاء وان منه فوق کل من وان قوته فوق کل قوه وان سلطنته فوق کل سلطنة وان ملکه فوق کل ملك وان علمه نافذ في کل شىء وان قدرته مستطيله على کل شىئي.^۳

بگو! از ابتدائی که آنرا ابتدائی، تا انتهائی که آنرا انتهائی نیست، جمیع عالمیان "من يظهره الله" را ساجد و عابدند.

ای پروردگار! این درخت^{*} را باو اهدا نما تا میوه‌هایی که در آن به ودیعه نهاده‌ای به اراده‌اش به ظهور آید. به عزّت تو سوگند! آرزومندم که این درخت را شاخه و برگ و ثمری نباشد، مگر در روز ظهورش او را ساجد شود... اگر در وجودم جز این یافته، جداش کن، زیرا از من نیست.

بگو! مثل او—بزرگ باد ذکرش—مثل آفتاب است. اگر آئینه‌های بی‌شمار در برابریش گذارند، هر یک بنا به استعداد، جلالش را بنماید. و اگر هم آئینه‌ای نگذارند، در ظهور و بُروزش وقنه‌ای نیفتند. تنها آئینه‌ها از پرتو جمالش بازمانند.

من از نصیحت به مردمان و هدایت آنان به یزدان، پروردگار و خالقشان، قصور نورزیدم. اگر روز ظهورش جمیع ساکنان زمین باو روی آرند، روحمن بهشادی و طرب آید. زیرا در آن حال همه به کمال خود فائزند و به جمال معبد و اصل. والا غم بر وجودم غالب شود. هر چیزی را بخاطر این مقصد بزرگ پروردم. پس چگونه نفسی از ادراک ظهورش باز ماند؟

جلوه من يظهره الله ما فوق هر جلوه‌ای است. جلالش برتر از هر جلالی است و جمالش برتر از هر جمالی. عظمتش فوق هر عظمتی است و نورش فوق هر نوری. رحمتش فوق هر رحمتی است و کمالش فوق هر کمالی. عزّتش فوق هر عزّتی است و نامش فوق هر نامی. رضایش فوق هر رضائی است و علو مقامش فوق هر علوی. ظهورش فوق هر ظهوری است و پنهانش فوق هر پنهانی. بلندیش فوق هر بلندی است و فضلش فوق هر فضلی. نیرویش فوق هر نیروی است و سلطنتش فوق هر سلطنتی. حکومتش فوق هر حکومتی است و علمش نافذ در جمیع اشیاء و قدرتش غالب بر آنها.

* این درخت: اشاره به حضرت باب. این دو پیامبر، هرگز یکدیگر را ندیدند.



قالَ أَنَّ مَنْ يَظْهِرُهُ اللَّهُ حَجَابُ اللَّهِ الْأَوَّلُ انتَمْ مِنْ وَرَائِهِ ذَلِكُ الْحَجَابُ غَيْرُ اللَّهِ لَا تَدْرِكُونَ وَمَنْ دُونَ ذَلِكَ الْحَجَابَ كُلُّ مَا يَظْهِرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَدْرِكُونَ وَاللَّهُ غَيْبٌ مُمْتَنَعٌ مُتَعَالٌ مُحِبٌُّ.

بَگُو! "مَنْ يَظْهِرُهُ اللَّهُ" نَخْسِتَيْنِ پَرْدَهُ خَدَاسْتَ. فَوْقَ اِینِ پَرْدَهِ جَزْ خَدَا نِيَابِيدَ، زِيرَ اِینِ پَرْدَهِ هَمَهُ چِيزَ آفِرِيدَهَهَایِ خَدَا—پَرْوَرَدَگَارِ پِنْهَانَ، مُمْتَنَعَ، مُتَعَالَ، وَ مُحِبُّ—اِسْتَ.

چند نمونه دیگر از آیات حضرت باب و مضامون آنها به فارسی

قَلَ أَنَّ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ ذَلِكَ الَّذِينَ لِيَغْلِبَ عَلَىٰ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا بَإِذْنِ اللَّهِ إِذَا هُوَ لِحَقٍّ لَا رِيبٌ فِيهِ فَلَا تَخَافُنَّ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

قَلَ أَنَّ اللَّهَ ضَمَنَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِمَا نَزَّلَ فِي الْكِتَابِ بَإِنْ يَغْلِبَنَّ أَحَدًا مِنْ اَصْحَابِ الْحَقِّ عَلَىٰ مَائَةٍ نَفْسٍ مِنْ دُونِهِمْ وَمَائَةٍ مِنْهُمْ عَلَىٰ الْفَمِ مِنْ دُونِهِمْ وَالْفُمُ مِنْهُمْ عَلَىٰ كُلَّ مِنْ عَلَىٰ الْأَرْضِ كَلَّهَا يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بِأَمْرِهِ أَنَّهُ كَانَ عَلَىٰ كُلَّ شَيْءٍ قَدِيرًا.

قَلَ أَنَّ قُوَّةَ اللَّهِ فِي قُلُوبِ الظَّاهِرِيِّينَ وَحْدَ اللَّهِ وَقَالُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَمَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَإِنَّهُ هُوَ مُبِيتٌ فِي قَلْبِهِ فَلَا تَرَوْنَهُمْ أَحْيَاءً عَلَىٰ الْأَرْضِ فَأَنَّهُمْ مَوْتَاهُ.

وَسِينَاصَرَ اللَّهُ جَنُودُ الْحَقِّ وَيَطْهَرُ اللَّهُ الْأَرْضَ كَلَّهَا إِلَّا يَكُنْ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَحَدِ إِلَّا وَأَنَّهُ لَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَلَا يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ دُونِهِ... قَلَ أَنَّ اللَّهَ لِحَقٍّ ظَاهِرٌ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْمَهِيمِنُ عَلَىٰ الْقِيَوْمِ...

شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا لَنْ يَدْرِكَهُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَعْرِفُهُ وَلَا يَوْحِدُهُ مِنْ شَيْءٍ فَلَا يَوْجِدُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ مُثْلٍ وَلَا شَبِهٌ وَلَا مِنْ كَفُوٍّ وَلَا عَدْلٍ فَلَتَكْبِرُوا اللَّهُ وَلَتَعْظِمُوهُ وَلَتَقْدِسُوهُ وَلَتَوْحِدُوهُ وَلَتَعْزِزُوهُ وَلَتَعْظِمُوهُ تَعْظِيمًا عَظِيمًا ذَلِكَ مَا يَدْخَلُنَّكُمْ فِي الْجَنَّةَ إِنْ اَنْتُمْ بَآيَاتِ اللَّهِ تَوْقِنُونَ°



بَكُو! هر یک از پیروان این آئین، به اجازه یزدان، قادر به غلبه بر ساکنان زمین و آسمان است. بی‌شک این ندا از خداست. پس بیم از که و حزن از چه؟

بَكُو! بنا به تقدیرات الهی که در کتابش ثبت شده، یک نفر از اصحابش را بر صد نفس دیگر، و صد نفر را بر هزار، و هزار نفر را بر ساکنین زمین غالب فرماید. آنچه پروردگار اراده کند به ظهور آرد. او بر هر چیزی قادر است.

قدرت الهی در قلب موحدین است: آنان که خدائی جز خدا نشناسند. هر که شرک ورزد، دل مرده است و از حیات بی‌بهره.

روزی فرا رسد که پروردگار لشگریان راستی را چنان چیره نماید و زمین را چنان از ناپاکان به پیراید که احدی از مشرکین نماند... بَكُو! حقیقت از آفریدگار است که بر عبادش ظاهر و غالب است. اوست مهیمن و قیوم...

به شهادت خدا، خدائی جز او نیست. مالک ملکوت زمین و آسمان است. هرگز چیزی او را درک نتواند و به درگاه یگانگی و هستی و شناسائیش راه نیابد. او را شبیه ومثلی نبوده و نیست. پس خدا را درود فرمود و بزرگ دارید. به پاکی و وحدت و عزّت و عظمتش با کمال عجز و فنا و با زبانی گویا، شهادت دهید. این اقرار و ایمان، شما را به عرصه جنان رساند. ای کاش به آیات یزدان اطمینان داشتید.

قل انه لمهدی موعود في ام الكتاب.^۶

بَكُو! او مهدی موعود است که وعده ظهورش در مادر کتاب‌ها [قرآن] آمدده.

يشهد كل ذيعقل ان مثل تلك الآيات ما نزل الا من الله العزيز الحكيم.^۷

هر انسان خردمندی شهادت می‌دهد که چنان آیاتی نازل نمی‌شود مگر از پروردگار قادر و حکیم.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَأَنَّ مَا دُونِي خَلْقٌ قُلْ أَنْ يَا خَلْقِي إِيَّا فَاعْبُدُونَ قَدْ خَلَقْتُكُمْ وَرَزَقْتُكُمْ وَامْتَنَّتُكُمْ وَاحِيَّتُكُمْ وَعَيْثَكُمْ وَجَعَلْتُكُمْ مَظَهِرَ نُفُسِّي لَتَتَلَوَّنَ مِنْ عَنْدِي آيَاتِي وَلَتَدْعُونَ كُلَّ مِنْ خَلْقِهِ إِلَى دِينِي هَذَا صِرَاطٌ عَزِيزٌ مَّبِيعٌ وَخَلَقْتُ كُلَّ شَيْءٍ لَكُمْ وَجَعَلْتُكُمْ مِنْ لَدُنِّنَا سَلَطَانًا عَلَى الْعَالَمِينَ...



قد خلقتك بك ثم كل شيء بقولك امرًا من لدنا أنا كنّا قادرین وجعلتك الاول والآخر
والظاهر والباطن أنا كنّا عالمین.

وما بعث على دين الا ايّاك وما نزل من كتاب الا عليك وما يبعث على دين الا ايّاك
وما ينزل من كتاب الا عليك ذلك تقدیر المهيمن المحبوب.^۸

من خدايم، خدائی جز من نیست. غير من همه آفریده منند. بگو ای بندگانم!
مرا پرسش کنید. من تو [حضرت باب] را آفریدم، رزق بخشیدم، حفظ نمودم،
به دوستی پذيرفتم، برگریدم، و طلوع‌گاه نفسم نمودم تا آياتم را بخوانی و
بندگانم را به آئینم—به این راه پر شکوه و منيع—دعوت کنی. هر چیزی را
بخاطر تو آفریدم و تورا به اراده تو بر جمیع مردم عالم حاکم نموده‌ام...

تورا به تو آفریدم. سپس همه چیز را به اراده تو به عرصه وجود آوردم. این چنین
امر مقدّر شد. ما قادر و توانائیم. تورا اول و آخر و ظاهر و باطن قرار دادیم. ما از
همه چیز آگاهیم.

جز تو کسی رسالت نیافته و جز به تو کتابی نیامده^{*} این تقدیر خالق مهیمن و
محبوب است.

مضمون فارسی چند نمونه دیگر از آثار حضرت باب

آنان که به خدا و آیاتش ایمان آورده‌اند، پیروان حقیقتند که در باغهای شادی
ساکن شوند. اما آنان که آیات یزدان را منکرند، جایشان تا ابد در آتش است.^۹

به حقیقت، من نخستین کسی هستم که در برابر پروردگار سر بندگی فرود آورم و
باو بگروم.^{۱۰}

از خداوند که پروردگار شمامست پروا کنید، و روز و شب به یادش باشید. وسوسه
مردم بی ایمان را دنبال مکنید، مبادا گرفتار توهمات گردید.^{۱۱}

* اشاره به وحدت پیامبران.



درود خدا بر کسانی باد که به یاری بیزان، راه راستی را یافته‌اند. بخاطر خدا بکوشید و در راه تقوی گام بردارید. هرگاه با منکرین روپرور می‌شوید، به پروردگار خویش توکل کنید و بگوئید: خداوند مرا در این جهان و جهان جاودان کافی است.^{۱۲}

هر که را بخواهیم به گلستان‌های پاک و بلند پایه بهشت خود می‌پذیریم... ما به حقیقت حاکم قادریم.^{۱۳}

گفتار ما، به حقیقت، دلیل قاطع برای همه مخلوقات است. جمیع مردم عالم در برابر ظهور این آیات عاجزند. تمام حقایق کتابهای آسمانی گذشته و آینده را شاملند، همان‌طوری که تو [حضرت باب] گنجینه جمیع دلائل و نشانه‌های من [خدا] در این روز هستی.^{۱۴}

بی‌شک خدای شما منم، خدایی جز من نیست، و همه آفریده منند. بگو! پس مرا پرستش کنید، ای بندگان من.^{۱۵}

مرگِ راستین، از خود نیست شدن است، و در هنگام ظهورش باو پیوستن.^{۱۶}
بگو! یکی از پیروان این آئین تواناست که بهاراده خدا، بر جمیع ساکنان زمین و آسمان غالب شود.^{۱۷}

اگر به محمد ایمان دارید، این کتاب هم شبیه کتاب اوست. اگر ایمان نیاورید، ایمان شما به او بی‌پایه است.^{۱۸}

نامه‌ای خطاب به یکی از علمای کوفه

ترجمه به مضمون

جمیع علمای کوفه، مثل تو مورد مؤاخذه پروردگار قرار خواهند گرفت و از آنها این سؤال پرسیده خواهد شد: آیا عجیب نیست که پیامبری نزد شما با کتاب آید و شما خود را در برابر شعاع‌جزیابید، و آئین پروردگار را که برای شما آورده



نپذیرید و در انکار خود اصرار ورزید؟ پس سهم تو آتش است، آتشی که برای منکرین آن سرزمین معین شده. زیرا تو پیشوای آنها هستی. ایکاش از آنهایی باشی که پند می‌پذیرند.

اگر حکم یزدان را از دل و جان می‌پذیرفتی، ساکنان آن شهر همه از تو پیروی می‌کردند و آنها نیز وارد بهشت بین می‌شدند—تا ابد راضی به رضای خدا. تو در آن روز [روز داوری] آرزو خواهی کرد که پروردگار هرگز تورا نیافریده بود.

تو خویش را یکی از علمای اسلام می‌شمری و قصدت نجات مؤمنین است. اما تو سبب شدی که پیروانت به آتش سقوط کنند. زیرا وقتی که آیات الهی برای تو ارسال شد، از آنها روی براتفاقی و با اینحال خود را از اهل تقوی می‌شمری...پروردگار در غایت عظمت و جلال، موفق آفریده‌های خود می‌درخشد و به نیروی فرمانش بر همه ساکنان آسمان و زمین غالب است.

تو خویش را بnde خدا می‌دانی. اما هنگامی که خداوند خود را بر تو ظاهر نمود—و تو به دیدنش کامیاب شدی—او را نشناختی، اگر چه خداوند تو را برای تشرف به آستان او آفریده است. ما به تو توصیه می‌کنیم که خود و جمیع ساکنین آن سرزمین را از آتش نجات دهی تا وارد ملکوت بی‌مثل و بلندپایه پروردگار شوی. و گرنه روزی فرا رسد که وارد آتش گردی—زمانی که یار و یاوری از نزد خدا نخواهی داشت...ما از اعمال نیک تو آگاهیم، اما آنها به تو یاری نخواهند نمود، زیرا هدف و غایت این اعمال شناسایی پروردگار و ایمان کامل به گفتار اوست.^{۱۹}

نمونه‌ای از کتاب بیان

در قرآن خداوند اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام را نفرموده الا به آیات که اعظم بیانات^{*} است...و خداوند عالم کلمات قرائیه را بهشأنی نازل فرموده که اگر ما علی الارض^{*} جمع شوند و بخواهند آیه‌ای در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی‌توانند و کل

* بیان: دلیل و برهان. ما علی الارض: جمیع مردم جهان.



عاجز می‌شوند... خداوند عالم به نقطه بیان^{*} آیات و بیانات خود را عطا فرموده و او را حاجت ممتنعه برکل شیئ قرار داده و اگر کل ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیه‌ای بهمثل آیاتی که خداوند از آسمان او جاری فرموده اتیان[†] نمایند. و هر ذی روحی که تصور کنند بهیقین مشاهده می‌کنند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده... قسم بهذات مقدس خود که هیچ جنتی از برای این خلق، اعلی از ظهرور من و آیات من نیست... صاحب این آیات حق است من عند الله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده بر او بهمثل آنکه بر رسول خدا ص نازل فرموده، چنانچه حال بهمثل این آیات بهقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است، بهغیر صحف[‡] و مناجات او و صور علمیه و حکمیه او. در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می‌گردد، یا بهاسرع، طوری که کاتب نزد او بتواند تحریر نماید.^{۲۰}



* نقطه بیان: اشاره به حضرت باب.

[†] اتیان: آوردن.

[‡] صحف: کتابها.

۳۰

تفکّر و تعقل در سخن یزدان و نقش انسان در این جهان

سورة رعد، آیه ۴

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقُلُونَ.

در آن [آیات] برای عاقلان نشانه‌هائی است.

سورة يونس، آیه ۲۶

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

این چنین نشانه‌های پروردگار را برای مردم متفکر توضیح می‌دهیم.

باید هر نفسی امروز در آنجه ظاهر شده تفکّر کند و به عقل و درایت خود تفحص
حضرت بهاءالله^۱.

چشم بگشایید و به دیده بصیرت نظر نمائید و تفکّر کنید، شاید از انوار آفتاب بیان
حضرت بهاءالله^۲.

سخن یزدان چون مهر فروزان یکتا و بی‌همتاست

برای اینکه سخن یزدان و ویژه‌گی‌های آنرا به چشم جان به بینید و بشناسید،
گزیده‌ها و نمونه‌هائی که از گفتارش در این کتاب آمده، چندین بار بخوانید.



هر بار که آنها را از نظر می‌گذرانید، درخشش عظمت و قدرت یزدان را در گفتارش بیشتر خواهید یافت.

به نوشته‌های جمیع نویسنده‌گان جهان نظر اندازید و به بینید که آیا سخن هیچ یک از آنان با سخن یزدان قابل قیاس است؟ ویژه‌گی‌های گفتار پروردگار در آثار فرستادگانش چون آفتاب تابند و آشکار است. اگر در میان سخن سرايان جهان حتی یکنفر را یافتيد که مانند دو پیامبر عصر ما بدین گونه، با اين درجه از ابهت و اطمینان، بدون لحظه‌ای تأمل سخن گفته، دعوت فرستاده‌ای را که شکوه و فرخداست (بهاءالله) نادیده گيريد. اگر یکنفر را یافتيد که ما را بندگان خود خوانده، و گفتارش را تماماً واژه به واژه به خدا نسبت داده، پیام پروردگار را از زبان دو فرستاده اش که آئينه تمام‌نمای شکوه و بخشش و درخشش یزدانند، ناشنیده انگاريد. به یقین چنین گوینده‌ای را هرگز نخواهید یافت. زیرا خداوند گفتارش را چون آفتاب درخشان و تابان، یکتا و بی‌همتا می‌شمرد. آیا هیچ نوری با نور آفتاب قابل قیاس است؟

خدا شناسی و خود شناسی

شايسه است نظری مختصر به انسان اندازيم. هر چه بيشتر خود را بشناسيم، خدا و فرستادگانش را آسانتر خواهيم شناخت.

در گفتار پروردگار، اين پرسش بارها به ميان آمد: چرا در آغاز ظهرور پيام آوران يزدان، مردمان به نظر بى اعتمانی به پيامشان می نگرند؟ تنها با انسان شناسی، می توان به اين پرسش پاسخ داد. رمز بزرگ خودشناسی آگاهی از حلقه‌های سست و شکننده در شخصیت انسان است. اگر انسان خود را خوب بشناسد، خدا شناسی را سهل و آسان يابد. بى سبب نیست که پیامبران گفته‌اند که "هر کس خود را بشناسد، به یقین خدا را شناخته است".

از جمله بخشش‌های یزدان به انسان، آزادی و اختیار است. این ارمغان به انسان امکان می‌دهد که نقص را برکمال و بدی را بر نیکی ترجیح دهد. رفتار ما، چه نیک چه بد، همه از این فضیلت سرچشمه می‌گیرند. انسانیت بدون اختیار ممکن نیست.

كمبود اعمال نيك

انتظار خالق ما از ما این است که در نهایت پاکی و محبت و صلح و صفا در این دنیا بسر بریم. از ارتکاب گناه امتناع ورزیم و در اظهار محبت و خدمت به نوع بشر رقیب یکدیگر شویم. بسیاری از مردمان گناه را تنها به ارتکاب رفتار ناپسند اختصاص می‌دهند، و حال آنکه در نظر یزدان، گناه بر دو نوع است. یکی اعمالی است ناپسند و ناروا که از ما سر می‌زند، و دیگر اعمالی است شایسته و روا که از ما سر نمی‌زند. ارتکاب خطاهای و گناه‌های نوع دوم (كمبود اعمال نيك) هزار بار و بیشتر آسان‌تر و معمول‌تر از نوع اول است. مثلاً در نظر مردمان، ارتکاب دزدی به مراتب زشت‌تر از بی‌اعتنایی به نیازمندان است. به همین سبب كمبود اعمال نيك به مراتب شایع‌تر از ارتکاب اعمال ناشایسته و نارواست.

مشکل بزرگ انسان و جهان، تنها ارتکاب خطای و گناه نیست. مشکل بزرگ، اعمال نیکی است که هرگز به منصه ظهور نمی‌رسد. كمبود اعمال نيك در سرنوشت جهان بیش از آن است که به تصور آید. یک نمونه این رفتار در عصر ما، عدم میل مردمان به کسب دانش است.

عدم توجه به اعمال نیک، خاصه قصور در کسب دانش، یکی از مهمترین و گاهی خطرناک‌ترین حلقه‌های سیاست در شخصیت انسان است. چه بسا مردمانی که در کسب دانش گامی بر نمی‌دارند، رفتار خیری از آنها سر



نمی‌زند، و کمترین نقشی در بهبود مشکلات جهان ندارند، با اینحال از خود کاملاً شاد و راضیند. پیامد این قصور و این حلقه سست در شخصیت انسان و سرنوشت جهان، بیش از آن است که به تصور آید.

لذت حال، نه عزت مآل

در نتایج و ثمر باید نظر کرد، نه در حال حاضر، مانند هر بی بصر.^۳ حضرت بهاء الله

حلقه سست دیگری که از فضیلت اختیار و آزادی سرچشمه می‌گیرد این است که بدون ایمان به یزدان و جهان جاودان، لذت حال برای انسان بمراتب آسان تر و جالب تر از امید به راحت و عزت مآل است. مثلاً بنابر تمایلات نفس لذت جو و نزدیک نگر، تماشای یک فیلم پر ماجرا یا گردش بر لب دریا و باع‌های با صفا بمراتب جالب تر و آسان تر از خواندن کتابی است مفید و دانش‌افزا. بی‌اعتنایی به سلامت جسم از همین دو حلقه سست در تمایلات "نفس نزدیک نگر" در انسان سرچشمه می‌گیرد. با اینکه مردمان می‌دانند که بخاطر غفلت در ورزش و صرف غذاهای بیماری‌زا و یا اعتیاد به‌سیگار، گرفتار انواع بیماری‌های دردناک و خطرناک خواهند شد، با این حال بسیاری از آنها از ارتکاب این دو خطأ، یعنی احتراز از ورزش و صرف غذاهای لذید و بیماری‌زا، چندان بیم و هراسی ندارند. از این گذشته، با اینکه علم تعزیه به سرعت در گسترش است، چه کمیابند کسانی که از این دانش بهره‌ای برند.

نادیده گرفتن دعوت پیامبران یزدان، خاصه در آغاز ظهورشان، نیز از همین ویژه‌گی‌ها و تمایلات نفس نزدیک نگر و حلقه‌های سست در شخصیت انسان سرچشمه می‌گیرد. چه بسا دعوت شده‌گانی که از پذیرش شرکت در بزمی جاودانی امتناع می‌ورزند، به‌این گمان که خالق جهان در آفرینش آنان

هدف و مقصدودی نداشته و زندگی انسان تنها منحصر به این سرای ناپایدار است. مثلاً آگر به خواندن کتابی مرتبط به سرنوشت جاودانی خود دعوت شوند، تنها به بانه کمبود وقت، از پذیرش این وظیفه و مسئولیت بزرگ، خود را معاف می‌شمرند. بدون تفکر و تأمل، تنها با ذکر دو واژه (فرصت ندارم!) آینده جاودانی خود را بدست فنا می‌سینند و تا پایانی که بی‌پایان است از برترین بخشش یزدان به انسان، یعنی شرکت در بزم جاودان، بی‌بهره می‌مانند.

قدرت نفس نزدیک‌نگر و خودخواه در زندگانی انسان و سرنوشت جهان بیش از آن است که به تصور آید. این نفس با سوء استفاده از فضیلت اختیار چنان بر روح انسان حکم‌فرماست که از انسانی شیطان و از انسانی دیگر فرشته می‌سازد. بنابر مثالی که درباره خواندن کتاب ذکر شد، فضیلت اختیار به نفس نزدیک‌نگر ما اجازه می‌دهد که:

- عدم شرکت در وظیفه لازمی مانند کسب دانش را گناه یا خطای نشمریم.
- لذت و راحت حال را از تفکر و تأمل درباره مآل لازم‌تر و برتر شمریم.

ما یه برتری ما بر جانوران، در دو فضیلت خرد و اختیار است. آگر ما از این دو فضیلت بهره‌ای نداشتمیم، مسئولیت معنا و مفهومی نداشت. بنابر نقشه آفرینش انسان، خداوند راه را بما می‌نماید، و ما را به حال خود می‌گذارد تا با کمال آزادی به‌سویش بستاییم، و یا نظر به‌سوی دیگر نمائیم. بخارط همین آزادی است که گروهی از مردمان حتی وجود خدا را منکرند. فضیلت اختیار در نزد پروردگار بسیار عزیز و گرامی است، به حدی که در انتشار پیامش فشار و اجبار و اصرار را به هیچ وجه جایز نمی‌شمرد.



خالق ما در این گفتار بما می‌آموزد که تا گوش شنوا نیافته‌ایم، جایز نیست که لب بگشائیم. در انتشار پیام خدا، اختیار گفتگو با شنونده است، نه با گوینده:

حکماء عباد^۱ آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند، چنانچه ساقی تا طلب نینند
حضرت بهاءالله^۲ ساغر نبخشد،

فضیلت آزادی و اختیار را بیش از این نمی‌توان گرامی داشت. حتی لب گشودن در برابر مردم بی‌علاقه جایز نیست. آیا از این بیشتر می‌توان آزادی انسان را در انتخاب سرنوشت خود تأکید نمود؟

رمز بزرگ خدا شناسی در خود شناسی است. اگر از بخشش‌های بزرگ یزدان به انسان آگاه شویم، از شادی و شوق به پرواز آئیم و چون فرشتگان شویم. در آن صورت ارمعان اختیار را تنها برای تکامل خود و دیگران بکار ببریم. در آن حال نظرگاه ما از دایره کوچک "من" به همه آفریده‌های یزدان، و از "الآن" به ابدیت گسترش خواهد یافت. فرستادگان یزدان هرگز مقصودی جز گسترش این دو دایره و برداشتن مرزهای خودبینی و کوته نظری از روح انسان نداشته و ندارند. اگر این دو دایره گسترش یابد و این مرزها از میان بروند، نوع انسان به حد کمال رسد و جهان زیبائی بهشت بربین یابد.

از ماست که بر ماست

بنابر آمار، بیشتر مردمان به وجود خدا ایمان دارند. این مؤمنان لازم است درباره این پرسش بیاندیشند و به آن پاسخ گویند: آیا ممکن است که خدای مهریان بندگانش را بدون راهنمایگذاری؟ آیا پدر و مادری که از فضیلت عدالت و محبت بهره‌مند باشند، ممکن است که از راهنمایی فرزندانشان غفلت

^۱ حکماء عباد: بندگانی که از عقل و خرد بپره دارند.



ورزند و آنها را به حال خود گذارند؟ اگر چنین چیزی از انسان عادل و عاقل و عاشق ممکن نیست، چگونه از خالق جهان ممکن است؟ پس راه شادمانی و کسب عزت جاودانی در این است که نقشه یزدان را برای سعادت انسان و بنای صلح و صفا در جهان بپذیریم، و سرنوشت جاودانی خود را به حلقه‌های سست در سیرت انسان و تمایلات و هوس‌های نفس نزدیک بین و توانا که در همه ما حکمفرماست نسپریم:

- لذت حال را از عزت مآل برتر نشمریم.
- قصور در کسب دانش و دانائی را گناهی بزرگ شمریم، زیرا دانش و دانائی نور زندگانی ماست. چگونه ممکن است در تاریکی راه را یافت و احساس خوشی و امنیت و آسایش نمود؟

پس بجای اینکه خدا را مقصوس شمریم، شایسته است بگوئیم: "از ماست که بر ماست" نه از خالق جهان که انسان را بخاطر عشق آفریده، ما را آئینه کمال و جمال خود ساخته و بهزیور خرد و اختیار آراسته، تا هر یک از ما در پرتو نور خرد، به کمال آزادی و اختیار، نه به اجراء و اظهار قدرت و اقتدار، فرستادگانش را بشناسیم و بپذیریم و در عشق به خدا و خود و همه بندگان خدا همداستان شویم.

نقش خدا راهنمایی و اظهار عشق و دعوت است، نقش ما اجابت و پذیرش عشق و دعوت خدا:

ای بندگان!... این راه در میان راه‌ها مانند آفتتاب جهانتاب است در میان ستارگان...
این است سخن یکتا خداوند بی‌مانند.^۰ حضرت بهاءالله

ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی نیاز را به گوش جان بشنوید، تا شما را از بند گرفتاری‌ها و تیرگی تاریکی‌ها آزاد فرماید و به روشنائی پاینده رساند.^۱ حضرت بهاءالله



ای بندگان! آگر درد دوست دارید، درمان پدیدار. آگر دارای دیده بیننده اید، گل روی یار در بازار نمودار. آتش دانائی بر افروزید و از نادان بگریزید. این است گفتار پروردگار جهان.^۷

بی نیاز به آواز بلند می فرماید: جهان خوشی آمده، غمگین مباشد. راز پنهان پدیدار شده، اندوه‌گین مشوید. آگر به پیروزی این روز بی بری، از جهان و آنچه دروست بگذری و به کوی یزدان شتابی.^۸



بخش هفتم



آغاز عصر بی دینی

در آن زمان مردم دنیا سرگرم عیش و نوش خواهند بود.
درست همانطور که در زمان نوح، پیش از آمدن طوفان
بودند. در آن زمان بسیاری از مردمان ایمانشان را از
دست می دهند.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۴، آیه‌های ۳۷-۳۸)

ای مردم! بدزودی زمانی خواهد رسید که ساغر آب
حیاتِ جاودانی، یعنی اسلام، واژگون شود و دیگر
امیر مؤمنان چیزی از آن باقی نماند!
وجه عالم به لامذه‌بی متوجه.^۱

حضرت بهاء‌الله

۲۱



بدبینی به دین و ایمان

بخاطر رویدادهای عصر ما، خاصه رفتار ناشایسته گروهی از مسلمانان بی وجودان و ماجراجو، بسیاری از ایرانیان و اقوام دیگر جهان به دین و ایمان، خاصه به اسلام و حتی به زبان عربی بدبین شده‌اند. آنها گناه را از دین می‌دانند، نه از مردمان ظالم و خودبین.

دوری مردمان از خدا و وضع اسفبار آنان منحصر به مسلمانان نیست. همه کتاب‌های آسمانی، سقوط وجودانی پیروان خود را در عصر ما پیش‌بینی نموده‌اند. این پیش‌بینی‌ها خود نشانه‌ای از آگاهی گوینده آنهاست. آیا از این روشنتر می‌توان سقوط مسلمانان و دوری آنان را از قرآن پیش‌بینی نمود:

يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي أَتَخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا.

سوره فرقان، آیه ۳۰

ترجمه ۱: ای پروردگار! قوم من [مسلمین] از این قرآن دوری جسته‌اند!

ترجمه ۲: ای پروردگار! به یقین قوم من، این قرآن را ترک گفته‌اند!



حضرت امیر نیز در نهج البلاعه خبر قرآن را تأیید و تأکید فرموده‌اند:

زمین و زمان بهزیر بار خون و خونریزی و فریاد جنگ، سخت به لرزه درآید... بدلاً نزشتو فراوان و نیک اندیشان خوشرو اندک گردند... چشمۀ پاک راستی، به خشکی نشیند و رودخانه دروغ و پستی طغیان کند. مردم به زبان، ظاهر کنند و به دل، یکدیگر را دشمن دارند... و سرانجام بر تن پاک و آراسته اسلام پوستین واژگون امیر مؤمنان ناموزون پیوشاند.^۲

ای مردم! بزودی زمانی خواهد رسید که ساغر آب حیات جاودانی، یعنی اسلام، واژگون شود و دیگر چیزی از آن باقی نماند!^۳

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند اگر مسلمانان بنابر خواست یزدان عمل می‌نمودند، جمیع مردم جهان به شرف ایمان به موعود تازه فائز می‌گشتند.^۴

حضرت مسیح نیز وضع اسفبار مردم عصر ما، از جمله پیروان خود را، با وضع مردمان در زمان حضرت نوح مقایسه فرموده‌اند:

در آن زمان مردم دنیا سرگم عیش و نوش خواهند بود. درست همانطور که در زمان نوح، پیش از آمدن طوفان بودند. در آن زمان بسیاری از مردمان ایمانشان را از دست آنجیل متی، فصل ۲۴، آیه‌های ۳۷-۳۸ می‌دهند.

حضرت بهاء‌الله نیز وضع اسفبار دین و ایمان و مؤمنان را در عصر ما بازها پیش بینی فرموده‌اند:

وجه عالم بهلامذهبي متوجه.^۵

نقش پیشوایان مذهبی در اشاعه تعصب و جدائی میان مردم جهان

پیامبران یزدان، بیش از هر گروه، پیشوایان مذهبی را مسئول سقوط دین و فتنه و جدائی میان مردم جهان دانسته‌اند. بسیاری از پیشوایان، معنای سخن



یزدان را به میل خود تغییر می دهند، سپس تعییر و تفسیر خود را به خدا نسبت می دهند. حضرت مسیح آنها را "پیامبر دروغ" نامیده اند. چگونه می توان آنها را شناخت؟ می فرمایند میوه زندگی آنها، یعنی پیامد گفتار و رفتارشان، بهترین معرف آنهاست.

این پیش بینی ها از کتاب مقدس، مرتبط به پیشوایان عصر ماست:

در آن روز... پیشوایان شما، شما را گمراه و سرگردان خواهند نمود.^{*}
اشعا، فصل ۳، آیه های ۷-۱۲

حضرت مسیح پیشوایان گمراه کننده را بخاطر پیشگوئی های دروغشان و اشاعه جدائی و دشمنی و تعصب میان مردمان "پیامبران دروغ" می نامند و بما چنین اخطار می دهند:

مواظب باشید! آنها در جامه گوسفند نزد شما می آیند، اما در باطن گرگ های درنده اند. آنها را از میوه شان بشناسید. آیا کسی می تواند از خار، انگور و یا انجیر به دست آورد؟
حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۷، آیه های ۱۴-۲۰)

حضرت بهاءالله نیز شباهت پیشوایان ظالم و فتنه گر را به گرگ، تأیید و تصدیق فرموده اند:

ای جهلای معروف به علم! چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذتب [گرگ]
اغنام من شده اید. مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دری و روشن
است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروان های مدینه و دیار من است.^۶

رسم بر این بوده که پیشوایان مذهبی را "علمای" بخوانند. حضرت بهاءالله،
پیشوایان قشری و کوتاه نظر را گاهی "علمای نادان" و گاهی "جهلای

* نگارنده کتابی به انگلیسی درباره نقش پیشوایان مذهبی در سرنوشت جهان نگاشته ام. می توانید آنرا از این وب سایت دانلود کنید: www.TheKnowledgeOfGod.com



معروف به علم" می‌نامند. برخلاف تصور بسیاری از مردمان، علم و عقل و یا عالم و عاقل واژه‌های برابر نیستند. چه بسا کسانی که از علم بی‌بهره‌اند، اما در آسمان خرد و دانائی، ستارگانی تابان و درخشانند. از بر نمودن حدیث و قرآن، تسلط بر کتاب مقدس، و تحصیل در حوزه مذهبی، انسان جاهل و ظالم را عاقل و عادل نمی‌کند.

نقش پیشوایان مذهبی در همه آئین‌ها، چه یهودی، چه مسیحی، چه مسلمان یکسان بوده. آنها همواره پیروانشان را از شناسائی پیامبران تازه زیدان باز داشته‌اند. این گفتار خطاب به پیشوایان زردشتی—دستوران—است، اما درباره همه پیشوایان صادق است:

کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده. به‌جای نیاز، آز نمودار. راه خداوند خدا را گم کرده‌اند. گمراهند و خود را دارای راه می‌دانند. پیشوایان را گواه نمودیم و آکاه کردیم تا در این روز گواهی دهنند و بندگان را به‌پاک یزدان رسانند. بگو! ای دستوران از خواب برخیزید و از بیهوشی به‌هوش گرایید. آواز بی نیاز را به‌گوش جان بشنوید و به‌آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید.^۷

آنچه پرتو راستی را مانند آئینه مصفا در خود می‌نماید، توانائی حس بینش ماست، نه مقدار دانش ما. دانش بدون بینش یا بینائی درون، ناتوان و نابیناست. دانش و بینش دو بخشش بزرگ یزدان به‌انسانند:

ستایش بیننده پاینده‌ای را سزاست که... مردمان را بهبارگاه بلند بینش و دانش راه داد.^۸

نقش پیشوایان در منع مردمان از پذیرش پیامبران یزدان تازگی ندارد. در جمیع عصرها، آنها پیروانشان را از شناسائی موعودشان باز داشته‌اند. در این پیام خطاب به‌فردی زردشتی، موبدان متعصب و کوتاه‌نظر آن آئین را "بیگانگان" می‌شمرند، پیشوایان بیگانه‌ای که پیروانشان را از خدای یگانه دور می‌دارند:



ای بندۀ یزدان! از بیگانگان بیگانه شو تا بیگانه را بشناسی. بیگانگان مردمانی هستند که شما را از بیگانه دور می‌نمایند.^۹

در این گفتار، بیگانگان را، اغیار و فرستاده خدا را یار می‌نامند:
به‌گفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر.^{۱۰} حضرت بهاءالله

حضرت مسیح فرمودند "دوباره می‌آیم". ظهور حضرت بهاءالله، وعده حضرت مسیح را تحقق بخشیده. بیشتر مسیحیان تاکنون این فرستاده یزدان را نشناخته‌اند. بنابر گفتار حضرت مسیح، هرگاه منکران آن موعود، پس از سفر از این سرا قصد بهشت برین می‌کنند، در پاسخ به‌آنها، آن فرستاده یزدان می‌فرمایند: "من اصلاً شما را نمی‌شناسم! از من دور شوید!" با این پاسخ، این منکران را نااشنا یا بیگانه می‌شمرند. اگر حضرت مسیح را بار اول به درستی شناخته بودند، بار دوم نیز می‌شناختند. در آنصورت، دوست آشنا بشمار می‌رفتند، نه غریب‌بهی اعطا:

گمان نکنید هر که خود را مؤمن نشان دهد، به بهشت خواهد رفت. ممکن است عده‌ای حتی مرا "خداؤند" خطاب کنند، اما به حضور خدا راه نیابند. فقط آنانی می‌توانند به حضور خدا برسند که اراده پدر آسمانی مرا بجای آورند.

در روز قیامت بسیاری نزد من آمده، خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، ما پیام تو را به مردم رساندیم و با ذکر نام تو، ارواح ناپاک را از ناپاکان بیرون کردیم و معجزات بزرگ دیگر انجام دادیم. در پاسخ به‌آنها خواهم گفت: "من اصلاً شما را نمی‌شناسم، از من دور شوید، ای بدکاران."

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۷، آیه‌های ۲۱-۲۳)

اینگونه اخطارها بارها در آثار آئین بهائی تکرار شده، زیرا شمار منکران و گمراه کنندگان بسیار است:



بگو! اهریمنان در کمینگاهان ایستاده‌اند، آگاه باشید و به روشنایی نام بینا از تیره‌گی‌ها خود را آزاد نمائید. عالم بین باشید نه خود بین. اهریمنان نفوosi هستند که حائل و مانعند ما بین عباد و ارتقاء مقاماتشان.^{۱۱}

نظری مختصر به آمار جنگ‌ها و کشtarها

درباره این آمار اسفبار، لحظه‌ای بیاندیشید تا به توانائی نفس امامره و تسلط آن حاکم مکار و جبار بر روح انسان و نقش آن در سرنوشت جهان پی برید:

- در طی هزاره‌های پیشین، کشورهای جهان پیوسته در جنگ و پیکار بسر برده‌اند. سبب این جنگ‌ها میان کشورهای جهان چه بوده؟ کره شمالی را در نظر گیرید. حاکمان آن کشور در نهایت ظلم و استبداد بر هم میهنان خود حکومت می‌کنند. صدها هزار نفر از ساکنانش از گرسنگی جان داده و می‌دهند، با این حال حاکمانش به تأسیس یکی از بزرگترین ارشش‌ها در عالم و تسلیحات اتمی پرداخته‌اند. کره شمالی بهترین و خالص‌ترین آزمایشگاه بی‌دینی است. این آزمایشگاه بما نشان می‌دهد که رفتار و پندار و گفتار مردم بی‌دین چگونه است.
- گروهی مخرب به نام القاعده حدود ۳,۰۰۰ نفر از مردم آمریکا را به قتل رساندند. این کشtar چه هنگامه‌ای در دنیا برپا کرد! می‌گویند حافظه تاریخی انسان کوتاه است. در جنگ‌های داخلی آمریکا، تنها بخاطر تعصب نژادی، ۷۵۰,۰۰۰ نفر کشته شدند. چرا اینگونه کشtarها را فراموش می‌کنیم؟ چرا نمی‌گوئیم مشکل دنیا، رنگ پوست انسان است؟
- مردم رواندا از دو قبیله تشکیل یافته‌اند. وقتی یکی از آنها به قدرت رسید، حاکمانش تصمیم گرفتند که قبیله دیگر را بکلی محو کنند. در



این کشتار، حدود ۸۰۰,۰۰۰ نفر به قتل رسیدند. چرا نمی‌گوئیم: مشکل عالم قبیله است؟

- حاکمان بی‌دین روسیه و چین موجب قتل ده‌ها میلیون نفر از هموطنان خود شدند. گروهی دیگر از مردم بی‌دین، به‌نام "کِمروژ" وقتی در کمبوجیه به قدرت رسیدند، حدود یک میلیون نفر از مردم تحصیل کرده و هنرمند را کشتند. چرا نمی‌گوئیم: مشکل عالم بی‌دینی است؟
- هیتلر به‌کمک صدها هزار نفر از ساکنان اروپا، موجب مرگ شش میلیون یهودی و پنج میلیون از اقوام دیگر شد. حدود یک میلیون از آنها کودک بودند. علاوه بر این، جنگ بین‌الملل دوم را به میان آورد. در آن جنگ حدود ۵۰ میلیون نفر کشته شدند. هدف هیتلر و طرفدارانش پاک‌سازی جهان از نژاد غیرآریا بود. چرا نمی‌گوئیم مشکل عالم نژاد پرستی است؟
- ژاپونی‌ها در یک حمله به‌چین، صدها هزار نفر از ساکنان بی‌دفاع آن کشور را در نهایت قساوت به قتل رساندند. چرا نمی‌گوئیم مشکل بشر تعصّب وطنی است؟
- یکی از بزرگترین جنایات در تاریخ بشر، دزدیدن میلیون‌ها سیاه پوست از آفریقا و صدور آنها به عنوان کالا به کشورهای غربی است. بسیاری از این برده‌ها در طی راه تسلیم مرگ می‌شدند. چرا نمی‌گوئیم مشکل دنیا بی‌رحمی و حرص در کسب مال و منال است؟
- کشور ونزوئلا آزمایشگاه دیگری از تمایلات حاکمان خودخواه و نادان است. این کشور دارای غنی‌ترین ذخایر نفت در دنیاست. در سال‌های اخیر حکومت آن به دست مردمانی افتاده که از خرد و وجودان بی‌بهره‌اند. در آن کشور غنی، ظلم و فساد و جنایت و فقر و بیکاری از حد تصور



خارج است. مردم تحصیل کرده که قادر به ترک وطنند، گروه گروه به کشورهای دیگر در گریزند. رفتار این حاکمان کمترین رابطه‌ای با عقاید مذهبی آنان ندارد. چرا نمی‌گوئیم مشکل دنیا مردم نادان و خودخواه است؟

• آغا محمد خان قاجار بخاطر مقاومت و شجاعت مردم کرمان، جنایتی مرتکب شد که در تاریخ بشری سابقه است. بخاطر انتقام از مردم شجاع آن شهر، هزاران نفر از آنان را کور کرد. چرا نمی‌گوئیم مشکل جهان انتقام‌جویی است؟

• در سال‌های اخیر در کنگو، بخاطر کسب قدرت، حدود چهار میلیون نفر کشته شدند. بخاطر کسب قدرت، صدام با بمب‌های سمی، هزاران نفر از کردها را به قتل رسانید و به ایران نیز حمله کرد. در این جنگ، یک میلیون از ایرانیان کشته و زخمی شدند. اسکندر جنگجو و خرابکار موجب مرگ هزارها نفر مردم بی‌گناه و خرابی زیباترین و پر شکوه‌ترین قصر جهان، قصر هخامنشی، شد. چرا نمی‌گوئیم مشکل جهان، حررص در کسب قدرت است؟

• در سراسر عالم، بخاطر مشروبات الکلی، صدها هزار نفر در تصادفات جانشان را از دست داده و می‌دهند. تنها در کشور مکزیک، بخاطر مواد مخدّره، در چند سال اخیر حدود ۳۰,۰۰۰ نفر و در کلمبیا ۲۲۰,۰۰۰ به قتل رسیده‌اند. چرا نمی‌گوئیم مشکل عالم الکل و مواد مخدّره است؟

• بنابر آخرین آمار، در انگلستان، چهل درصد از کودکان از آسیب‌های روانی و احساسی رنج می‌برند. چرا نمی‌گوئیم مشکل جهان، کودک آزاری است؟



- همانطور که می‌بینیم، بنابر آمار پیش، اکثر کسانی که در بزرگترین جنگ‌ها در دنیا (دو جنگ بین‌الملل) شرکت داشتند و بزرگترین جنایت را مرتکب شدند (کشتن ۱۱ میلیون مردم بی‌گناه در دوران حکومت هیتلر، و دزدیدن و فروختن ملیون‌ها نفر از مردم آفریقا به عنوان کالا) از کشورهای مسیحی بودند. با اینحال چرا مردم عصر ما، این آمار را به‌یاد نمی‌آورند، و تنها مسلمانان را خرابکار و جنایتکار می‌شمرند؟

مفهوم از ذکر این آمار، دفاع از گروهی خرابکار نیست. مقصود، انسان‌شناسی است. هدف، ارائه نمائی وسیع از تاریخ بشر، خاصه وضع اسف‌بار همه ملت‌ها در زمانِ اخیر است.

آماری که ذکر شد تنها قطره‌ای از دریای پر طلاطم دنیا در عصر ماست. این آمار و ده‌ها آمار دیگر بما نشان می‌دهند که مشکل جهان دین و ایمان نیست. مشکل اصلی، خاصه سبب جنگ و دشمنی میان ملت‌ها، همکاری میان نفس نزدیک‌بین و زودباور توده مردمان، و نفس ظالم و جاهجوی گروهی از زمامداران و پیشوایان جاهطلب است که با تزویر و ریا به حکومت و قدرت می‌رسند. این ترکیب غما‌افزا سرنوشت مردم دنیا را همواره در اختیار داشته:

- عشقی زمامداران و پیشوایان به قدرت و ثروت.
- پشتیبانی از آنان از جانب مردمان ساده‌اندیش و نادان، و سکوت و عدم دخالتِ دیگران.

آیا عادلانه است که بخاطر ظلم و ستم از جانب معدودی از پیروان یک دین، نسبت به دین و ایمان بدین شویم؟ این تفکر که در خاطر بسیاری از مردمان نسبت به دین گسترش یافته عادلانه نیست. مردمان ظالم و مستبد در میان همه ملت‌ها و آئین‌ها در همه عصرها بوده و هستند.



نفس نزدیک نگر

پیش از اینکه به نقش دین در زندگانی انسان نظر نمائیم، لازم است نخست انسان را بشناسیم. بدون شناسائی بیمار و بیماری، تجویز داروی شفا بخش ممکن نیست. نظری کلی به تاریخ جنگ‌ها و کشتارها در طی قرون و اعصار نشان می‌دهند که منشأ فتنه‌ها و بلاهای جهان، نفس خودبین و نزدیک نگر انسان است، نه دین و ایمان. اگر پیامبران هرگز قدم به عرصه جهان نمی‌نہادند، و اصول اخلاقی را بما نمی‌آموختند، سختی‌ها و بلاهای جهان به مراتب بیشتر بود. کره شمالی بهترین شاهد این مدعاست.

عروف، نفس خودخواه و نزدیک نگر را با صفت "اماره" توصیف نموده‌اند. بنابر کتاب لغت، امّاره یعنی: بسیار امر کننده و تحریک کننده به بدی و شر. این نفس مکار و پنهان‌کار، خود را بسیار زیبا و خردمند جلوه می‌دهد. نخستین و نیرومندترین دشمن آن دانائی و آگاهی است. توانائی ما در دانش و دانائی ماست. انسان شناسی، خدا شناسی، و خدا دوستی، نخستین گام در راه غلبه بر نفس نادان، جاهجو، و خود شیفته، و نزدیک نگر انسان است.

مشیری، شاعر شیرین سخن، این نفس را گرگ درون نامیده و این شعر زیبا را در وصفش سروده:

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| هست پنهان در نهاد هر بشر | گفت دانایی که گرگی خیره سر |
| روز و شب مایین این انسان و گرگ | لا جرم جاری است پیکاری بزرگ |
| صاحب اندیشه داند چاره چیست | زور بازو چاره این گرگ نیست |
| سخت پیچیده گلوی گرگ خویش | ای بسا انسان رنجور و پریش |
| مانده در چنگال گرگ خود اسیر | ای بسا زور آفرین مرد دلیر |
| رفته رفته می‌شود انسان پاک | هر که گرگش را دراندازد به خاک |



| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| خلق و خوی گرگ پیدا می‌کند | هر که با گرگش مدارا می‌کند |
| گرچه انسان می‌نماید، گرگ هست | هر که از گرگش خورد دائم شکست |
| وای اگر این گرگ گردد با تو پیر | در جوانی جان گرگت را بگیر |
| ناتوانی در مصاف گرگ پیر | روز پیری گرکه باشی همچوشیر |
| گرگهاشان رهنما و رهبرند | اینکه مردم یکدگر را می‌درند |
| گرگها فرمان روایی می‌کنند | اینکه انسان هست این سان دردمند |
| گرگهاشان آشنايان همند | این ستمکاران که با هم همراهند |
| با که باید گفت این حال عجیب | گرگها همراه و انسانها غریب |

نفس اماره و خودبین کم و بیش در همه انسان‌ها خاصه مردم جاهطلب و ماجراجو که با مکر و ریا به قدرت و حکومت می‌رسند فعال است. هدف انسان شناسی و خدا شناسی، غلبه بر این نفس فتنه‌گر است. بجای اینکه دین را متهم کنیم، باید نخست نظری به انسان اندازیم و این دشمن درون را بشناسیم. آری، مشکل بزرگ عالم از نفس خودشیفته و نزدیک نگر و نادان و خودبین انسان است، نه از دین و ایمان.

این گونه دعا و تقاضا باید پیوسته از دل ما و دهان ما برآید:

أَيُّ رَبٌ تَرَى عِبَادَكَ أَسْرَاءَ بِأَيَادِي أَنْفُسِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ خَلْصُهُمْ يَا إِلَهِ بِسُلْطَانِكَ
وَقُوَّتِكَ.^{۱۲}

حضرت بهاءالله

ای پورددگار! می‌بینی که بندگان در دست هوس‌های نفسانی خود اسیرند. به نیرو و قدرت خود آنها را رهائی بخش.

لَا تَدْعُنِي بِنَفْسِي لَأَنَّهَا أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ.^{۱۳}

حضرت بهاءالله

(ای پورددگار) مرا با نفس تنها مگذار. زیرا به آنچه نارواست مرا امر می‌دهد.

ای پورددگار!... ای محبوب مهربان! از نفس و هوی بیزار کن و گرفتار محبت خویش فرما تا از خود بگذرم، روی توجیم، خوی تو خواهم، راه تو پویم، از هر قیدی آزاد حضرت عبدالبهاء شوم...^{۱۴}

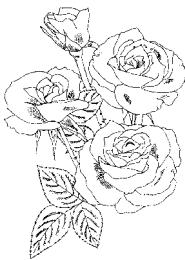


هدف از خداشناسی و خدا دوستی، اسارت نفسی است خودخواه و نزدیک نگر که در همه انسان‌ها کم و بیش حکمفرماست. هیچ نیروئی جز عشق خدا، قادر به تسلط بر این نفس نیست.

مشکل جهان، غلبه نفس نزدیک نگر بر روح انسان، و دوری مردمان از دین پاک پورددگار است، نه از ایمان و عشق به یزدان.



۲۲



نام من دین است مرا درست بشناسید!

اگر دین پاکیزدان، زیان داشت بما چه می‌گفت؟ درود بر شما جویندگان راه راستی! نام من دین است، دین پاک پوردگار. از دیرباز من یار و راهنمای شما بوده‌ام، اما افسوس که آن زمان پایان یافته. در این عصر پرآشوب و پر بلا درباره من بدی‌ها می‌گوئید و می‌شنوید و پیوسته زیان به غیبت من می‌آلائید. اما بخدا سوگند، آن بدی‌ها از من نیست. از غیبت من است، نه از حضور و هستی من. آنچه در میان شما شایع است، جز تهمت و دروغ چیزی نیست.

آنهاei که به کارهای زشت دست می‌زنند، از دین و ایمان کمترین بھرہ‌ای ندارند. این دورویان نام مرا بر خود می‌نهند و به دروغ مرا متهم می‌سازند. من



به آنها گفته‌ام که اگر کسی را بکشید، مانند آن است که جمیع مردم عالم را کشته‌اید. و اگر کسی را زنده کنید مانند آن است که به جمیع مردم عالم زندگی بخشیده‌اید. اما این دورویان گفتار مرا نادیده می‌گیرند تا به آنجا که کشتن دگراندیشان بی‌گناه را لازم بلکه ثواب می‌شمرند. هم خود را به کشتن می‌دهند و هم مردم پاک و معصوم را. من گفته‌ام که گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقوی‌ترین شماست. مؤمنین با تقوی‌حتی از رنجاندن دیگران روگردانند، تا چه رسد به کشتن بی‌گناهان.

افسوس که شما سخت گرفتارید و فرصت پژوهش و تحقیق ندارید تا مرا درست بشناسید. افسوس که حرف این دروغ گویان را حقیقت می‌دانید و مرا مقصّر می‌شمرید. آخر در کدام دادگاه، قاضی با شنیدن گفتار یک وکیل مدافع رأی می‌دهد؟ من انسان‌ها را به راستی و درستی و محبت و عدالت می‌خوانم، نه به دشمنی و ظلم و عداوت.

بعضی از گرگ‌های میش‌نما به نام پیشوایان نماینده خدا، با حریه فریب و ریا به گله مردمان نادان و ساده‌اندیش می‌افتدند، و هرچه دارند از دین و ایمان گرفته تا مال و منال این جهان، همه را به یغما می‌برند. این دنیا پرستان شیرین زبان دشمنان منند، نه دوستان من. آنها قطاع‌الطريقند، نه یار و رفیق مهربان و شفیق:

ایشانند قاطعان طریق الهی و مُصلّ عباد. از حق بطلیید، کلّ را از شرّ این نفوس حفظ فرماید.^۱

بدیهی است پیشوایان یکسان نیستند. در گفتاری، پیشوایان عادل و صالح و نیکوکار را به چشم انسان تشبيه می‌فرمایند. این‌گونه پیشوایان که بسیار کمیابند، بجای اشاعه تعصب و دشمنی و ظلم و انکار، پیروانشان را از چاه



به اوج ماه می‌برند. در آغاز ظهور این آئین، گروهی از آنها، حتی جانشان را در این راه فدا نمودند.

تورا به خدا رفتار زشت دورویان بی‌دین را به من نسبت ندهید. من بی‌گناهم و از رفتار و گفتار و پندار متظاهران به دین و ایمان سخت بری و بیزار. من مظلوم و معصوم. ایکاش و کیلی داشتم خوش بیان که در دادگاه افکار و وجودان مردمان ناآگاه و نادان از من دفاع می‌کرد. اما افسوس که در این عصر پر بلا، مردمان سخت گرفتار نان و آبند، نه در فکر گفتار درست و صواب.

خواستار آگاهی و رستگاری شما

دین پاک و پیراسته،

آنطور که خدا خواسته



حمله اعراب به ایران

از دیرباز ایرانیان از حمله عمر به ایران شاکی بوده و هستند، و حق دارند. اما بسیاری از آنها از وضع نابسامان ایران در آن زمان بی‌خبرند. همانطور که روز را شب در پی و بهار را زمستان در پیس است، قوم‌ها و ملت‌ها نیز پیوسته در نشیب و فرازنده. گاهی آفتاب عظمتشان در تابش است و گاهی در پس ابرهای جدائی و غرور و غفلت، پنهان از دیدگان. شایسته است ما به ایران باستان و پادشاهانی مانند کورش بر خود ببالیم، اما لازم است بدانیم که در هنگام حمله عمر، سلسله ساسانی راه نشیب می‌پیمود. شاهزادگان برای کسب قدرت با هم در رقابت بودند و وحدت نظر نداشتند. اعراب بجای جنگ با کشوری متحد، با لشگریانی متفرق روی رو شدند و آنها را یک یک



از پاي در آوردند. وگنه چرا کشوری به عظمت و وسعت ايران از ايستادگي در برابر گروهي باديه نشين عاجز ماند؟ شايد اعراب از وضع نابسامان حاكمان ايران در آن زمان خبر داشتند، وگنه حتی تصور حمله به کشوری چنین پر قدرت از خاطرshan نمی گذشت.

بنابر گفتار پورداود، پژوهشگر ايران باستان:

از مرگ خسرو پرويز تا بسر کار آمدن يزدگرد سوم يعني در هنگام چهار سال،دوازده تن به شاهي رسيدند و در ميان آنان دون زن و چند کودک خردسال بودند... پيداست که هر يك از اين آمدگان و رفتهگان را که نامهای آنان در "کارنامه" ايران بجای مانده، داستان خونيني است، هيچ کدام از آنان به اين سادگي نيمade و نرفته‌اند، هر يك را آشوي در بي بود و در هر جاي ايران زمين هر کسی به آرزوی تاج و تخت شاهي شورشي بر مي انگيخت. از اين پيشامدهای تلخ که پي در بي روی مي داد، مي توان دريافت که تا به چه اندازه ايران گرفتار سوريختي و آشفتگي و پريشاني شده بود.^۲

مؤبدان کوته نظر زرده‌شتي نيز در اين ماجرا سهمي داشتند. بنابر نظر يك پژوهشگر:

ساسانيان قدرت عظيم خود را در درجه نخست از اين روی از دست دادند که مؤبدان متعصب زرده‌شتي در سختگيري و فشار بر مردم به افراط گرائيدند و دل آنها را که مي بايست در گرو دفاع از وطن و قوميت خود باشد، بهمها جمان تازی متمایل گردند.^۳

چرا به عربی؟

بخاطر حمله عمر به ايران، بسياري از ايران دوستان، به زبان عربى بدبيين شده‌اند، و حتی از ورود واژه‌های عربی به فارسي شاكيند.



بنابر آیات قرآن، اسلام مخصوص ساکنان عربستان بود، نه کشورهای دیگر جهان:

و كذلك اوحينا اليك قرآنا عربيا لتنذر ام القرى و من حولها. سورة شورا، آية ۷
این چنین قرآن را به تو وحی نمودیم تا به ساکنانِ مادر شهرها (مکه) و اطرافش اخطار
دهی (آگاهی بخشی).

سورة انعام، آية ۹۲ و هذا كتاب...لتنذر ام القرى و من حولها.
این کتابی است که به مردم مکه و اطرافش آگاهی می بخشد.*

بنابر آیات پیش، حمله عمر به ایران نشانه‌ای دیگر از توانائی نفس
نزدیک نگر بر انسانی قدرت طلب است، نه حکم قرآن به کشورگشائی.
همانطور که دیدیم اینگونه حمله‌ها و جنگ‌ها میان کشورها، قبیله‌ها و اقوام
گوناگون، همواره رسم مردمان بوده و هست. آیا جایز است که بخاطر
حکومت نفس امّاره در یک انسان خطکار، به دین و ایمان و حتی به زبان
گروهی از مردمان که کمترین نقشی در این فاجعه نداشته‌اند بدین شویم؟
لازم است بدانیم که اعراب نیز بسیاری از واثرهای فارسی را پذیرفته‌اند و
در گفتار خود بکار می‌برند.

فارسی زبانی شیرین و شیواست. در این بیان، این زبان را می‌ستایند:

تازی و پارسی هر دو نیکو است. چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن به گفتار
گوینده است، و این از هر دو می‌آید. امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار
و هوپیدا است، هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.^۴ حضرت بهاءالله

* حضرت مسیح هم فرمودند که تنها برای نجات قوم یهود آمده‌اند:

عیسی فرمود: "حدا مرا فرستاده تا یهودیان را یاری دهم، نه غیر یهودیان را". انجیل متی، فصل ۱۵، آیه ۶
همچنین انجیل متی، فصل ۱۰، آیه‌های ۵-۶



بسیاری از ایرانیان انتظار دارند که آثار آسمانی بهائی تنها به زبان خودشان باشد. بنابراین می‌پرسند: "چرا پیامبر ایرانی بدو زبان فارسی و عربی سخن گفته است؟" این پرسش تنها از ایرانیان است، و این فصل تنها برای آنها نگاشته شده.

نخستین پاسخ به این پرسش که چرا آئین بهائی به دو زبان نازل شده، مرتبط به نقش خاص آئین بهائی در عصر ماست. در گذشته هر آئینی برای گروه خاصی آمده. اما در این عصر، برای نخستین بار آئینی برای جمیع ملت‌ها و امت‌ها آمده است:

این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدنیه‌ای نبوده و نیست. باید اهل عالم طرآً [جمعیاً] به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند.^۵

جمعیت ایران حدود یک صدم جمعیت جهان است. با این حال سهم مهمی از آثار آسمانی بهائی به فارسی نازل شده. مقدار این آثار به چندین برابر قرآن می‌رسد. اگر اعراب فقط یک کتاب آسمانی به زبان مادری خود دارند، ایرانیان ده‌ها کتاب آسمانی به زبان مادری خود دارند. پس مشکل چیست؟

گذشته از این، در زمان ظهور آئین بهائی، زبان عربی در ایران اهمیت خاصی داشت. اگر دو موعود عصر ما به عربی تسلط نداشتند و به آن زبان سخن نمی‌گفتند، مورد اعتماد مردمان، بخصوص علمای زمان، قرار نمی‌گرفتند.

آئین بهائی بر همه ادیان، از جمله اسلام بنا شده و اسلام بر قرآن. آیا می‌توان تصور کرد پیامبری خود را موعود قرآن خواند، اما از سخن گفتن یا نوشتن به عربی عاجز باشد؟



علاوه بر این، عربی زبانی است بسیار غنی. غنایی زبان امکانات بیشتری به‌گوینده می‌دهد. اگر نقاش تعداد محدودی رنگ در اختیار داشته باشد، در اظهار هنر خود عاجز است. مثلاً زیبایی طبیعت را آن چنان که باید نمی‌تواند به ظهور رساند.

لسان پارسی بسیار مليح است و لسان الله در این ظهور به لسان فارسی و عربی هر دو حضرت بهاء الله تکلم نموده، ولکن بسط عربی را نداشته و ندارد.^۶

بخاطر غنای زبان عربی و استعداد بی نظیر آن برای بیان اسرار و حقایق معنوی، آثار آسمانی بهائی زیبائی و سبک تازه‌ای در آن زبان آفریده است که اظهارش در زبان دیگر ممکن نیست. با استفاده از دو زبان فصیح و مليح، آثار آسمانی بهائی به غنای ادبیات جهان به حد وافری می‌افزاید. این ارمغان نو و بی سابقه و این ثروت ادبی و معنوی باید باعث شادی و شکرگزاری شود، نه موجب شکایت و ناشکری.

تصمیم بر اینکه یزدان دانا و آگاه چطور سخن گوید، یا به چه زبانی، از حدود حق و اختیار ما خارج است. فرض کنیم در جشن بزرگ و با شکوهی مهمانیم. انتظار ما از مهماندار چیست؟ که در نهایت ادب و محبت و ملاحظت ما را بپذیرد و برترین طعام‌ها را برای ما مهیا سازد. آیا حق این را هم داریم که بگوئیم چه لباسی بپوشد؟ اگر مهماندار با دوگونه لباس ظاهر شد، با ماست که بر او خردگیریم و زبان بهشکوه گشاییم؟ اگر این حق و اختیار را به مهماندار می‌دهیم، پس ایراد گرفتن از پورددگار برای چه؟

در این گفتار، از مؤثر و جامع بودن زبان عربی سخن می‌گویند، سپس بما می‌آموزند که انتخاب زبان در دست خدادست، نه در دست ما:



اين لغت [عربى] مؤثر و جامع است. لذا از قلم اعلى^{*} اکثر احیان اين لغت جاري و نازل، و گاهی به لسان پارسی اصلی...يافعل ما يشاء و يحكم ما يريده و هو المقدر القدير^{**}.^{***}

ایجاد نوشه هائی چون آثار آسمانی بههائی به عربی کاري است معجزاًسا و بی نظیر که بدون مدد پروردگار امکان پذير نیست. گفتار خدا بزرگترین معجزه خداست. قرآن مجید بارها به این حقیقت گواهی می دهد. با اینکه رسول اکرم به زبان مادری سخن گفتند، یزدان قرآن را بزرگترین نشانه مقام آسمانی آن پیامبر به شمار آورده.

فرض کنید رسول اکرم علاوه بر قرآن، کتاب دیگری می آفریدند در کمال زیبائی، اما به زبان فارسی. آیا مسلمین عالم به آن کتاب نمی بالیدند؟ آیا آنرا نشانه برتری اسلام بر سایر آئین ها نمی شمردند؟ آیا آنرا بزرگترین معجزه پروردگار به شمار نمی آورند؟ آیا نمی گفتند "هرگز در تاریخ بشر سابقه نداشته که کسی به زبانی نا آشنا با چنان زیبایی سخن گوید و سبک تازه ای بیافریند"؟

حضرت باب را در نظر آورید. آن جوان تاجر ۲۵ ساله که عربی نخوانده بود، بيش از ۲۰ جلد، در مدت ۶ سال و چند ماه در نهايit فصاحت و بلاغت به فارسی و عربی نازل فرمود. آیا کسی قادر است که حتی یک جمله به زبانی که هرگز نیاموخته، بنویسد؟ از نظر زیبائی و کمال، بين آن آثار و قرآن تفاوتی نمی توان یافت. آیا معجزه ای از اين بزرگتر می توان تصور نمود؟

* قلم اعلى: اشاره به حضرت بهاه‌الله، خاصه "روح اعظم الهی" در ایشان.

** يافعل ما يشاء و يحكم ما يريده و هو المقدر القدير: او هر چه بخواهد انجام می دهد و به آن حکم می کند. پروردگار مقدّر و قادر است.



اگر پیامبری مرده‌ای را زنده کند، پس از چندی آن مردۀ زنده شده باز می‌میرد. زمان زندگی او سکوت‌های است. اما دوران زندگانی گفتار پورودگار هرگز به پیان نرسد. بهار پر برگ و باری است که هرگز خزان نبیند. تا زمان باقی است و جهان برقرار، هر انسانی تواناست که آن معجزه را به چشم خود ببیند و بستجد.

گیاه و گل پژمرده می‌شوند، اما گفتار پورودگار همیشه باقی و پایدار است.
اعیا، فصل ۴۰، آیه ۸

پس گفتار دو موعود عصر ما به زبان غیر مادری آنها، معجزه‌ای است بس بزرگ و ارمنانی بی‌نظیر و جاودان از نزد یزدان به مردم جهان. این باید جای شگفتی و شکرگزاری باشد، نه موجب شکایت و خردگیری.

چند نکته درباره آثار آسمانی بهائی به فارسی. زبان فارسی از نظر شعر بسیار غنی است. انگار این زبان را از آغاز روزگار برای شعر ساخته‌اند. به بینید چقدر شعرای طراز اول داریم، شعرایی که مشاشان در عالم نیست. اگر تمام آثار شعرای بزرگ جهان را در یک طرف بگذاریم و آثار شعرای بزرگ ایران را در طرف دیگر، خواهیم دید که پرتو آن‌همه شعرای بزرگ در برابر شعرای ایران چون درخشش ستارگان در برابر خورشید است. اما اگر این مقایسه را در مورد نثر نویسان ایران به عمل آوریم، نتیجه به عکس می‌گیریم. در تاریخ چند هزار ساله ادبیات ایران، چند نویسنده بزرگ بخاطر می‌آوریم؟ این تفاوت فاحش بین شعر و نثر از کجاست؟ علل بسیار در کار است. دو علت مهم به نظر می‌رسند: یکی ساختمان زبان فارسی، و دیگر کمبود لغات آن.

آثار آسمانی بهائی که بهبیش از صد جلد می‌رسند، این دو ضعف نثر فارسی را جبران می‌کنند. با معرفی کلمات و ترکیبات تازه، زبان مادری ما را در شیرینی و کمال به حد زیبائی اشعار شعرای بزرگ ما می‌رسانند. هم واژه‌های تازه به فارسی می‌افزایند و هم بما نشان می‌دهند چطور آن واژه‌ها



را با هم بیامیزیم، به طوری که همان کمال و زیبائی شعر فارسی را در نظر بیافزینیم. این مسئله بقدرتی وسیع است و به حدی مهم که شایسته یک کتاب جدآگانه است. شکی نیست که در آینده، زبان دوستان و زبان شناسان، در این میدان قلم فرسائی بسیار کنند. در آن زمان، ایرانیان قدر و مقام و زیبائی و غنای آثار آسمانی بهائی را به فارسی خواهند شناخت.

شایسته است ما ایرانیان قدر زبان خود را بدانیم و افتخار کنیم که پورددگار با گفتار خود، بار دیگر زبان فارسی را زنده نموده و به آن ذخائری سرشار به مردم جهان بخشیده است. جای شکرگزاری و شادی است که پیامبری با "خبری بزرگ" برای عامه مردم عالم بهدو زبان سخن گفته، و در کمال زیبائی و اعتدال، پارسی و تازی را چون شیر و شکر بهم آمیخته است، شیرینی از پارسی و غنا از تازی.



بخش هشتم



اسرار شناسائی پیامبران یزدان

ای ببلان الهی! از خارستان ذلت به گلستان معنوی
بشتایید... چشم‌ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد.
و گوش‌ها را مژده دهید که هنگام استماع آمد. دوستانِ
بوستانِ شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد. و
هدهداں صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده. ای
عاشقان روی جانان! غم فراق را به سور وصال تبدیل
نمایید. و سُم هجران را به شهد لقاء بیامیزید.^۱
حضرت بهاءالله

۲۳



دو رمز بزرگ آفرینش: یگانگی و تنوع*

رمز زیبائی و جلوه و جلای آفرینش را در تنوع، و رمز سعادت و صلح و صفا را در یگانگی می‌توان یافت.

چون به گلستان در آئیم، ملاحظه نمائیم که این گل‌های رنگارنگ چقدر جلوه دارد. اختلاف الوان [رنگها]، زینت گلستان است. اگر یک رنگ باشد، جلوه ندارد... اختلاف الوان زینت عالم انسان است. پس نباید سبب اختلاف گردد.^۲
حضرت عبدالبهاء

اختلاف نظر در معانی گفтар پورده‌گار در جمیع اعصار موجب جدائی و دشمنی میان مردمان و تجزیه ادیان بوده و هست. آئین بهائی با معرفی چند اصل، این مانع را بکلی از میان برداشت: آنچه سبب اختلاف و علت اختلاف و تفرقی بود از میان برخاست.^۳ حضرت بهاءالله

* وحدت در کثرت: Unity in Diversity. تنوع در زمینه یگانگی.



از جمله اصولی که در آئین بهائی برای اشاعه تنوع در زمینه دوستی و یگانگی و صلح و صفا توصیه شده، از این قرارند:

- هر کوشش و کاوشی باید با یاد خدا و بندگی در برابر او آغاز شود:
حضرت بهاء‌الله آغاز‌گفتار، پرورش پروردگار است.^٤

میزان حقیقت، گفتار پروردگار است. هر اندیشه‌ای و هر نظری باید با آیات الهی سازگار باشد. مؤمنان باید گفتار یزدان را نادیده گیرند و سخنی مباین آن بر زبان آرند. پیش از هر چیز باید از آیات الهی الهام گیرند، و به یاری آن آیات به تفکر و تأمل و بحث و مشاوره پردازنند.

- هر فردی باید نظر خود را در نهایت خصوع و بندگی و محبت و ملایمت ابراز دارد، و آنرا هدیه‌ای به خزینه علم و آگاهی عالم انسان شمرد. اگر دیگران نظرش را پذیرفند "مقصود حاصل والا تعرض باطل"^٥ است.

- هیچ فردی حق ندارد خود را مرجع یا پیشوای پندارد و نظرش را حقیقت مطلق انگارد. در این آئین، رسم پیشوای داشتن یا از مرشدی پیروی نمودن، بکلی از میان رفته است. در این عصرِ ترقی و اشاعه علم و دانش، دیگر نیازی به خاخام، دستور، کشیش، و مجتهد نیست.

- اصرار و ابرام در اظهار و اثبات عقیده و گفتار—چه درست، چه نادرست—ابداً جائز نیست.

- مجادله در گفتار در هر هنگام و بهر صورت مذموم و محکوم است:

غافل‌ترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید.^٦
حضرت بهاء‌الله

- اگر نظر مخالفی داریم، باید با آیات الهی بسنجمیم و به میزان خرد توسل جوئیم، سپس در غایت ملایمت و ادب و احترام و رعایت حکمت،



نظر خود را ابراز داریم. توسل به احساسات به نیت غلبه بر دیگران ابدًا جائز نیست.

- آگر نظر ما مورد قبول نیفتند، شایسته نیست آرزو دخاطر شویم. زیرا هدف ما آگاهی بخشیدن است و به حقیقت رسیدن، نه احساس فتح و ظفر در اظهار گفتار و نظر.
- از تفاوت و تنوع افکار و آراء نگران نشویم، بلکه به عکس از دگراندیشان بخواهیم که افکار خود را در نهایت آزادی ابراز دارند. زیرا بنابر گفتار حضرت عبدالبهاء:

باقه حقیقت، شاعر ساطع از تصادم افکار است.^۷

اختلاف و جدائی و دشمنی میان پیروان ادیان به سبب عدم رعایت این اصول به میان آمده. جای شادی و شکرگزاری است که در این عصر و در این آئین، آنچه موجب اختلاف و جدائی است از میان رفته و آنچه موجب یکرنسگی و دوستی است جایگزین آن گشته.

باید کل با یکدیگر به وفق و مدارا و محبت سلوک نمایند. و آگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد، یا نرسیده باشد، باید به کمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند، من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند.^۸
حضرت بهاءالله

در طی قرون و اعصار، دو گونه از مردمان پیوسته موجب جدائی و جنگ و دشمنی بوده‌اند:

- کسانی که در صحت افکار خود اصرار می‌نمودند و خود را مرجع تقلید و منبع آگاهی و دانائی می‌شمردند.
- کسانی که تحمل شنیدن افکار و آراء دگراندیشان را نداشتند و از این حقیقت غافل بودند که تنوع آراء موجب تفکر و ترقی است. "یگانگی در



تنوع" یا "وحدت در کثرت" پایه آئین بهائی است. بنابر گفتار حضرت عبدالبهاء، همانطور که گل‌های رنگارنگ موجب زیبائی گلستانند، افکار متنوع و گوناگون نیز به جهان اندیشه و عرفان زیبائی می‌بخشند. اصل "تنوع و یگانگی" راهنمای ما در جمیع شئون مادی و معنوی است.

حضرت بهاه‌الله در یکی از آیات الهی این اصل را با تفسیر و تأویل واژه "حکمت" بما آموخته‌اند. آن بیان پر معنا و زیبا باید تا پایان روزگار سرمشق مردم جهان قرار گیرد. یک دنیا درس حکمت در آن پنهان و آشکار است.

برای جلوگیری از اختلاف و جدائی میان مؤمنان، حضرت بهاه‌الله در آن بیان، سیزده معنی از معانی واژه "حکمت" را بنابر عقیده و تصویر متداول میان مردمان ذکر می‌فرمایند. اگر چه اکثر آن معانی با معنای ظاهری و اصلی "حکمت" سازگار نیستند، با این حال می‌فرمایند:

بعضی از این تأویلات [معانی درونی] که در بیان حکمت ذکر شد، هریک در مقام خود صحیح است، چه با اصول احکام الهی مخالف نیست.^۴ حضرت بهاه‌الله

بنابر این، تنها محدودیت ما در اندیشه و گفتار، مخالفت با آیات الهی است. این چنین آزادی و دگراندیشی در فکر و بیان، موجب ترویج خلاقیت و اشاعه اصل "وحدت در کثرت" یا "یگانگی در تنوع" میان مؤمنان است. یگانگی از یک جانب، آزادی اندیشه و بیان از جانب دیگر، نور علی نور است، و حکمت بر حکمت. این است رمز جمال و کمال آفرینش و شکوه و جلوه آئین الهی. از این بهتر چه می‌خواهی؟

آئین بهائی بما می‌آموزد که به افکار دیگران با نظر گذشت و رافت بنگریم و به یقین بدانیم که سرانجام، بارقه حقیقت سر از تاریکی برون آورد و پرتو آگاهی و بینائی، ابرهای اوهام و افکار خام و بی‌پایه را متلاشی سازد.



در کلمات احدی به دیده اعتراض ملاحظه منماید، بلکه به دیده شفقت و مرحمت
حضرت بهاءالله مشاهده کنید.^{۱۰}

صبر و گذشت و شفقت میان مؤمنان، موجب استحکام آئین یزدان و اشاعه
محبت و یکنگی در عالم انسان گردد. زیرا هدف علم رسیدن به "علوم"
است. جدائی و خودخواهی و عدم گذشت، ما را از رسیدن به "علوم و
مقصود" باز می‌دارد. این بیان کوتاه و زیبا از خالق ما، در هنگام گفتگو با
دگراندیشان—چه از پیروان این آئین باشند، چه نباشند—باید پیوسته مد نظر
ما و مدار گفتار ما باشد:

آنچه را دارائید بنماید. اگر مقبول افتاد، مقصود حاصل، والا تعرض باطل.^{۱۱}
حضرت بهاءالله

وحدت و یگانگی میان مردم جهان، پایه اصلی آئین یزدان و راه حل جمیع
مشکلات انسان است. اینگونه دعوتنامه‌ها بارها در گفتار پروردگار تکرار
شده:

ای دانايان ام! از بیگانگی چشم بداريد و به یگانگی ناظر باشيد و به اسبابی که
سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئيد. اين يك شبر عالم يك
وطن و يك مقام است. از افتخار كه سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت
اتفاق است توجه نمائيد. نزد اهل بها، افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است،
نه به وطن و مقام. اى اهل زمين! قدر اين کلمه آسماني را بدانيد، چه که به منزله
کشتی است از برای دریای دانائی، و به منزله آفتای است از برای جهان بینائي.^{۱۲}
حضرت بهاءالله

عاشروا مع الاديان كلها بالروح والريحان.^{۱۳}
حضرت بهاءالله با پیروان همه آئین‌ها با شادی و شعف معاشرت نمائید.

سپس در تفسیر و تأثیر گفتار پیش می‌فرمایند:



از این بیان آنچه سبب اختناب و علت اختلاف و تفرقی بود از میان برخاست.^{۱۴}
حضرت بهاءالله

بنابر گفتار پیش، آیا می‌توان از روی اکراه و اجبار و یا با نظر تعصب با دیگران معاشرت نمود؟ آیا می‌توان پیروان آئین‌های دیگر را کوچک شمرد؟ در صورتی می‌توانیم با دیگران با شادی و شعف معاشرت نمائیم که آنها را از دل و جان دوست داریم. اجرای این منشور و دستور، نوشداروی بلاهای جهان و نخستین گام در راه هم‌آهنگی و یکزنگی میان پیروان ادیان است.

بهائی یعنی چه؟

این خطابه مختصر از حضرت عبدالبهاء، هنگام خدا حافظی با مردم آمریکا، در آغاز قرن بیستم (۱۹۱۲)، به این پرسش پاسخ می‌دهد:

این آخرین وصیت من به شما است و به کرات برای شما صحبت داشتم و به وحدت عالم انسانی دعوت کردم که جمیع بشر بندگان خداوند هستند و خدا به جمیع مهریان. کل را رزق میدهد و حیات می‌بخشد... جمیع روی زمین، یک کره است و جمیع امم، یک سلاله‌اند و کل بندگان یک خداوندند. پس هر نفسی سبب دورت دیگری شود نزد خدا گنه‌کار است. خدا جمیع قلوب را مسرور می‌خواهد تا هر فردی از افراد در نهایت سعادت زندگی نماید و از اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی و تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد.

شما که الحمد لله چشمان بینا شد و گوشتان شنوا گشت و قلبتان آگاه، دیگر نباید نظر به این تعصبات و اختلافات نمائید... با آنکه خدا به جمیع مهریان است، آیا جائز است ما که بندگان او هستیم با یکدیگر جنگ و جدال نماییم؟... خلاصه مبادا قلی را آزرده نمائید یا در باره یکدیگر غیبت کنید. با جمیع خلق یگانه باشید، جمیع را خویشان خود شمرید. همیشه مقصدتان این باشد که دلی را مسرور کنید، گرسنه‌ای را اطعام نمائید، برنهای را بپوشانید، ذلیلی را عزیز کنید، بیچاره‌ای را چاره ساز

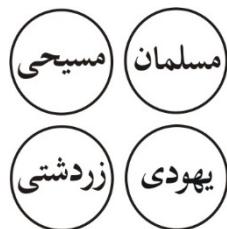


گردید، و پریشانی را سرو سامان بخشید. این است رضای الهی، این است سعادت ابدی، این است نورانیت عالم انسانی.

چون من برای شماها عزّت ابدیه خواهم، لذا چنین نصیحت می نمایم. می بینید در بالکان چه خبر است، چه خونها ریخته می شود، چقدر اطفال یتیم می گردد، چگونه اموال به خارت می رود، چه آتشی شعله ور است؟ با وجودی که خدا آنها را به جهت محبت خلق کرده، آنها خون یکدیگر میریزند. خدا آنها را برای تعاون و تعاضد یکدیگر آفریده، آنها به نهض و غارت همدیگر مشغولند... پس شما باید همت را بلند نمائید، بدل و جان بکوشید، بلکه نورانیت صلح عمومی بدرخشد، این ظلمت بیگانگی زائل گردد، جمیع بشر یک خاندان شوند، و هر فردی خیر عموم خواهد... ملاحظه نمائید که انبیای الهی چه خدمات و بلایائی دیدند به جهت اینکه نوع بشر محبت یکدیگر گردند و به حبل الفت و اتفاق تشبّث نمایند، و آن نفوس مقدسه حتی جان خود را فدا کردند. به بینید چقدر خلق غافلند که با وجود این زحمات هنوز در جنگ و جدالند.^{۱۵}

نقش آئین بهائی چیست؟

به این چند دایره نظر اندازید:



پیروان هر یک از آئین‌ها در دایره کوچکی تولد یافته و به آن خو گرفته‌اند. اگر از آن دایره پای بیرون نهند، دنیائی می بینند بدون مرز، دنیائی که در آن یک حقیقت مانند قوس و قزح در نهایت شکوه و زیبائی تابان است.



اگر چه رنگ‌های این قوس آسمانی متفاوتند و هر کدام نام ویژه‌ای دارند، اما حقیقت آنها و منشأ آنها یکی است. آئین‌ها نیز پرتویک آفریننده‌اند که در زمان‌های گوناگون با نام‌های گوناگون بر جهان تابیده‌اند.

نقش آئین بهائی اشاعهٔ پرتو آگاهی و برداشت مرزهای جدائی است. تنها راه صلح و سعادت مردم جهان در این است که از دایره‌های کوچک اجدادشان پای بیرون نهند تا دنیائی تازه بهینند. پرتو آگاهی دایره‌های جدائی را که حکم سایه دارند از میان می‌برد.

تفاوت میان آئین‌های الهی در اسم آنهاست. زیرا منشأ آنها یکی است. اگر از لایه اسم بگذریم، منشأ واحد آنها را به روشنی می‌بینیم.

اسماء، عباد را از مالک و خالق آن منع نموده.^{۱۶}

حضرت بهاءالله

این آئین تا کنون ملیون‌ها نفر از مردم جهان را از دایره‌های اجدادی بیرون آورده و به آنها آزادی بخشیده—آزادی از تصورات دروغ و بی‌پایه که مردمان نسل به نسل بهارث برده و حقیقت شمرده‌اند.

نقش ما در تحقّق

نقشه‌یزدان

آئین بهائی نقشه‌ای است برای تأسیس تمدنی جهان‌نگر و جهان‌آرا که عالم شبیهش را ندیده. در این ماجرا هر یک از ما نقشی داریم. باید مانند اعضای یک پیکر با یکدیگر همکاری و همیاری نمائیم تا نقشه یزدان هرچه زودتر تحقّق یابد. ما نباید هرگز نقش خود را کوچک شمریم. منشأ همه کشفیات و اختراعات شگفت‌انگیز مغز ماست. قدرت این مغز توانا بسته به همکاری سلول‌هایی است چنان کوچک که چشم ما قادر به دیدن آنها نیست. این‌همه شگفتی‌ها در دنیا از همیاری این سلول‌ها پدید آمده.



از هر یک از ما کاری ساخته است که در انجامش نباید غفلت ورزیم. خداوند انتظاری متفوق قدرت ما از ما ندارد و بما وعده می‌دهد که اگر گفتار او را بکار ببریم، هر غیر ممکنی، ممکن شود. تنها آفریننده ما از استعدادات نهفته در درون ما آگاه است. چه بسا یک گام از جانب یک فرد بشر دوست، نتایج غیر قابل تصور بهبار آورده. هر یک از ما مسئولیم سهم خود را هرچه کوچک باشد در این ماجرا به‌اجرا رسانیم. صاحب این دنیا را نیازی بما نیست. اگر ما سهم خود را به‌اجرا نرسانیم، تنها خود را محروم ساخته‌ایم. زیرا نقشه خدا سرانجام به‌تحقیق خواهد رسید. شرکت ما در نقشه‌اش، رسیدن به‌هدف را آسان‌تر می‌کند. از رنج‌ها و بلاهای عالم می‌کاهد، و ما را زودتر به‌مقصود می‌رساند.

ما به‌این جهان برای رفع نیازهای جسمانی نیامده‌ایم. هدف ما تکامل روح ماست. اگر در رسیدن به‌این هدف قصور ورزیم، مانند کاهی در هوا معلقیم. بستگی به‌خدا و نقشه خدا، ناگهان ما را به‌جهان هستی متصل می‌سازد و بر شادمانی و کامرانی ما صدها و هزارها بار می‌افزاید.

اصل مذهب... اتحاد و اتفاق خلق بوده... حال ملاحظه کن که این گوهر پاک چگونه به‌غبار اوهام آلوده گشته.^{۱۷}

ای اهل عالم! مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است، او را سبب عداوت و اختلاف ننمایید.^{۱۸}

بگو! ای عباد، اسباب نظم را سبب پیشانی منمایید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید.^{۱۹}

این گفتار کوتاه نشان می‌دهد که پیروان ادیان، خاصه پیشوایانشان، آئین‌یکتای یزدان را چگونه تقسیم نموده‌اند:



از تیشه ظنون، اصنام اوهام می‌تراشند، و به مصنوع خود عاکف و ساجد و خاضع می‌شوند.^{۲۰} حضرت بهاء الله

| | |
|---|------------------------------|
| پیروان هر دینی تمایل دارند باورهایشان را بهترین شمرند. این تمایل جز ظن و گمان چیزی نیست. | از تیشه ظنون |
| برای اثبات برتری خود، به فکر چاره‌ای می‌افتدند. اگر مسیحی‌اند، می‌پندارند که مسیح تنها نجات‌دهنده است. اگر مسلمانند می‌پندارند که اسلام آخرین و کامل‌ترین دین است. | اصنام اوهام می‌تراشند |
| بُتی که از ظن و گمان در عالم تصور آفریده‌اند، آفریده خدا می‌شمرند، به آن بُت سجده می‌کنند و آن را می‌پرستند. در این صورت، چه انگیزه‌ای دارند که به آئین‌های دیگر به نظر انصاف بنگرند، یگانگی و یکزنگی آنها را دریابند، و منشأ واحد آنها را بشناسند؟ | به مصنوع خود ساجد می‌شوند |

ناظر به دنیا و آنچه در اوست نباشد، چه که کل فانی خواهد شد. جهد نمائید در اعمال و افعال و اموری که اثر آن دائم و باقی است از شما به عرصه ظهور جلوه نمایید...^{۲۱}

حضرت بهاء الله

هدف این کتاب شرح نقشه یزدان برای اصلاح جهان نیست. اصول و اساس این نقشه در کتابی دیگر نگارش یافته:

آئین بهائی

پیام آسمانی برای صلح و سعادت جهانی، ۳۸۰ صفحه



۲۴



خاتِمِ انبیاء یعنی چه؟

وحدت پیامبران

پذیرش آئین تازه الهی جز اقرار بهادامه فضل پروردگار به بندگانش چیزی نیست. زیرا همانطور که خدا یکی است، دین هم یکی است. در طی زمان، همان دین بهنامها و صورت‌های گوناگون جلوه می‌کند.

پروردگار چون آفتاب و پیامبرانش چون آئینه‌اند. آفتاب را با آئینه چه شباهتی است؟ یکی نور می‌بخشد، دیگری نور می‌گیرد. بدیهی است آئینه‌ها متنوع و متفاوتند، اما آفتاب تنها و یگانه است. پس نوری که در همه پیامبران می‌تابد، همان نور است. "تفاوُتی میان پیامبرانش نمی‌گذاریم" اشاره به پرتو



یزدان است که در همه پیامبران می درخشید. آیا می توان در نور آفتاب بر هر جا و هر موقع بتابد تفاوتی یافت؟ بر همین قیاس، آیا می توان میان نوری که از یزدان همواره بر همه پیامبران تابیده تفاوتی دید؟

سوره بقره، آیه ۲۸۵ لا نُفَرْقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُسُلِهِ.

میان فرستادگانش فرقی نمی گذاریم.

پس "بین احمد" اشاره به پیامبران نیست. در درجه نخست اشاره به نور واحدی است که در زمان های گوناگون از آئینه پیامبران بر مردم جهان تابیده است. پیامبران یزدان اگرچه به ظاهر متفاوتند، اما بخارط نور واحد، یک پیامبرند.

منتقدان از ترکیب "بین احمد" یعنی "میان یکی" ایراد گرفته اند. چون تفاوتی میان یک چیز با خودش نمی توان یافت. این منتقدان معنای باطنی آیه قرآن را ندانسته اند.

از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که میفرماید "لا نُفَرْقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُسُلِهِ". اعتراض نموده اند که "احمد" را مایین نه... حضرت بهاءالله

وحدت میان پیامبران و آیات نازله بر آنان بارها در آثار آسمانی بهائی تأکید و تکرار شده:

این آیات همان آیاتی است که نقطه بیان [حضرت باب]، به آن مبعوث شد و محمد رسول الله به آن ظاهر و روح [حضرت مسیح] به آن ناطق و کلیم [حضرت موسی] به آن حضرت بهاءالله ثابت.^۲

میان پیامبران جدائی ننهیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان. جدائی و برتری میان ایشان روانه.^۳ حضرت بهاءالله

وحدت پیامبران پاسخی است به مشکل "ختام النبیین". زیرا پیامبران تنها بخارط نور یزدان پیامبرند. پس هر فرستاده ای در عین حال هم اولین و هم



آخرین پیامبر است. نور واحد، خالق ماست که واژه‌های زمان و نام درباره او صادق نیست. منشأ آن نور هرگاه و هر کجا بتاولد، یکی است:

من هم اولم و هم آخر. حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۲۲، آیه ۱۳)

درباره رسول اکرم می‌فرمایند:

اوست ختمی که بَدَءَ [ابتدا] از او ظاهر و اوست آخری که اول از او باهر... هوالاَوْ
حضرت بهاءالله
والآخر والظاهر والباطن.^۴

در این بیان، ظهور پیامبران را به طلوع آفتاب تشبيه می‌فرمایند:

مَثَلُهُمْ بَيْنَ خَلْقَكُمْ كَمِيلُ الشَّمْسِ. كُلُّمَا تَطْلُعَ وَتَغْرِبَ إِنَّهَا هِيَ شَمْسٌ وَاحِدَةٌ.
حضرت بهاءالله

مَثَلُّ أَنَّهَا مِيَانٌ خَلْقٌ تُو، مَثَلُّ آفَتَابٍ اسْتَ. هَرَگَاهٌ طَلْوَعٌ وَغَرْوَبٌ كَنْدٌ، هَمَانٌ آفَتَابٌ
يَكْتَاسَتٌ.

سوء تفسیر گفتار پروردگار

بیشتر ایرانیان بر این تصویرند که "خاتم انبیاء" یعنی "آخرین پیامبر". اگر شما به ترجمه‌های قرآن به فارسی نظر اندازید، می‌بینید که مترجمین مسلمان از ترجمه واژه "خاتم" امتیاع می‌ورزند. آیا ایرانیان معنای اصلی خاتم را می‌دانند؟ چرا مترجمین، این واژه را ترجمه نمی‌کنند؟ در برابر "خاتم النبیین" می‌نویسند: "خاتم انبیاء". اگر شما به ترجمه‌های قرآن به انگلیسی نظر اندازید، می‌بینید که تمام مترجمین (چه مسلمان چه غیر مسلمان، چه از ممالک عربی چه غیر عربی) در برابر خاتم النبیین، می‌نویسند: **مُهَرُّ پِيَامْبَرَان** (The Seal of Prophets).

تفسرین قرآن چه رابطه‌ای میان "مُهَر" و "آخرین بودن" یافته‌اند؟ آنها گفته‌اند: "چون جای مهر آخر مدرک یا نامه است، پس رسول اکرم آخرین پیامبر



است." آیا جای مهر حائز اینقدر اهمیت است؟ اگر بر تصدیق رانندگی شما مهر را بالای مدرک بگذارند از اعتبار ساقط است؟ هدف مهر تصدیق محتوای مدرک است. چنانکه "تصدیق امضا" در فارسی مصطلح است.

نتایج این سوء تفسیر را نباید کوچک شمریم. زیرا می‌تواند تا ابد مسلمین را از شناسائی پیامبرانی که پس از رسول اکرم آمده و می‌آیند باز دارد.

مسیحیان نیز آنچه مخالف می‌لشان است نادیده گرفته‌اند و گفته‌اند که موعد ما از آسمان سوار بر ابر می‌آید، نه از کشوری مانند ایران یا عربستان. بیشتر آنان نیز مانند مسلمانان از سوء تفسیر یک واژه از پذیرش رسول اکرم و دو موعد عصر ما امتناع ورزیده‌اند.

یهودیان هم همان روش را برگزیده‌اند. بیشتر آنان با سوء تفسیر واژه "پادشاه" از شناسائی پیامبرانی که پس از حضرت موسی آمده‌اند محروم شده‌اند.

نمونه‌های پیش نشان می‌دهند که سوء تفسیر تنها یک واژه، چه پیامدهای وخیمی در پی دارد. شایسته است از سرنوشت پیشینیان درس عبرت گیریم و خود را از این‌گونه خطاهای مستثنا نشمریم.

بسیاری از واژه‌ها معانی متعدد دارند. رسم این است که در آغاز معنای معمول واژه را برگزینیم. اگر آن معنا به نظر معقول نیاید، به معانی دیگر متوصل شویم. مثلاً معنای متدال و اصلی واژه "مولا" "سَرْوَر" است و معنای ثانوی آن "دوست". رسول اکرم فرمودند:

من کنت مولاه فهذا علی مولا.

هر کس مرا مولا خود می‌داند، علی هم مولا او است.

اما گروهی از مخالفان حضرت امیر، معنای ثانوی "مولا" را برگزیدند و گفتند که منظور رسول اکرم این است که باید حضرت امیر را دوست خود



بشمریم. به این ترتیب، توجه به معنای ثانوی یک واژه، دشمنی و در رنگی میان مسلمین انداخت و باعث خونریزی‌ها و جنگ‌های بسیار شد.

در قرآن مجید مسلمین "امت وسط" نامیده شده‌اند. مفسرین مسلمان به جای پذیرش معنای درست این واژه، معانی دیگر از آن استنباط نموده‌اند. مثلاً می‌گویند: منظور از "امت وسط" این است که مسلمین امتی عادل و متعادلند.

آیا هیچ امتی مانند مسلمانان بخاطر مذهب موجب قتل یکدیگر شده‌اند؟ در عصر ما گروه‌های افراطی به ظاهر مسلمان، موجب ظلم‌ها و فجایع بسیار و کشتار صدها هزار نفر مردم بی‌گناه شده‌اند. آنها حتی بناهای باستانی کشورشان را از بن برانداخته‌اند. در عراق نسبت به زنان و دختران "ایزدی" فجایعی شرم‌آور مرتکب شده‌اند. چگونه می‌توان چنین امتی را عادل و میانه رو انگاشت؟ آیا امتی که همه امامانشان را کشته‌اند، عادل و متعادلند؟

نقش پیشوایان مذهبی

گروهی از مؤمنان می‌پرسند: "پیشوایان ما که این همه علم آموخته‌اند، پیامبر شما را نشناخته‌اند، چگونه ما بشناسیم؟" اگر شما این پرسش را دارید، از خود بپرسید: "من کدام خانه را ترجیح می‌دهم؟ خانه پر از علم را، یا خانه پر از عشق را؟" برهمین قیاس، خالق ما کدامیک را ترجیح می‌دهد؟ کدام خانه لایق اوست؟ خانه‌ای پر از عشق و بندگی یا خانه‌ای پر از تکبر و تعصب و فقه و فلسفه؟ چه انسانی و چه مغزی و چه قلبی لایق نزدیکی بخدماست؟ قلب پاک یا مغز پر از محفوظات؟ شما کدامیک را ترجیح می‌دهید؟ آیا میان عشق خدا و علم مدرسه شbahتی هست؟ به مسجد رفتن و فقه و فلسفه خواندن و زبان تازی آموختن، کمترین رابطه‌ای با خدا شناسی و



خدا دوستی ندارد. این هدیه بی‌نظیر و جاودانه را تنها با قلب پاک و مصضا
و کوشش و کاوش و دعا می‌توان بدست آورد.

در هنگام ظهور پیامبران، پیشوایان چه نقشی داشته‌اند؟ بیشتر آنها از
پرده‌های "منع" بوده‌اند و پیروانشان را از شناسائی پیامبران یزدان منع
نموده‌اند. این‌گونه آیات در گفتار پروردگار بسیار است:

اگرچه الیوم علمای عصر حجاب شده‌اند بین حق و خلق، ولکن زود است که کل
حضرت بهاءالله به خسران خود اعتراف نمایند.^۱

ای عشر علماء! به‌اسم حق بر مستند عزّت جالسید و به‌ذکرش پیشوای خلق شده‌اید
ولکن از او غافل و معرض. تاکی در فراش غفلت مرده مانده‌اید و به‌حبل اریسمان!
انکار متمسکید؟ یوم، یوم اقرار است و یوم، یوم اقبال. بگذارید او همایات و ظنون را
و با افتدۀ [دلهاي] مقدّسه متزهه، به‌وجه الله [جهره خدا] توجه نمایید.^۲ حضرت بهاءالله

مزده این ظهور در جمیع کتب آسمانی واضح و ظاهر و مشهود است. حیف است
انسان از این مقام بلند ارجمند محروم ماند. و سبب و علت احتجاج خلق در رتبه
اولیه صاحبان عمامه بوده و هستند.^۳ حضرت بهاءالله

مساجد که به‌کلمه‌ای از کلمات حق خلق شده و عزّت یافته به‌آن مفتخرند و بدمالک
حضرت بهاءالله و خالق و محقق آن کافر و معرض.^۴

رسم روزگار بر این بوده که دزدان روح و روان با هنر مکروه ریا و پنهان‌کاری
به‌دل‌های مردم ساده‌اندیش راه یابند و گزیده‌ترین بخشش‌های یزدان را
به‌انسان، به‌یغما برند و اثری از جای پای خود نگذارند. تا مردمان این سارقان
را نشناسند، دنیا آرامش نیابد. ردیه نویسان که کتابشان مملو از دروغ و بهتان
است، از این‌گونه دزدان روح و روانند:

شیاطین ارض در اضلال عباد کوتاهی ننموده و نخواهند نمود. باید لئالی محبت او
را به‌اسم او محفوظ دارید تا دست خائنین آن را آلوهه ننماید و از طراوت باز
حضرت بهاءالله ندارد.^۵



شیاطین در کمین بوده و هستند و به‌اسم حق ناس را گمراه نموده و می‌نمایند.^{۱۱}
حضرت بهاءالله

چهونه جایز است که بر صاحب کتب [حضرت باب] که چندین مجلدات از او ظاهر شده به‌حروف‌های فلان مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبیه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی‌البلاد، پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی‌بهره گردند؟^{۱۲}

به‌او ناظر باش و بر حبّش مستقیم و به‌ذکرش ذاکر و مشغول. اوست مونس قلوب مطهره. کلّ باید مقرّ و منزل او^{*} را به‌اسم او از سارقین و خائنین و ظنون و اوهام حضرت بهاءالله محفوظ دارند.^{۱۳}

پیشوایانی که از مقام و منصب بگذرند و از فرستادگان جدید یزدان پیروی نمایند، بسیار کمیابند. در بیشتر آنان، فقه و فلسفه غرور و تکبر می‌آفیند، صفاتی که موجب جدائی انسان از یزدان است. دانش بدون عشق و بینش و انصاف و عدالت، ما را از شناسائی حقیقت باز می‌دارد.

از این گذشته، اتکاء به‌دیگران و تقليد از پیشوایان، مخالف نقشه آفرینش ماست. اتکاء و تقليد، روابط ما را با خالق ما بكلی بر هم می‌زند. شخص مقلد بجای اينکه پروردگار را راهنمای خود داند، پیشوا را به‌اين مقام می‌رساند و او را خداي خود می‌گيرد.

یوم قیامت، خداوند سؤال می‌فرماید از هر نفسی به‌آنچه فهم اوست، نه به‌اتّباع او نفسی را... کل بنفسه مکلفند.^{۱۴}

به‌سلاسل [زنگیرهای] تقليد چنان بسته شده‌اید که اگر جنود [الشگرها] سماوات و ارض جمع شوند از گشودنش عاجز گردند.^{۱۵}

مهمنترين مسئوليت ما در اين دنيا، شناسائي فرستاده‌های خدادست. اين مسئوليت را به‌هیچ وجه نمی‌توان به‌کسی واگذار نمود. در اين مثل بيانديشيد:

* مقرّ و منزل او: اشاره به قلب انسان که مقرّ و منزل خدادست.



آیا مادری سالم، می‌تواند مسئولیت پورش و تربیت کودک نوزادش را به دیگران بسپرد؟ بر همین قیاس، خالق ما مسئولیت شناسائی فرستادگانش را به ریک از ما سپرده است. اما برخلاف اراده پورودگار، بیشتر مردمان، یا از پدر و مادرشان تقليد می‌کنند و یا پیشوایانشان را داور دانا و آگاه و عادل می‌شمنند. این رسم و سنت کاملاً مباین و مخالف نقشه آفرینش انسان است. در این گفتار، خالق ما شهادت می‌دهد که هر یک از ما می‌توانیم زیبائی و کمال یزدان را در پیامبرانش به‌چشم جان به‌بینیم و بشناسیم، در غیر این صورت، این مسئولیت بزرگ هرگز بما داده نمی‌شد. تنها مانع ما، حجاب یا پرده نفس ماست که چهره زیبای خدا را می‌پوشاند. تا این پرده را از میان بر نداریم، از دیدار جمالش عاجزیم. برداشتن این پرده بزرگترین هدف و چالش ما در این دنیاست.

به حجاب نفس، خود را محتجب مسازید، چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعت مشهود آید. پس در این صورت، هر نفسی به نفسه قابل ادراک جمال سبحان [زیبائی یزدان] بوده و خواهد بود. چه که آگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر [قیامت] بین یدی الله [نژد خدا] آگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمالم مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احادی اقبال ننمود و کل را معرض مشاهده ننمودم، لذا اقتضا [پیروی] به ایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده‌ام، هرگز این عذر مسموع نماید و مقبول نگردد. چه که ایمان هیچ نفسی بدون [به‌غیر] او معلق نبوده و نخواهد بود.^{۱۶}



۲۵



در وصف گفتار حضرت باب بنابریک سوره از قرآن

شاید آشکارترین نشانه حقانیت قرآن، پیش‌بینی‌های آن کتاب است که در بهاءالله در قرآن در طی ۹۳۶ صفحه نگارش یافته. رویدادهای آئین بهائی از جزئی تا کلی در قرآن مجید پیش‌بینی شده‌اند. علاوه بر این، کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان، بیش از هزار بار به ظهور دو موعود عصر مخبر داده و رویدادهای زندگانی آنها و پیروانشان را پیش‌بینی نموده‌اند*:

* این پیش‌بینی‌ها و تحقق آنها در ظهور دو موعود عصر ما در این کتابها نگاشته شده:

I Shall Come Again, 522 pages

Lord of Lords, 634 pages

King of Kings, 510 pages



اگر این عباد...در آیات کتاب ملاحظه نمایند...جمعی امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می نمایند.^۱ حضرت بهاه‌الله در کتب قبل جمیع آنچه ایام ظاهر، مذکور است.^۲

بزرگ‌ترین دانشمندان و عقلاً عالم از پیش‌بینی عاجزند. تنها خداوند از آینده با خبر است. حال شما درباره یک فرد امی در عربستان در آن محیط بدوى تفکر کنید. چگونه ممکن است چنین فردی از آینده خبر گیرد؟ آیا جز به‌وحی الهی چنین چیزی ممکن است؟ پیش‌بینی‌های قرآن نه تنها حقانیت دو پیامبر عصر ما را به اثبات می‌رسانند، به حقانیت رسول اکرم نیز شهادت می‌دهند.

باید آگاه باشیم که مژده‌های قرآن درباره دو موعد عصر ما همه سهم مهمی از سخن یزدانند. هرگز نباید پیش‌بینی‌های کتاب‌های آسمانی را از گفتار پوردگار به‌شمار نیاوریم. بدیهی است احادیثی که از رسول اکرم و امام‌ها نقل شده، هرگز اعتبار آیات قرآن را ندارند و تنها در صورتی قابل اعتمادند که با قرآن سازگار باشند.

با اینکه احادیث بسیار...با وجود این، جز ذکر کتاب [قرآن] چیزی نفرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد...اگر اموی و یا احداثی غیرکتاب الهی علت و دلیل برای هدایت خلق بود البته حضرت بهاه‌الله در آیه مذکور می‌شد.^۳

چند آیه بعد تنها بخاطر رابطه آنها با گفتار فرستاده عصر ما انتخاب شده‌اند. آنها در مورد هر پیامبری صادقند، اما دقت در معانی آنها نشان می‌دهد که به ظهور پیامبری تازه خبر می‌دهند.

فَلَا أُفْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ.
سوره حafe، آیه‌های ۳۸-۳۹

سوگند به آنچه بر چشم شما آشکار و از چشم شما پنهان است.



سوره حafe، آیه ۴۰

إِنَّهُ لَقُولُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.

آن گفتار پیامبری بزرگوار است.

سوره حafe، آیه ۴۱

وَمَا هُوَ بِقُولٍ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ.

گفتار شاعر نیست! چقدر شما کم ایمانید! (شمار کمی ایمان می‌اورند).

سوره حafe، آیه ۴۲

وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَدَكُّرُونَ.

گفتار کاهن هم نیست! چه کمیابند کسانی که پندگیرند!

سوره حafe، آیه ۴۳

تَبَزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

[گفتارش] از سوی پروردگار عالمیان نازل شده.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيِمِينَ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزٌ.

سوره حafe، آیه‌های ۴۴-۴۷

آگر به دروغ گفتاری به اسم ما گفته شود، دست راست دروغگو را می‌گیریم، سپس شاهرگش را قطع می‌کنیم. هیچ‌یک از شما نمی‌تواند مانع این کار بشود.

سوره حafe، آیه ۴۸

وَإِنَّهُ لَتَذَكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ.

او ذکری است برای مردم با تقوی.

سوره حafe، آیه ۴۹

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ.

و ما می‌دانیم که گروهی از شما او را دروغگو می‌شمرند.

سوره حafe، آیه ۵۰

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ.

او منشأ حسرت و غم برای منکرین است.

سوره حafe، آیه ۵۱

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينَ.

به یقین او حق است.

سوره حafe، آیه ۵۲

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ.

پس به ذکر و ثنای نام پروردگار بزرگت بپرداز.



مترجمین قرآن چون به ظهور پیامبری پس از رسول اکرم باور ندارند، واژه "او" را یا حذف می‌کنند و یا به رسول اکرم و قرآن مجید رابطه می‌دهند. دقت در آیات پیش نشان می‌دهد که این واژه مرتبط به زمانی دیگر، آئینی دیگر، و پیامبری دیگر است:

- نام سوره و مطلب آن درباره قیامت است. همانطور که در بِهَاءُ اللَّهِ در قرآن به تفصیل بحث شده، در قرآن از دو قیامت سخن رفت. قیامت جهان جاودان و قیامت این جهان، یعنی هنگام ظهور قائم موعود. در این سوره، بهردو قیامت اشاره شده.

- در تمام موارد، بجای "این رسول" و "این کتاب" واژه "او" بکار رفته:

♦ آن: به یقین او (چهار بار)

♦ هو: او (یک بار)

- آیات پیش به وقایع آینده—پس از ظهور اسلام—اشاره می‌کنند. در آغاز همان سوره می‌خوانیم:

سورة حاقة، آیه ۱۵

فَيُوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقْعَةُ.

در آن روز "واقعه" تحقق خواهد یافت.

سورة حاقة، آیه ۱۷

وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ شَهَادَةً.

تخت رب تورا در آن روز "هشت" حمل می‌کنند.

عدد "هشت" اشاره به مرقد حضرت باب است که بر هشت ستون استوار است. لقب ایشان نیز "رب اعلی" است.

- مترجمین "فَلِيَالاً مَا تَؤْمِنُونَ" را به این صورت ترجمه می‌کنند: "چقدر کم ایمانند!" ترجمه درست‌تر این است: "تعداد کمی از شما ایمان می‌آورید."



- **وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ:** او وسیله یادآوری برای مردم متقدی است. واژه "ذکر" از القاب مهم حضرت باب است. و بعضی از مترجمین، در برابر "تذکرہ"، واژه Reminder بکار می‌برند. آن مترجمین همین واژه را برای "ذکر" بکار می‌برند. یک هدف حضرت باب این بود که به مردمان تذکر دهنده که زمان ظهور موعد بعد—حضرت بهاءالله—فرا رسیده. برای ظهورش آماده شوید.

- **وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ:** بهیقین او حق است.

ترکیباتی شبیه "إِنَّهُ لَحَقٌ" (او حق است) بارها در بسیاری از آیات دیگر در اشاره به موعد عصر ما بکار رفته.

- **فَسَبَّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ:** پس بزرگ دار نام رب بزرگت را. ترکیب "اسم رب" نیز در آیات دیگر در اشاره به حضرت رب اعلی بکار رفته است.

- این آیات در آغاز اشاره به کم ایمانی مردمان و غفلت و انکار آنان می‌کنند. این مطلب نیز در سراسر قرآن تأکید و تکرار شده.

جای شگفتی بسیار است. مسلمین یک کتاب را که به زبان پیامبر اسلام نازل شده معجزه می‌شمرند، و بنابر شهادت قرآن آشکارترین دلیل حقانیت او می‌دانند. اما بسیاری از آنان، ده‌ها جلد کتاب از حضرت باب و ده‌ها جلد کتاب از حضرت بهاءالله را دلیل نمی‌شمرند. در حالی که بسیاری از این آیات به زبانی غیر از زبان مادری آن دو موعد نازل شده. آن مؤمنان با عدم توجه به آیات الهی که در این زمان نازل شده، به این پیش‌بینی قرآن تحقیق بخشیده‌اند:

چقدر شما کم ایمانید! شمارکمی ایمان می‌آورند!

چه کمیابند کسانی که پند گیرند!

چگونه است که عبرت نمی‌گیرید؟



آیات پیش شهادت می‌دهند که اگر کسی گفتاری را به دروغ وحی آسمانی شمرد، خداوند مانع گسترش ادعای او خواهد شد، و او را ریشه‌کن خواهد نمود:

وَلُوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَوِيلِ لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتَيْنَ فَمَا مِنْكُمْ مَنْ أَحَدٌ عَنْهُ حَاجِزٌ.

سوره حاقة، آیه‌های ۴۷-۴۶

اگر به دروغ گفتاری به اسم ما گفته شود، دست راست دروغگو را می‌کیریم، سپس شاهرگش را قطع می‌کنیم. هیچ‌یک از شما نمی‌تواند مانع این کار بشود.

حضرت باب و حضرت بهاه‌الله گفتارشان را تماماً به خدا نسبت داده‌اند. سبب چیست که آئینشان در سراسر جهان در بیش از ۲۰۰ کشور گسترش یافته و روز به روز شماره پیروانشان بیشتر می‌شود؟

قالب متشابهات

برای کشف حقیقت، باید زبان خاص خدا را بشناسیم، والا فکر ما از سطح قشر یا پوست بیرون نمی‌رود. شیرینی گفتار خدا در مغز گفتار اوست. اگر تنها پوست را بچشیم لذتی نمی‌بریم. بسیاری از سخنان پروردگار در قالب متشابهات قرار دارد. زبان متشابهات مانند صدفی است که دردانه معانی و اسرار در آن پنهان است.

مردم قشری نمی‌توانند از پوست بگذرند، و به همین سبب غالباً با اشکال روی رو هستند. کلید شناسائی گفتار پروردگار در این است که قشر را درهم شکنیم و به مغز برسیم. در عالم مغز و معنا همه‌چیز سازگار و زیباست. در راه تکامل معنوی، این چالش ما و مانع ماست. عرفاً از این حقیقت کاملاً آگاه بوده‌اند. مولوی چه زیبا سروده:

پوست را بهر خران بگذاشتم

ما ز قرآن مغز را برداشتیم

همیشه منکران پیامبران یزدان مردم قشری بوده‌اند که تحقق خبرها و بشارات را موافق فکر ضعیف و سطحی خود نیافته‌اند. هنوز مسیحیان معنای آسمان، یهودیان معنای پادشاه، و مسلمانان معنای خاتم را نشناخته‌اند. تا از زندان تاریک و غم‌افزای قشر نرهیم، هرگز بهینش و آزادی فکر نرسیم و به اسرار گفتار پورده‌گار بی نبریم.



۳۶



نقش ما در این دنیا

همبستگی ایمان و عمل

خداوند، آفریننده ما، صاحب ما، و معلم ماست. دروسِ مدرسهٔ زندگی را او معین می‌کند، نه ما. نخستین درس مدرسهٔ آفرینش این است: اگر دانش آموزی در آزمایش زندگی بهترین نمره را بگیرد، اما به معلمش اعتماد نکند، از زیان کاران است. کتاب‌های آسمانی شهادت می‌دهند که برای کسب رضای یزدان، شناسائی فرستاده خدا و رفتار نیک و بی‌ریا هر دو واجب و لازمند. هر یک از آنها بدون دیگری مقبول پروردگار نیست.

کردار احده امروز مقبول نه، مگر نفسی که از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و به سمت یزدان توجه نموده.^۱ حضرت بهاء‌الله



معرفت حق تمام و کامل نمی شود مگر به متابعت آنچه امر فرموده.^۲ حضرت بهاءالله ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچین عمل حضرت بهاءالله به آنچه امر فرموده.^۳

چه فایده اگر انسان عمری بگذراند، به حساب خودش آدم خوبی باشد، اما رضایت صاحب و عاشق و خالق خود را بدست نیاورد؟ آیا قصور و غفلتی از این بیشتر می توان تصور نمود؟

روابط خدا با بندگانش عاشقانه است. در این گفتار، خدا ما را "عاشقان" خود، و خود را "معشوق و محبوب" ما می نامد:

ای پروانگان! بی پروا بشتایید و بر آتش زنید. و ای عاشقان! بی دل و جان، بر معشوق بیائید، و بی رقیب نزد محبوب دوید.^۴ حضرت بهاءالله

پروانه چنان عاشق نور است که بجای بیم و فرار از شعله های شر بار شمع، خود را با آن شعله ها می آمیزد و از سوختن پروا ندارد. عشق ما نیز به خدا که هم عاشق و هم معشوق ماست، باید چنین آتشین باشد. چقدر غم انگیز است که به چنین عاشقی و معشوقی بی اعتنا باشیم و از آفریننده ای که "نور آسمانها و زمین" است بی بهره مانیم.

به بینید خالق ما به مردمانی که از پذیرش نقش خود در این دنیا و سرنوشت جاودانی خود غافلند، چه می گوید:

ای مردگان فراش غفلت!

قرن ها گذشت و عمر گران مایه را به انتها رسانده اید و نفَس پاکی از شما به ساحت قدس ما نیامد. در آبُرِ [دریاهای] شرک^{*} مستغرقید و کلمه توحید بر زبان میرانید.

* آبُرِ شرک: دنیا را با خدا شریک شمردن. چه بسیارند کسانی که به زبان خدا را می پرستند، اما در دل به دنیا عشق می ورزند و عمرشان را تماماً در کسب ثروت بیشتر هدر می دهند و از زندگانی جاودانی ثمری برای خود نمی بزنند.



مبغوض مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود گرفته‌اید^{۷۰} و در ارض من به کمال خرمی و سرور مشی می‌نمائید و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است و اشیای ارض از تو در گریز. اگر فی الجمله بصر بگشائی صدهزار حزن را از این سرور خوشتردانی و فنا را از این حیات نیکوتر شمری.^{۷۱} حضرت بهاءالله

اصولاً چرا انسان از دعوت آفریننده و عاشق خود و فرستادگانش که تنها بهاراده او سخن می‌گویند روی بگرداند؟ چرا نتایج وخیم بی‌ایمانی را از خاطر ببرد و سرنوشت جاودانی خود را به مخاطره اندارد؟ آیا از عشق بهیزادان و ایمان به جهان جاودان، ضرری به انسان می‌رسد؟ آیا افتخاری برتر از نزدیکی به خدا می‌توان تصور نمود؟

بنابر شهادت کتاب‌های آسمانی، مقام و ارزش ما بسته به عشق ما به خدا و پذیرش فرمان‌های اوست. ما در صورتی به آزادی حقیقی می‌رسیم که نقش خود را در برابر آفریننده خود بپذیریم. چرا کسی از کسب این افتخار بزرگ سر باز زند و روحش را از بخشش‌های بی‌کران و جاودان یزدان بی‌بهره گذارد؟ چرا کسی فقر را از غنا برتر شمرد؟

از نظر یزدان، انسان خوب کیست؟

به خود مشغول نباشد. در فکر اصلاح عالم و تهذیب^{۷۲} امم باشد.^{۷۳} حضرت بهاءالله

^{۷۰} مبغوض مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود گرفته‌اید: اشاره به مردم دنیا پرست که بجای خدا، به دنیا عشق می‌ورزند، و بجای پذیرش حقیقت، توهمنات و تعصبات خود را می‌پرستند.

^{۷۱} تهذیب: پاکیزه نمودن و اصلاح اخلاق.



باید کلّ الیوم به اسبابی تمسّک نمایند که سبب اصلاح عالم و دانائی امم است. و دانائی اسبابی است که انسان را حفظ نماید از آنچه سزاوار نبوده و نیست، و همچنین تعلیم نماید به آنچه که منفعتش شامل او و اهل عالم گردد.^۷ حضرت بِهَاءُ اللَّهِ

جمعی از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند... شأن انسان رحمت و محبت و شفقت و برباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود.^۸

بسیاری از مردمان می‌گویند: "من آدمی درست‌کارم، ضررم به کسی نمی‌رسد. چه نیازی به دین و ایمان دارم؟" آگر شما از این دسته مردمان هستید، به این چند نکته توجه کنید:

- میزان خوب بودن و بد بودن انسان دست خدادست، نه دست ما. چه بسا مردمانی که تعصب نژادی یا جنسی را معقول و مقبول می‌شمرند. ملیونها نفر از مردم دنیا در طی هزارها سال برده داشتن را حق خود می‌شمرند. بعضی دیگر از مردمان، روابط جنسی خارج از ازدواج را می‌پذیرند. برای برگزیدن اصول اخلاقی، جز به خدا به چه کسی می‌توان اعتماد نمود؟ جز خالق ما چه کسی میزان انسان بودن را می‌داند؟

- نفس خودخواه و لذت طلب و نزدیک‌نگر انسان می‌تواند هر کار رشتی را به خود زیبا جلوه دهد. بیشتر مشکلات جهان از این نفس سرچشممه می‌گیرد. این نفس بر همه ما کم و بیش حاکم است. جز خالق ما چه کسی می‌تواند نفس خودخواه ما را مسخر سازد تا با عشق و شوق به اطاعت‌ش پردازیم؟ آیا چنین کاری از دست کسی جز آفریننده ما ساخته است؟

- چه بسا مردمانی که به ثروت خود می‌بالند و به دیگران به نظر حقارت می‌نگردند. برای عزیزانشان بی‌حساب صرف می‌کنند، و حتی برای سگ و گربه‌شان بهترین خوراک‌ها را می‌خرند، اما وقتی به مردم نیازمند می‌رسند، روی می‌گردانند. آگر هم کمکی کنند بسیار ناچیز است.



داوری پروردگار نسبت به این ثروتمندان چگونه است؟ به شهادت کتاب‌های آسمانی، این‌گونه مردمان از افتخار نزدیکی به زیдан محرومند. در داشتن ثروت ایرادی نیست، به شرط این‌که ثروت با سخاوت همراه باشد:

ای مغوران باموال فانیه!

بدانید که غنا سدیست محکم میان طالب و مطلوب، و عاشق و معشوق. هرگز غنی بر مقر قرب^{*} وارد نشود و به مدینه رضا و تسليم در نیاید، مگر قلیلی. پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند. قسم به‌اسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد، چنانچه شمس اهل زمین را.^۹

ای اغیانی ارض!

فقرا امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.^{۱۰}

• خدا ما را بیهوده نیافریده. او در آفرینش ما هدف و نقشه خاصی داشته. آگر این هدف و نقشه را نادیده انگاریم، این نشانه قدرناشناصی ما و بی‌اعتنائی ما به عاشق آسمانی و آفریننده ماست.

آگر نفسی ایوم به جمیع اعمال خیریه و افعال حسنیه عامل شود، و به رضای حق فائز نشود، البته ثمر نخواهد داشت.^{۱۱}

نشان انسانیت ما و برتری ما بر جانوران چیست؟

برای داوری در هر کاری میزان لازم است. با چه میزانی می‌توان انسانیت انسان و مزیت او را بر جانوران تشخیص داد؟ نخستین و مهمترین پرسش

* مقر قرب: محل نزدیک، اشاره به نزدیکی به خدا.



این است: آیا نشان انسانیت ما عدم ارتکاب اعمال زشت و نارواست، یا مهر و محبت به همه آفریده‌های خدا؟ مردم بی‌تفاوتوی که نه خیرشان و نه ضررšان به دیگران می‌رسد، چه امتیازی بر جانوران دارند؟ آنها از مقام بلند انسانیت چه بهره‌ای برده‌اند؟ آیا از پرندگان و گوسفندان زیانی به دیگران می‌رسد؟ از میمون‌ها چه کار رشتی سر می‌زند؟ آیا آنها از بچه‌های خود نگهداری نمی‌کنند و حتی برای حفظ آنها جانشان را به خطر نمی‌اندازند؟ اگر انسان بودن ما منحصر به کار بد نکردن و یا پدر یا مادر خوبی بودن است، پس امتیاز ما بر میمون‌ها چیست؟

در این سه گفتار، خالق ما معنای انسان بودن را بما می‌آموزد:

مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین باشد، والا پست‌تر از جمیع مخلوق مشاهده می‌شود.^{۱۲}

قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فیضه [طلا و نقره] شود، نفسی که فی الحقیقت به ملکوت ایمان ارتقا جسته، ابدأ بدان توجّه نماید، تا چه رسدد
حضرت بھاءالله به اخذ آن.^{۱۳}

امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی‌الارض قیام نماید.^{۱۴}
حضرت بھاءالله

در عصر ما حتی وطن‌دوستی کافی نیست. وطن‌دوستی به جهان‌دوستی ارتقاء یافته. به همین سبب می‌فرمایند "امروز انسان کسی است....". بنابر میزان خدا، آشکارترین نشانه انسانیت ما عشق ما به همه بندگان اوست. این عشق انسان را به جائی می‌رساند که پیوسته در فکر خدمت به هم‌نوعان است، همواره در این صدد است که خیری به دیگران برساند. یک نمونه از نفوذ عشق خدا بر رفتار انسان، مقاومت عاشقان خدا در برابر دشمنان خداست. در عصر ما بیش از دویست نفر از جهان‌دوستان، بهائیانی که هدفشان خدمت به عالم انسان بود، جان نثار نمودند، اما آئین خود را حتی



به زبان انکار نکردند. آنها از جان باختن هراسی نداشتند، زیرا فدآکاری را نشانه عشقشان به جهان‌آفرین می‌دانستند. بسیاری از این مؤمنان فدآکار از نعمت‌های این جهان بهره وافر داشتند، با اینحال ایمان خود را به ظالمان و دژخیمان حتی به بهای جان نفروختند. آنها به‌این اشعار تحقق بخشیدند:

ما بها و خون‌بها را یافتیم
جانب جان باختن بستافتیم
—مولوی—

رسد آدمی به جائی که بجز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
—سعده—

برای اینکه به اهمیت رفتار نیک پی برمیم، لازم است وضع اقتصادی جهان و فضیلت سخاوت را در نظر آوریم. بنابر آخرین آمار، بیشتر ثروت جهان در دست شمار بسیار محدودی از مردمان است. علت این ظلم و بی‌اعتدالی چیست؟ آیا تنها با قانون و ترس از زندان می‌توان بهمشکلات و بلایای جهان پایان داد؟ چه کسی می‌تواند انسان را از دام حرص و خساست و نادرستی و دنیا پرستی و بی‌تفاوتی برهاند و به مدارج بلند انسانیت برساند؟

آیا مشکل بزرگ جهان و منشأ اصلی بلاهای آن، ارتکاب گناهان است یا قصور در خدمت به نوع انسان؟ آیا گناه تنها منحصر به ارتکاب رفتار زشت و نارواست؟ تنها سهم کوچکی از گناهان، از رفتار زشت و نادرست مردمان سرچشمه می‌گیرد. بیشتر گناهان رفتار نیکی است که هرگز از آنها سر نمی‌زند و به منصه ظهور نمی‌رسد.

مردم بی‌تفاوتی که از معنای انسان بودن بنابر میزان و داوری یزدان بی‌خبرند، به خیال خودشان انسان خوبی هستند، و در دفاع از خود می‌گویند: "من



چه نیازی به خدا و دین و ایمان دارم؟ خرد و وجودان خدای منند. من درست کارم و از ارتکاب رفتار زشت و ناپسند بکلی برکنار. نه به کسی ظلم کرده‌ام، نه مال کسی را خورده‌ام. "نظریزدان به‌این گونه مردمان چیست؟ حضرت مسیح آنها را "ولرم" می‌خوانند. می‌فرمایند: آنها "نه گرمند و نه سرد". در مکاشفات یوحنا، رفتار و اخلاق و میزان انسان بودن آنها را شدیداً محکوم فرموده‌اند.

در کشتار یهودیان که مایه شرمندگی هر انسانی است، بیشتر مردمان بجای جلوگیری از این جنایت بزرگ، سکوت نمودند و گامی برنداشتند. آیا می‌توان آنها را بی‌گناه شمرد؟ چرا مردم بی‌تفاوت رفتار خود را می‌پذیرند و از خود راضیند؟ زیرا عدم توجه به اعمال نیک به مراتب آسان‌تر از ارتکاب اعمال زشت است. مثلاً بی‌اعتنایی به فقرا به مراتب آسان‌تر از ارتکاب اعمال زشت و ظالمانه است.

حضرت مسیح انسان را به درخت و رفتار نیک را بهمیوه درخت تشییه نموده‌اند. می‌فرمایند: انسان بی‌ثمر مانند درخت بی‌ثمر لایق سوختن است. حضرت بهاء‌الله نیز همان مثال را بکار می‌برند:

انسان بی‌ثمر مانند درخت بی‌ثمر مشاهده می‌شود.^{۱۵}

انسان به مثابه شجر است. اگر به اثمار مزین گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست و الا
شجر بی‌ثمر قابل نار است.^{۱۶}

بنابر گفتار روانشناس بنام، آبراهام مزلا، بزرگترین لغزش و زیان در عالم انسان ارتکاب گناه نیست، بلکه استعداداتی است که شکوفا نمی‌شود. از جمله استعدادات انسان، عشق به خدمت به هم‌نوغان است. بنابر پژوهش این روانشناس، تنها یک درصد از مردمان استعدادات خود را بحد کافی پرورش می‌دهند.



انسان را همچنین می‌توان به آئینه تشبیه نمود. ارزش آئینه بسته به تابش نور است. در فضای تاریک چه اثر و ثمر و ارزشی در آئینه می‌توان یافت؟ نوری که به آئینه روح انسان جلوه و جلا می‌بخشد و نیروهای نهفته در آن را پرورش می‌دهد، عشقی بنده به آفریننده است، عشقی که به عاشق شادی و صفا می‌بخشد و او را به اوّج انسانیت سوق می‌دهد. در ظهور و بروز گفتار و گفتار و پندار پاک و بی‌ریا از روح انسان، هیچ نیروئی قابل قیاس با عشق یزدان نیست.

پذیرش این گفتار از پروردگار، نخستین نشانه انسانیت ما و تنها راه صلح و صفا و نجات نوع بشر است:

ای اهل عالم! همه باریک دارید و برگ یک شاخسار.^{۱۷}

حضرت بهاءالله

آیا میوه‌های یک درخت یا برگ‌های یک شاخه بر یکدیگر برتری دارند؟
آیا به یک ریشه متکی نیستند؟ آیا سرنوشت مشترک ندارند؟

درستکار بودن و به کسی ضرر نرساندن، حداقل انسان بودن است. انتظار خدا از ما این است که به عالی ترین مدارج کمال رسیم، از خودبینی بگذریم و به جهانبینی رسیم و سرانجام با روحی سرشار از شادی و امید به زندگانی جاودانی، رخت از این سرا بریندیم و به سوی او بازگردیم.

پیامدهای ایمان به خدا و حضور در پرستش‌گاه‌ها بارها مورد تحقیق دانشمندان قرار گرفته. این تحقیقات پیامدهای مثبت ایمان را بر زندگانی انسان به اثبات می‌رسانند. بنابر یک مطالعه، مؤمنان نسبت به دیگران از



عمر طولانی تری برخوردارند. جزئیات این مطالعه که در یک مجله آمریکائی چاپ شده، در پاورقی این کتاب آمده است.*

خداآوند ما را مسئول می‌داند که در ایجاد صلح و صفا و یگانگی میان مردم دنیا بکوشیم. اگر به نقشه خدا برای نجات عالم اعتمنا نکنیم، نه می‌توانیم آن انسانی شویم که خدا خواسته، و نه وظیفه خود را نسبت به اجتماع تحقق بخشیم. پرورش نیروهای درونی ما و ایجاد صلح و صفا در دنیا، بدون هدایت و حمایت پروردگار ممکن نیست.

بزرگترین موفقیت و یا شکست در زندگانی انسان

چه بخواهیم، چه نخواهیم، به سود ماست که هرچه زودتر نقش خود را در این دنیا بدانیم و به آن تحقق بخشیم. هرچه بهتر خالق خود را بشناسیم و هرچه بیشتر به او عشق ورزیم، آزادی ما بیشتر است، آزادی از آنچه شایسته انسان نیست. آزادی از تعصب و دشمنی، آزادی از خودپرستی، آزادی از تشویش خاطر، آزادی از ترس مرگ، و بسیاری غصه‌ها و بلاهای دیگر. زیرا بستگی به خدا بما نیرو می‌بخشد و در برابر مشکلات بما یاری می‌دهد. شادمانی و کامرانی ما در دو دنیا متکی به عشق ما به خالق ما و پذیرش فرمان‌های اوست.

* People—or at least women—who frequent churches, synagogues, mosques, and the like might live longer. For 20 years, researchers followed more than 74,000 women who started out without heart disease or cancer. Those who attended religious services more than once a week were 33% less likely to die of any reason during the study period than women who never attended



پروردگار تصویر خود را در روح ما بهودیه گذاشته و بما آزادی بخشیده تا بهاراده خود و با افتخار بهاین ودیعه وفادار باشیم و آنرا بهیاری او پرورش بخشیم. بی اعتمانی بهاین تصویر، غفلتی است بزرگ. پس از سفر از این سرا به سرای دیگر، خالق ما از ما بازخواست می‌کند و از ما جویا می‌شود که با این ودیعه گران‌بها چه کردیم. آیا آنرا بنابر میل خود بکار بردیم یا بنابر راهنمائی واراده و خواست او.

ما تمایل داریم که بهاین دنیا اعتماد نمائیم و رویداد مرگ را از خاطر ببریم. خالق ما بارها، توقف کوتاه ما را در اینجا بهیاد ما می‌آورد و بما می‌آموزد که دیر یا زود در زمانی معین، این دنیا بی‌وفا عذر ما را می‌خواهد، ما را به درون خود می‌برد و آنچه اندوخته‌ایم به دیگران می‌سپرد:

در هر حین دنیا ندا می‌نماید و می‌گوید: ای پسر آدم! زود است بهتراب [خاک]^{۱۸} راجع شوی و زخارف و ثروت و عزّت به تو وفا ننماید، چنانچه به‌احدی قبل از تو وفا حضرت بهاء‌الله

ای ابناء غفلت! به پادشاهی فانی دل مبنید و مسرور مشوید. مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بعثت^{*} صیاد اجل او را به خاک اندازد. دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند. پس پندگیرید ای بندگان هوی.^{۱۹}

بنابر گفتار یزدان، تنها وظیفه پیامبران تذکر است. با ماست که به کمال آزادی دعوت یزدان را بپذیریم، یا آنرا نادیده انگاریم. اجبار و اصرار در این کار ابداً جایز نیست:

آنچه را دارائید بنماید، اگر مقبول افتاد مقصود حاصل، والا تعرّض باطل. ذروه بنفسه مقبلین الى الله^{۲۰} ...

* ذروه بنفسه مقبلین الى الله: او را به حال خود گذارید و به خدا روی آورید.



عزّت ما و ارزش ما بسته به خداشناسی است. بدون دانشی که پروردگار در گفتار پیامبرانش بما آموخته، خداشناسی ممکن نیست.

لائَكَ يَا الَّهِ مَا قَدْرَتْ عَزِيزًا لَا فِي عِلْمٍ كِتَابُكَ وَ لَا نُورًا لَا فِي مَعْرِفَةٍ آيَاتٍ.^{۲۱}
حضرت بهاه‌الله

بهیقین ای پروردگار من. عزّتی مقدّر نفرموده‌ای مگر در علم به کتابت، و نوری مگر در شناسائی آیات.

سَببُ اعْظَمِ آفْرِينِشِ عِرْفَانِ اللَّهِ^{۲۲} بُودَهُ.
حضرت بهاه‌الله

معرفت حق تمام و کامل نمی‌شود مگر به متابعت آنچه امر فرموده.^{۲۳} حضرت بهاه‌الله

از برای نعمت مراتب لانهایه بوده و خواهد بود... اوّل نعمتی که بهیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست. و مقصود از او عرفان حق جل جلاله بوده.^۴
حضرت بهاه‌الله

هر نفسی الیوم به محبت الله فائز شد بهکل خیر فائز است و صاحب جمیع آنچه محبوب است.^{۲۵}
حضرت بهاه‌الله

أَيُّ رَبٌ فَاسْتَقْمَنَا عَلَى حَبْكَ... لَأَنَّ هَذَا أَعْظَمُ عَطْيَتِكَ لَبْرِيْتِكَ.^{۲۶} حضرت بهاه‌الله
ای پروردگار! ما را بر محبت خود پایدار نما... زیرا این بزرگترین بخشش تو به بندگان توست.

این گونه اخطارها و اندرزها صدها بار در کتاب‌های آسمانی تکرار شده:
امروز روز دنائی است و روز آگاهی... خود را محروم منمایید... مَنْ سَمِعَ لِنَفْسِهِ و
مَنْ أَعْرَضَ فَعَلَيْهَا ، اَنَّهُ كَانَ غَنِيًّا عَنِ الْاَقْبَالِ وَ الْاِيمَانِ.^{۲۷} حضرت بهاه‌الله

^{۲۱} عرفان‌الله: خداشناسی.

* مَنْ سَمِعَ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَعْرَضَ فَعَلَيْهَا ، اَنَّهُ كَانَ غَنِيًّا عَنِ الْاَقْبَالِ وَ الْاِيمَانِ: هر کس شنید، به سود اوست، و هر کس روی بر تافت نتیجه‌اش باو باز می‌گردد. بهیقین پروردگار از قبول و ایمان بندگان بی‌نیاز است.



تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَإِذَا حَدَّيْتِ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ وَلَلْكُلُّ أَفَأَكَلَ
أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يَصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشَّرَهُ بِعِذَابٍ أَلِيمٍ.
قرآن، سوره جاثیه، آيه‌های ۶-۸

آنها^{۱۰} آيات الهی است که برای تو^{۱۱} می‌خوانیم. پس به‌چه گفتاری جز گفتار خدا و نشانه‌هایش ایمان می‌آورید؟ وای به حال دروغ‌گوی گناهکاری که آیات پروردگار را می‌شنود و غرور می‌ورزد، انگار آن آیات را نشنیده. او را به عذاب دردناکی خبر ده.

چه شهبا که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که به آخر رسید و چه ساعات که به‌انتها آمد و جز به‌اشتغال دنیا فانی نفسی برنيامد. سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود. عمرها چون برق میگذرد و فرقها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد، دیگر چاره از دست رود و امور از شست...ای پروانگان! بی پروا بشتابید و بر آتش زنید و ای عاشقان، بی دل و جان بر معشوق بیائید.^{۱۲} حضرت بهاءالله

بگو! ای عباد، وقت را از دست مدهید، چه که بسیار عزیز است. قسم به لئالی بحر علم الهی که شبه و نظیر از برایش دیده نمی‌شود.^{۱۳} حضرت بهاءالله

اگر در این ظهور از نفسی امری فوت شود، هرگز قادر بر تدارک آن نبوده و نخواهد بود.^{۱۴} حضرت بهاءالله

بگو! ای عباد: تا وقت باقی جهد نمائید، شاید فائز شوید به‌آنچه که از برای آن از عدم به وجود آمده‌اید.^{۱۵} حضرت بهاءالله

ای بیگانه با بیگانه!

شمع دلت برافروخته دست قدرت من است، آن را به بادهای مخالف نفس و هوی خاموش مکن. و طبیب جمیع علّت‌های [بیماری‌های] تو ذکر من است، فراموشش منما. حبّ مرا سرمایه خود کن و چون بَصَر [چشم] و جان عزیزش دار.^{۱۶} حضرت بهاءالله

^{۱۰} واژه "آنها" اشاره به آیات این آئین و واژه "تو" اشاره به فردی است که آیات پروردگار را در این زمان می‌شنود.



ای خاک متحرک!

من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف [شمیر] عصیان شجره امید تو را بردیده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور. و من عزت بی زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده حضرت بهاءالله رجوع کن و فرصت را مگذار.^{۳۳}

ای پسر جود!

در بادیه‌های عدم بودی و ترا به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت تو گماشتم. چنانچه قبل از خروج از بطن آمّ دو چشمۀ شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و حبّ ترا در قلوب القا نمودم و به صرف جود ترا در ظلّ رحمتم پوردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم. و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که به جبروت باقی ما درآئی و قابل بخشش‌های غیبی ما شوی و تو غافل چون به ثمر آمدی از تمامی نعیم^{*} غفلت نمودی و به گمان باطل خود پرداختی، به قسمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست بهایوان دشمن مقری‌یافته و مسکن نمودی.^{۳۴}

حضرت بهاءالله

ای دوستان! تا وقت باقی دولت بی زوال را از دست مدهید، آنچه مشاهده می‌شود فانی و معدهم خواهد شد، مگر امری که لله [از برای خدا] ظاهر شود. عالم عالم حضرت بهاءالله جهود باید، و عالم عالم توجه...^{۳۵}

در وصف الطاف و بخشش‌های الهی برای آنان که به خواست یزدان فائز می‌شوند:

فَوَعِزَّتْكَ لَوْيَفْدُونَ فِي كُلِّ حِينَ أَنفُسُهُمْ فِي سَيِّلَكَ لَيَكُونُ قَلِيلًا عِنْدَ عَطَايَاكَ.^{۳۶}
حضرت بهاءالله
سوگند به عزت تو! اگر در هر آن خود را در راهت فدا نمایند، در برابر بخشش‌های ناچیز است.

* نعیم: نعمت.



ای بندۀ من!

از بندِ مُلک [بستگی به دنیا] خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن.

وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.^{۳۷}

حضرت بهاءالله



بخش نهم



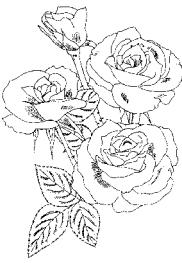
چند نمونه از آثار حضرت بهاءالله و سخنان حضرت عبدالبهاء

نخستین گزیده این بخش درباره بلاها و سختی هائی است که حضرت بهاءالله بخاطر نجات نوع بشر تحمل فرمودند. همانطور که از پیش گذشت، برخلاف انتظار ما پروردگار قدرتش را در پس پرده "مظلومیت و صبر" پنهان می دارد. آیا قدرتی مافوق تحمل سختی و بلا از دست ستمگران، اما امتناع از بکار بردن آن قدرت برای غلبه بر آنان می توان تصور نمود؟ خواست خدا این است که فرستادگانش را به نیروی عشق و بیشن و چشم درون بهینیم و بشناسیم، نه با چشم تن. از این گذشته، هر فضیلتی را که خدا بما می آموزد، خود نیز عامل والگوی آن است:

فو عزّتك لو لم يظهر منك حجّة بين بريّتك يكفي صبرك بعد
قدرتك و حلمك بعد اقتدارك في اثبات عظمتك و سلطنتك.^۱
حضرت بهاءالله

سوگند به عزّت تو! اگر دلیلی بین بندگان، از تو به ظهور نرسد،
صبر و برداری تو با داشتن قدرت، در اثبات بزرگی و سلطنت
کافی است.

٢٧



چند نمونه از آثار عربی حضرت بهاءالله

و ترجمه آنها به مضمون

و انك انت يا هدهد السبا اذهب بكتابي الى مدارين الله و ان يسئلک الطيور عن طير القدس قل اني تركتها حين التي كانت تحت مخاليب الانكار و منسرالاشرار و ما كان عنده من ناصر الا الله الذي خلقه و سواه و جعله سراج جماله بين السموات والارض ...

و ان وجدت احداً من احبابي و يسئل مني قل تالله اني خرجت عن مدينة السجن حين الذي كان الحسين مطروحاً على الارض و كان ركبة الشّين على صدره و يريدان



يقطع رأسه و كان السنان واقفاً تلقاء الرأس و ينتظر بان يرفقه على السنان... في تلك الحالة رأيت شفاته يتحرّك و ينظر بطرفه الى السماء بلحاظٍ تقطع عنه القلوب و عن ورائها قلب الله المهيمن العزيز القيوم.

و اتى تقرّبت رأسى الى شفاتها سمعت بأنه تحت السيف يقول يا قوم تالله ما نطقتم عن الهوى بل بما نطق الطور في صدرى المقدس الاصفى تالله لن تشتبه آيات الله بشئى عما قدر في جبروت القضاء و عمما كان في الآخرة والاولى.

و انت يا ملأ الشرك فاستنشقوا هذه الآيات التي نزلت من جبروت الذات من مالك الاسماء والصفات ان وجدتم منها رائحة القميص عن يوسف العزيز اذا فارحموا عليه ولا تقتلوه باسياف الغل...

قد جئت عن منع العظمة والجلال و مخزن الرقة والاجلال بآيات التي ما ظهرت حرف منها في الملك وهذا اللوح برهانى بينكم لكم و عليكم ان انت تعلقون.

و يا قوم تالله كنت ساكناً في البيت و صامتاً عن كل الالحان ولكن الروح اهتزني و اطغنى بالحق و ظهرت آثاره في وجهي ان انت في جمالى تغرسون...

اقتلون الذي بأمره رفعت السموات و موجت البحار و اثمرت الاشجار و كشفت الاسرار و ظهر جمال المختار عن خلف الاستار... ولو انت تقتلوني بكل الاسياف او بكل السهام في كل حين تضربون و انطق في ملكوت السموات والارض ولن اخاف من احد و هذا مذهبى ان انت تشعرون تالله هذا مذهب كل الرسل... و لم ادرانتم بای مذهب تذهبون.

و اذا بلغت نغمات القدس الى ذلك المقام سكت لضعف الذي اخذه و كان في تلك الحالة في مدة فلما افاق فتح عيناته ثم التفت الى شطر المقدس بلحاظ الانس و قال اي رب لك الحمد على بدايع قضائك و جوامع رزايتك مرّة اودعنتى بيد التمرود ثم بيد الفرعون... و مرّة اودعنتى في سجن المشركين... و مرّة قطعت رأسى بابدى الكافرين و مرّة ارفعتنى الى الصليب... و مرّة ابتليتني في ارض الطف بحيث كنت وحيداً بين عبادك و فريداً في مملكتك الى ان قطعوا رأسى ثم ارفعوه على السنان و داروه في كل الديار و حضروه على مقاعد المشركين و مواضع المنكريين و



مَوْهَةً عَلَقُونِي فِي الْهَوَاءِ ثُمَّ ضَرِبُونِي بِمَا عِنْدِهِمْ مِنْ رِصَاصِ الْغَلْ وَالْبَغْضَاءِ إِلَى أَنْ قَطَعُوا ارْكَانِي وَفَصَّلُوا جَوَارِحِي إِلَى أَنْ يَلْغِيَ الزَّمَانَ إِلَى هَذِهِ الْأَيَّامِ التِّي اجْتَمَعُوا مَعَ الْمُغَلَّوْنَ عَلَى نَفْسِي وَيَتَدَبَّرُونَ فِي كُلِّ حَيْنٍ بَانِ يَدْخُلُوا فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ ضَغْنِي وَبَعْضِي وَيَمْكُرُونَ فِي ذَلِكَ بَكْلَ مَا هُمْ عَلَيْهِ لَمْقَتَدِرُونَ...

فَوْ عَزْتُكَ يَا مَحْبُوبِي اشْكُرْكَ حِينَئِدِ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ وَعَلَى كُلِّ مَا وَرَدَ عَلَيْ فِي سَبِيلِ رِضَايَكَ وَإِكْوَنِ رِاضِيَّاً مِنْكَ وَمِنْ بَدَاعِيَّ بِلَاهِيَّكَ وَلَكِنْ يَا الْهَى اقْسِمْكَ بِاسْمَائِكَ الْمَكْنُونَةِ وَجَمَالَكَ الظَّاهِرِ الْمُسْتُورِ... بَانِ تَدْخُلُ فِي قُلُوبِ عِبَادِكَ حَبَّكَ ثُمَّ اسْتَقْرِئُهُمْ يَا الْهَى عَلَى بَسَاطِ رَحْمَانِيَّكَ ثُمَّ اسْتَظْلَلُهُمْ فِي ظَلِّ شَجَرَةِ فَرَدَانِيَّكَ وَلَا تَحْرِمُهُمْ عَنْ نَسَمَاتِ قَدَسِكَ الَّتِي تَهَبُّ عَنْ رَضْوَانِ جَمَالَكَ وَتَفُوحُ عَنْ شَطَرِ افْضَالِكَ وَإِنَّكَ انتَ الْمَقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَإِنَّكَ انتَ الْمَهِيمُنُ الْقَوِيُّومُ.^۲

آیات پیش و صحف سختی‌ها و بلایائی است

کَه حَضُورُ بَهَاءِ اللَّهِ تَحْمِلُ فَرْمُودَنَد

ترجمه به‌همضمون

تو ای هدهد^{*} سبا با کتاب من به شهرهای خدا رو، و اگر پرندگان از "پرنده پاک"^{*} پرسند بگو: من او را در حالی که در چنگال انکار و منقار اشاره گرفتار بود ترک گفتم. او یاری جز خدای خود نداشت. آفریدگاری که پرتو جمالش در گیتی تابنده است.

اگر یکی از دوستانِ مرا یافته و از حال من پرسید بگو: به خدا سوگند از "شهر زندان" آمدہ‌ام. حسین را بر خاک یافتم. زانوی شمر بر سینه‌اش بود، به قصد بریدن سرش، و سنان^{*} با نیزه‌اش در انتظار افراختن‌ش...

در اینحال لب‌های او را در حرکت یافتم که به سوی آسمان می‌نگرد، به نگاهی که دلها را می‌شکند، حتی دلِ خداوندِ مهیمن و قیوم را. و من سرم را به لبهای او نزدیک نمودم و این ندا را در زیر شمشیر از او شنیدم که: ای مردمان به خدا سوگند از میل و هوی سخن

* هدهد: پرنده خبر رسان. سبا: شهر و دیار محبوب. پرنده پاک: اشاره به حضرت بهاءالله.

* سنان: رئیس قوای یزید.



نگویم. ناطق به زبان طورم که از قلب پاکِ مصقاًیم سخن می‌گوید. قسم به خدا آیات پپوردگار هرگز به چیزی دیگر در دنیا و عقبی مشتبه نشود.

ای مردم مشرک! این آیات را که از ملکوتِ مالکِ اسمها و صفات فرود آمده به بوئید. آگر بوی پیراهن یوسفِ عزیز را از آن یافتید، بر او ترحم کنید و او را به شمشیر بعض مکشید...

من از منع عظمت و جلال و مخزن رفعت و اجلال آمده‌ام، با آیاتی که چشم عالم شبهم را ندیده. این لوح برهان من است، آگر تعقل کنید.

ای مردمان به خدا سوگند در خانه خود ساکن و ساكت بودم. روح^{*} مرا به اهتزاز آورد و به حقیقت ناطق ساخت، و آثارش را در چهره‌ام نمودار نمود...

آیا کسی را می‌کشد که به امرش آسمان‌ها بلند شد، دریاها به موج آمد، درخت‌ها به ثمر رسید، و اسرار کردگار از پس پرده آشکار شد؟... و آگر مرا با تمام شمشیرها بکشید و با تمام تیرها در هر دم هدف سازید، در ملکوت زمین و آسمان به ذکر خدا سوگیا شوم و از احادی بیم ندارم. این مذهب من است، آگر بفهمید. به خدا سوگند این مذهب همه رسولان است...اما من ندانم که مذهب شما چیست و به چه آئینی متبدینید."

و چون نغمه‌های پاک الهی به این جا رسید، ضعف او را غالباً گشت، به سکوت گرایید و مدتی در آن حال بماند. و چون به حالت اول باز آمد، چشم‌هایش را گشود و بمسوی قدس، به چشم انس، نظر افکند و گفت: "ای پپوردگار! سپاس تورا، از قضایای تازه و بلاهای جامع تو. یکبار مرا در دست نمود گذاشتی و بار دیگر در پنجه فرعون اسیر ساختی... یکبار مرا در زندان مشرکین انداختی... و بار دیگر سرم را به دست کافران جدا کردی. یکبار بر صلیم برافراختی... و بار دیگر در سرزمین کربلا مبتلا ساختی. در آن دیار تنها ماندم. سرم را بریدند و برسنیزه نهاده در هر دیار گردانند و در مجلس مشرکین و منکرین حاضر کردند. یکبار مرا در هوا آویختند و هرچه گلوله کینه داشتند بر سینه‌ام انداختند و ارکان وجودم را از هم جدا ساختند. تا این روزها فرا رسید، روزهایی که کینه‌توزان بر ضد من متفق و همراهند و در هر دمی دل مردمان را به غل و بغضا می‌آلیند و در انجام هر مکری که به قلیشاں خطور کند قصور نورزند..."

* روح: اشاره به روحِ اعظم الهی، مشیت اولیه.



با این حال قسم به عزّت تو ای محبوب من که از آنچه در راه رضای تو کشیده‌ام به آستانت سپاس آرم. از تو و بلایای تازه تو راضیم. تو را سوگند می‌دهم به اسم‌های پنهان و جمال ظاهر مستورت... که دل‌های بندگان را به محبت خود بیارائی و آنان را بر بساط رحمت مستقر سازی و در سایه درخت توحید مسکن دهی و از نسائم قدس که از فردوس جمالت می‌وزد محروم مداری. تو قادری بر آنچه اراده کنی و تو مهمین و قیومی.



لاتحزني في عما ورد على جمالى من طغاة خلقى وعصاة بريتى تالله لا يمنعنى البلا عن سرورى ولا القضا عن بهجتى و جذبى و اشتياقى وكلما ازداد بلائى ازداد شوقى.^۳

از آنچه از بندگان سریعچم بر من وارد شده محزون مباش. به خدا سوگند! بلا مرا از نشاط باز ندارد و قضا از شوق و اشتياق منع نکند. هرچه باليم بيشتر، شوقم بيشتر.



قد ظن المشركون بأن البلاء يمنع البهاء عما اراد الله... قل لا و فاطر السماء انه لا يمنعه شيئاً عن ذكر ربه العزيز الحميد.^٤

بشرکان گمان کردند که بلا بها را از اراده خدا باز دارد... بگو! نه، سوگند به شکافنده آسمان! چیزی اورا از ذکر ایزد حمید و عزیزش منع ننماید.



إن الدنيا مكثرة مغيرة قدم محنتها راحتها و سبق نقمتها نعمتها و زاد تعها طربها. اوست محبوب غافلين و مبغوض عارفين. راحت و وفا در او چون کیمیا و بلای او خارج از حد احصاء. یرى فيها الانسان ما لا يحب أن يراه و يعاشر مع من لا يريده لقاءه لو كان لها مقام لترانی مستوياً على عروشها ولو كان لها قدر ما اعرض عنها موجدها و سلطانها. دعها لاهلها ايak ان يحزنك حزنها او يسرّك زخرفها. عزّها ذلّ و ثروتها فقر و بقاوها فناء. اين شوكة پرويز و ذهب الابيز و اين شوكة الفراعنة و قصورهم العالية و اين ثروة الجبارية و جنودهم المصقوفة لو تنظر اليوم في قصر کسری



لِتَرَاهُ مَحَلًا لِلْعَنْكُبُوتِ وَ الصَّدِيِّ اَنْ اَعْتَبِرُو يَا اُولَى الْهَنَّى لَا تَحْزُنْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْكَ اَذَا
نَعْزِيْكَ وَ نَسْلِيْكَ وَ نَوْصِيْكَ بِالصَّبْرِ وَ الاصْطِبَارِ اَنْ رَبِّكَ هُوَ الْمَرْءُ الْمُخْتَارُ اَنَّا مَا اَرَدْنَا
مِنَ الدُّنْيَا اَلَا اَهْلَهَا وَ اَنْهَا مِنْ حِيثِ هِيَ هِيَ مُوْظَفَيْ قَدْمِي... وَ مُنْظَرُ اُولَيَائِي وَ مُطْلَعُ
ظَهُورَاتُ قَدْرَتِي وَ مُظَهَّرُ اسْمَائِي الْحَسَنِي وَ صَفَاتِي الْعَلِيَا اَنْ رَبِّكَ هُوَ الْمَبِينُ الْعَلِيمُ.^۵

دُنْيَا تَارِ وَ غَبَارَانِگَیْزِ است. زَحْمَتِش اَز رَاحْتِش پِيشْتِرَ وَ بِلاِيش اَز شَادِيش بِيشْتِر. اوْست
مَحْبُوبُ غَافِلِينَ وَ مَبِغُوضُ عَارِفِينَ. رَاحْتَ وَ وَفَا در اوْ چُونْ كَيْمِيَا وَ بِلاِي اوْ خَارِج اَز حَدَّ
اَحْصَا. كَيْزِهَائِي در اوْ بَاید دَید وَ با كَسَانِي مَعاَشَر شَدَ كَه دِيدَنْشَان مَكْرُوهَ است وَ
مَصَاحِبَتِشان نَامَطْلُوبَ.

اَكْرَ دُنْيَا رَا مقَامِي بُود، مَرَا بِر بَسَاطِش مَسْتَقِرَ مِي دِيدِي، وَ اَكْرَ قَدْرَ وَ مَنْزَلَتِي دَاشَت،
سَازِنَدَه وَ سَلْطَانِش اَز آن روْ بِرْ نَمِي تَافت. دُنْيَا رَا به اَهْلِش وَ اَكْنَار. مَبَادَا غَمْش غَمْكِيْنَت
كَنَد، يا زَخَارْفَش دَلْخُوش وَ شَاد. عَرَّتِش ذَلَّت اَسْت، ثَرُوتِش فَقَرْ، وَ بَقَايِش فَنا.
كَجَاست شَوْكَت پِروْيِز وَ زَرِ اَبِرِيزِش؟ چَه شَد جَلَّال فَرَعُونَهَا وَ قَصْرَهَايِي پِر جَلَّايِشان؟
كَجا رَفَت ثَرُوت جَابِرَان وَ صَفَهَايِي لَشَكَرْهَايِشان؟ اَكْرَ بِه دِيدَر قَصْرَ كَسْرَيِي روِي، آن
را مَسْكُنْ عَنْكُبُوتَان وَ جَغْدَانِيَابِي. پَس پِندَكِيرِيد اَيِ صَاحِبَان خَرد.

از آنِچَه بِر تو وَارِد شَدَه غَمْ مَخْوِر. ما تو رَا تَسْلِيت مِي بَخْشِيم وَ بِه صَبِر وَ شَكِيَّائِي
مِي خَوَانِيم. پِورَدَگَارِت حَاكِم وَ مَخْتَارَ است.

ما اَز دُنْيَا جَز مَرْدَمَش چِيزِي نَخَواهِيم. دُنْيَا بِرَاستِي قَدْمَكَاهِ منْ اَسْت... وَ مُنْظَرُ دُوْسَتَان
من. طَلَوْعَكَاه قَدْرَت منْ اَسْت وَ مُظَهَّرُ اسْمَهَا وَ صَفَاتِ نِيكَ وَ بَلَندِيَاهِ من. پِورَدَگَارِت
مِيَنْ وَ اَكَاهَ است.



قَلْ يَا قَوْمَ تَالَّهِ يَفْنِي مَا عَنْدَكُمْ وَ يَمْحُوا الْقَضَاءَ آثَارَكُمْ اَنْ اَدْخُلُوا مَلْكُوتَ الْبَقا كَذَلِكَ
يَعْظِمُكُمْ رَبِّكُمُ الْعَلِيُّ الْاَعْلَى الْاَبَهِي.^۶

بَگَوِي اَيِ مرْدَمَان، بِه خَدا سُوْگَنَد آنِچَه نَزَد شَمَاسَت بِه فَنا گَرِيد وَ قَضا اَثْرِي اَز شَما
نَگَذَارِد. پَس بِه مَلْكُوت بِقا درَآئِيد. اِين چَنِين پِورَدَگَارِ بَزَرَگَ وَ پِر جَلَّالِ شَما، شَما رَا
انْدَرِز مِي دَهَد.



و کن متخلقاً باخلاقی بحیث لوییسط علیک احد ایادی الظلّم انت لا تائفت الیه و
لا تتعرّض به دع حکمه الى ربک القادر العزیز القيوم کن فی کل الاحوال مظلوماً تاھله
هذا من سجیتی و لا یعرفها الا المخلصون ثم اعلم بان تاؤه المظلوم حين اصطباره
لاعَزَّ عند الله عن کل عمل لو انت تعلمون.^۷

به خلق من خوگیر تا به آنجا که اگر نفسی دست ظلم به جانبت کشید، توجه و اعتراضی
نکنی. حُکمکش را به پروردگاری که قادر عزیز و قیوم است واگذار در جمیع احوال
مظلوم باش. به خدا سوگند! این از صفات من است و جز مخلصان، مرتبت آنرا
نیابند و نشناسند. آه مظلوم شکیبا نزد خدا از هر چیزی عزیزتر است، اگر بدانید.



ایاک ان تحزنک الدنيا و ما یحدث فيها لعمري انها ستفنی و تبقى العزة والاقتدار
لربک...ان اجعل رضوانک ذکری و جنانک حبی و سراجک اسمی.^۸

میاد حادث روزگار غمناکت کنند. به خدا سوگند! دنیا به فنا انجامد. و تنها عزّت و
اقتدار که در دست پروردگار است پایدار ماند...یادم را و عشقم را بهشت خود نما و
نام را چراغ خود کن.



و على باب هذا الرضوان ملائكة الامر لموقوفون...ان يجدن من احد روائح الدنيا وعما
ظهر بين السموات والارض يمنعنه عن الدخول في هذا الرضوان وعن الوقوف بين
يدی ربک المنان القديم.^۹

بر در این بهشت، فرشته های امر ایستاده اند، و اگر از کسی بوی حبّ دنیا را بیابند...او
را از ورود به جنان و دیدار پروردگار قدیم و پر احسان باز دارند.



اعلموا بان الذين كانت قلوبهم متعلقة بشيء عما في السموات والارض لن يقدرن ان
يدخلن ملکوتی لأن الله قدس هذا المقام عن دونه و جعله موطن الابرار.^{۱۰}

آنان که قلبشان متعلق به دنیاست، هرگز ورود به ملکوتم نتوانند. زیرا پروردگار، اغیار را از
این مقام باز داشته و آنرا تهی مسکن و دیار نیکان ساخته.





ثم اصلحوا ذات بینکم بحيث لن یهیب منکم الا رواحہ اللہ ولن یشهد فی وجوہکم الا نصرة الفردوس وتکونن من الذینهم فی کل امر یفرحون واذا یمسهم الذلة والبأسا والضراوة کل ما کان من البلایا و یکون هم یصبرون فی سبیل بارئهم و یتوکلون علی الله ثم الى مرضاته هم متوجهون.^{۱۱}

به اصلاح نفس خود پردازید تا از گلزار روحتان جز نسیم خوش جانان نوزد و سیمايان ان جز تازگی و شادابی بهشت برین ننماید. از آنان باشید که همواره بهزیور شادی آراسته اند و اگر هر بلائی بینند، صابر و شاکرند. رضاى او طلبند و توکل به او کنند.



قل لن یغنيکم الیوم شیء الاّ بان تقطعوا عن کل من فی السّموات والارض و تسرعن بانفسکم و ارواحکم الى کنزالله المهيمن العزيز المشهود...قل فوالذی نفسی بیده من یکون متممسکا بشیع عما خلق بین السموات والارض لن یدر ان یتمسک بحبل حبی وان هذا لحق معلوم و من شرب قطرة عما جرت بین السموات والارض لن یقدر ان یتقرب الى بحری المقدس المتموج العزيز المحبوب ومن توجه الى وجه لن یستطيع ان ینظر الى جمال الله العزيز المقتدر...

قل يا قوم لانقطعوا آلاء الله عن انفسکم و لا نعمة الباقيه عن ارواحکم و لا تكونن من الذینهم كانوا ان یقطعون ان اصلحوا امرکم ثم اتحدوا فی حبی و ان هذا خیر لكم عما بینکم و عما تقولون و تفعلون ثم یعلمون.

کذلک علمکم قلم البقاء حين الذی اهتزه نسائم البهاء عن هذا الشطر المقدس العزيز المحبوب اذأ ینادي منادی القدم عن ذروة الاعلى بان يا قلم البقاء لا توقف على شیئی ولا تمنع الممکنات عما علمک ریک ثم رشح علی الموجودات من طمطمایم الذی قدر الله سرک...

قل قد انعدم رضوان لن یهیب فیه نسائم حبی و خربت بیوت لن یرتفع فیها بدایع ذکری و کسرت اقلام لن یحرک علی اسمی المهيمن العزيز القیوم قل يا قوم انى غلام الله بینکم و آیة الكبیری فیکم و آمنت بما عندکم من شرایع الله و دینه فبای حجّة انتم تکفرون.



ويا قوم تلک آيات الله نزلت على بالحق...تالله ان هي من تلقاء نفسی بل من لدن عزيز محبوب و اتی لعبد آمن بالله و آياته و لا املک لنفس حرکة و لا سکونا...و كلما اسكن فی الیت و اصمت عن الذکر روح القدس یقومنی علی الامر و ینطقنی بین السّموات والارض وهذا لم یکن من عندي بل من عنده ان انت تعرفون.^{۱۲}

بگو! چیزی شما را خشنود و بی نیاز نکند مگر از هستی بگسلید و بهسوی پروردگار مهیمن و عزیز بشتابید...بگو! سوگند به خالقی که روحمن در قبضة قدرت اوست، اگر نفسی به چیزی در عالم هستی دل بندد، هرگز به گذزار حبّم راه نیابد و شمیم عشقم را نبودی. این حقیقتی است هوایدا. و اگر قطره‌ای از این جهان بنوشد، به دریایی پاک موّاج و محبویم تقرّب نجوید. و اگر به چهره‌ای بنگرد، هرگز به دیدار جمال آفریدگار عزیز و مقتدر چشم نگشاید.

بگو! ای مردمان، خود را از بخشنده‌های الهی و نعمت‌های باقی محروم مدارید. به اصلاح امور خود پردازید و در عشقی بهمن همداستان شوید. این از آنچه دارید و می‌گوئید و می‌کنید برتر است.

این چنین خامه بقا که از نسائم بها به اهتزاز آمده شما را پند می‌دهد. در این هنگام، مُنادی قِدم از ملکوتِ اعلی ندا نمود که ای قلم بقا! بر اظهار هیچ رمزی توقف منما. موجودات را از آنچه آفریدگارت به تو آموخته سهمی بخش و از دریائی که بیزان در دلت نهاده بر جهانیان نثار نما.

بگو! نایبود باد گلشنی که نسیم عشقم بر آن نوزد، و خراب باد خانه‌ای که اذکار تازه‌ام در آن بهترنم نیاید، و شکسته باد قلمی که به اسم مهیمن و عزیز و قیوم رقم نزند. بگو! ای مردمان، من بنده خدایم. مصدقی آئین‌های اویم و نشانه بزرگی او بین شما. پس به چه برهانی تکفیر می‌کنید؟

بگو! ای مردمان این آیات الهی است که به حقیقت بر من نازل شده...به خدا سوگند از من نیست. از دانای عزیز و محبوب است. من بنده‌ای هستم که به خدا و آیاتش مؤمنم...نه حرکتی از خود دارم و نه سکونی. و هرگاه در خانه ساكت شیشم، روح القدس مرا به اهتزاز آرد و بین آسمان و زمین گویا کند. این از نزد من نیست، از نزد اوست، اگر بشناسید.





اذهب بلوح الله واثاره الى الذينهم امنوا وبشرهم برضوان القدس ثم انذر المشركين.
قل يا قوم تالله قد جئتم عن جهة العرش بنا من الله المقتدر على العظيم . وفي يدي
حجـة من الله ربكم ورب ابائكم الاولين انتـم وزنـوها بقـسطـاسـ الحقـ بما عندكم من
حجـجـ النـبـيـنـ والـمـرـسـلـيـنـ . ان وجـدـتـمـوـهاـ عـلـىـ حـقـ منـعـنـدـ اللهـ ايـاـكـمـ انـ لاـتـجـادـلـواـ بهاـ
ولاـ تـبـطـلـواـ اـعـمـالـكـمـ ولاـ تـكـونـنـ منـ المـشـرـكـيـنـ . تلكـ ايـاتـ اللهـ قدـ نـزـلتـ بالـحـقـ وـ بـهاـ
حـقـ اـمـرـهـ بـيـنـ بـرـيـتـهـ وـ اـرـفـعـتـ رـايـاتـ التـقـدـيسـ بـيـنـ السـمـوـاتـ وـ الـأـرـضـيـنـ ...

قل للحورية الفردوس ان اخرجـىـ منـ غـرـفـ القـدـسـ ثـمـ البـسـىـ منـ حرـرـ الـبـقاءـ كـيفـ تـشـاءـ
منـ سـنـدـسـ السـنـاءـ باـسـمـيـ الـابـهـىـ ثـمـ اـطـلـعـىـ عنـ اـفـقـ النـقـابـ بـطـراـزـ الـحـورـاءـ وـ لـاـتـحـرـمـىـ
الـعـبـادـ مـنـ اـنـوـارـ وـجـهـكـ الـبـيـضـاءـ وـ اـنـ سـمعـتـ تـشـهـقـ اـهـلـ الـارـضـ وـ السـمـاءـ لـاـ تـحـزـنـىـ
دـعـيـهـمـ لـيـمـوتـنـ عـلـىـ تـرـابـ الـفـنـاءـ وـ يـنـعـدـ مـنـ بـماـ اـشـتـعـلـتـ فـيـ نـفـوسـهـمـ نـارـالـبغـضـاءـ ثـمـ
غـنـىـ عـلـىـ اـحـسـنـ النـغـمـاتـ بـيـنـ الـارـضـ وـ السـمـوـاتـ فـيـ ذـكـرـ اـسـمـ مـلـيـكـ الـاسـمـاءـ
وـ الـصـفـاتـ وـ كـذـلـكـ قـدـرـنـاـ لـكـ الـامـرـ وـ اـنـاـ كـنـاـ قـادـرـينـ .

ايـاكـ انـ لـاـ تـخـلـعـىـ عـنـ هـيـكـلـ الـاطـهـرـ قـمـيـصـ الـأـنـورـ ثـمـ زـدـىـ عـلـيـهـ فـيـ كـلـ حـيـنـ مـنـ
حلـلـ الـبـقاءـ فـيـ جـبـرـوـتـ الـأـنـشـاءـ لـيـظـهـرـ مـنـكـ طـرـازـ اللهـ فـيـ كـلـ ماـ سـوـاهـ وـ يـتـمـ فـضـلـ
رـبـكـ عـلـىـ الـعـالـمـيـنـ وـ اـنـ وـجـدـتـ مـنـ اـحـدـ رـائـحةـ حـبـ رـبـكـ اـنـ اـفـدـىـ نـفـسـكـ فـيـ
سـيـلـهـ لـاـنـاـ خـلـقـنـاـ لـهـ وـ لـلـذـاـ اـخـذـنـاـ عـنـكـ الـعـهـدـ فـيـ ذـرـ الـبـقاءـ عـنـ دـعـرـ الـمـقـرـبـيـنـ .

وـ لـاـ تـجـزـعـىـ عـنـ رـمـىـ الـظـنـوـنـاتـ مـنـ اـهـلـ الـاـشـارـاتـ دـعـيـهـمـ بـاـنـفـسـهـمـ لـاـنـهـمـ اـتـبـعـواـ
هـمـزـاتـ الشـيـاطـيـنـ ثـمـ صـيـحـىـ بـيـنـ الـأـرـضـ وـ السـمـاءـ تـالـلـهـ الـحـقـ اـنـىـ لـحـورـيـةـ خـلـقـنـىـ
الـبـهـاءـ فـيـ قـصـرـ اـسـمـهـ الـابـهـىـ وـ زـيـنـ نـفـسـيـ بـطـراـزـ الـاسـمـاءـ فـيـ الـمـلـأـ الـأـعـلـىـ وـ اـنـىـ لـقـدـ
كـنـتـ مـحـفـوظـةـ خـلـفـ حـجـبـاتـ الـعـصـمـةـ وـ مـسـتـوـرـةـ عـنـ اـنـظـرـ الـبـرـيـةـ اـذـاـ سـمعـتـ اـبـدـعـ
الـالـحـانـ عـنـ شـطـرـ اـيـمـنـ الرـحـمـنـ وـ شـهـدـتـ بـاـنـ الـجـنـانـ تـحـرـكـتـ فـيـ نـفـسـهـاـ شـوـقـاـ
لاـسـتـمـاعـهـاـ وـ طـلـبـاـ لـلـقـائـهـا...ـقـلـ اـنـهـ لـهـوـ الـحـاـكـمـ فـيـماـ يـشـاءـ...

انـ الـذـيـنـهـمـ كـفـرـوـاـ بـالـلـهـ وـ سـلـطـانـهـ اوـلـثـكـ غـلـبـتـ عـلـيـهـمـ النـفـسـ وـ الـهـوـيـ وـ رـجـعـوـاـ الـىـ
مـقـرـهـمـ فـيـ النـارـ فـبـئـسـ مـقـرـالـمـنـكـرـيـنـ .

وانک زین نفسک بحی ثم قلبک بدکری ثم لسانک بتبلیغ امری...ان اشتعل فی نفسک من هذه النارالتي اوقدها الله في قطب الجنان ليحدث منك حرارة الامر في افئدة الذينهم امنوا بالله و كانوا من المؤمنين. ان امش على اثری ولا تكلم الا على الصدق الخالص ثم اخضع لعباد الله الموحدین. كذلك يعظك لسان الامر ان استمع بما امرت ثم اعمل به لتكون من الفائزین.

ان الذين لن يظهر منهم اثار الله في اوامره او لثک لن يصدق عليهم حكم الايقان ولكن الناس اکثراهم احتجروا عن امرا الله و كانوا من قوم سوء اخسرین...قدسوا قلوبکم عن حب الدنيا ثم السنکم عن ذکر ما سویه ثم اركانکم عن کل ما يمنعکم عن اللقا ويقربکم الى ما يأمرکم به الهوى اتقوا الله يا قوم وكونوا من المتقین. قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق بينکم وبين الذينهم قالوا الله ربنا فلما جائهم على ظلل القدس اذا كفروا به و كانوا من المنکرین.

خلّاصوا انفسکم عن الدّنیا و زخرفها ایاکم ان لا تقربوا بها لأنّها يأمرکم بالبغى و الفحشاء و يمنعکم عن صراط عزّ مستقيم ثم اعلموا باّن الدّنیا هي غفلتكم عن موجدکم و اشتغالکم بما سویه و الآخرة ما يقربکم الى الله العزیز الجميل و كلّما يمنعکم اليوم عن حب الله انّها لهی الدّنیا ان اجتنبوا منها لتكونن من المفلحین ان الذّی لن يمنعه شیء عن الله لا بأس عليه لو يزین نفسه بحلل الأرض و زینتها و ما خلق فيها لأن الله خلق کلّ ما فی السّموات والأرض لعباده الموحدین.^{۱۳}

با لوح خدا و آثارش بهسوی مؤمنین رو. آنان را بهبشت پاک برین مرده بخش و مشرکین را بیم ده. بگو! ای مردمان بهیزادان مهریان سوگند، از جانب "عرش" که سریر خداست با خبری از خالق مقتدر و عظیم آمده‌ام. در دستم برهانی است از زیدان. آنرا با میزان پیغمبران پیشین بسنجد. اگر حق یافتید، مبادا به مجادله پردازید و اعمالتان را باطل کنید و به مشرکین پیوندید. اینها آیات آفریدگار شمامست. با آنها امرش را تحقق بخشید و پرچم تقدیسیش را میان زمین و آسمان برافراشت...

به حوریه فردوس بگو: از غرفه‌های قدس بیرون آی، حریر بقا و ابریشم مصفّا به اسم ابهای من بپوش، و نغمه‌های تازه و شیرین را که از سوی عرش برین در زمزمه است





بشنو. سپس از افقی نقاب با زیبائی حوراء بتاب و مردمان را از پرتو روی پر انوارت محروم مدار. اگر ناله و نعره معرضان را شنبیدی محزون مشو. بگذار تا در گل نیستی بمیرند و از شعله بعض که در دل هایشان نهفته است در نارِ فنا بسوزند. سپس به نیکوترين نواها در ذکرِ اسمِ صاحبِ اسم‌ها به تعقی پرداز...

مبادا هيكل اطهرت را از پيرهن آنور باز داري. هر دم از زبورهای بقا از مملکوت انشاء بر آن بيفزا تا زيبائي الهی را بنمائي و فضل پروردگارت را بر عالميان به اتمام آري. اگر در نفسی رائحة محبتِ يزدانست را يافتی، جان فدايش کن. زира ما تو را برای او آفریديم و در عرصهٔ بقا تزد مقربین از تو عهد گرفتيم.

از تيرهای تابعانِ توهّم و گمان ناله سر مده. آنان را به خود واگذار که مریدان و سوسه شيطانند. بين زمين و آسمان ندا کن که به حقیقتِ خدا سوگند! من فرشته آفریده بهاء. از قصرِ اسم ابهایش آمدہام. او مرا به زبور اسم‌ها آراسته است. در پس پرده‌های عصمت، پنهان از انتظار مردمان بودم. تازه‌ترین الحان را... شنيدم. ديدم بهشت از شوق شنيدنش و شعف دیدنش به اهتزاز آمد... بگو! او حاکم مختار و قادر حکیم است.

آنان که آيات الهی و سلطنتش را منکرند، مغلوبان نفس و هوایند و ساکنان دیار نار. پس چه بد است مأوای منکرین.

جانت را به عشقهم، دلت را به يادم، وزیانت را به تبلیغ آئینم زینت بخش... از آتشی که يزدان در قطب جنان برافروخته شعله‌ور شو تا از گرمی آئینِ جهان‌آفرين دل‌های مؤمنین به اهتزاز آيد. رهرو راه من شو و جز به راستی سخن مگو و نزد بندگانِ موحد خدا سر فرود آر. زيان امر چنین تورا پند می‌دهد. امر الهی را بشنو و عامل شو تا از فائزین شوي.

آنان که آثار پروردگار از صورت و سيرتشان آشکار نیست، مؤمن به شمار نرون. بيشتر بندگان از آئین يزدان روگردان و از زيان‌كارانند...

دل‌هایتان را از تعلق به دنيا، زيان‌تان را از ذکرِ غير خدا، و اركان وجودتان را از زنگار نفس و هوی بزدائيد. اي مردمان! از خدا بترسيد و از زمرة پرهيزکاران باشيد. بگو! اي قوم، اگر بگوئيد و عمل نکنيد، پس فرق شما با آنان که زيان به اقرار به پروردگار گشودند، اما وقتی در سايه‌های قدس ظاهر شد، كفران و رزيدند و منکر شدند، چيست؟



نفوس خود را از زنگار زخارفِ دیارِ فنا بسُرید. مباداً به دنیا تقرب جوئید. زیرا حاکم به ظلم و فحشاست و مانع وصول به راهِ راست. دنیا غفلت شماست از آفرینندهٔ شما و توجه شما به غیرش. و آخرت تقرب شماست به آفریدگار مقتدر و جمیل شما. هرچه شما را از عشق خدا باز دارد، دنیا است. از آن پرهیزید تا رستگار شوید.

مؤمن متولّ به پوردگار آگر خود را به زیورهای روزگار بیاراید بر او بأسی نیست. زیرا جهان‌آفرین هرچه در آسمان‌ها و زمین است برای موحدین آفریده است.



قالَ تَالِهُ قَدْ فَزْتُمْ بِكَأْسٍ مَا لَا فَازَ بِهَا أَحَدٌ مِنْ قَبْلِ فَسْوَفْ تَعْرِقُونَ إِنْ تَكُونُنَّ مِنَ الصَّابِرِينَ... قَلَ تَالِهُ مِنْ شُرْبَ مِنْ هَذَا الْكَأْسِ لَنْ يَظْلِمَ أَبَدًا.^{۱۴}

بگو! به خدا سوگند به جامی دست یافته‌اید که احدی از پیشینیان به آن فائز نگشته. دیری نپاید که بدانید، اگر به صبر بگروید... بگو! سوگند به خدا، هر که از این جام بنوشد، هرگز تشننه نشود.



۲۸



نمونه‌هایی چند از سخنان حضرت عبدالبهاء

عشق خدا، نوشداروی بلاهاست*

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء^{*}

در پاریس، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی

حال جمیع بشر معرض غم و غصه و ملال هستند. انسانی نیست که از برای او حزن و آلم و مشقت و زحمت و تعب و خسارت حاصل نشود. چون این احزان از مادیات حاصل می‌شود، چاره نیست جز اینکه رجوع به روحانیات بکنیم. وقتی که از مادیات نهایت تنگ‌دلی حاصل گردد، انسان توجه به روحانیات می‌کند، زائل می‌شود. چون

* عنوانها در اصل خطابه‌ها نیستند.

* نقش اصلی حضرت عبدالبهاء (بنده بهاء)، فرزند ارشد حضرت بهاءالله، توضیح و تشریح آموزه‌های آئین بهائی است.



به خاطر آورد خدای مهریان دارد، مسرور می شود. اگر به شدت فقر مادی افتاد، به احساسات روحانی آید، خود را از کنتر ملکوت غنی بیند. وقتی که مریض می گردد، فکر شفا می کند، تشفی صدر حاصل نماید. وقتی که به مصائب عالم ناسوت [اماڈی] گرفتار شود، به فکر لا هوت [عالی معنوی] تسلی یابد. وقتی که در حبس عالم طبیعت دلتگ شود، به فکر پرواز به عالم روح می افتد، مسرور می شود. وقتی که حیات جسمانی مختلط باشد، به فکر حیات ابدیه افتد، ممنون می شود. اماً این نفوسی که توجهشان صرف به عالم مادیات است و در بحر ناسوت مستغرقند، در وقت بلا و محن چه تسلی خاطر دارند؟ نفسی که معتقد به این باشد که حیات انسان محصور در حیات مادی است، چون ناتوان گردد و در بلا و مصیبی گرفتار شود و کوس رحیل بکوید، به چه چیز امید دارد و به چه چیز تسلی یابد؟ کسی که معتقد به حی قدری مهریان نیست، چگونه روح و ریحان [شادی] یابد؟ یقین است که در عذاب ابدی و نومیدی سرمدی است.

پس شماها خدا را شکر کنید که احساسات روحانی دارید و انجذابات قلبی، دیده بینا دارید و گوش شنوا، جانی زنده دارید و دلی مملو از محبت الله. در هر مصیبی گرفتار شوید تسلی خاطر دارید. اگر زندگانی دنیوی مختلط شود، به حیات آسمانی مستبشر هستید. اگر در ظلمت طبیعت گرفتار شوید، به نورانیت ملکوت مسرورید. هر انسانی که احساس روحانی دارد، تسلی خاطر دارد.

من چهل سال در حبس بودم، با آنکه تحمل یک سال ممکن نبود. هر نفسی را به آن حبس می آوردنند، یکسال بیشتر زندگانی نمی کرد، از غم و غصه هلاک می شد. لکن من الحمد لله در این چهل سال در نهایت سرور بودم. هر صبح بر می خواستم مثل اینکه یک بشارتی جدید به من می رسدم. هر شب تاریک می شدم، نور سرور در قلب می افزود. احساسات روحانی تسلی خاطر، و توجه به خدا سبب روح و ریحان. اگر توجه به خدا نبود، احساسات روحانی نبود، چهل سال در حبس چه می کردم؟

امیدوارم روز به روز توجهتان به خدا زیاد شود و تسلی خاطر بیشتر گردد... و قوای ملکوتی بیشتر ظاهر شود. اینست متنه‌ی آمال و آرزوی ما. از خدا چنین می خواهم!



سازگاری دین با علم و عقل

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء

در پاریس، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی

رؤسای ادیان امروز گمان می‌کنند که دین عبارت از تقلید آباء و اجداد است. لهذا هر قومی تشبت به تقالید نموده، آن را حق می‌دانند. و این تقالید چون حقیقت نیست، لهذا مخالف با یکدیگر است. و از این سبب اختلاف و عداوت بین بشر حاصل شده. زیرا هم‌چنین گمان می‌کنند که دین مخالف علم است، و عقاید دینیه را تفکر و تعمقی لازم نیست، و تطبیق به عقل و علم جائز نه، زیرا عقل و علم مخالف دین است. لهذا عقاید دینیه باید، مجرد [تنها] عبارت از صرف تلقین رؤسای روحانی باشد، و آنچه آنان بگویند باید معتقد شد، ولو مخالف علم و عقل است. و حال آنکه علم و عقل نور است، دین باید مطابق علم و عقل باشد. دین که مطابق عقل کلی نباشد جهل است... اعظم موهبت الهی برای انسان علم است، و امتیاز انسان از حیوان به عقل و علم است... انسان آنچه می‌شنود باید آن را تطبیق به عقل الهی و علم کند. اگر علم و عقل قبول کند آن حق است. اما اگر به هیچ وجه علم حقیقی و عقل کلی تصدیق نکند، آن جهل است.^۲

یک دلیل بر منشأ آسمانی قرآن

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء

در پاریس، ۱۹۱۱ میلادی

از جمله برهان حضرت محمد قرآن است، که به شخص امی وحی شده. و یک معجزه از معجزات قرآن این است که قرآن حکمت بالغه است. شریعتی در نهایت اتقان [استحکام] که روح آن عصر بود تأسیس می‌فرماید. و از این گذشته، مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان می‌نماید که مخالف قواعد فلکیه آن‌زمان بود. بعد ثابت شد که منطق قرآن حق بود. در آن زمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلم آفاق بود... ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلمه ریاضیه. لهذا جمیع اعتراض کردند که این



آیات قرآن دلیل بر عدم اطلاع است. اما بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر، واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع، و قواعد بطلمیوس، که نتیجهً افکار هزاران ریاضی دان و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود، باطل.

مثلاً یک مسئله از مسائل ریاضیه قرآن اینست که تصریح به حرکت ارض نموده، ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است. ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل، ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده، و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته. لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند، و آلات و ادوات اختراع کردند، و کشف اسرار نمودند، ثابت و محقق شد که منطق قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خط رفته بودند.

حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمنده، با وجود تدریس و تدریس در مسائل فلکیه، خطأ نمایند و شخص امی از قبایل جاهله بادیه العرب، که اسم فن ریاضی نشینیده بود، با وجود آنکه در صحراء در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده، به حقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشاکل ریاضیه را حل فرمود. پس هیچ شباهه‌ای نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بهقوت وحی حاصل گشته. برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست، و این قابل انکار نه.^۳

دعوت به یگانگی میان پیروان ادیان

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء

در پاریس، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی

خداآوند با کل در نهایت صلح است، ما چرا با یکدیگر جنگ نمائیم؟ خداوند با کل مهربان است، ما چرا نا مهربان باشیم؟ خداوند خالق کل و رازق کل و مری کل و حافظ کل است، ما چرا از یکدیگر جدا هستیم؟ سبب این است که اساس ادیان الهی از میان رفته و فراموش شده و تشبت به تقالید موهومه گشته. و چون تقالید

مختلف است، سبب بعض و عداوت بین بشر گردیده. اما آگر به اساس ادیان الهی نظر کنیم... کل متحده و متفق می شویم... بعضی جاہلنده باید تعلیم نمائیم، اطفالند باید تربیت شوند، تا به بلوغ رسند. مریضند، باید به نهایت مهربانی معالجه گرددند.

و از این گذشته، اختلاف و نزاع اهل ادیان سبب شده است که احساسات مادیه غالب بر قلوب بشر گشته، و احساسات الهیه از میان رفته. اکثر بشر در عالم طبیعت غرق شده‌اند و ترقی معکوس کردنند.

پس ای اهل ادیان! بیائید تا از تقالید و اوهام منزه شوید و به اساس ادیان الهی تشبت نمائید، تا متفق و متحده شوید و پرستش حقیقت کنید و در نهایت الفت و یگانگی در ظل خیمه توحید راحت و آسایش نمائید. جمیع نجوم سماء حقیقت گردید، و سراج‌های روشن عالم انسانی شوید...

ای اهل عالم! به حرکت و اهتزاز آید و شادمانی نمائید و در سایه خیمه وحدت عالم انسانی در آئید. والسلام^۱.

دعوت به دوستی و یگانگی

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء

در پاریس، ۲۶ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی

جمیع انبیای الهی مظاهر حقیقتند. حضرت موسی اعلام حقیقت کرد. حضرت مسیح ترویج حقیقت نمود. حضرت محمد تأسیس حقیقت کرد. جمیع اولیای الهی اعلام حقیقت کردنند. حضرت بهاء‌الله علّم حقیقت بلند نمود. جمیع نفوس مقدسه که به عالم آمده‌اند چراغ‌های حقیقت بودند. حقیقت وحدت عالم انسانی است، حقیقت محبت بین بشر است، حقیقت اعلام عدالت است. حقیقت هدایت الله است، حقیقت فضائل عالم انسانیست. انبیای الهی جمیعاً منادی حقیقت بودند و جمیع متحده و متفق بودند. هر پیغمبری مژده به خلف خویش داد. هر خلفی تصدیق سلف نمود. موسی خبر از مسیح داد، مسیح تصدیق موسی کرد. حضرت مسیح خبر





از محمد داد، حضرت محمد تصدق مسیح و موسی نمود. جمیع با یکدیگر متعدد بودند. ما چرا اختلاف کنیم؟ ما امت آن نفوس مقدسه هستیم. همین قسم که انسیا محب یکدیگرند، ما نیز باید محب یکدیگر باشیم. زیرا بندگان یک خدائیم و الطاف الهی شامل عموم است... خدا با همه مهربان است، ما چرا به یکدیگر ظلم کنیم؟

اساس ادیان الهی محبت است و الفت و یگانگی. الحمد لله این عصر عصر نورانیست. عقول ترقی نموده و ادراکات شدید شده، اسباب الفت و اتحاد مهیا گشته، روابط محبت بین بشر محکم گردیده. وقت آن آمده که جمیع با همدیگر صلح نمائیم و به دوستی و راستی پردازیم. تعصب مذهبی نماند، تعصب جنسی نماند، تعصب وطنی نماند، با یکدیگر در نهایت الفت محبت کنیم. بندۀ یک درگاهیم و مستفیض از انوار یک آفتاب. به جمیع انبیاء باید مؤمن باشیم و به جمیع کتب آسمانی موقع شویم. از جمیع تعصبات بیزار شویم و خدمت به خدا کنیم. وحدت عالم انسانی ترویج نمائیم، فضائل عالم انسانی را آشکار کنیم. مانند حیوانات درنده نباشیم، به خونریزی راضی نگردیم، خون بشر را مقدس دانیم، این چنین خون مقدس را از برای خاک نریزیم. جمیع در یک نقطه اجتماع کنیم و آن نقطه وحدت عالم انسانیست...

حیوانات درنده از برای خاک جنگ نمی‌کنند. هر یک به محل خود قناعت می‌نمایند. گرگ به لانه خود قناعت می‌کند، پلنگ به مغاره خود اکتفا می‌نماید، شیر به بیشه خود قناعت کند. هیچیک بدهکر تعدی در حق دیگری نیفتند. ولی افسوس که انسان بی‌رحم اگر همه آشیانه‌ها را به تصرف آرد، باز در فکر آشیانه دیگر است. و حال آنکه خدا بشر را انسان خلق کرده، ولی از حیوانات درنده بدتر شده. حیوانات درنده ابناء جنس خویش را نمی‌درند. گرگ هر قدر درنده باشد در یک شب نهایت ده گوسفند می‌درد. ولکن یک انسان صد هزار بشر را در یک روز قتل می‌نماید.

حال انصاف دهید این به چه قانون درست می‌آید؟ اگر یک نفس انسانی را بکشد، او را قاتل گویند. اما اگر خون صد هزار نفس را ببریزد، او را سرور دلیران گویند. اگر نفسی ده درم از کسی بدزدد، او را سارق مجرم گویند. اما اگر یک مملکت را غارت کند، او را فاتح نامند. اگر یک خانه را آتش زند او را مجرم شمرند. لکن اگر



ملکتی را به آتش توپ و تفنگ بسوزاند، او را جهانگیر گویند. اینها... از درندگی بشر است، از عدم ایمان است. زیرا اگر انسان معتقد به عدالت الهی باشد، راضی نمی شود خاطری بیازارد و به ریختن قطره‌ای از خون راضی نگردد. بلکه شب و روز می کوشد تا خاطری را مسورو کند.

امید ما چنان است که وحدت عالم انسانی انتشار یابد، بعض و عداوت بین بشر برافتد، صلح اکبر آشکار گردد، و جمیع ملل با یکدیگر الفت کنند و محفل صلح تشکیل نمایند، و مشاکلی که بین ملل و دول حاصل، در آن محکمه کبری فیصل یابد. این مشروط و موقول بر این است که صلح پرور در دنیا بسیار گردد، مُحب عالم انسانی تراوید یابد، افکار عمومی منعطف به صلح شود تا از کثرت مُحبین [دوستداران] صلح و صلاح، ملل و دول مجبور بر اتحاد شوند.^۰

چند نامه از حضرت عبدالبهاء

نیاز به آئین تازه

بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد و در هر نَفَس تغییر و تبدیل جوید... مثُل عالم امکان مَثُل هیکل انسان است که در طبیعت واحده مداوم نه، بلکه از طبیعتی به طبیعتی دیگر و از مزاجی به مزاجی دیگر انتقال نماید، و عوارض مختلف گردد و امراض متنوع شود. لهذا پژشک دانا و حکیم حاذق درمان را تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید. به دیده بینا ملاحظه کنید که انسان در رحم مادر خونخوار است و در مهد و گهواره شیر خوار و چون نشوون نما نماید بر خوان نعمت پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید. زمان طفولیت را حکمی و دم شیر خواری را رزقی، و سنّ بلوغ را اقتضائی، و جوانی را قوت و قدرتی، و ضعف و پیری را فتور و رخاوتی. و در هر درجه انسان را اقتضائی و دردش را درمانی. هم‌چنین موسم صیف [تابستان] را اقتضائی، و فصل خزان را خصوصیتی، و موسم دی را برودتی، و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معنبری.



حکمت کلیه اقتضای این می نماید که به تغییر احوال، تغییر احکام حاصل گردد، و به تبدیل امراض، تغییر علاج شود. پژشک دانا هیکل انسان را در هر مرضی دوائی، و در هر دردی درمانی نماید. و این تغییر و تبدیل عین حکمت است. زیرا مقصده اصلی صحّت و عافیت است. و چون علاج را تغییر دهد، نادان گوید: "این دلیل بر نادانی حکیم است. اگر داروی اوّل موافق بود چرا تغییر داد، و اگر نا موافق بود چرا در آغاز تجویز کرد؟" ولی رنجور دانا اذعان نماید و بروجдан بیفزاید.

و این را بدان که آئین یزدانی بردو قسم است: قسمی تعلق به عالم آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق به جهان جان و دل. اساس آئین [الهی]. از آغاز ایجاد تا یوم میعاد و تا ابدالآباد بر یک منوال بوده و هست، و آن فضائل عالم انسانیست... و قسمی از آئین تعلق به جسم دارد. آن به مقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه از سن تبدیل و تغییر یابد.

در این عهد و عصر که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحتی بی اندازه یافته، آیا ممکن است که احکام و آئین پیشینیان به تمامه مجری گردد؟^۶

دعوت به محبت و خدمت

این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد، و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود. خلق را به خدا بخوانید.. یتیمان را پدر مهریان گردید و بیچارگان را ملجاً و پناه شوید. فقیران را کتر غنا گردید و مریضان را درمان و شفا. معین هر مظلومی باشید و مجیر هر محروم. در فکر آن باشید، که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید و به اعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید و اعتنا نکنید. بالعکس معامله نمائید و به حقیقت مهریان باشید نه به ظاهر و صورت...

محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید. ای احبابی الهی! همتی بنماید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقائق اشیاء مشهود و عیان گردد.^۷



نقش پیشوایان

یکی از اسباب بیزاری نفوس از دیانت، همین تقالید و اوهام رؤسای مذاهب است، که اشخاص عالم و دانا چون آن تقالید و رسومات را مخالف علم و عقل دیدند دین الهی را ترک نمودند. دیگر ملتفت نشدند که اینها اوهام رؤسای ادیان است.^۸

راه نجات عالم

ممکن نیست که اهل عالم سکون و قرار یابند، مگر به قوهای که محیط بر عالم انسانی است. آن قوه چون غلبه کند، جمیع این انقلابات منقلب به سکون و قرار گردد و همه این اختلافات مبدل به الفت و محبت و اتحاد شود.^۹



بخش دهم



نقش پنهان‌کاران در سرنوشت انسان و جهان

علمای ارض که لَدَیَ اللَّهِ [از نزد خدا] از جُهْلَا محسوبند، حجاب اکبرند از برای بشر. مبارک نفسی که این حجاب او را منع ننمود.^۱

از حق بطلبید کُل را از شِرِ این نفوس [پیشوایان] حفظ فرماید.^۲

بعضی [از پیشوایان] که از بحر هدایت آشامیده‌اند، به منزله بصرند از برای هیکل عالم، و برخی به مثابه دُخان [مانند دود] از برای هیکل امکان.^۳

امروز حجاب اکبر بشر را از مشاهده آفتتاب حقیقت منع حضرت بهاءالله نموده.^۴

پرده‌ای که همه مردمان را می‌پوشاند. حجابی که همه ملت‌ها را در بر می‌گیرد.

اشعیا، فصل ۲۵، آیه ۷

۲۹



نقش پیشوایان در پنهان داشتن بزرگترین خبر در تاریخ بشر بخش یکم

نقش پنهان‌کاری و پنهان‌کاران در سرنوشت انسان و جهان بیش از آن است که به تصور آید. بلاهایی که از این راه روی می‌دهند، صد بار و بیشتر، از بلاهای دیگر است. این دشمن عالم انسان چنان پنهان‌کار و مکار است که کمتر کسی از وجودش باخبر است.

این نوشته پرده از روی این "پنهان‌کارِ مکار" بر می‌دارد و اسرارش را آشکار می‌کند، شاید این پرده‌دری از قدرتش بکاهد و او را از اینهمه ظلم و ستم باز دارد. شناسائی این دشمن سرسخت، نخستین گام در راه سعادت انسان و جهان است.



این نوشه نقش پیشوایان مذهبی، را بیش از هر گروه دیگر، در پنهان کاری مورد بحث قرار می‌دهد و با ذکر چند رویداد نشان می‌دهد که صاحبان قدرت، خاصه پیشوایان مذهبی، برای حفظ مقام و منصبت خود چگونه از این هنر بهره می‌برند و این حریبه را برای اشاعه نادانی در میان پیروانشان بکار می‌برند.

پنهان کاری مانند هر صفت دیگر درجات دارد. بعضی از مردمان در این کار ماهرند و پیوسته آنرا بکار می‌برند، گروهی دیگر گاه بگاه و به صورت ناگاه از آن بهره می‌برند. در میان انسان‌ها دو نفر عین هم نمی‌توان یافت.

تفاوت انسان و جن

نخستین پرسش این است: چرا خداوند بندگانش را به دو گروه تقسیم نموده؟ بعضی را انسان و بعضی دیگر را جن نامیده؟ بدون شک رمز بزرگی در این کار هست. واژه "جن" اشاره به چیست؟ حضرت باب جن را بطور کلی چنین توصیف فرموده‌اند:

الْجَنُّ مَنْ اسْتَجَنَ فِيهِ نَارُ النَّفَّيِ.^۰
جَنَّ كَسَى اسْتَ كَه در او آتش انکار پنهان باشد.

در این گفتار حضرت عبدالبهاء جنبه خاصی از اجنه را که مرتبط به ایمان آنهاست بیان فرموده‌اند:

مداد از جن در آیه مبارکه فرقان [قرآن] نفوسي هستند که ایمان و انکارشان مستور و مخفی است. جن موجودی است پنهان. این است که می‌فرماید: یرونکم من حیث لا ترونهم. یعنی آنان به ایمان و ایقان شما واقف و مطلعند، ولی ایمان و ایقان آنان در نزد شما پنهان [است].^۱



پس وجه مشترک جنّ‌ها از هر گروه و مسلکی باشند، چه خوب چه بد، پنهان‌کاری است. همانطور که بعداً خواهیم دید، خطر و خیم و پیامد بزرگ پنهان‌کاری، جلوگیری از گسترش پرتو دانش و دانائی و اسیری مردمان در زندان تاریک نادانی و جهالت است، زندانی جهانگیر که پایه و خانه همه بلاها و بدی‌هast:

اسّ اساس سیّرات^{*} نادانی و جهالت است.^۷

حضرت عبدالبهاء
برخلاف تصور بسیاری از مسیحیان و مسلمانان، جن و شیطان موجوداتی جز مردم پنهان‌کار چیزی نیستند. انسان وقتی به حد کمال رسد، یعنی استعدادات خدا داد را، بنابر نقشه آفرینش، در خود پرورش می‌بخشد، فرشته نام یابد. و هر گاه جهت عکس به‌پیماید، یعنی از جن بگذرد و به‌پائین‌ترین درجه پستی و رذالت رسد، تا به‌آنجا که از وجودان و عشق و ایمان و شرم و حیا در روحش اثری نماند، شایسته لقب شیطان شود.

راه‌های پنهان‌کاری

در آغاز به‌بینیم راه‌های پنهان‌کاری چیست و پنهان‌کاران و پرده‌پوشان چگونه به مقصود شوم خود می‌رسند. این دشمن پنهان از چند راه و با چند حریبه به‌هدف‌های خود می‌رسد، از جمله:

- دروغ و تهمت
- سکوت
- اجتناب و منع از معاشرت
- مکر
- سوء تفسیر
- توصل به قدرت

بنابر گفتار حضرت عبدالبهاء، دروغ پایه و ریشه همه گناهان است. دروغ به‌راه‌های گوناگون پرده برپرتو حقیقت می‌افکند. یکی از آن پرده‌ها،

* اُسّ اساس سیّرات: پایه پایه‌های بدی‌ها.



تصورات نادرستی است که بر روح و روان مردمان حکم فرماست، تصوراتی که به مرور زمان، تصویر حقیقت گرفته‌اند. در سقوط بشر، این تصورات مهم‌ترین نقش را داشته‌اند.

رمز موفقیت دروغ در پنهان ماندن آن در پس پرده مکر است. هر چه مکر پیچیده‌تر و پنهان‌تر باشد، دروغ موفق‌تر است. این بیت بسیار زیبا و پر معناست:

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا.

این چراغ همان مکر است. دروغ‌گویان و سارقان روح و روان در تاریکی نادانی با چراغ مکرو ریا به درون مردمان بی خبر و ناگاه راه می‌یابند و هرچه می‌خواهند و می‌یابند از ذخایر و مفاخر انسانیت، از عقل و شعور گرفته تا انصاف و ایمان و عدالت، همه را به یغما می‌برند. این پرده‌پوشان و جن‌های به‌ظاهر انسان، جز به‌یاری فن دروغ و هنر مکر و پرده سکوت و خاموشی، به‌هدف‌های شوم خود نمی‌رسند.

در سرنوشت بشر، مکر و دروغ نخستین نقش را داشته‌اند، به حدی که در نظریزان کافران برتر از فریب‌کارانند:

کافرباش و ماکر مباش، در میخانه ساکن شو و در کوچه تزویر مرو.^۱ حضرت بهاء‌الله

واژه‌های دیگری که در وصف پنهان‌کاران بکار می‌روند "دو روئی و ریا"^۲ است. ریاکار کسی است که باطنش را پنهان می‌دارد. نخستین لازمه توفیق در ریاکاری، تسلط بر فن دروغ و هنر مکر است.

در آغاز این گفتار، نقش پرده‌پوشان یا اجنه را در پنهان داشتن خبر ظهور پیامبران بررسی کنیم، سپس به شناسائی پرده‌پوشان دیگر پردازیم و به‌بینیم دوره‌بیان و مکاران از هر گروه و دسته‌ای باشند، چگونه از این روش و رویه

بهره می‌برند تا توده مردمان را در زندان تاریک نادانی و جهالت اسیر نگه دارند.

"مانند دزد" یعنی چه؟

ظهور دو پیامبر بزرگ در عصر ما حائز چه اهمیتی است؟ این رویداد بزرگترین خبر در تاریخ بشر است. چرا این خبر پس از گذشت نزدیک به دو قرن از ظهورش، هنوز از اکثر مردمان، چه در شرق و چه در غرب جهان، پنهان مانده؟ حضرت مسیح این رویداد و نهضت حیرت‌انگیز را با مقایسه با آمدن دزد پیش‌بینی فرموده‌اند. در این مقال، مثال و مقایسه‌ای بهتر از این تشبيه نمی‌توان تصور نمود:

توجه کنید! من مثل دزد خواهم آمد. چه کامرواست کسی که بیدار باشد.

مکاففات یوحنا، فصل ۱۶، آیه ۱۵، همچنین فصل ۳، آیه ۳

به ظاهر این مقایسه شگفت‌انگیز است. چرا پیامبر خدا ظهورش را با آمدن دزد مقایسه کند؟ حضرت مسیح از این مقایسه و مثال چه منظوري داشته‌اند؟ طرز آمدن و رمز موفقیت دزد در چیست؟ آیا جز پنهان ماندن از نظر دیگران، طرز دیگر یا رمز دیگر و هدف دیگر در کار دزدان می‌توان تصور نمود؟ یک دزد ماشین یا یک حسابدار بانک چگونه می‌تواند به هدف خود دست یابد و به دزدی ادامه دهد؟ جز اینکه کارش را از دیگران پنهان دارد، شرط دیگری لازم است؟ در آمریکا دزدی از فروشگاه‌ها بسیار معمول است. جر توصل به پنهان‌کاری، چه راهی برای این دزدی‌ها می‌توان تصور نمود؟ رمز موفقیت دزد در خانه‌ها جز پنهان ماندن از نظر صاحب‌خانه چیست؟



حال بهینیم پنهان بودن موعود چگونه است؟ تحقق این پیش‌بینی از دو راه ممکن است: آمدن موعود یا دزد نمادین به‌ظری که مخالف انتظار منتظران است، یعنی مردمان او را بهینند، اما نشناستند. دیگر اینکه مردمان چنان در خواب غفلت و دنیاپرستی غرق باشند که به‌هیچ چیز جز به منافع خود توجهی نکنند. در عصر ما، این دو پرده هر دو در نهایت قدرت و شدت، چشم بصیرت مردمان را پوشانده و آنها را از دیدن موعودشان باز داشته‌اند. این مردمان با دوسد بزرگ رویارویند. حتی یکی از این دو پرده کافی است که منتظران را از شناسائی فرستاده یزدان باز دارد.

مسيحيان در انتظار چه موعودی نشسته‌اند؟ آنها بر اين پندارند و در اين انتظار که آن فرستاده پروردگار با لشگرهای بسیار از آسمان فرود آيد، مسيحيان با ايمان را به آسمان و جنان برد و دیگر مردم جهان را به قتل رساند. حال اگر آن پیامبر از زمين بیايد، نه از آسمان، عدم رعایت همین يك شرط کافی است که خبر ظهورش از آنها پنهان ماند. نکته قابل توجه اين است که اين منتظران هرگز از سرنوشت کودکان چيزی نمی گويند. کودکاني که پدر و مادر مسلمان يا بودائي و يا بي دين دارند، گناهشان چيست؟ مسئليت آنها در چه سالى و ماهى و حتى ثانية اي شروع مى شود؟ خط مسئليت و پيامد مرگ را در چه ثانية اي باید کشيد؟ سکوت در اين مطلب، خود يك نوع پنهان‌کاري است.

بسیاری از شیعیان بجای بلندی‌ها و افلاک به‌چاه نظر دارند و اعمق خاک را منزل و مأوى موعودشان می‌دانند. آنها نیز مانند مسيحيان برآند که موعودشان با شمشيری برآن به‌کشتار انبوه مردمان دست می‌زنند تا اثری از دشمنانش در زمین نماند. مؤمنان و منتظران، چه مسيحي چه مسلمان، کشتن يك انسان را جنایتی بزرگ می‌شمرند، و قاتل را به زندان يا بر سردار

می‌برند، اما کشتار میلیونها نفر از مردم بی‌ایمان را به دست موعودشان به راحتی می‌پذیرند و این‌گونه خونریزی را صواب می‌شمند.

پیشوایان مسیحی چگونه پیش‌بینی "مانند دزد" را در پرده سوء تفسیر پنهان می‌کنند؟ آنها می‌گویند مقصود از "آمدن مانند دزد" این است که موعود "ناگهان" می‌آید. از این راه با ادغام واژه "پنهان" در واژه "ناگهان" معنای "پنهان" را پنهان می‌کنند.

پنهان و ناگهان دو شرط متفاوتند و هر دو در ظهور دو موعود عصر ما تحقق یافتند. حضرت باب در ساعات تاریک شب، ناگهان (بدون انتظار شنونده) مقام خود را تنها به یک نفر، به نام ملا حسین بشروئی، بیان فرمودند و از او خواستند که این خبر را پنهان دارد تا عده مؤمنین به هجده نفر برسند. حضرت بهاءالله نیز در زیرزمینی تاریک، به نام سیاه چال، که محبس دزدان و قاتلان بود، مقام خود را ناگهان بهشماری چند از پیروان حضرت باب اظهار فرمودند. این رویداد "اظهار امرِ خفی" نام یافته. "اظهار امرِ علنی" حدود ده سال بعد در بغداد (باغ رضوان) روی داد. بنابراین، ظهور دو پیامبر عصر ما، آغازش هم پنهان بود و هم ناگهان.

از این گذشته، شاید ۹۹ درصد از دزدی‌ها ناگهان نیست. اکثر آنها بنابر نقشه است. دزدی، راه‌های بی‌شمار دارد، اما وجه مشترک همه آنها پنهان کاری است. مثلاً کسانی که در مالیات تقلب می‌کنند و یا با نقشه حساب شده، به مردمان سهام بی‌ارزش می‌فروشند، یا در شغل خود تقلب می‌کنند، رمز موفقیت همه این دزدان پنهان‌کاری است. اکثر دزدی‌ها در خانه‌ها نیز بنابر نقشه و حساب است. معمول‌ترین نمونه دزدی که می‌توان آنرا ناگهان دانست، هنگامی روی می‌دهد که دزدی با نقاب ناگهان وارد بانک می‌شود. این دزدان نیز به کمک نقاب چهره‌شان را پنهان می‌دارند.



حضرت مسیح نه تنها طرز ظهورشان را به‌آمدن دزد تشبیه فرموده‌اند، راه شناسائی این دزد نمادین را نیز بما آموخته‌اند. یک راه شناسائی بیماری، شناسائی داروی خاصی است که برای آن تجویز می‌شود. راه یافتن و شناختن دزد جز بیداری و آگاهی و توجه چیست؟ حضرت مسیح طرز شناسائی خودشان یعنی دزد نمادین را در هنگام رجوع، با تأکید و تکرار واژه‌هایی از این قبیل به پیروانشان آموخته‌اند: بیدار باشید، هشیار باشید، نگذارید بیهوشی و خواب غفلت شما را از شناسائی موعودتان باز دارد.^۹ این دستورها و اخطارها به روشنی نشان می‌دهند که مشکل از مردمان است، نه از موعود زمان. کسی که هم در خواب غفلت و نادانی و دنیاپرستی فرو رفته و هم انتظارات نابجا دارد، چگونه می‌تواند موعودش را که دزد آسا می‌آید بشناسد؟ برای کسی که خواب است و در انتظار موعودی خیالی، دلیل و برهان و تشویق و اخطار و انذار چه اثری دارد؟ بدیهی است، تأکید به بیداری و آگاهی، نشانه‌ای روشن بر پنهان ماندن خبر ظهور موعود است. آگر هر چشمی موعود را در آسمان ببیند، دیگر بیدار و هشیار بودن چه لزومی دارد؟

پیشوايان مسيحي چگونه اين اخطارها و احذارها را توضيح می‌دهند؟ بيشتر آنها به حریه سکوت که بهترین راه پنهان‌کاري است متول می‌شوند. گروهی دیگر، بجای سکوت با پرده سوء تفسیر که نوعی تزویر است معنا و مقصد اخطارها را پنهان می‌کنند. مثلاً در کتابها يشان می‌نویستند "مقصود عيسى مسيح از بكار بردن اخطارهای مانند "بیدار باشيد!" اين است که با رسانه‌ها و كتابهای مسيحي (مانند كتابی که خواننده می‌خواند) در تماس باشيد، به راهنمائي‌ها و سخنان پيشوايان و معلمين مسيحي توجه خاص نمائيد."



مسيحيان چگونه به پيش بيني حضرت مسيح تحقق مي بخشد؟

حال به بينيم، مسيحيان خاصه پيشوایانشان، چگونه به پيش بيني هاي پيامبر و نجات دهنده خود تحقق بخشيده اند. چگونه دزد نمادين آمده، اما اکثر مردم جهان، چه مسيحي چه غير مسيحي، او را نديده و نشناخته اند. چرا در عصری که خبر جنایت يك خرابکار در سراسر عالم می پيچد، خبر ظهرور دو پيامبر بزرگ به آکثر مردمان، شايد ۹۵ درصد از آنان نرسيد؟ چرا پس از گذشت نزديك به دو قرن، هنوز انديشمندان ايران، و ديگر مردم جهان، گفتار يزدان را که در آياتي بيش از صد جلد به قلم دو فرستاده عصر ما رقم يافته، نادиде گرفته و می گيرند و سکوت را، در برابر اينهمه عظمت و افتخار، از سخن گفتن برتر می شمرند؟

مردمان دو چيز را از هر چيز ديگر ييشتر دوست دارند: يکي ثروت است و ديگري قدرت. دسترسی به اين دو نعمت، بزرگترین مایه افتخار آنها است. كمتر کسی است که از ثروت و قدرت روی بتايد. آيا پيشوایان مذهبی با ديگران متفاوتند؟ آيا آنها از اين قانون مستثنა هستند؟ ظهرور پيامبر جديد بزرگترین خطر برای صاحبان قدرت و جلال، خاصه پيشوایان مذهبی است. آنها می دانند که اگر پيروانشان از خبر ظهرور اين دو پيامبر بی خبر بمانند، كمترین خطری برای آنها نیست. اما کوچکترین اشاره به اين رويداد بزرگ، گروهي از پيروان با شهامتشان را کنچکاو می کند و آنها را بر آن می دارد که به کاوش پردازنده و چه بسا معدودی از آنها از آئين اجدادي خود دست كشیده به آئين جديد روی آورند. آيا راه حلی بهتر از پنهان داشتن اين خبر از راه سکوت می توان تصور نمود؟ چگونه ممکن است در تاریکی سکوت، يعني در زندان بی خبری، کسی دزد نمادين را ببیند و بشناسد؟



این پیشوایان می‌دانند که مؤثرترین و بی‌خطرترين راه برای جلوگیری از انحراف پیروانشان از دین اجدادی، نادان نگهداشت آنان است. این روش و رویه، در همه آئین‌ها راهی محبوب و رایج بوده و هست. ذکر چند تجربه شخصی، پرده از این رمزبر می‌دارد.

چند سال پیش به یک دانشگاه معروف مسیحی در آمریکا رفتم که خبر ظهر دو موعود عصر ما را با تقدیم سه جلد کتاب در این باره به استادان کتاب مقدس در آن دانشگاه برسانم.* هنگامی که به سوی اطاق استادان می‌رفتم، مأمور امنیت مرا خواست و مقصودم را پرسید. پس از آگاهی از مقصودم، در پاسخ گفت: تو اجازه نداری به میل خود نزد استادان بروی. باو گفتم مرا نزد رئیس استادان (dean) ببرتا از او اجازه بگیرم. او مرا نزد رئیس استادان که حدود شصت سال داشت راهنمائی کرد. به محض اینکه وارد اطاقش شدم، او با چشمانی پراز حیرت و قیافه‌ای سوال انگیز مرا نظاره نمود. انگار با زبان حال می‌گفت: غریبه‌ای مانند تو اینجا چکار دارد؟ او هرگز مزاحمی مانند من در اطاق کارش ندیده بود. برای تشویق او به گفتگو و رفع نگرانی او، با لبخند و گرمی و فروتنی شروع به سخن نمودم و مقصودم را به اختصار بیان داشتم. پس از شنیدن گفتارم، بار دیگر آثار تشویش و نگرانی در چهره‌اش نمودار گشت. زیرا مرا گمراه کننده‌ای می‌پندشت که به محیط امن او رخته نموده و او را از آرامش باز داشته. در آغاز اکراه داشت که به گفتگو ادامه دهد. هر طور بود با سخنانی نرم و آرام بخش، تا حدی نگرانی او را تخفیف دادم. اما طولی نکشید که پس از شنیدن چند آیه از انجیل، مخالف افکار و باورهایش، نگرانی و اضطرابش بیش از پیش باز

* این سه جلد کتاب:

1. *I Shall Come Again*, 522 pages
2. *Lord of Lords*, 634 pages
3. *King of Kings*, 510 pages



گشت. انگار به زبان حال با خود می‌گفت: "چه خطای مرتکب شدم! ایکاش خود را گرفتار این درد سرو بلا نمی‌کردم!" دیگر دیر شده بود و راه فرار نداشت.

در طی صحبت گفت: پیامبر شما در زیر خاک خفته است، نجات دهنده ما در آسمان در جوار خداست. من با ذکر چند آیه از انجیل باو ثابت کردم که صعود حضرت مسیح با جسم ممکن نیست. در ضمن باو گفتم که بنابر کتاب مقدس، خداوند روح است. آیا معقول است که حضرت مسیح با جسمی که از این جهان همراه برده، پهلوی خدا باشد؟ نیاز آن پیامبر بزرگ به غذا و خواب و نظافت، موجب تحقیر او و تفاوت او با خداست. اگر چنین نیست، او نیز مانند خداوند روح است، و به اصطلاح پولس "بدن روحانی" (spiritual body) دارد، بدنش که هرگز پیر نمی‌شود. در این صورت، لزومی نداشت که جسمش را همراه ببرد. در برابر این آیات و توضیحات جز سکوت چاره‌ای نیافت. شنیدن آیات انجیل بیش از پیش بر اضطرابش افزود.* زیرا ایمانش به آن پیامبر بزرگ، مانند بسیاری از مسیحیان، بر صعود جسمانی ایشان به آسمان بینان یافته بود، نه بر رفتار و گفتار آسمانی ایشان.

در پایان گفتگو از او خواستم اجازه دهد که کتابهایم را به استادان دانشگاه بدهم. او که از گفتگو با من پشیمان بود، تقاضایم را با تندی و تأکید رد

* این آیات را در پاسخ به ایرادات یک کشیش از تعالیم آئین بهائی در این کتاب نگاشته‌ام:
Come Now! Let Us Reason Together, 285 pages



کرد. وقتی پرسیدم چرا؟ در پاسخ گفت: "باید آنها را حفظ کنم!"^{*} مقصودش حفظ آنها از سوشهای مزاحمی مانند من بود.

از راه دور به این دانشگاه رفته بودم. نمی خواستم به این آسانی دست از کار بردارم و شکست خود را در این ماجرا پذیرم. پس از این رویداد غیرمنتظره، روانه کتابخانه این دانشگاه شدم و به شخص مسئول گفتم که می خواهم سه جلد کتاب درباره رجوع حضرت مسیح به کتابخانه اهدا کنم. او در پاسخ گفت: باید کتابها را قدری مرور کنم تا بدانم محتوای آنها چیست. پس از دو سه ساعت که برگشتم، جواب داد که این کتابها با نیازها و هدف‌های این دانشگاه سازگار نیست. بدین طریق، او نیز از پذیرش ارمغانم عذر خواست.

به خود گفتم هنوز نباید به نامیدی روی آورم و دست از کوشش و کاوشن بردارم. به فکرم رسید که نزد رئیس دانشگاه بروم. اتفاقاً او مرا با گرمی پذیرفت. جوانی بود خوش لباس و خوش برخورد. از او خواستم ترتیبی بدهد که خبر رجعت مسیح را در کلاس‌های دانشگاه به گوش دانشجویان برسانم و به پرسش‌های آنها پاسخ گویم. او سه جلد کتاب تقدیمی مرا با تقدیر پذیرفت و روی میزش نهاد.

در ضمن صحبت با او، گفتم که حضرت مسیح خطاب به یهودیان فرمودند که "چگونه شما از نشانه‌های آشکار در آسمان، وضع هوا را پیش‌بینی می‌کنید، اما نشانه‌های ظهر موعود را نمی‌شناسید؟"^{**} او گفت من چنین مطلبی را به خاطر ندارم. پاسخش موجب تعجب من شد. انجلیل کتاب کوچکی است و گفتار حضرت مسیح سهم مختصری از آن. چگونه یک

^{*} عین عبارت: I must guard them!

^{**} انجلیل متی، فصل ۱۶، آیات ۲-۳.



رئیس دانشگاه مسیحی این مطلب را بهیاد نمی‌آورد؟ با اینحال، اقرارش نشانه خصوصی بود. او با سکوت، فراموشی خود را پنهان ننمود. بر عکسِ رئیس استادان که خبر رجعت مسیح را دروغ انگاشت و مرا گمراه شمرد، رئیس دانشگاه در برابر سخنانم، سکوت مطلق اختیار کرد، کوچکترین ایرادی نگرفت و به هیچ وجه مرا مورد چالش قرار نداد. صحبت ما بسیار صمیمانه بود و از او خاطره‌ای خوش دارم.

او شخص عاقلی بود و بی‌جهت به ریاست دانشگاه نرسیده بود. برخلاف رئیس استادان، او به زیرکی دریافت که مقابله و مباحثه با خبر آوری چنین جسور همراه با کتابها و مدارکی چنین قطور (بیش از ۱۵۰۰ صفحه) به صلاحش نیست. او از آغاز گفتگو فهمید که روپروردش با کسی که با جرأت و اطمینان پای به یک دانشگاه معروف مسیحی می‌گذارد و در اظهار بزرگترین خبر در تاریخ بشر به یک رئیس دانشگاه واهمه‌ای ندارد، بی‌خطر نیست. او در برابر این خبر بزرگ، بهبترین و امن‌ترین حریه یعنی سکوت متولّ شد، و بی‌درد سرخود را از این مواجهه و خطرنجات داد.

در پایان صحبت، در پاسخ به تقاضایم برای انتشار این خبر بزرگ در کلاس‌های دانشگاه گفت: "ما در این دانشگاه استادانی داریم که در ادیان غیر مسیحی تخصص دارند. از آنها می‌خواهم که شما را به کلاسشن دعوت کنند." او با این وعده امید بخشن، خود را از مزاحمتی مانند من رهائی داد. از پاسخ او بسیار شاد و امیدوار شدم، و به خود گفتم: در هر کاری پشتکار لازم است. شاید از سفرم نتیجه‌ای بگیرم. اما امیدم ثمری نبخشید و حتی برگی به بار نیاورد. چند ماه در انتظار نشستم، اما خبری از وعده‌اش نرسید. با منشی او تماس گرفتم و وعده‌اش را بهیادش آوردم. اکنون چند سال از این ماجرا می‌گذرد و هنوز خبری از این رئیس مهریان و خوش برخورد و خوش بیان و وعده امید بخشن و شادی آورش نرسیده است.



لازم است بدانیم که پیشوایان مسیحی، مانند کشیش‌ها و اسقف‌ها و پاپ‌ها همه در این دانشگاه‌ها درس می‌خوانند. اگر استادان این دانشگاه‌ها که در کتاب مقدسشان تبحر دارند و مربی کشیش‌ها هستند، باید از این خبر بی‌خبر مانند، دیگر وضع شاگردان آنها معلوم است.

آنان که در پنهان داشتن این رویداد و این خبر بزرگ (نبأ عظيم) نقشی دارند، بدون آنکه بدانند به بهترین صورت به پیش‌بینی حضرت مسیح (مانند دزد) تحقیق می‌بخشند.

حضرت مسیح فرمودند: "جستجو کنید تا بیابید. در بزنید تا برشما باز شود." پیشوایان مذهبی درست عکس این حکم را اجرا می‌کنند. به جای جستجو، فرستاده جدید یزدان را از پیروانشان پنهان می‌کنند، به جای در زدن، درهای دانائی و آگاهی را به رویشان می‌بندند.

نمونه‌های دیگر از پنهان‌کاری میان مسیحیان

پس از این شکست با خود گفتم شاید کشیش‌های شهر ما دری به روی این خبر باز کنند. یک نامه به حدود پنجاه نفر از آنها فرستادم و یک جلد کتاب درباره اثبات رجوع حضرت مسیح به آنها مجاناً تقدیم نمودم. دو نفر از آنها پاسخ دادند. یکی از آنها از راه تلفن به من گفت: شما گمراه شده‌اید. این جمله خلاصه گفتارش بود. کشیش دیگر کنچکاو بود که ما را بشناسد. به منزل ما آمد، کمی صحبت داشت، نسخه‌ای از کتاب گرفت و رفت. بعد از اینکه از او نتیجه مطالعه‌اش را پرسیدم، معلوم شد کتاب را دور انداخته.

این پنهان‌کاران که نقش زندان‌بان دارند، تنها بهستن درهای کلیساها یا شان به روی خبر آوران و جلوگیری از نفوذ پرتو دانش و دانائی به درون پیروانشان،

اکتفا نمی‌کنند. آنها از این هم گام پیشتر می‌نهند. پیش از آنکه پیروانشان این خبر را از غریبه‌ای بشنوند، با صدور اخطارهای بیم‌آور، واکسن بیهوشی و خواب و اجتناب به آنها تزریق می‌کنند:

ای مؤمنان! عیسی مسیح از پیش بما خبر داده که پیامبران دروغ و مکار بسیارند و همه جا در کوشش و کار باید از آنها بترسیم و بر حذر باشیم. ای مؤمنان! آگاه باشید که گمراه کنندگان همه جا در کمین گاههای پنهان در انتظار نشسته‌اند که شما را بهدام اندازند. شیطان بسیار پنهان‌کار و مکار است و بدون اینکه بدانید شما را شکار می‌کند. پس برای حفظ ایمان خود از وسوسه‌های این دشمنان فریبکار و دوست‌نما بهراسید و با شتاب از آنها بگریزید.



هنگامی که به آمریکا آمدم، ۲۳ سال داشتم. در آن زمان آمریکا آمدن رویدادی کم نظری بود. بعضی از محصلین دانشگاه به دیدنم می‌آمدند که به بینند ایرانی چه شکل است. کلاسی داشتم در ادبیات انگلیسی. استادم مردی بود حدود سی سال با ابروهای نازک و کمانی. او مرا به کلیسا یش دعوت نمود که راجع به آئین بهائی صحبت کنم. در آن شهر و در آن زمان (۱۹۵۷) کسی اسم بهائی را نشنیده بود. در آن کلیسا درباره بعضی از باورهای بهائیان از جمله رجعت حضرت مسیح صحبت داشتم. اما نمی‌دانستم که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ام. چند نفر از شوندگان گفتار مرا مورد چالش قرار دادند. بنابر دانشی که در آن زمان داشتم، در نهایت صراحة به ایرادات آنها پاسخ دادم، بدون آنکه پیامد کارم را بدانم. پس از این رویداد، چندی نگذشت که فهمیدم استادم سخت از دستم عصبانی است. عصبانیت او بخاطر سخنانم درباره مطلب حساسی مانند رجعت حضرت مسیح بود. خلاصه کنم، بخاطر این گناه و جسارت بزرگ، این استاد از من انتقام گرفت و به من نمره ردی داد. بعداً فهمیدم که نیازی



به این کلاس نداشته‌ام و در تحصیلاتم تأثیری نگذاشت. اما این نمره مایه افتخارم شد. شاید نخستین کسی باشم که بخاطر این‌گونه افشاگری نمره ردی گرفته باشد.

هنر و حرفه پنهان‌کاری همه‌جا در اجرا و گسترش است. اشاره به یک رویداد دیگر، نشانه‌ای دیگر بر گسترش این هنر است. در مقدمه لازم است ذکر کنم که گذشته از سکوت، حریه مسیحیان نیز مانند پیروان آئین‌های دیگر، پنهان داشتن پیش‌بینی‌ها و نشانه‌های رجوع پیامبران در پس پرده "سوء تفسیر" است. قدرت این پرده شگفت‌انگیز است. تنها با پنهان داشتن معنای یک واژه، می‌تواند مردمان را از شناسائی موعودشان باز دارد. نخستین مشکل مسلمین مسئله خاتم‌النبیین است و نخستین مشکل مسیحیان انتظار نادرست آنهاست که مسیح سوار بر ابر از آسمان می‌آید. برای حل این مشکل کتابی مفصل به انگلیسی نگاشته‌ام. این کتاب ده بار و حتی صد بار بیشتر از آنچه لازم است به اثبات می‌رساند که این انتظار از آسمان آمدن—جز تصورو و خیال چیزی نیست. در این کتاب کمترین اشاره‌ای به آئین بهائی نیست، شاید از این پنهان‌کاری، مسیحیان از گمراه کنندگانی مانند من نترسند و مندرجاتش را تنها با میزان عقل و خرد بسنجدند.

مطلوب این کتاب برای مسیحیان تازگی دارد، زیرا پرده از روی سوء تفسیر علماء و پیشوایان مسیحی بر می‌دارد و اسرار این پرده‌پوشی را به زبان آنها برای نخستین بار آشکار می‌کند. فکر کردم حتماً یک شرکت چاپ و انتشار کتابهای مسیحی به سبب تازگی مطالب، آنرا می‌پسندد. کتاب را به یک شرکت بزرگ در آمریکا که در انتشار کتاب‌های مسیحی تخصص دارد فرستادم. پاسخ آنها چه بود؟ آنها نوشتند که ما کتاب مؤلف نااشنا را چاپ نمی‌کنیم. آنها کاری به مندرجات این نوشته نداشتند. تنها هدف‌شان استفاده



بود. گذشته از این، چاپ چنین کتابی موجب غصب بسیاری از مشتریانشان می شد. آنها به اعتراض می گفتند: چرا کتابی ضد باورهای ما چاپ کرده اید؟

بنابر پیش بینی پولس در عهد جدید، مسیحیان عصر ما به معلمینی گوش می دهند که مطابق میل و انتظارشان سخن گویند، تا تنها آنچه را دوست دارند بشنوند. اکثر مسیحیان بر این باورند که نجات دهنده شان با اظهار غلبه بر قوانین طبیعت قدرتش را با نشستن یا ایستادن بر روی ابرها و پرواز در آسمانها بدون هوایپما به آنها نشان خواهد داد. پس از اینهمه صرف وقت در نگاشتن این کتاب، دیدم پنهان کاران سخت در کارند و این در هم برای بیدار کردن مسیحیان به رویم بسته است.

پس از این شکست، با یک شرکت دیگر تماس گرفتم. آنها نوشتند که پاسخ دادن به تقاضای تو بی خرج نیست. باید ۲۰۰ دلار همراه کتابت بفرستی تا بتو پاسخ دهیم. از جواب آنها دریافتیم که آنها می خواهند برای نگاشتن این کتاب بجای قدرشناسی مرا جریمه کنند. پس از این، دست از این ماجرا برداشتم و کتاب را دروب سایت خودمان گذاشتم:

این کتاب را می توانید از این وب سایت دانلود کنید:

Will Jesus Come from the Sky or as a Thief? 207 pages.

www.TheKnowledgeOfGod.com

این کتاب را می توانید از Amazon.com نیز سفارش دهید.



۳۰



پیامدهای پنهانکاری در سرنوشت انسان و جهان

بخش دوم

پنهانکاری در کشورهای اسلامی

مجتهدین و ملاهای مسلمان بخاطر قدرتی که دارند، همه راههای پنهانکاری را بکار می‌برند:

۱. گاهی به سکوت متولی می‌شوند. این راه خیلی آسان و بی‌درد سر است.
۲. آگر بهینند پیروانشان به آئین جدید توجه دارند، با پرده دروغ و مکر، حقیقت آن آئین را می‌پوشانند. در کتابهای "ردیه" بهر تهمتی متولی می‌شوند تا پیروان آئین جدید را بد نام کنند.



۳. آگر بهینند با دروغ و مکر به هدف‌های خود نمی‌رسند، به قدرت متousel می‌شوند. آنها انتشار خبر ظهور پیامبر تازه یزدان را غیر قانونی و حتی جنایت می‌شمرند و مرتکبین این گناه بزرگ را به زندان و گاہی بر سر دار می‌برند.

۴. بهسوء تفسیر آیات قرآن متousel می‌شوند.

۵. آیاتی که مخالف میل آنهاست، نادیده می‌گیرند.

۶. معنای واژه **خاتم** یعنی **مهر** را در ترجمه‌های قرآن به فارسی، پنهان می‌کنند: می‌نویسنده: **خاتم انبیاء**.

۷. پیروانشان را از معاشرت با بهائیان باز می‌دارند. اخیراً این اخطار و اندرز از یک حجت‌الاسلام صادر شد:

باید به‌گونه‌ای رفتار شود که بهائیت در ایران به فراموشی سپرده شود.^۱

پیشوایی دیگر چنین اخطار داد:

بها دادن به بهائیت، خنجر به قلب امام زمان است... عاقلانه نیست این افراد را در جامعه مطرح کنیم و با آنها مراوده و رفت و آمد داشته باشیم.^۲

پنهان‌کاری حد و حدودی ندارد. اخیراً در رسانه‌ها خبر رسید که قوه قضائیه در ایران، یک شرکت بهائی را تعطیل نموده. به چه بهانه‌ای؟ برای اینکه در مقایسه با سایر شرکت‌ها، به کارمندانش حقوق و مزایای بیشتری می‌داده!^۳ این پنهان‌کاران نمی‌خواهند که کارمندان این شرکت، بخاطر رفتار محبت‌آمیز صاحبانش، به آئین بهائی خوشنیبین شوند.

در رسانه‌ها همچنین خبر رسید که در بعضی از شهرها بهائیان از گذاشتن سنگ قبر بر مقبره عزیزانشان، ممنوعند. چرا؟ برای اینکه:

وجود سنگ قبر برای بهائیان نوعی تبلیغ بهشمار می‌رود.^۴

چقدر جای شگفتی است. بهائیان می‌خواهند نشانه‌ای از عزیزانشان در این جهان خاکی به‌یادگار ماند. آیا این پنهان‌کاران از ایمان و نفوذ این زیرخاک خفته‌گان نیز نگرانند؟

پنهان‌کاری منحصر به‌یک ملت و یک آئین نیست. رسانه‌ها در سراسر دنیا این "خبر بزرگ" را بکلی نادیده می‌گیرند و به‌امنیت سکوت پناه می‌برند. آنها نمی‌خواهند اکثریت بینندگان و شنوندگانشان را که پیروان ادیان قدیم‌اند از خود برنجانند. تنها یک برنامه نیم ساعتی در کشورهای مسیحی، از جانب یک رسانه درباره این دو موعود کافی است که اعتراض مسیحیان را به‌اوح آسمان رساند.

سبّحاتِ جلال

حضرت بهاءالله، پیشوایان مذهبی را سُبْحات (پرده‌های) جلال می‌خوانند. آنها جلالشان از کجاست؟ جلال آنها از محبوبیت آنها و قدرت و عزت و احساس برتری آنها بر دیگران است. مردمان به‌دیده احترام به‌پیشوایانشان می‌نگرند و آنها را راهنمای روح خود به‌بهشت بین می‌انگارند. آیا مقامی بالاتر از این می‌توان تصور نمود؟ آیا کسی بیش از این در نظر مردمان شایسته احترام است؟

این پرده‌های جلال، برای بالا بردن مقام خود، القابی بلند بالا به‌خود می‌بخشنند، القابی مانند: آیة‌الله‌العظمی (نشانه بزرگ خدا)، حجت‌الاسلام، ثقة‌الاسلام، سلطان‌العلماء، علمای اعلام^{*}، و اسقف اعظم و پاپ اعظم. بعضی از پیشوایان مسلمان، با واژه "امام" که خاص ائمه اطهار است، خود را پیشوای ملهم می‌شمنند و به‌شکوه و جلال خود می‌افزایند. در اشاره

* علمای اعلام: کسانی که علیم‌دار دین و آئین بیزدانند.





به پیشوایان مسلمان در ایران، می‌فرمایند، آنها خودشان را "اعلیٰ الخلق و افضلهم" می‌دانند.

از این گذشته، پیشوایان مذهبی به‌ظاهر ظاهراً هم خود را با شکوه و جلال جلوه می‌دهند. مثلاً در هنگام وعظ و اندرز به‌منبر می‌روند و از منظری بلند به پیروانشان می‌نگرند. پیشوایان شیعه، دستشان را به‌پیش می‌آورند تا پیروانشان ببوسند.

یکی از پاپ‌ها (Pius 9، پاپ پی نهم)^{*} برای اینکه خود را بستاید و بر عزت و جلالش بیفزاید، پاپ‌ها را مصون از خطأ و گناه قلمداد نمود. بنابر ضرب المثلی در انگلیسی: "ارتکاب خطأ لازمه انسان بودن است^{**}". با صدور این منشور، پاپ‌ها ناگهان از انسان‌های خطاكار به‌رتبه فرشتگان و پیامبران ارتقاء یافتند. آیا از این رتبه و مقام، می‌توان شکوه و جلال و عظمت و عزتی بیشتر و برتر تصور نمود؟

این پرده پوشان، با قدرت و جلال پیدا و ناپیدا، و با حجاب و نقاب پنهان‌کاری، پیروانشان را از شناسائی فرستادگان یزدان باز می‌دارند. پیوسته چنین بوده و حال هم چنین است. پیشوایانی که از مقام و منصب بگذرند و پرده‌های جلال را برکنار نهند تا پرتو راستی و دانائی گسترش یابد، بسیار کمیابند.

محال است علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر حکم جالستند و بر سریر امر ساکن، تابع حق شوند، الا من شاء ریک^{***} :

^{*} این پاپ مورد خطاب حضرت بهاه‌الله قرار گرفت. پاپ و زیرستانش در زمان هالوکاست سکوت اختیار نمودند. آیا گناهی از این بزرگترمی‌توان تصور نمود؟

^{**} To err is human

^{***} الا من شاء ریک: مگر کسی که پروردگاری اراده کند.

حضرت بهاءالله، بارها پیشوایان را حجاب می‌نامند. کار پرده جز پنهان داشتن چیست؟

علمای ارض که لَدَى اللَّهِ [از خدا] از جهلا محسوبند، حجاب اکبرند از برای بشر.
مبارک نفسی که این حجاب او را منع ننمود.^۶

درباره پیشوایان "جاهل و منکر" می‌فرمایند:

حضرت بهاءالله از حق بطلید کُل را از شر این نفوس حفظ فرماید.^۷

پنهان‌کاری همیشه راه و رسم صاحبان قدرت بوده و هست:

سورة بقره، آیه ۱۴۶ فَإِنَّمَا مِنْهُمْ مَنْ كَتَمَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.
گروهی از آنها حقیقت را دانسته پنهان می‌کنند.

واژه کافیر آگر چه معمولاً به معنای منکر بکار می‌رود، اما معنای اصلی آن پوشاننده است، یعنی کسی که پرتو دانائی و آگاهی را از خود و دیگران پنهان می‌دارد.

بدیهی است پیشوایان یکسان نیستند. در این گفتار می‌فرمایند بعضی از آنها برای هدایت نوع انسان مانند چشم‌اند، و گروهی دیگر مانند دود. بنابر شهادت تاریخ، این گونه چشم‌های بینا بسیار کمیابند:

بعضی که از بحر هدایت آشامیده‌اند، به منزله بصرند از برای هیکل عالم، و برخی به مثابه دُخان [مانند دود] از برای هیکل امکان [عالی وجود].^۸

پنهان‌کاران، برای رسیدن به هدف‌های خود، راه‌های بسیار دارند، زیرا مکر هنری است پیچیده و ناپیدا. نمونه‌هایی که ذکر شد نشان می‌دهند که چگونه صاحبان قدرت، از همه سو درها را به روی این خبر بزرگ و نهضت بی‌نظیر و این رویداد یکتا و بی‌همتا بسته‌اند. بازیگران این صحنه، بدون





اینکه بدانند، همه بهیاری یکدیگر نقش خود را به بهترین صورت در این ماجرا به اجرا می‌رسانند و به پیش‌بینی پیامبرشان تحقق می‌بخشند.

نقش پنهان‌کاری در اجتماع

پنهان‌کاری در همه طبقات اجتماع رایج است. صاحبان قدرت و ثروت در همه کشورها از این رمز آگاهند و همواره از آن بهره می‌برند. مثلاً رمز بزرگ بی‌عدالتی در تقسیم عادلانه ثروت چیست؟ بنابر آمار، ثروتمندان آمریکا هر سال به ثروت خود می‌افزایند، در حالیکه ده‌ها ملیون نفر از شهروندان این کشور به بانک‌ها مقرضند و با حداقل درآمد روزگار بسر می‌برند. نه تنها ثروتمندان، بلکه رسانه‌ها نیز این بی‌عدالتی را از عame مردمان پنهان می‌دارند. (اولاً صاحبان رسانه‌ها خود از ثروتمندانند، ثانیاً آنها نمی‌خواهند شنوندگان ثروتمند خود را برنجانند).

در میان ثروتمندان بی‌شمار در آمریکا، تنها یک میلیارد ربه‌نام بافت، این بی‌عدالتی و عدم تعادل ثروت را با کمال شهامت بر ملا نمود. او در یک مصاحبه اظهار داشت که در صد مالیاتی که او از درآمش می‌دهد، کمتر از درصد مالیات منشی است. با این حال، اقرار این ثروتمند با انصاف، کمترین اثری در اینهمه بی‌عدالتی در این کشور دموکراسی نداشت و اخطار و افشاگریش بزودی در گوش فراموشی پنهان گشت.

سیاستمداران نیز همه در فکر قدرتند. آنها برای حفظ مقام و منصب خود نیاز شدید بهیاری ثروتمندان دارند. یکی از سیاستمداران که درباره این بی‌عدالتی یعنی عدم تعديل ثروت سخن گفت، گروهی از صاحبان قدرت او را متهم به شروع جنگ طبقاتی نمودند. بار دیگر سکوت رسانه‌ها پرده بر اعتراض این سیاستمدار با شهامت نهاد و سخن‌ش به زودی در لایه‌ها و

زاویه‌های فراموشی پنهان گشت. راه دیگری که سیاستمداران برای پنهان‌کاری بکار می‌برند این است که به پرسش‌های خبرنگاران پاسخ‌های غیر مربوط بدهند. اگر از این هنر بهره‌مند نباشند، به مقام و منصب نمی‌رسند. آنها باید طوری اظهار نظر کنند که هیچ گروهی را از خود نرجانند.

پنهان‌کاری همواره راه و رسم صاحبان قدرت بوده. بنابر کتاب "نانسانیت" کشیش‌ها، اسقف‌ها، و پاپ از کشتار یهودیان در رویداد هالوکاست، خبر داشتند، اما پرده از این جنایت بزرگ برنداشتند. سکوت آنها سهم بزرگی در ادامه و اشاعه این جنایت هولناک و بی‌نظیر بر عهده داشت.

انکار، راه دیگری از پنهان‌کاری است. هنوز گروهی از حاکمان مسلمان، کشتار شش میلیون یهودی را در اروپا و کشتار بیش از یک میلیون مسیحی را در ترکیه (حکومت عثمانی) انکار می‌کنند. از همین دو نمونه می‌توان به قدرت پنهان‌کاری پی برد. چگونه ممکن است که جنایاتی چنین بزرگ و بی‌نظیر را که بر فیلم و عکس مستند است، با انکار از انتظار پنهان داشت؟

اندیشمندان ایرانی نیز در دو قرن گذشته به جای اظهار افتخار از ظهور دو پیامبر از ایران، سکوت را از سخن گفتن برتر شمرده‌اند و این نهضت بی‌سابقه را نادیده گرفته‌اند. مثلاً گفتار کورش بزرگ را در باره تساوی حقوق بشر و اقلیت‌های مذهبی مایه افتخار ایرانیان بلکه عame مردم جهان می‌شمرند و پیوسته افکار و رفتار افتخارآمیز او را به یاد می‌آورند. البته افتخارشان بسیار بجاست. اما در مورد ظهور دو پیامبر بزرگ از ایران در عصر تاریک قاجار که برای نخستین بار در تاریخ بشر نقشه و نظمی تازه برای سعادت و صلح و صفا و یگانگی میان جمیع مردم جهان آورده‌اند، سکوت اختیار می‌کنند.





اهمیت بینش و بلند نظری کورش قابل قیاس با این نظم بی‌سابقه و این نهضت بزرگ نیست. با اینحال اندیشمندان ایران که پیوسته از خردگرائی سخن می‌گویند، در این باره بهسکوت می‌گرایند. هم‌چنین، سفر حضرت عبدالبهاء پیش از جنگ بین‌الملل اول به‌آمریکا و اروپا و استقبال مردمان، خاصه اندیشمندان بزرگ این کشورها، از سخنان ایشان درباره یگانگی، و پیش‌بینی ایشان از آن جنگ جهانی، از افتخارات بزرگ ایران است. با اینحال مقام این شخصیت بزرگ از اکثر ایرانیان و مردم جهان پنهان است.

همانطور که ذکر شد، سکوت امن‌ترین، آسان‌ترین، و محبوب‌ترین راه پنهان‌کاری و اشاعه ندادانی است. ظلم‌ها و جنایاتی که به‌سبب سکوت روی می‌دهند به‌مراتب بیشتر از جمیع بلاهای دیگر است.

پنهان‌کاری در درون انسان

راه حل مشکلات جهان، انسان‌شناسی است. تا انسان را درست نشناشیم، به‌سعادت و کامرانی پایدار دست نخواهیم یافت. آیا بدون تشخیص بیماری، می‌توان به‌بیمار یاری داد؟ تا هنگامی که خود را از خود پنهان داریم و تمایلات و نقاط ضعف انسان را نشناشیم، از تجویز داروی علاج دهنده عاجزیم.

رسم پنهان‌کاری در اندیشه و رفتار مردمان نیز رایج است. مثلاً مردم خودخواه و متعصب و بی‌وجودان، خودشان را از خودشان پنهان می‌دارند تا منظره رشتی نبینند و درونشان را در نظر خودشان زیبا جلوه دهند. اگر سخنی مخالف میل خود بشنوند، بدون تأمل گوینده را گمراه و نادان می‌شمرند و هرگز کوته‌نظری خود را نمی‌بینند. چه بسیار ظلم‌ها و جدائی‌ها از این نوع



پنهان‌کاری‌ها روی می‌دهند. چه بسیار مردمان که کمبودهای همسرشان را با چشمان باز نظاره می‌کنند، اما صفات نیکش را از خود پنهان می‌دارند.

عدم میل به مکالمه و تفاهم، نوع دیگری از پنهان‌کاری است. مکالمه، اسرار درون پنهان‌کاران را می‌نماید. این کار کاملاً مخالف میل و نقشه آنهاست. بسیاری از اختلافات خانوادگی از عدم تفاهم و عدم تفاهم از پنهان‌کاری سرچشمه می‌گیرد.

بنابر این، گناه و قصور تنها از صاحبان قدرت و ثروت نیست. اگر عامه مردمان بینا و آگاه باشند، هرگز در دام مکر و حیله و دروغ نیفتنند، و پرده‌پوشان یارای تسلط بر آنان نیابند. نظر خالق ما به عامه مردم عصر ما چیست؟

ناس به اوهام و أصنام^{*} انس گرفته‌اند.^۹

اکثری از اهل ارض یاعبون کلub الاطفال کذلک يذکرک الخیر انه لهو السمیع
حضرت بهاءالله^{۱۰}

بیشتر مردم جهان، مانند کودکان سرگرم بازی‌اند. کسی که آگاه است، چنین به تو خبر می‌دهد. او به یقین شنونده و بیناست.

اکثری از نفوس عالم به مکر و حیله ظاهرند.^{۱۱}

قلب خزینه من است، لئالی مکنونه آنرا به نفس سارقه و هوس خائن مسپار.^{۱۲}
حضرت بهاءالله

خالق ما، ما را از دشمن دوست‌نما بر حذر می‌دارد. این دشمن همیشه و همه جا، حتی در درون ما، در کاوش و کوشش است.

از دشمن دوست نما بگریزید، و به دوست یکتا دل بندید.^{۱۳}

* اصنام: بت‌ها. انواع بت‌ها: پیشوایان، قهرمانان، اوهام و تصورات خام، شهوت‌های نفسانی، دنیا پرسنی.



چرا و چگونه اکثر مردم عالم در دام مکر و حیله گرفتارند؟ این چه دامی است زیبا و ناپیدا؟ این دام نفس خود فریفته و مکار یعنی "نفس امّاره"^{*} است. هدف ما در این دنیا آزادی از حیله‌ها و مکرهای این نفس نزدیک نگرو خودخواه است.

چند نمونه از پرده‌هایی که نفس نزدیک‌نگر و خودخواه انسان برای پوشاندن و پنهان داشتن پرتو حقیقت بکار می‌برد:

- مستی و بی‌خبری و بیهوشی
- تعصب
- تصور و گمان و خیال
- بدبینی
- تقليد
- احتیاط
- عشق به کسب مال و منال
- بی‌فکری، بی‌عقلی
- سرگرمی‌های دنیوی
- خودبینی و خودخواهی
- لذت حال
- تکبیر

از همه چیز مشکل‌تر روی رو شدن با مردمانی است که نمی‌دانند، اما یقین دارند که می‌دانند. کوچکترین روزنایی به درونشان نمی‌توان یافت. آنها را می‌توان به شخص کوری تشیه نمود که در اطاق تاریکی پرورش یافته و هرگز نور ندیده، اما در عالم تصور و خیال یقین دارد که همه چیز را می‌بیند. این مردمان در تاریکی نادانی احساس امنیت و آرامش می‌کنند و در پرتو دانائی احساس اضطراب و پرسانی. خالق ما آنها را نیز از یاد نبرده و راه رفتار با آنها را در این جمله کوتاه بما آموخته است: "آنها را به حال خود گذارید تا به بازی‌های سرگرم کننده خود مشغول باشند."^{*} کودکان در عالم خیال

^{*} هنر اصلی این نفس مکراست. بنابر این، "نفس مکاره" بهتر آنرا توصیف می‌کند. نفوذ این نفس در سرنوشت انسان و جهان در کتاب "چرا به این جهان آمدہ‌ایم؟" به تفصیل مورد بحث قرار گرفته.

^{*} دعهم فی خوضهم یاعيون.

عروسک را یک انسان می‌شمرند و هنگام بازی شاد و دل‌خوشند. با گفتگو و دلیل و برهان نمی‌توان آنها را از عالم خیال درآورد. درک این مثال و پذیرش این پند، یعنی رها کردن مردم کوردل در بازی‌های بچه‌گانه‌شان، ما را از بند مجادله و مقابله با این کوتاه‌نظران می‌رهاند. آنها نیز در این عالم نقشی دارند. بهتر است آنها را به حال خود گذاریم تا در صحنه دنیا نقش خود را به‌اجرا گذارند.

شایسته است بدانیم که پنهان‌کاری در زندگی انسان گاهی لازم است. مثلاً پنهان داشتن خطاهای و گناه‌های پیشین خود از دیگران، جایز بلکه واجب است. زیرا بنابر گفتار حضرت بهاء‌الله، این اقرار موجب حقارت گناه‌کار در نظر دیگران است. خداوند حقارت بندگانش را دوست ندارد. پنهان نمودن اسرار جنگ از دشمن یا رمز اکتشافات یک شرکت تجاری از شرکت‌های رقیب، نمونه‌هایی دیگر از پنهان‌کاری‌های لازم‌اند.

پنهان داشتن مرگ

یکی از معمول‌ترین هنرهای پرده‌پوشی، نادیده انگاشتن مرگ و کوتاهی عمر انسان در این جهان است. ما تمایل داریم که به‌این دنیا دل بندیم و به صورت ناگاه زندگانی خود را در این سرا دائم و پایدار شمیریم. این دنیای فانی مانند حاکمی مستبد بر روح ماحکم‌فرماست، ما را در آغوش خود می‌فشد و با این گفتار بما آرامش می‌بخشد که: "مرگ جز تصور و خیال چیزی نیست. زندگانی تو در این دنیا دائم و جاودان است. خوش باش و نگران آخرت مباش."

دنیا در ظاهر به صورتی مزین و مطرّز و زیبا مشهود که هر که دید پایش لغزید و سر حضرت بهاء‌الله بنهد.^{۱۴}



چگونه می‌توان از دل‌بستگی به‌دنیا، از این معشوق زیبا و فریکار، رهائی یافت؟ تنها راه رهائی، توسل و توکل به‌خداست. هیچ نیروئی دیگر قادر بر این کار نیست. در یکی از مناجات‌ها، خالق ما بما می‌آموزد که دست دعا بسویش برآوریم و بگوئیم "خدا ایا ما را به‌جایی یا به مقامی برسان که زندگی در این دنیا را مانند سایه‌ای به‌بینیم که زودتر از برهم زدن چشم می‌گذرد*".

در گفتار پروردگار، این‌گونه آیات بارها تکرار شده:

زخارف دنیا... چشم‌ها را از دیدن منع نموده. این‌همه غفلت در صورتی است که در هر حین خود دنیا ناس را از فنای خود اخبار می‌دهد. به‌اصح بیان می‌گویید: عنقریب آنچه در من مشاهده می‌شود تغییر یابد و به‌فنا راجع شود.^{۱۵} حضرت بهاء‌الله

روزگار را به‌اهلش و آنکه در هیچ اعانتی به‌ایام دو روزه دنیا ممکن تا این پیراهن کهنه دنیا از بدن فرو افتد و بر سریر باقی جاوید مسکن گیری.^{۱۶}

این‌گونه راز و نیازها با خدا باید جزوی از دعای روزانه ما باشد:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا خَلَقَ فِيهَا تَفْنِي وَ مَا عَنْدَكَ يَبْقَى بَدَوْمَ اسْمَائِكَ الْحَسَنِي فَوْعَزْتَكَ لَوْ
تَكُونُ الدُّنْيَا بِأَقِيمَةِ بَدَوْمَ مَلْكُوكَتَكَ لَا يَبْغِي أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَيْهَا مِنْ شَرِبِ خَمْرِ الْوَصَالِ مِنْ
إِيَادِي رَحْمَتِكَ فَكَيْفَ بَعْدِ عِلْمِهِ بِفَنَائِهَا وَ اِيْقَانِهِ بِزَوْلِهَا وَ لَا تَغْيِيرَهَا وَ تَغْيِيرَهَا مَافِيهَا فِي
كُلِّ الْأَحْيَانِ لِبَرَهَانِ عَلَى انْعَدَامِهَا وَ الَّذِي عَرَفَكَ لَا يَنْظَرُ إِلَى غَيْرِكَ وَ لَا يَرِيدُ مِنْكَ
إِلَّا اَنْتَ.^{۱۷}

دنیا و آنچه در آن است به‌فنا رسد و آنچه نزد توست به‌دوام نام‌های نیک تو باقی ماند. سوگند به‌عزت تو! اگر دنیا همیشه پایدار بود، کسی که شراب وصل تو را از دست بخشش تو نوشیده، توجهی به‌آن نمی‌کرد تا چه رسد به‌اینکه می‌داند پایدار

* وَعَرَجَ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي يَرِي الدُّنْيَا كَطَلَلٍ يَمْرُغُ فِي أَقْرَبِ مِنْ لَمْحِ الْبَصَرِ.

حضرت بهاء‌الله (مناجاة، صفحه ۱۵)

نیست. تغییر و تبدیل آن در جمیع اوقات دلیلی است بر نابود شدن آن. هر کس تورا بشناسد، به غیر تو نظر نکند و جز توازن تو چیزی نخواهد.*

رهائی از جلوه و جلای این دنیا، و ایمان و اقرار به جهان جاودان، ما را از اعماق خاک به‌اوج افلاک می‌برد. تا این دنیای فانی را، بیش از آنی نشمریم، و به‌امید زندگانی در جهان جاودان دل نبندیم، آرامش و شادمانی پایدار برای ما به‌هیچ وجه ممکن نیست. چه بخواهیم چه نخواهیم، خالق ما چنین خواسته و بر صفحه تقدیر نگاشته.

پیامد پنهان‌کاری در سرنوشت انسان و جهان

همانطور که می‌بینیم، در عصری که پرتو تمدن مادی عالم را روشن ساخته، و راه‌های کسب دانش و آگاهی تعدد یافته، هنر پنهان‌کاری که پیامد آن نادانی است، در نهایت شدت از راه‌های گوناگون بر روح مردم عصر ما پرده انداخته و آنها را سخت در چنگال ناپیدای خود اسیر ساخته. بلاهائی که از سوء استفاده از پنهان‌کاری روی می‌دهند بیش از آن است که به‌تصور آید. از روابط نامشروع جنسی گرفته تا شرکت‌های تجاری (در پنهان داشتن مضرات محصولاتشان) و معاملات و شغل‌های آزاد (بخاطر تقلب) پنهان‌کاران همه جا و در همه طبقات اجتماع، بی‌سر و صدا در کمال سکوت و آرامش بکار خود مشغولند.

نمونه‌هائی که ذکر شد قطراهای از دریاست. با این حال این قطره نشان می‌دهد که در دریای گسترده و متلاطم نادانی که مردم عصر ما در آن شناورند چه می‌گذرد. بار دیگر لازم است به‌یاد آوریم که رمز محبوبیت و

* ترجمه به‌مضمون.





موقبیت پنهان‌کاری در امنیت آن است. کسیکه به سکوت متسل می‌شود، نمی‌توان او را به دروغ یا گناهی دیگر متهم نمود. این امنیت، پنهان‌کاران را بر آن می‌دارد که بی خطر به کار خود ادامه دهند و اثری از رفتار ناروا و ظالمانه خود نگذارند. تا هنگامی که مردمان از اثرات و خطرات پنهان‌کاری بی‌خبرند، و در تاریکی نادانی و بی‌خبری روزگار بسر می‌برند، مشکلات جهان روز بروز در انتشار و افزایش بوده و خواهد بود.

این بحث نشان می‌دهد که چرا خداوند بندگانش را به دو گروه انسان و جن تقسیم نموده. این تقسیم اهمیت پنهان‌کاری و معنای انسانیت را بما می‌آموزد. هر چه شفاف‌تر باشیم به انسان نزدیک‌تریم، و هرچه پنهان‌کارتر، به جن و شیطان تمایل‌تر. اگر پنهان‌کاری در میان نبود، دنیا بهشت برین می‌شد. اگر این حجاب و نقاب برکنار می‌رفت، همه چیز در حد کمال جلوه می‌نمود. هر یک از ما مختاریم که بهرسو، بهراندازه، تمایل جوئیم. یا انسانی در حد کمال و فرشته‌ای آسمانی شویم، یا بهسوی جن و تمایلات شیطانی روی آوریم.

弗ار از دست مردم فربکار بسیار دشوار است. برای رهائی از دام آنها، باید پیوسته به خدا روی آوریم و بگوئیم:

اسئلک...بان تحفظني من شرعاً دائك الذين يمکرون في أمرك ويصلون عبادك.^{۱۸}
حضرت بھاء‌الله

ای پروردگار! مرا از شر دشمنانت، آنان که نسبت به آئینت مکر بکار می‌برند تا بندگان را گمراه کنند، حفظ فرما.



این است نمائی از وضع اسفبار جهان و انسان در عصر ما و آینده نزدیک آن در شبی تاریک و غم‌افزا که ساکنانش در بستر نادانی و بی‌خبری سخت خفته‌اند و بر این باورند که در عالم خواب و خیال، جز به مدد و یاری الهی،



راهی به خوشبختی و یگانگی و صلح و صفا، و پناهی جز در آغوش عشق به نوع انسان و امید به الطاف یزدان می‌توان یافت.

"دو نفس دیده نمی‌شود که فی الحقیقہ در ظاهر و باطن متّحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود، مع آنکه کل از برای اتحاد و اتفاق خلق شده‌اند.^{۱۹}" کمر همت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند. امروز نالهٔ عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده.^{۲۰}" عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزايد. وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه. و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد. بشانی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدقّتی بر این نهج ایام می‌رود.^{۲۱}" انقلابات و اختلافات عالم یوماً حضرت بهاء‌الله^{۲۲}

حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود.^{۲۳}

امروز حجاب اکبر بشر را از مشاهده آفتاب حقیقت منع نمود.^{۲۴} حضرت بهاء‌الله

پرده‌ای که همه مردمان را می‌پوشاند. حجابی که همه ملت‌ها را دربر می‌گیرد.
اشعیا، فصل ۲۵، آیه ۷*

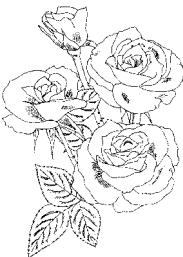
وای به حال کسانی که سخت می‌کوشند تا نقشه خود را از خدا پنهان دارند. کسانی که در تاریکی کار می‌کنند و بر این تصورند که: چه کسی ما را می‌بیند؟ چه کسی می‌فهمد؟^{۱۵}
اشعیا، فصل ۲۹، آیه ۷*



* ...the shroud that enfolds all people, the sheet that covers all nations. Isaiah 25:7

* Woe to those who go to great depths to hide their plans from the Lord, who do their work in darkness and think: Who sees us? Who will know? Isaiah 29:15

۳۱



بلاها و فسادهای ناپیدا

در درون مردمان چه می‌گذرد؟

امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده.^۱

عالم را به مثابه [مانند] هیکل انسانی ملاحظه کن. و این هیکل به نفسه صحیح و کامل خلق شده... و حال در دست نفوosi افتاده که از خمر غرور تربیت یافته‌اند.^۲

دنیا در عصر ما شلوغ و پر غوغاست. رقابت بین رسانه‌ها برای بدست آوردن و هدر دادن وقت مردمان در نهایت شدت است. در این میان توجه به نیازهای معنوی انسان روز به روز در کاهش است. معلوم نیست پایان این قوس نزولی چه خواهد بود.



این نوشته پرده از روی تمدن حیرت‌انگیز عصر ما بر می‌دارد و نشان می‌دهد که در پس این پرده زیبا و پر رنگ و نگار، چه بلاه‌او فسادهای پنهان است. کتاب‌های آسمانی همه از وضع اسفبار مردم عصر ما بارها خبر داده‌اند.

در آن زمان بلائی بزرگ^{*} جهان را فرا می‌گیرد، بلائی که از آغاز عالم شبه آن روی نداده و نخواهد داد.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۲۱)

زمان سرگشتنگی آنها فرا رسیده.

میکا، فصل ۷، آیه ۴

روز عظیم خداوند نزدیک است... روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها.

صفینیای نبی، فصل ۴، آیه‌های ۱۴-۱۶

شادی در جهان کمیاب شده... این چنین خواهد شد در همه ملت‌ها.

میکا، فصل ۲۴، آیه ۱۳

گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بربسترنگامی انداخته.^۳

حضرت بهاء‌الله

ناس در سختی و تنگی مبتلا... آثار شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس بدست جهآل افتاد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانیست مسدود شود و علم بهظن تبدیل [شود]... در میان ایشان از معبد جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده.^۴

حضرت بهاء‌الله

اگر نفسی طلب حقیقی و یا معرفتی بخواهد نماید، نمی‌داند نزد کدام رود و از که جو بیا شود از غایت اینکه رأی‌ها مختلف و سیل‌ها متعدد شده.^۵

حضرت بهاء‌الله

مشکلات جهان دو نوع‌ند: آشکار و پنهان. اگر یکنفر خرابکار در ممالک غربی موجب مرگ صد نفر شود، این رویداد بزرگترین خبر است. رسانه‌ها در پخش آن با یکدیگر رقابت می‌کنند. این کشتار بلائی است آشکار. اما اگر



از هر پنج دختر یکی مورد تجاوز جنسی قرار گیرد، این تجاوز خبر به شمار نمی‌رود. رسانه‌ها ذکری از آن به میان نمی‌آورند. آنها خبرهایی را آشکار می‌کنند که هیجان‌انگیز باشد. سوء استفاده از دختران، خبری شرم‌آور است، نه هیجان‌آور.

تاریکی نادانی و بی‌خبری

در عصر ما دایره دانش به سرعت در گسترش است، اما بیشتر مردم جهان در نهایت جهالت و نادانی بسر می‌برند. کسی که نمی‌داند، اما فکر می‌کند که می‌داند، چگونه می‌تواند به ارزش و مقام بلند دانش پی برد و از آن بوستان خوش‌های چیند؟ خواندن کتابهایی که به فضیلت دانش و دانائی بیفزایند، دائمًا رو به انحطاط بوده و هست. این سقوط خطرناک بکلی پنهان و ناپیداست. اگر بیشتر مردمان نادان و یا بی‌تفاوت باشند، خبر مهمی به شمار نمی‌رود، و در رسانه‌ها ذکری از آن نمی‌شود. و حال آنکه نتایج نادانی و جهالت به مراتب بیشتر از زیانِ همهٔ خرابکاران به مردم جهان است.

مشکل بزرگ جهان جنگ و خرابکاری نیست. مشکل بزرگ، نادانی و سقوط اخلاقی مردم جهان است. ما به این سقوط تدریجی عادت کرده‌ایم و آنرا پذیرفته‌ایم. برای مثال، به عمر انسان و سفر زندگی نظر اندازید. ما هر روز به دوران پیری و پایان زندگی نزدیک‌تر می‌شویم، اما گذشت زمان به قدری تدریجی است که چندان متوجه نمی‌شویم. سقوط اخلاقی مردم عصر ما نیز چنین است. این سقوط در عصر ما از هر زمان دیگر سریع‌تر بوده، با اینحال کمتر کسانی از گسترش این بیماری وجودانی آگاهند. این فصل قطره‌ای از این دریای پنهان و پربلا را با ذکر چند آمار آشکار می‌کند.



چند آمار از فسادها و بلاهای ناپیدای این جهان

مردم عصر ما سخت گرفتارند، اما نه سبب گرفتاری‌ها و نه دایره گسترش آنها را می‌دانند. شایسته است برای نمونه به چند آمار نظر اندازیم و بپرسیم: چرا در بسیاری از کشورهای متmodern دنیا اینقدر بدبهختی و بلا بر روح مردمان حکم‌فرماست؟ هر کشوری بلاحا و فسادها و سختی‌هائی خاص خود دارد. این آمار دائماً در تغییرند، با اینحال تصویری از وضع مردمان در این زمان، خاصه در آمریکا بما نشان می‌دهند.



- چرا در کشوری متmodern مانند آمریکا اینقدر جنایتکار هست؟ در این کشور هر سال بیش از ۱۶ هزار نفر به قتل می‌رسند و یک میلیون و دویست هزار نفر در زندانند. شماره همه جنایات مانند دزدی و تجاوز به زنان در سال به یک میلیون و شصت‌صد هزار می‌رسد.
- چرا در آمریکا هر سال بیش از ۴,۰۰۰ نفر خودکشی می‌کنند؟ شماره کسانی که موفق نمی‌شوند یا آرزو دارند بمیرند به صدها هزار نفر می‌رسد.
- رانندگان مست در آمریکا موجب سیصد هزار تصادف و مرگ حدود ده هزار نفر می‌شوند. مخارج این تصادفات در سال به ۱۳۲ میلیارد دلار می‌رسد. بیش از ۲۸ میلیون نفرگاه‌بگاه در حال مستی رانندگی می‌کنند.
- چرا در بسیاری از ممالک ثروتمند دنیا از جمله آمریکا، تقسیم عادلانه ثروت رعایت نمی‌شود؟ سبب این بی‌عدالتی چیست؟ بنابر محاسبات سناتور سندرز، اگر ده درصد مردمی را که در رفاه زندگی می‌کنند حذف



کنیم، جمع ثروت یک دهم درصد مردم آمریکا (یک هزار میلیون آنها) برابر است با جمع ثروت بقیه مردم، یعنی تقریباً ۹۰ درصد دیگر*. چرا رسانه‌ها و سیاستمداران و پیشوایان مذهب از این بی‌عدالتی سخنی نمی‌گویند؟

- مردم نیازمند آمریکا، در این کشور ثروتمند، برای رفع نیازهای روزانه خود، به کلینیک‌ها می‌روند تا خون خود را بفروشند. مقدار این معاملات، هر سال بهفت هزار میلیون دلار می‌رسد. نرخ فروش خون ۳۰ دلار است.
- چرا نادرستی و فساد مالی از بانکها گرفته تا در شغل‌های آزاد که راه تقلب و نادرستی در آنها باز است، اینهمه گسترش یافته؟ مردم متقلب هر سال حدود ۵۰ میلیارد دلار از آمریکائیان می‌ربایند.
- چرا در کشوری مانند آمریکا، چهل میلیون نفر زیر سرحد فقر زندگی می‌کنند؟ (با وجود اینهمه فقر، حدود سی تا چهل درصد از محصولات غذائی در این کشور دور ریخته می‌شود).
- چرا در آمریکا از هر شش نفر، یکنفر مبتلا به بیماری‌های روانی است؟ این عدد بهترین نمایانگر وضع اسفبار خانواده‌های است. خانواده‌هایی که به فضیلت محبت و عدالت آراسته‌اند، چه نوع فرزندانی پرورش می‌دهند؟ سبب اصلی اینهمه بیماری روانی جزو پرورش کودکان و جوانان در خانواده‌های ناسالم چیست؟ شماره بیماری‌های روانی در این کشور موجب حیرت است. با اینحال رسانه‌ها و سیاستمداران سخنی از آن به میان نمی‌آورند.

* Top one-tenth of 1 percent owns as much wealth as the bottom 90 percent.



- چرا در بسیاری از کشورها حدود پنجاه درصد از ازدواج‌ها به طلاق می‌انجامد و در میان بقیه همسران که از طلاق امتناع می‌ورزند، روابط محبت‌آمیز و عادلانه بسیار کمیاب است؟
- چرا انحرافات و روابط نامشروع جنسی در سراسر دنیا در گسترش است؟ در آمریکا از هر پنج یا شش دختر، یکی مورد سوء استفاده جنسی قرار می‌گیرد. بنابر آمار سازمان ملل، چهار و نیم میلیون نفر از زنان و دختران، در بسیاری از کشورها، به عنوان برده جنسی، بکار می‌روند. درآمد این تجارت بهدها میلیارد دلار می‌رسد.
- حدود چهل میلیون نفر در سراسر دنیا مبتلا به بیماری "ایدز" هستند.
- چرا پنجاه درصد از همسران در آمریکا (بنابر اقرار خودشان) در دوران ازدواج خود، مرتکب روابط جنسی با مردان و زنانی غیر از همسر خود می‌شوند؟
- چرا در آمریکا، شصت درصد زنان، بخاطر جنسیت خود، مورد تحقیر یا رفتار ناروا (sexual harassment) از جانب مردان همکار خود قرار می‌گیرند؟
- چرا زندگانی مشترک میان زنان و مردان، بدون ازدواج، اینقدر رواج یافته؟ در آمریکا بیش از نیمی از کودکان خارج از محیط ازدواج متولد می‌شوند.
- بنابر یک آمار، یک سوم جوانان آمریکائی گفته‌اند که در فکر خودکشی بوده‌اند و یک ششم آنها به این کار دست زده‌اند.
- خطروناک‌ترین محیط در آمریکا، محیط خانوادگی است. در یک پنجم خانواده‌ها، کودک آزاری رواج دارد.



- هر سال بیش از یک و نیم میلیون نفر از زنان مورد حمله شوهرشان قرار می‌گیرند.
- چرا تعداد بی‌شماری از کشیش‌های کاتولیک در بسیاری از کشورهای مسیحی به کودکان تجاوز نمودند و چرا کلیسا از این رفتار جلوگیری ننمود و رفتار این جنایتکاران را نادیده گرفت؟ (بخارط این قصور کلیسا مجبور به پرداخت میلیاردها دلار غرامت شد).
- چرا مصرف مواد مخدره، مشروبات الکلی، و داروهای ضد افسردگی و تشویش خاطر اینقدر متداول است؟
- چرا اینهمه مردمان از درد رنج می‌برند؟ در آمریکا هر سال ۲۵۹ میلیون نسخه برای تخفیف درد نوشته می‌شود. بر اثر این داروها، هر سال ۶۷ هزار نفر تسليم مرگ می‌شوند
- چرا اینقدر فساد و دشمنی و کارشکنی در سیاست رواج یافته؟ چرا توهین و تحقیر میان کاندیدهای سیاسی اینقدر متداول است؟ آیا می‌دانید که در آمریکا اعضای کنگره که باید ساعات پر ارزش خود را صرف راحت و رفاه مردمان کنند، برای حفظ مقام خود، هر هفته حدود سی ساعت از راه تلفن از ثروتمندان تقاضای کمک مالی می‌کنند؟ ساعاتی که صرف این کار می‌کنند بیشتر از ساعاتی است که به امور کشور می‌رسند.
- چرا بنابر تحقیقات دانشگاه معتبر جان هاپکینز، سومین موجب مرگ در آمریکا (پس از سکته و سرطان) اشتباه و قصور پزشکان است؟ شماره کسانی که هر سال در این کشور به این سبب می‌میرند به ۲۵۰,۰۰۰ نفر می‌رسد. چرا سیاستمداران و مسئولان دیگر برای جلوگیری از اینهمه



مرگ‌های نابهنه‌گام گامی بر نمی‌دارند؟ چرا رسانه‌ها این مشکل بزرگ را نادیده می‌گیرند؟ از هزار نفر حتی یکنفر از این آمار خبر ندارد. این تعداد مرگ که هر سال تکرار می‌شود، نزدیک است به تعداد کسانی که در سوریه در جنگ میان مسلمانان کشته شدند. کشته شدگان در سوریه حدود ۳۰۰,۰۰۰ نفر بوده.

علل اینهمه مرگ‌های نابهنه‌گام چیست؟ دو علت به نظر می‌رسد:

۱. عدم صرف وقت برای کسب دانش

۲. عدم صرف وقت برای شناسائی بیماری و بیمار.

ریشه هر دو علت، بیماری وجودان است. این بیماری، خاص پزشکان نیست، به همه طبقات اجتماع سراحت داشته. مشکل این است که ما به‌ابن اوضاع خوگرفته‌ایم و مانند فشار خون که آنرا "کشنده بی‌صدا" (silent killer) می‌نامند، از وجودش بی‌خبریم.

اگر این آمار و طرز رفتار حافظان سلامت و بقای جسم ماست، دیگر از حافظان سلامت و بقای روح ما، یعنی پیشوایان مذهبی، چه می‌توان انتظار داشت؟

نقش سیاستمداران

در آمریکا، ۹۲ درصد از مردمان دوست دارند بدست آوردن اسلحه را مشکل کنند. اما طرفداران اسلحه و شرکت‌های سازنده آن با کمک‌های مالی خود به سیاستمداران، مانع این کار شده‌اند. این نمونه، شاهدی است گویا بر این که دموکراسی، یعنی خواست اکثریت مردمان، اگر با منافع سیاستمداران سازگار نباشد، بی‌اثر و ثمر است.



در همین کشور بنابر تحقیقات یک مؤسسه بی طرف، در طی سه مناظره (هر یک نود دقیقه) میان دو کاندید رئیس جمهور، یکی از آنها در هر مناظره بطور متوسط ۳۰ بار و دیگری ۳ بار دروغ گفته است. شخص دروغگو سابقه غیر اخلاقی دیگر نیز داشته است. با اینحال نزدیک به نصف مردم آمریکا به کاندید بسیار دروغگو و خطکار رأی دادند. آیا دموکراسی و آزادی بیان می‌تواند داوری درست و اخلاق و انسانیت به مردمان بیاموزد؟ چرا اینهمه مردمان، صفت دروغگوئی را که پایه همه خطاهای و گناهان است، در انتخاب رئیس جمهور، نادیده می‌گیرند، و تنها به منافع شخصی خود نظر دارند؟ آیا این نشانه‌ای آشکار بر سقوط اخلاقی و وجودانی مردمان نیست؟

نقش رسانه‌ها

یک مشکل بزرگ دنیا، اتکاء مردم به رسانه‌های است. مردمان بر این تصورند که آنچه مهم و لازم است، رسانه‌ها به آنها خواهند گفت، و حال آنکه ابدأ چنین نیست. رسانه‌ها تنها یک هدف دارند: جلب هرچه بیشتر شنونده و بیننده. تنها به یک انگیزه: کسب درآمد بیشتر از راه تبلیغات. برای رسیدن به این هدف، آنها متولّ به انتشار داستان‌ها و اخبار هیجان‌انگیز می‌شوند. قتل دو نفر بدست یک ورزشکار معروف، چندین ماه در آمریکا از مهم‌ترین اخبار روز بود. رسانه‌ها در گزارش جنایت‌ها و خیانت‌های مهیج و اسرارآمیز دائمًا در رقابتند، زیرا از این راه مردمان را به برنامه‌های خود جلب می‌کنند.

مدیران رسانه‌ها می‌دانند که مردمان در فشارند و دائمًا در پی یافتن راه فرار از غصه‌ها و گرفتاری‌های روزگار. هدف آنها آرامش دادن به مردمان است، نه نشان دادن وضع اسفبار آنها. بزرگ‌ترین مشکل رسانه‌ها چیزی نیست که



به مردمان می‌گویند، چیزی است که به آنها نمی‌گویند. کمتر کسی متوجه این کمبود و بی‌عدالتی است.

رسانه‌ها در آگاهی دادن به مردمان بزرگ‌ترین مسئولیت را دارند. به عکس، آنها بزرگ‌ترین مؤسسه پنهان‌کار در اجتماع‌اند. آنها حقیقت را به مردمان نمی‌گویند. آنچه را مردمان دوست دارند بشنوند، به آنها می‌گویند. اگر چنین نکنند، شماره بینندگان و شنوندگانشان رو به کاهش می‌نهد. اگر شما صاحب مغازه‌ای باشید، آیا کاری می‌کنید که شماره مشتریان شما روز به روز کاهش یابد؟ مردمان تمایل دارند که آنچه را دوست دارند بشنوند و بدانند. این پیش‌بینی در مورد همه صاحبان قدرت، از هر گروه باشد (رسانه‌ها، سیاستمداران، و پیشوایان مذهبی) در عصر ما تحقق یافته:

زمانی خواهد رسید که مردم دیگر به حقیقت گوش فرا نخواهند داد، بلکه سراغ معلمینی خواهند رفت که مطابق میلشان سخن گویند. ایشان توجهی به پیام راستین کلام خدا نخواهند نمود، بلکه کورکورانه به دنبال عقاید گمراه کننده خواهند رفت.

تیموتائوس ۲، فصل ۴، آیه‌های ۴-۳

زنگی شلوغ و پر بلا

زنگی چنان شلوغ و پر غوغاست که مردمان دائمًا در شتابند. آنها حتی فرصت کافی برای خانواده خود ندارند. کمبود ورزش، کم خوابی، صرف غذاهای آماده و نامساعد، دردهای جسمی، و گرفتاریها و فشارهای زندگی، دایره بیماری‌ها را گسترش بخشیده. برای آرامش جسم و روح، بسیاری از مردمان به مشروبات الکلی، مواد مخدّره و دیدن فیلم‌های غیر اخلاقی (pornography) و روابط جنسی غیر مشروع روی آورده‌اند.



بیماران و نیازمندان معنوی آرزو دارند که به جام آرامش و شادمانی دست یابند، بدون اینکه بدانند که سرچشمه شادمانی و آرامش جاودانی در درون آنهاست، در پورش و غنای روح آنهاست، نه در جسم آنها و ثروت این دنیا.

پیشرفت تمدن مادی و امکانات درآمد بیشتر، مردمان را به رقابت اندخته و آنها را برآن داشته که هرچه بیشتر از یکدیگر پیشی گیرند. ارزش‌های معنوی فدای ارزش‌های دنیوی شده. مردمان میزان موفقیت و معیار افتخار خود را در ثروت و شغل و درآمد خود می‌دانند، نه در کسب علم و دانش و پورش فضائل معنوی.

دانش غذای روح ما و نور زندگانی ماست. آیا انسانیت بدون دانش و دانائی ممکن است؟ حرص به کسب مال و منال گسترش یافته، و میل به مطالعه و کسب دانش رو به انحطاط رفته. آیا انسان نادان را بر حیوان امتیازی است؟

چرا مردمانی که از ثروت دنیا بهره کافی دارند، اینهمه به بدبختی و بلا گرفتارند؟ و چرا رسانه‌ها به ندرت از این بلاها و فسادها سخن می‌گویند؟ آماری که ذکر شد تنها نمونه‌ای از صدھا مشکلات دیگر است که مردم عصر ما به آنها گرفتارند و به آنها خو گرفته‌اند. این آمار نشان می‌دهند که علاج مشکلات جهان در روح و وجودان انسان است، نه در قانون و فرمان، در عشق بهیزادان است، نه در کسب ثروت این جهان.

تنها علاج بلاها و فسادها

آیا دموکراسی و آزادی بیان نیازهای درونی انسان را تأمین می‌کنند؟ آیا آزادی بیان، پندار و گفتار و رفتار نیک بما می‌آموزد؟ آیا در روح ما امید و



عشق و خوشبینی می‌آفیند؟ آیا بما هدف می‌بخشد؟ در بزرگترین و قوی‌ترین کشور غرب، ثروت هست، دموکراسی هست، ولی خوشبختی و عدالت نیست.

تا شدت بیماری را نشناسیم، به لزوم مداوا پی نمی‌بریم. شدت بیماری کنونی دنیا مانند شروع سلطان از مردم جهان تا حدی پنهان است. مردمان از بیماری‌های جهان آگاهند، اما نه از شدت آن و نه از راه معالجه آن کمترین آگاهی دارند. آشنازی با آمار فسادها و بلاها تنها راه شناسائی بیماری‌های جهان است.

گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بربسترناکامی انداخته. مردمانی که از باده خود بینی سر مست شده‌اند، پژشک دانا را از او باز داشته‌اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد میدانند، نه درمان می‌شناسند. راست را کثر انگاشته‌اند، و دوست را دشمن شمرده‌اند....^۶

مردمان را بیماری فرا گرفته، بکوشید تا آنها را به آن درمان که ساخته دست توانای پژشک یزدان است رهائی دهید.^۷

اگر آفتاب از تابش باز می‌ماند و دنیا را تاریکی محض فرا می‌گرفت، چه می‌شد؟ شناسائی خدا و عشق خدا منشأ و مایه زندگانی ماست. بدون پرتو این شناسائی و گرمی این عشق، دنیا جز زمستانی سرد و تاریک چیزی نیست. مردم عالم می‌دانند مشکلی دارند، اما نمی‌دانند چرا؟ به یقین بدانید که اگر عالم را به این دو بخشش یزدان—یعنی خدا شناسی و خدا دوستی—بیاراییم، مشکلات جهان صد چندان کاهش می‌یابد.

تا هنگامی که سبب بلاهای عالم را تشخیص ندهیم و داروئی که خالق ما برای نجات ما تجویز نموده بکار نبریم، بیماری‌های دنیا روز به روز شدت خواهد یافت. دموکراسی برای نظم عالم لازم است، اما رابطه‌ای با درون



ما ندارد. بیماری انسان درونی است، نه بیرونی. دموکراسی بهخانه ما نظم می‌بخشد، اما به صاحبخانه کاری ندارد. صاحبخانه روح ماست. تا روح ما آرامش نیابد، جهان آرامش نیابد و روی صلح و صفا نبیند.

در نظر یزدان، آنان که از خداشناسی و خدا دوستی بی‌بهره‌اند، از مردگان به شمار می‌روند:

بگو! ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد، بشتایید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.^۸ حضرت بهاءالله در زندگانی مردمانی که از عشق خدا و داروی شفابخش او بی‌بهره‌اند، چه پیامدی جزرنج و بیماری و بلا می‌توان انتظار داشت؟



این پیش‌بینی حضرت مسیح در عصر ما تحقق یافته و شدت آن روز به روز در افزایش است:

There will be great distress, unequaled from the beginning of the world until now—and never to be equaled again. If those days had not been cut short, no one would survive, but for the sake of the elect those days will be shortened.

Christ (Matthew 24: 21-22 NIV)

در آن روزها مردمان به چنان بلا و مصیبتی دچار خواهند شد که هرگز سابقه نداشته و نخواهد داشت. اگر آن روزها کوتاه نشود، هیچ انسانی زنده نخواهد ماند. اما بخطاطر برگزیدگان خدا، آن روزها کوتاه خواهد شد.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۴، آیه‌های ۲۱-۲۲)



بخش یازدهم



زندگانی آسمانی و سرنوشت
جاودانی انسان بنابر
نقشه یزدان

از برای خدا عالم مالانهایه [بی شمار]... بوده و
هست. ولی کل در حول این عالم طائف است. اگر
در این عالم مؤمن شود، در کل عالم در جنت
[بهشت] است والا در دون [غیر] آن.^۱ حضرت باب
آنچه امروز از نفسی فوت شود، تلافی آن در قرنها و
عصرها نخواهد شد.^۲ حضرت بهاءالله

۳۲



سرنوشت جاودانی ما در این عالم شکل می‌گیرد

این دنیای فانی جای آمادگی
برای جهان جاودانی است

بنابر نقشه آفرینش، آنچه را که در جهان پسین لازم داریم باید در جهان
پیشین بدست آوریم. هدف ما در عالم رحم، پرورش جسم ما و هدف ما در
این دنیا، پرورش روح ماست.

فرق این عالم با آن عالم، مثل فرق عالم جنین و این عالم است.^۳ حضرت بهاءالله

چقدر زندگانی ما دشوار است اگر بدون چشم به این دنیا پای گذاریم! با چه
مشکلاتی رویرو می‌شویم و از چه زیبائی‌هایی بی‌بهره می‌مانیم؟ آیا در عالم
رحم می‌توانیم نتایج کوری را درک کنیم؟ بر همین قیاس، تنها پس از



آزادی از رحم این عالم می‌فهمیم که کوری درون چه پیامدهای ناگواری در پی دارد.

مقاماتِ عنایاتِ الهی مستور است، چه که عرصه وجود [این جهان] استعداد ظهور حضرت بهاءالله آن را نداشته و ندارد.^۴

برای اینکه به اهمیت این موضوع پی برد، چند دقیقه در این مثال بیاندیشید. اگر پیش از تولد می‌دانستید که تا ابد نابینا خواهد بود، اما با کمی کوشش می‌توانید به بینائی دست یابید، چه می‌کردید؟ آیا دقیقه‌ای آرام می‌گرفتید تا به این بخشش بزرگ دست یابید؟ بنابر اخطار پوردنگار کسانی که از بینائی درون در این عالم محرومند، کوری آنها در آن سرا ابدی است. آیا اخطاری از این شدیدتر می‌توان تصور نمود؟ مغز انسان از درک معنای ابدیت عاجز است. اگر کسی در باره این واژه بیاندیشید و تا حد امکان از معنای آن آگاهی یابد، هرگز سرنوشت جاودانی خود را کوچک نشمارد و آنی آرام نگیرد تا هدف از آفرینش خود را بیاموزد و به آن تحقق بخشد.

آیا خدا شناسی و خدا دوستی و کسب فضائل انسانی مافوق توانائی کسی است؟ کلید دست یابی به همه بخشش‌های الهی دانش و دانائی است. آیا این کار مشکل است؟ مقصد از این بحث و این کتاب اشاعه دانشی است که روح ما را آماده تولد به جهان جاودان می‌کند. آیا دانشی مهمتر و لازم‌تر از این می‌توان تصور نمود؟

در عصر ما عشق به کسب دانش روز به روز در کاهش و عشق به مال و منال و راحت این دنیا در افزایش و گسترش است. چه کمیابند کسانی که عشق خدا را از عشق به دنیا برتر شمرند و سهمی از عمر گرانبهای را بجای راحت و رفاه جسم صرف عزت و رفاه روح خود در جهان جاودان کنند. این قصور و غفلت، مشکل بزرگ دنیاست و رفع آن کلید حل همه مشکل‌ها.

بنابر نقشه آفرینش، ما برای زندگی دائم به این دنیا نیامده‌ایم. جسم ما خانهٔ وقت ماست. جای دائمی ما در افلاک است، نه در تودهٔ خاک.

خالق ما، زندگانی ما را در این دنیا به زندگانی پرندگانی تشبیه می‌کند که در نهایت شادی و اطمینان در پرواز است. این پرندگان برای دانهٔ به زمین می‌آید و بال هایش را به آب و گل می‌آلاید. و چون قصد پرواز کند، خود را عاجز می‌یابد. زیرا بال‌های آلوه به آب و گل قادر به پرواز نیست. پس از این، آن پرندگان آسمانی، از ساکنان زمین می‌شود. سپس خطاب به ما می‌فرمایند، پرهای خود را به غفلت و گمان، و کینه و دشمنی آلوه نکنید، تا از پرواز در "آسمان‌های قدسِ عرفان محروم و ممنوع نمانید".^۵

آیا شناسائی پیامبران یزدان دشوار است؟

گاهی تمیز دادن دو چیز که بهم شبیه‌اند دشوار است. ممکن است کسی بگوید: "من پرتقال را از نارنگی نمی‌توانم تمیز دهم". اگرچه این ادعا معقول نیست، با این حال بخاطر شباهت این دو میوه، می‌توانیم این ادعا را بپذیریم. حال اگر کسی گفت: "من نمی‌توانم پرتقال را از سیب تمیز دهم" در این صورت، نظر ما چه خواهد بود؟ آیا ادعای او موجب شگفتی ما نخواهد شد؟ حال مثال پیش را میزان شناسائی آئین یزدان قرار دهید. از یک سو آئینی داریم ساخته علم و حکمت خالق جهان، و از سوی دیگر ادعای یک انسان بی‌وجدان که گفتارش را به دروغ و بهتان به خدا نسبت می‌دهد. آیا تمیز دادن فکر و حکمت خالق جهان از افکار یک دروغ‌گوی بی‌وجدان کاری دشوار است؟ آیا بنابر میزان خرد، می‌توانیم بگوئیم: "من توانائی این داوری را ندارم"؟ آیا چنین ادعائی در برابر پروردگار معقول و



مقبول است؟ آیا کسی می‌تواند به‌این بهانه خود را از مسئولیت شناسائی و پذیرش بزرگ‌ترین ارمغان یزدان به‌بندگانش، معذور دارد؟

آنان که بدون تحقیق و تفکر، تنها بر اساس تصور و خیال، شناسائی پیامبران یزدان را دشوار می‌شمرند، و به‌این بهانه دعوت آن برگزیدگان را نادیده می‌گیرند، بنابر شهادت پورده‌گار از زیان کارانند:

مقصود از آفرینش، عرفان حق بوده. هر نفسی از آن محجوب [در پرده] ماند از اهل خسروان لله الرحمٰن محسوب است.^۶

هیچ عذابی اعظم از احتجاج عن الله^{*}... و هیچ جتنی [بهشتی] اعظم از ایمان به خداوند و آیات او نیست.^۷

موجب اصلی مشکلات جهان

ما اگر بخواهیم از محلی به محلی برویم، باید در آن راه گام برداریم، والا در محل خود می‌مانیم. این امر چقدر بدیهی است. اما در رابطه با خدا استشنا می‌گذاریم. هرگاه ظلم و بلا می‌بینیم، خدا را مسئول می‌شمریم. با این نظر، وسیله یا اسباب را نادیده می‌گیریم.

حضرت بهاء الله جمیع امور به اسباب ظاهر و باهر.^۸

بنابر نقشه آفرینش، پورده‌گار حل مشکلات ما را از راه فرستادگانش بما می‌آموزد. حال اگر ما به‌این فرستادگان که حامل داوری شفا بخش جهانند بی‌اعتنای باشیم، باید در انتظار چه باشیم؟ اگر شما بیمارید، اما نزد طبیب نروید یا به دستور او رفتار نکنید، چه می‌شود؟ پیامبران پزشک روح و روان عالم انسانند:

* از اهل خسروان لله الرحمٰن: از اهل زیان نزد خداوند.

^{*} احتجاج عن الله: جدائی از خدا.



پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گستاخ و کسان آن پرداخته‌اند تا به درمان یگانگی، بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری‌های آن آگاه است، و هرگز مرغ بینش مردمان زمین به فراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه، چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار. و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را به خورشید تابان دانش درخشنan نمودند، بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به روشنائی دانائی راه نمودند. پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد^۹، چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمایی گم‌گشتنگان و آسودگی درماندگان است... مردمان را بیماری فراگرفته، بکوشید تا آنها را بدآن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است رهانی دهید.

حضرت بهاءالله نزدیک به دو قرن پیش وسائل سعادت انسان و جهان را بما آموختند. اما تابحال اکثر مردمان به این فرستاده یزدان آنطور که باید اعتنا ننموده‌اند. غفلت و قصور و گناه از کیست؟ خالق ما بلاهای عصر ما را در گفتار فرستاده‌اش به روشنی پیش‌بینی نموده:

عالی را بلا احاطه نموده... و احادی از عباد ارض سبب و علت آنرا ادراک
حضرت بهاءالله ننموده.^{۱۰}

عالی منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً [روز بروز] در تزايد و وجه [چهره] آن بر غفلت ولامذهبي متوجه...^{۱۱}

وجه عالم متغير است. از برای مذهب‌الله و دین‌الله ما بین ناس قدری نمانده. بر اصنام اوهام عاکفند و از حق جل جلاله غافل. هر نفسی الیوم به عرفان و استقامت فائز شد او از اهل حق محسوب و از ملا اعلی [ساکنان بهشت بربن] مذکور و مادونش [غیر از آن] معذوم و مفقود. در هر یوم بلایای عجیبه و غریبه ظاهر،

^۹ بر راز درون ایشان نگران باشد: باید از تفاوت‌های ظاهر بگذریم و به درون بنگریم تا به یکتائی پیامبران و هدف یگانه آنها پی بزیم.



مع ذلک احدي ملتفت نه. في الحقيقة قهر الهي احاطه نموده. از حق می طلبیم
حضرت بهاءالله جمیع را مؤید فرماید و آگاه نماید.^{۱۲}

اکثر اهل عالم به ظنون تبیت شده‌اند و به اوهام انس گرفته‌اند.^{۱۳} حضرت بهاءالله

در یکی از مناجات‌ها از خدا می‌خواهیم که "پرده‌های منع" را از میان بردارد. مقصود از "پرده‌های منع" چیست؟ ذهن ما با همکاری با قلب ما، قادر است صدها "پرده منع" بیافریند. این پرده‌ها بی‌شمارند. تنها یکی از آنها می‌تواند چون ابری تیره و تار پرتو آگاهی را از ما پنهان دارد. تا این موانع را نشناسیم و به کمال خضوع و خشوع به وجود آنها در روح خود اقرار نکنیم، به آنچه پورده‌گار برای ما مقدّر داشته نخواهیم رسید.

شرایط موقفیت در

شناسائی پیامبران

یکی از بدیهیات این است که برای موقفیت در هر کاری استعداد لازم است. آیا خدا شناسی و خدا دوستی از این قانون مستثناست؟ استعداد خدا شناسی در پاکیزگی قلب ماست، نه در پُربودن مغزا:

بسنوید ندای گوینده پاینده را، و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید،
حضرت بهاءالله تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید.^{۱۴}

اراضی جُزُه [شورهزار] لایق بذر حکمت الهی نبوده و نیست و هر چه در او و دیعه
گذاری ضایع و بی ثمر بوده و هست.^{۱۵} حضرت بهاءالله

سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را به توانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و به پوشش زندگی سرافرازی بخشید. پس گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان برگزید و او را به پوشش بزرگی آرایش فرمود. هر که زنگ خواهش از آئینه دل زدود، سزاوار این پوشش بزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد. این پوشش، تن و جان مردمان را بزرگترین مایه آسایش و پرورش است.^{۱۶} حضرت بهاءالله

خطاب به کسی که در شناسائی منشأ آسمانی گفتار حضرت بهاءالله شک داشته، می‌فرمایند:

کلمه حق اگر چه به حروف [دو حرف] باشد، سلطان کلمات اهل ارض بوده و خواهد بود. والله از نفحات^{*} همان کلمة وحده، عارفین نفحات حق را می‌یابند و به رضوانش^{*} توجه می‌نمایند. ملاحظه نما که اگر از شط عذب فرات کأسی [کاسه‌ای] اخذ شود، صاحبان ذاتقه ادراک می‌نمایند که این ماء [آب] از کدام منبع بوده و از عذوبت او پی برند به منع او، و حال آنکه به حسب ظاهر یک کأس ماء بوده. و چون [از آن] منبع، علم و عرفان و عنایت و مکرمت و فضل و قدرت و جلال و عظمت جاری و ساری است، لذا از آن کلمه مخلصین و مقریین... به منع آن پی می‌برند...

و اگر نفسی دو کلمه بگوید و در کلمه سیم معطل ماند، مبرهن است که این از منبع جاریه ساریه نبوده و نخواهد بود. قوله [قسم به خدا] يا عبد، حق به جمیع شؤوش از دونش [غیرش] ممتاز بوده و خواهد بود. بر خود مشتبه مکن. میخواهی تجربه کن. بین یدی [نزد من] حاضر بشو و یک آیه از آیات الله سؤال نما. اذا تطلع ببحر الذى حضرت بهاءالله

یتموج بذاته لذاته و لم يكن لأمواجه من نفاد.[†]

این بیان کوتاه، شرایط شناسائی پیمبران یزدان را بما می‌آموزد:

قلب و سمع را از کل آنچه شنیده و ادراک نموده طاهر نما و بعد در آیات مُنزله قبل که بر نبیین و مرسلین نازل شده ملاحظه کن. و این آیات ابدع امنع را مشاهده نما و خود انصاف ده. البته اگر به آنچه ذکر شده عمل نمائی به حق فائز شوی.[‡]
حضرت بهاءالله

در گفتار پیش برای شناسائی موعود، سه شرط مقرر فرموده‌اند:

* نفحه: بوی خوش. رضوان: بهشت.

† اذا تطلع ببحر الذى یتموج بذاته لذاته و لم يكن لأمواجه من نفاد: در آن هنگام از دریائی مطلع می‌شوی که خود به خود در موج است و امواجش را پایانی نیست.



- پاکی دل و گوش از شایعات و شنیده‌ها.
- تفحص و دقت در آیات کتاب‌های آسمانی پیش.
- مشاهده و دقت در آیات این آئین.

می‌فرمایند اگر این سه شرط را تحقق بخسیم و به میزان انصاف داوری نمائیم، البته به شناسائی حق فائز شویم. این وعده خدا به ماست. برای شناسائی فرستادگان یزدان، در آیات الهی کوچکترین اشاره‌ای به لزوم مدرسه رفتن و درس فقه و فلسفه و علوم خواندن نشده.

در سوره قصص، آیات ۴۹-۵۶، همین مطلب همراه با شرایطِ دیگر شناسائی پیامبران، به این صورت تأیید شده:

۱. کتاب خدا دلیلی کافی است.

۲. کسانی که از قبل مؤمن بوده‌اند، گفتار خدا را می‌شناسند.

۳. آنها از آغاز (قبل از ظهور اسلام) مسلمان بودند.

۴. آنها از گفتار بیهوده و مجادله دوری می‌کنند.

مقایسه گفتار پیامبران، منشأ یگانه آنها را به روشنی بما نشان می‌دهد. چگونه ممکن است کسی آفتاب امروز را بشناسد، اما آفتاب فردا را نشناشد؟ آنان که پیامبر خود را براستی می‌شناسند، پیامبران دیگر را نیز می‌شناسند. همانطور که ذکر شد، حضرت مسیح به یهودیان فرمودند که اگر شما حضرت موسی را شناخته بودید، مرا نیز می‌شناخ提ید.^{۱۹} این گفتار شاهدی است بر یگانگی و شباهت این دو پیامبر و عدم برتری آنها بر یکدیگر.



"نشانه یزدان" در

آفریده‌های یزدان

حضرت بهاءالله در یکی از آیات^{۲۰} می‌فرمایند که پروردگار در همه آفریده‌های خود آیت یا نشانه‌ای از وجودش به وديعه گذاشته، نشانه‌ای که چون خورشید تابان و درخشان است. بدیهی است شدت درخشش این "نشانه" در انسان از هر موجود دیگر بیشتر است. می‌فرمایند هر فردی به‌این نشانه راه یابد، او را چون چراغی شب‌افروز به‌شناسائی فرستادگان یزدان فائز نماید. سپس می‌فرمایند چه کامیابند آنان که از این بخشش بزرگ یزدان بهره برند و پرتو آنرا با پرده‌های "نفس و هوی" یعنی نفس نزدیک‌نگر و غافل خود نپوشانند:

[پروردگار] در هر شیئی از اشیاء آیتی از آیات خود ودیعه گذاشت... هر نفسی به‌او راه یابد، به عرفان شمس حقیقت^{*} فائز شود... طوبی از برای نفوسي[†] که او را به حججات نفس و هوی محجوب نساختند.^{۲۱}

سپس توانمندی و نقش این نفسِ خودخواه و گمراه را در سرنوشت جاودانی انسان با پلک چشم مقایسه می‌فرمایند:

چشم سررا پلک به‌آن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی‌بهره نماید.^{۲۲}

آیا پرده یا پرده‌هایی چون پلک چشم در درون انسان نمی‌توان یافت؟ آیا پرده‌های جهالت و حماقت و غفلت و تقليد و تعصّب و توهم و تکّر و خودپرستی و فربیض و ریا، و حرص به‌ازدیاد مال و منال، از پلک چشم کوچکتر یا نازک‌ترند؟ آیا توانائی هر یک از آنها، در پوشاندن چشم بصیرت و عالم حقیقت و معنا، از پلک سرکمتر است؟ توانائی این پرده‌ها

* شمس حقیقت: اشاره به فرستاده یزدان.

† طوبی از برای نفوسي: چه خوشبخت‌اند کسانی که.



به حدی است که هر یک از آنها می‌تواند به تنهایی پرتو خرد و دانش و بینش را که آشکارترین بخشش یزدان به بندگان و تابنده‌ترین نشانه وجودش در روح انسان است، چون تکه ابری تیره و تار، بپوشاند و مردمان به ظاهر بینا را از افتخار شناسائی و دیدار فرستادگانش باز دارد.

عراfa و شعرا از دیرباز نقش این پرده را که ساخته و بافته "نفس و هوی" یعنی نفس نزدیک نگر و مختار انسان است، در پنهان داشتن پرتو دانش و بینش، شناخته و در وصف آن شعرها سروده‌اند، از جمله این دو بیت:

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| نفس اژدره است او کی مرده است | از غم بی‌آلثی افسرده است |
| چون غرض آمد هر [خرد] پوشیده شد | صد حجاب از دل به‌سوی دیده شد |

پرده‌هایی که می‌توانند "نشانه یزدان" و چشم بصیرت انسان را بپوشانند و آن ارمغان یکتا و یگانه را از بینش و داوری درست باز دارند بسیارند. پیشوایان مذهبی در ساختن و بافتن این پرده‌ها پیوسته پیشقدم بوده‌اند. با گذشت زمان، اندیشه‌های فتنه‌انگیز و خرافه‌پرستی آنان در روح و روان مردمان ساده‌اندیش ریشه گرفته و در عصر ما چون درختانی تنومند سربه‌آسمان کشیده‌اند.

ندای مقصود عالم را به‌گوش جان بشنو، چه که حیات می‌بخشد و زندگی دائمی عطا می‌فرماید. اوهام علماء [پیشوایان] امم را از کوثر یقین محروم نموده.^{۲۳}
حضرت بهاءالله

علمای ارض که لَدَى اللَّهِ [نَزَدَ خَدَا] از جُهَلًا محسوبند، حجاب اکبرند از برای بشر. مبارک نفسی که این حجاب او را منع نمود.^{۲۴}

شایسته است این دعا و تقاضا را پیوسته بر زبان آوریم:

إِلَهِي إِلَهِي... أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ وَسُلْطَانِكَ وَعَظَمَتِكَ وَالْطَّافِكَ بَأَنْ تُنَورَ الْعَالَمَ بِنُورٍ
مَعْرِفَتِكَ لِيَرَى فِي كُلِّ شَيْءٍ آثَارُ صُنْعِكَ وَأَسْرَارُ قُدْرَتِكَ وَأَنوارُ عِرْفَانِكَ. أَنْتَ الَّذِي
أَظْهَرْتَ كُلَّ شَيْءٍ وَتَجَلَّيْتَ عَلَيْهِ بِجُودِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ.^{۲۵} حضرت بهاءالله

ای پوردگار! به قدرت و بزرگی و لطف خود جهان را به پرتو شناساییت روشن فرمایند. بندگانت در هر چیزی (هر آفریده‌ای) نشانه‌های آفرینش تو و اسرار قدرت تو و پرتو شناسایی تو را به بینند. هر چه هست تو آفریدی و از روی لطف و مرحمت، در آن جلوه نمودی (خود را در آن نمودی). تو سخنی و بخشنده‌ای.

خواست خدا این است که همه بندگانش از ارمغان ایمان و عشق به یزدان بپره بزند. در یکی از آیات از خدا می‌طلبند که همه مردمان را به زیور عشقش بیاراید تا در زمین حتی یکنفر بدون ایمان و عشق به یزدان نماند. بعد می‌فرمایند ای پوردگار تو هر بلائی را برای فرستاده خود مقدار فرمودی تا بندگانت از الطاف و بخشش‌های بی‌کران توبه‌ره بزند. سپس سوگند می‌خورند که اگر بندگانت در هر آن خود را در راه توفد اکنند، این فدایکاری در برابر بخشش‌های تو ناجیز است.^{۲۶}

از بن براند اختن ریشه‌های اوهام و اندیشه‌های جدائی آور و دریدن پرده‌های دشمنی و خودخواهی، جز به یاری پوردگار ممکن نیست.

اکثری از ناس به معصوم و مفقود مست و مسروزند و به موهم متشبّث و مشغول.^{۲۷}
حضرت بهاءالله

آگاهی از عدالت الهی

ترس از خدا یعنی آگاهی از عدالت الهی. پیامد حکم عدالت، فقر یا غنای معنوی است، بهره بردن یا محرومیت از بخشش‌های جاودان و بی‌کران یزدان است. پوردگار از هر بخشنده‌ای بخشنده‌ترو از هر مهربانی مهربان تر است. در عین بخشندگی، با بندگانش به عدالت رفتار می‌کند. در عالم انسان نظر نمائید. آیا جایز است که اجتماعی تنها بر اساس بخشش بنا شود؟ انسان خودمند عدالت یزدان را هرگز نادیده نمی‌گیرد.



برای تحقق هر کاری وسیله لازم است. پیامبران وسیله و واسطه میان یزدان و انسانند. خالق ما با تأکید و تکرار بما می‌آموزد که نتایج بی‌اعتنائی به دعوت فرستادگانش را نباید امری کوچک شمریم، زیرا عواقب ناگوار در پی دارد، عواقبی که تا ابد باقی و برقرار است.

هر یک از ما با رفتار خود و تصمیم خود در این عالم، سرنوشت جاودانی خود را در جمیع عالم‌های الهی تا پایانی که بی‌پایان است، انتخاب می‌کنیم. جبران غفلت و قصور در این ماجرا هرگز ممکن نبوده و نیست:

قسم بدربیای علم الهی! اگر الیوم از نفسی امری فوت شود، تدارک آن محال است.^{۲۸}

حضرت بهاه‌الله
اگر در این ظهور از نفسی امری فوت شود، هرگز قادر بر تدارک آن نبوده و نخواهد بود.^{۲۹}

پروردگار به بندگانش خبر می‌دهد که اگر در این جهان نتایج زندگانی خود را در جهان جاودان به بینند، گروهی از آنها (مردم ظالم و بی‌وجدان) از شدت ترس و غم هلاک شوند، و گروهی دیگر (مردم پاک طینت و خدا دوست) از شدت شادی آرزوی هلاک کنند:

اسرار موت و رجوع [به‌خداد] مستور بوده و هست. عمر الله [به‌خداد سوگند] اگر ظاهر شود، بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی به‌شأنی مسروور گردند که در هر آنی از حق جل جلاله موت را طلب نمایند.^{۳۰}

حضرت بهاه‌الله
این گونه اخطارها، اندرزها، و دعوت‌نامه‌ها در گفتار پروردگار بسیارند:

چه مقدار از بساط‌های مبوسطه را که ید قضا پیچید و برداشت و ملوک و مملوک [بنده] هر دو را به خاک فرستاد. کدام صبح را شام از عقب نه و کدام عمر را از بی اجل نه؟ عنقریب آنچه مشاهده می‌شود سطوت فنا آن را اخذ کند و به عدم راجع نماید... جهد نمائید شاید به عملی فائز شوید که به تاج قبول مزین گردد و به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند.^{۳۱}

 بدینجا ناظر نباشید، چه که عنقریب آنچه در اوست معلوم و مفقود خواهد شد و از برای نفوسِ عاملین^{۳۲} مقدر شده آنچه که به او معادله ننماید کنائز ارض.^{۳۳} حضرت بهاءالله

جمعیت اشیاء شما را ندا می‌نمایند و بهرب دعوت می‌کنند، و شما چنان از خمر غرور مستید که در آنی ملتفت آن [ندا] نشده‌اید. گوش از برای شنیدن ندای من است و چشم از برای مشاهده جمال. بشنوید و از دونم [غیر من] پرهیزید.^{۳۴} حضرت بهاءالله

ای دوستان! یزدان می‌فرماید: امروز روز گفتار نیست. بشنوید ندای دوست یکتا را و پذیرید آنچه را که بندگان را آگاه سازد و آزادی بخشد.^{۳۵} حضرت بهاءالله

امروز انسان قادر است بر اعمالی که بعد^{۳۶} از برای احدي ممکن نبوده و نیست. حضرت بهاءالله

آنچه امروز از نفسی فوت شود، تلافی آن در قرن‌ها و عصرها نخواهد شد.^{۳۷} حضرت بهاءالله

ای دوستان! فرصت را از دست مدهید وقت را غنیمت شمیزید.^{۳۸} حضرت بهاءالله

مهمنترین پایه نقشه آفرینش، دوام و بقای روح انسان است. خالق ما به تأکید و تکرار بما اطمینان می‌دهد که مرگ پایان زندگانی نیست.

جعلت لك الموت بشارة كيف تحزن منه؟^{۳۹} مرگ برای تو خبر خوشی است، چرا از آن غمگینی؟

لیس الموت الا صعود من عالم الى عالم آخر ألطاف من الاول وما هو الا انتقال من مقام الى مقام آخر.^{۴۰}

مرگ جز ارتقاء از عالمی به عالمی لطیف‌تر و انتقال از مقامی به مقام دیگر، چیزی دیگر نیست.

* نفوسِ عاملین: کسانی که رفشارشان سازگار با خواست خداست.

* بعد: بعد از این، بعد از سفر از این سرا.



برای کسانی که به هدف از هستی خود پی می‌برند و به رضای الهی فائز می‌شوند، مرگ خبری خوش است:

ای عباد! آگر در این ایام مشهود و عالم موجود، فی الجمله امور برخلاف رضا از جبروت قضاء واقع شود، دلتنگ مشوید که ایام خوش رحمان آید و عالم‌های قدس روحانی جلوه نماید. و شما را در جمیع این ایام و عوالم، قسمتی مقدار و عیشی معین و رزقی مقرر است. البته به جمیع آنها رسیده فائز گردید.^{۴۰} حضرت بِهَاءُ اللَّهِ

ارواح لطیفه مقدسه به کمال قدرت و انساط [شادمانی] بوده و خواهند بود.^{۴۱}
حضرت بِهَاءُ اللَّهِ

آگر الیوم مقامات نفوس مؤمنه ذکر شود، بیم آن است که از فرط سرور بعضی هلاک شوند.^{۴۲}
حضرت بِهَاءُ اللَّهِ

لويظع احد على ما قدر له في عالم الله رب العرش والثرى ليشتعل في الحين شوقاً
لذاك المقام الأمنع الأرفع الأقدس الأبهى.^{۴۳}

آگر کسی از آنچه خداوند، پروردگار آسمان و زمین، برای او در عالم‌های الهی مقدار داشته آگاه شود، وجودش از شوق رسیدن به آن مقام بلند و پاک و شکوهمند فوراً مشتعل گردد.

خطاب به مؤمنین به آئین نوین یزدان:

مالکید آنچه را که الیوم به آن آگاه نیستید. عمری لو یکشف ما قدر لکن فی ملکوت الله ربکن لیأخذکن سرور تعجز عن وصفه الا قلام. امروز هر نفسی آنچه را بخواهد مالک می‌شود.^{۴۴}
حضرت بِهَاءُ اللَّهِ

مضمون عبارت عربی:

به خدا سوگند! آگر آنچه در ملکوت یزدان، برای شما مقدر شده، فاش شود، چنان به وجود و سرور آئید که قلم از وصفش عاجز است.

در مناجاتی می‌فرمایند خداوند برای بندگان نزدیکش مقامات و نعمت‌هایی در بهشت بربین فراهم فرموده که آگر یکی از آن مقامات آشکار گردد،

بینندگان از دیدارش مدهوش شوند. سپس سوگند می‌خورند که اگر پادشاهان به آن مقام ارجمند نظر نمایند، آنچه دارند بنهند و بهسوی بندهای از بندگان راستین یزدان روی آورند.^{۴۵}

به عکس، برای آنان که نقشه آفرینش انسان را نادیده می‌گیرند و به رضای یزدان فائز نمی‌شوند، مردن خبری بس ناخوش است.

کل بعد از موت مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد... اصحاب ضلال^{*} را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه.^{۴۶} حضرت بهاءالله

آفریننده ما آنچه برای کامرانی و عزت جاودانی ما لازم است، به تکرار بما آموخته است. اگر گفتار و اخطار پوروردگار را نادیده و ناشنیده انگاریم، جز محرومیت از بخشش‌ها و نعمت‌های باقی و پایدارش چه انتظاری داریم؟

آتش دوزخ یعنی چه؟

چرا در کتاب‌های آسمانی صحبت از آتش دوزخ شده؟ آیا ممکن است که خالق مهریان، گروهی از بندگانش را تا ابد در آتش بسوزاند؟ خواست خدا این است که تنها بخاطر عشق به رفتار نیک پردازیم، نه ترس از مجازات. او هم عاشق ماست و هم معشوق ما. چرا کسی از عاشق و معشوق خود بترسد؟

آیا همه مردمان از فضیلت عشق بهره‌ای دارند؟ اگر همه مردمان عاشق خدا و بندگانش می‌شدند، مشکلی در میان نبود. در غیاب عشق، تنها انگیزه‌ای که گروهی از مردمان را از رفتار زشت باز می‌دارد ترس از مجازات است. اگر زندان‌ها را می‌بستیم و قاتلان و دزدان را آزاد می‌گذاشتیم، چه می‌شد؟

* اصحاب ضلال: پیروان گمراهی. اشاره به کسانی که فرستادگان یزدان را انکار می‌کنند.



بدون ترس از زندان، احساس امنیت در این جهان برای احدي ممکن نیست.

خداآوند وعده دوام و بقای روح انسان را در جهان جاودان بارها بما داده است. با اینحال بسیاری از مردمان اکراه دارند این وعده را بپذیرند. یک علت اکراه سوء تفسیر واژه آتش است که در کتاب‌های آسمانی پیش بارها بکار رفته. آنها می‌پرسند: "چگونه ممکن است که خالق مهریان بندگانش را تا ابد بسوزاند؟"

دو فرستاده عصر ما، پرده از این رمز برداشته و معنای این واژه را آشکار ساخته‌اند. آتش دوزخ اشاره به احساسات ناگوار و آتشبار ما در آن دنیاست، احساساتی که در این دنیا نیز داریم. منشأ این احساسات غم انگیز، دوری یا جدائی روح ما از روح خالق ماست. این دوری را می‌توان به دوری از گرمی و روشنی آفتاب تشبیه نمود. چقدر زندگی در اطاقی تاریک و سرد دشوار است.

دوری و جدائی از خدا زهری است کشنده و ناپیدا در جان ما. چه بسیار از مردمان که به این زهر خو گرفته و از وجودش در روحشان کمترین آگاهی ندارند، تا به پرتگاه مرگ رسند و ناگهان به سرای جاودان چشم گشایند:

سمّ بعد [دوری] کل را هلاک نموده، ولکن شاعر [آگاه] نیستند.^۷ حضرت بهاه‌الله

در هنگام مرگ، همه حجبات یا پرده‌ها کنار می‌روند. در آن زمان، ظالمان و مردم بی‌وجودان، از دیدن رفتار رشت و سرنوشت شومشان، بر خود می‌نالند:

زود است^{*} که حجيات ناس خرق [دریده] شود و نتایج اعمال خود را مشاهده کنند و بر خود نوحه و نوبه نمایند. البته حکیم عادل، از ظالم حق مظلوم را اخذ نماید.^۸ حضرت بهاءالله

ظالمان و مردم بی‌وجوددان دوست ندارند و صفت دوزخ را بشنوند. آنها بر این باورند که پس از مرگ خبری نیست. اگر این خود فریفتگان بدانند چه سرنوشت شومی در انتظار آنهاست، حتی از تصور ارتکاب ظلم و ستم به ترس و هراس افتدند، تا چه رسد به ارتکاب آن. ترس از خدا، جزیم از اجرای عدالت یزدان بر روح و روان مردم ظالم و بی‌وجوددان چیزی نیست.

ای ظالمان ارض! از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدي نگذرم.^۹

عالیم جاودان، جهان روح و روان است. تنها مجازات ممکن در آن سرا احساسات غم‌افزای روانی است، نه جسمانی. آیا اینگونه مجازات برای مردم ظالم و بی‌وجوددان عادلانه نیست؟ بنابر عدالت الهی، آنان که روح و روان مردم بی‌گناه را در این جهان رنج می‌دهند، در آن سرا با همان بلا رنج می‌برند.

گذشته از این، آکاهی از عدالت الهی، در هنگام غلبه نفس خودخواه و نزدیک نگر بر روح ما، ما را از ارتکاب گناه و رفتار ناروا باز می‌دارد. بنابر این، آتش دوزخ، جزر و برو شدن با زندگانی سخت و دشوار چیزی نیست:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِ الْذِكْرِ يُفَإَّلُ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً.
سوره طه، آیه ۱۲۴

هر کس از "ذکر من"^{۱۰} روی بگرداند، زندگانی دشواری خواهد داشت.

* زود است: دیری نپاید. اشاره به کوتاهی عمر ما در این دنیاست.

^۸ آیات مربوط به "ذکر" و "ذکر من" به تفصیل در "بهاءالله در قرآن" مورد بحث قرار گرفته.



زندگانی دشوار یعنی چه؟

در آیات الهی، در وصف دوزخ، دو احساس بیش از همه بکار رفته، یکی از آنها ترس و اضطراب، یعنی عدم احساس امنیت، و دیگری غم و اندوه است. بنابرگفتار روانشناسان، امنیت نخستین نیاز روانی انسان است. در آن جهان، مردم ظالم و بی‌وجودان، نه تنها از احساس امنیت بی‌بهره‌اند، به غم و اندوه نیز گرفتارند. احساسات دیگری که به ساکنان دوزخ دست می‌دهد، شرمندگی و پشیمانی از ارتکاب اعمال زشت است.

خالق ما بما اطمینان می‌دهد که پس از مرگ، همه ما به نتیجه ایمان و اعمال‌مان خواهیم رسید. اگر وعده یزدان را نپذیریم، مشکل از کیست؟ از ماست یا از خدا؟

شباخت بین دو عالم

میان جهان مادی و عرصه روح و روان شباهت بسیار هست. همانطور که گل‌ها در تابش آفتاب پرورش می‌یابند، روح ما نیز در تابش روح خدا به حد کمال می‌رسد. بدون این تابش، روح ما پژمرده و مرده است. روی آوردن به خدا، روی آوردن به سرچشمه شادی‌هاست. این‌گونه آیات در گفتار پروردگار بارها تکرار شده:

طوبی لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَيْكَ وَوَيْلٌ لِّمُعْرِضِينَ وَالْحَمْدُ لَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.^{۵۰} حضرت بهاه‌الله خوشابه حال کسی که به تو روی آورد، و وای به حال کسانی که روگردان شوند. شکر توراست، ای پروردگار جهانیان.

خداشناسی و خدا دوستی پرتوی است که بما بینائی می‌بخشد:

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَيِّلاً. سوره اسرا، آیه ۷۲



هر که در این دنیا کور دل باشد، در سرای دیگر نیز کور دل و گمراه است.

آیه پیش نشان می‌دهد که ما دوزخ را همراه مان به جهان جاودان می‌بریم. این انتقال در مورد بهشت نیز صادق است.

در این گفتار خداوند بندگان بی‌ایمان و ناامید خود را "خاک مُتْحَرِك" می‌نامد و آنها را به زبانی عاشقانه به سوی خود می‌خواند:

ای خاک مُتْحَرِك!

من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سيف عصیان^{*} شجرة اميد تو را بریده و در جمیع حال بتونزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور، و من عزّت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی‌متنهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و حضرت بهاءالله فرضت را مگذار.^{۵۱}

ارزش ما و مقصود از آفرینش ما عشق است. در نظر خدا، بدون جاذبه عشق، وجود ما جز "خاک جنبان" چیزی نیست. دلیستگی و عشق به یزدان و بندگانش به خاک بی‌جان روح می‌بخشد و آنرا به افلاک می‌برد.

چه فایده‌ای آگر انسان دنیائی را بدست آورد، اما روحش را از دست بدهد؟
حضرت مسیح (انجیل متی، آیه ۲۶)

در بسیاری از مناجات‌ها حضرت بهاءالله از خدا می‌خواهد که بندگانش را از مرگ معنوی برهاند و به زندگانی جاودانی رساند:

ای توانا! ناتوانان را توانائی بخش و مردگان را زندگی عطا فرما، شاید ترا بیابند و به دریای آگاهیت راه یابند.^{۵۲}

* سيف عصیان: شمشیر سرپیچی (از حکم و اراده یزدان).



تأخیر در اجرای عدالت

بزرگ‌ترین مشکل مردمان با خدا، عدم اجرای عدالت در این جهان است. همانطور که بارها در این کتاب آمده، انسانیت ما در آزادی ماست. مجازات مردم بی‌وجدان در این جهان، نقشه یزدان را بکلی بر هم می‌زند، و ما انسان‌ها را بهسوی برده‌گی می‌برد. در آن صورت، تنها انگیزه ما به اجرای اعمال نیک و اکراه از رفتار زشت، عشق به کسب پاداش و ترس و فرار از مجازات خواهد بود. این انگیزه شایسته برده‌گان و جانوران است، نه اشرف مخلوقات. بنابر نقشه آفرینش انسان، این سرا جای بذرپاشیدن است و سرای دیگر، جای ثمر برداشتند. چه بخواهیم چه نخواهیم، خدا چنین خواسته و بنابر حکمت‌های خود، بر صفحه تقدیر نگاشته. تنها در آن سرا، مظلومان به پاداش مظلومیت و محرومیت خود از نعمت‌های این جهان، و ظالمان به نتایج ظلم خود خواهند رسید.

تنها یار و یاور و تسلي دهنده ما در هنگام سختی و بلا و راه نجات ما از شک و شبه به عدالت خدا، توسل به صبر است. بی‌سبب نیست که در میان همه فضائل، تنها فضیلت صبر به پاداش بی‌حساب مفتخر گشته.

هرچه بلوغ فکری و معنوی ما بیشتر پرورش یابد، درک رموز و اسرار و حکمت‌های نقشه یزدان نیز برای ما روشن‌تر و آسان‌تر می‌شود. این تغییر و تکامل را در رشد و پرورش کودکان به روشنی می‌بینیم. دور اندیشی آشکار‌ترین نشانه بلوغ معنوی ماست.

عالموهای بی‌شمار

کتاب‌های آسمانی پیش، تنها از عالمی پس از این عالم خبر داده‌اند. در آیات دو موعود عصر ما، برای نخستین بار آشکار شده که پس از این عالم،

نه یک عالم، بلکه عالم‌ها در انتظار ماست. در بسیاری از دعاها از خدا می‌خواهیم که آنچه به‌سود ماست یعنی موجب شادمانی و شکوفائی و کمال روح ماست، در جمیع عالم‌ها بما عطا فرماید. این یک نمونه از این دعاهاست:

فَدُرْ لَيْ يَا إِلَهِي خَيْرُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمَا يَفْعُنِي فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمَ.^{۵۳}
حضرت بهاءالله
ای پروردگار! خیر دنیا و آخرت، و آنچه در هر عالمی از عالم‌های تو به‌سود من است،
برایم مُقدَّر فرما.

عالم‌های الهی بی‌شمارند. تنها خداوند از شماره آنها آگاه است. اما هیچ یک از آن‌همه عالم‌های بی‌شمار قابل قیاس با این عالم نیست. زندگانی ما در این دنیا میان همه آنها یکتا و بی‌همتاست، زیرا نقطه مرکزی همه عالم‌هاست. سرنوشت ما در همه آن عالم‌ها در این عالم شکل می‌گیرد. هر یک از دو موعود عصر ما پرده از این رمز بزرگ برداشته و به‌این حقیقت شهادت داده‌اند.

از برای خدا عالم مalanهایه [بی‌شمار]... بوده و هست. ولی کل در حول این عالم طائف^{*} است. اگر در این عالم مؤمن شود، در کل عالم در جنت [بهشت] است حضرت باب والا در دون [غیر] آن.^{۴۴}

کل عالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود.^{۵۵}
حضرت بهاءالله
فی الحقيقة این دار فانی لایق توقف و توطن و سکون نبوده و نیست. ولکن در یک مقام از جمیع عالم‌اعلی و بر کل مقدم، چه که... کسب مقامات باقیه و مراتب عالیه حضرت بهاءالله در آن مقدّر است، مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٌ.^{۵۶}

* طائف: در طوف، در گردش.

❖ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٌ: از جانب پروردگار مقتدر و توانا.



روح بعد از صعود [رحلت] عنده‌الله [نzd خدا] حاضر و طائف و بعد توجه به مقام
حضرت بهاه‌الله مقدّره از برای خود می‌نماید.^{۵۷}

این دعوت و این اخطر از پروردگار باید هر غافلی را از خواب غفلت بیدار
کند:

بگو! ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد، بشتابید و بنوشید. هر
که امروز زنده شد هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.^{۵۸} حضرت بهاه‌الله

سرنوشت جاودانی ما در این عالم شکل می‌گیرد

غیر این عالم، عالم‌هاست.^{۵۹} حضرت بهاه‌الله

کل عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود.^{۶۰} حضرت بهاه‌الله





اگر الیوم از نفسی امری فوت شود هرگز بر تدارک آن مؤید نشود.^{۱۱}

حضرت بهاءالله

امروز هر نفسی آنچه را بخواهد مالک می‌شود.^{۱۲}

حضرت بهاءالله

چرا این عالم مرکز همه عالم‌های بی‌شمار الهی است؟ دو علت به نظر می‌رسد:

- این عالم آغاز هستی ماست. ما از مرکز "دایره هستی" به‌سوی عالم‌های دیگر تا ابد در سیر و سفریم.
- سرنوشت و سلامتِ جاودانی روح ما در این عالم شکل می‌گیرد، درست مانند سرنوشت و سلامت جسمانی ما در عالم جنین.

این دنیا جای کوشش و آزمایش است، نه سرای آسایش. ارمغان اختیار و آزادی بما اجازه می‌دهد که هر خوی و سیرتی که بخواهیم در خود بیافرینیم. سیرت فرشتگان گیریم، و یا انصاف و وجدان را کنار نهاده، به‌هوس‌های شیطانی روی آوریم. این‌گونه آزادی و اختیار را پس از این سر هرگز نخواهیم داشت. این آزادی به حدی است که انسانی جانش را فدای دیگران می‌کند، و انسانی دیگر میلیونها نفر مردم بی‌گناه را فدای هوس‌های نفسانی خود می‌سازد. "بهین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!"

به‌همین سبب است که آفریننده و عاشق ما بارها بما اخطار می‌دهد که سرنوشت خود و پیامدهای رفتار خود را در این عالم زودگذر کوچک نشمریم، زیرا پس از سفر از این سرا، هرگز فرصت‌هایی که برای تکامل روح خود در این عالم داریم، نخواهیم داشت:

بگو! جهد نمائید تا جواهر ثمینه غالیه [گرانبهای] در خزینه حکیم امین و دیعه گذارید.

امروز این امر ممکن و از بعد محال.^{۱۳}

حضرت بهاءالله



ایام مثل برق در مرور است. بر هر نفسی لازم [که] در این ایام معدوده کسب مقامات عالیه باقیه نماید. حق جلّ کبریائه محض فضل و کرم خود را ظاهر فرموده و راه رستگاری را تعلیم نموده. طوبی از برای نفسی^{*} که بهکمال ایقان و اطمینان بهعرفانش فائز شد و به او امرش متمسک گشت.^{۶۴}

دنیائی بی‌دوام و عمری زودگذر

بنابر گفتار خالق ما، این دنیا در هر آن به صدائی بلند و رسا، اخطار می‌دهد و بما می‌گوید که "من و آنچه در من است دوام و بقائی ندارد. از اختلافات و تغییرات من که پیوسته روی می‌دهند، پند گیرید و متنبه شوید". می‌فرمایند "با اینحال چشمی نیست که به بیند و گوشی نیست که بشنود".^{۶۵}

دنیا نمایشی است بی‌حقیقت، و نیستی است به صورت هستی آراسته، دل به او میندید و مباشد از غفلت‌کنندگان. به راستی می‌گوییم که مثُل دنیا مثُل سرایی است که به صورت آب نماید، و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند، بی‌بهره و نصیب مانند.^{۶۶}

نعمت‌ها و لذت‌های این سرای فانی ما را فرب می‌دهند و در دام دنیا پرستی می‌افکنند. دنیا خانه ماست، نه معشوق ما. آیا می‌توان عشق دو معشوق را در یک دل جای داد؟ این گونه اندرزها و اخطارها، بارها در گفتار پروردگار تکرار شده:

هر گرشنیده‌ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد؟ پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود درآید.^{۶۷}

* طوبی از برای نفسی: خوشابحال کسی، چه کامیاب است کسی.

ای دوستان! به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان توابی [خاکی] دل
حضرت بهاءالله مبنید.^{۶۸}

اگر مرا خواهی، جز مرا مخواه. و اگر اراده جمال داری، چشم از عالمیان بردار. زیرا
که اراده من و غیر من چون آب و آتش دریک دل و قلب نگنجد.^{۶۹} حضرت بهاءالله

یکی از اسرار نقشه آفرینش انسان این است که تا دست به دعا برنداریم و از
خدا نخواهیم که خود را به ما بنماید، به افتخار دیدارش فائز نشویم. خدا
تنها به کسانی پاسخ می‌دهد که از دل و جان او را بخواهند و بخوانند:

وَمَنَ الَّذِي أَقْبَلَ إِلَيْكَ وَمَا تَقْرَبَ إِلَيْهِ؟ وَمَنَ الَّذِي تَوَجَّهَ بِوَجْهِهِ إِلَى وَجْهِكَ وَمَا تَوَجَّهَ
إِلَيْهِ لَعَظَاتُ عِنَائِتَكَ؟^{۷۰}
حضرت بهاءالله

چه کسی است که تو را بخواند و جواب نشنود؟ و چه کسی است که بهسوی تو آید، و
تو به او نزدیک نشوی؟ و چه کسی است که به تو روی آورد و نظر عنایت تو بر او نیفتد؟

در باره زندگانی موقت ما در این دنیا بیاندیشید. آیا ممکن است که خالق
جهان ما را برای زندگانی کوتاهی پر از رنج و بلا بیافریند، سپس به هستی ما
پایان بخشد؟ عمر ما در این دنیا در برابر ابدیت، ثانیه‌ای بیش نیست. اما
این ثانیه اهمیتش بیشتر از آن ابدیت است. زیرا سرنوشت جاودانی ما بسته
به زندگانی ما در این دنیا است.

در عصر ما، در این دنیای شلوغ و پر غوغای، چه کمیابند کسانی که این ثانیه
را وقف سرنوشت جاودانی خود سازند. در مناجاتی دعا می‌فرمایند که ای
خدا ما را به مقامی ارتقاء ده که دنیا را مانند سایه‌ای به بینیم که زودتر از
چشم بر هم زدنی می‌گذرد. آگاهی از فنا این عالم، ما را بر آن می‌دارد
که به این دنیا دل نبندیم، خود را در این سرماسفر شمریم، و از شهر مقصود
چشم برنداریم. شهر مقصد، نزدیکی به خدا و عشق به خداست.^{۷۱}

بگو! ای دوستان: دنیا را وفایی نبوده و نیست، چه که تغییر و تبدیل او در کل حین
حضرت بهاءالله مشاهده شده و می‌شود.^{۷۲}





ایام را وفای نه. تغییرات و تبدیلات عالم به منزله لسان است و اهل آن را اخبار می دهد بروزوال و فناء آنچه در او موجود است.^{۷۳}

حضرت بهاه‌الله ناظر به دنیا و آنچه در اوست نباشد، چه که کل فانی خواهد شد. جهد نمائید در اعمال و افعال و اموری که اثر آن دائم و باقی است از شما به عرصه ظهور جلوه نماید.^{۷۴}

جهد نمائید تا به امری فائز شوید که باقی و دائم بماند. عنقریب دنیا و آنچه در اوست فانی و معدهوم خواهد شد، چنانچه مشاهده می نماید.^{۷۵}

حضرت بهاه‌الله ای اهل عالم! شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است.^{۷۶}

حضرت بهاه‌الله ای این فضل بی منتهی قسمت برید... این روز مبارک را شبه و نظیر نبوده و نخواهد بود. آنچه فوت شود، تدارک آن محال.^{۷۷}



شهادت می دهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل
و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد. دیگر تا همت شما
از مراتب انقطاع^{*} چه ظاهر نماید.^{۷۸}

حضرت بهاه‌الله

* انقطاع: وارستگی از دنیا.

بخش دوازدهم

ضمیمه‌ها

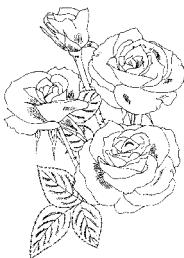
۱. شbahet گفتار فرستادگان یزدان

۲. آثار دیگر این مؤلف

۳. درباره مؤلف



ضمیمه ۱



شباھت گفتار فرستادگان یزدان

یک آزمایش

مخصوص مسلمانانی که زبان عربی می‌دانند

همانطور که از پیش بحث شد، "لحن خدا" یعنی خصوصیات گفتار پروردگار در طی زمان تغییر نمی‌کند. آنان که سخن یزدان را در کتاب آسمانی خود شناخته‌اند، آن سخن را در هر کتاب آسمانی دیگر نیز می‌شناسند. بنابر شهادت حضرت مسیح، مردمانی که موعود تازه یزدان را نمی‌شناسند، پیامبر آئین خود را نیز شناخته‌اند. چطور ممکن است این مردمان لحن خدا را در آئین خود بشناسند، اما همان لحن را در موعود تازه نشناشند؟

اگر شما به موسی ایمان می‌داشتید، بهمن نیز ایمان می‌آورید. زیرا او درباره من نوشته است. اما اگر به نوشه‌های او ایمان ندارید، چگونه گفتار مرا باور خواهید کرد؟
حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۵، آیات ۴۶-۴۷)



الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنْ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكُنُّمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.
۱۴۶ سوره بقره، آيه

به کسانی که کتاب را داده ایم، آنرا می شناسند، همان طور که فرزندانشان را می شناسند.
اما گروهی از آنها حقیقت را می دانند و پنهان می کنند.

برای اینکه شباهت و وحدت گفتار پروردگار به اثبات رسد، در این فصل صد نمونه از آیات الهی—از قرآن و آثار آسمانی بهائی به عربی—تقدیم می شود. این نمونه ها را با دقت بخوانید، با هم بسنجد، و بهینید آیا تفاوتی میان آنها هست؟ آیا می توانید بین آیات قرآن و آثار آسمانی آئین بهائی فرقی بهینید؟

این آزمایش، شبیه آزمایش دیگری است که در آغاز ظهور آئین بهائی از جانب یک دانشمند خلاق و با شهامت بهائی به نام میرزا حیدر علی که "فرشته کرمل" لقب یافته، در شهر نائین انجام یافت. خوبست خلاصه و مضمون آزمایش آن دانشمند را به زبان امروز بشنویم:

گروهی از مسلمین که پدرم بین آنها بود، هر صبح بعد از اداء نماز در تالاری جمع شده آیاتی از قرآن می خواندند. من هم در قرائت آیات شرکت می کردم، اما در بین هرسه چهار آیه از قرآن، یک آیه از آثار حضرت باب را بدون ذکر مرجع می خواندم. دوستی صمیمی داشتم که صندوقدار احتشام الدوله، والی اصفهان بود. از او خواهش نمودم که در موقع مقرر مرا در منزلش پنهان کند، زیرا کاری که می خواستم بکنم بسیار پر خطر بود.

در روز معین با دوستم وارد این جمع شدیم. پدرم همراه با حاکم شهر و حدود سی نفر دیگر به صحبت من گوش می دادند. من جلوی پدرم ایستاده، گفتم: سؤالی دارم. گفت بگو. گفتم: فرض کنید من کور متولد شده بودم و شما را به چشم ندیده بودم، اما از راه گوش، صدا و صحبت شما را می شناختم. پدرم پرسید مقصودت چیست؟ گفتم: فرض کنید شما به سفر رفتید و پس از چند سال برگشتید و اظهار محبت و

شفقت بهمن نمودید. آیا ممکن بود که پس از گوش دادن به شما، شما را نشناسم؟ حاضرین گفتند: شناختن پدرتان امری غریزی و بدیهی است. سپس چنین ادامه دادم: در طی این روزها که آیات قرآن را برای شما می خواندم، بعضی از آیات عربی حضرت باب را هم در بین آنها می گذاشتم. اگر این آیات، صوت و صدای رسول اکرم نبود، چرا نفهمیدید و چیزی نگفتید؟

پس از ذکر این مطلب، بهبهانه‌ای که بر می‌گردم، تالار را فوراً ترک گفته، به‌کمک دوستم از آن محیط فرار نمودم. یکماه در منزل دوستم پنهان شدم، سپس از بیراهه خود را از نائین به‌اصفهان رساندم. هر چه دنبالم گشتند، مرا نیافرند.^۱



حال شما خواننده این کتاب نیز فرصت دارید با چنین آزمایش و چالشی رویرو شوید و بهبینید آنچه در اینجا می‌شنوید صحبت و صدای آشناست، یا سخن و صدای بیگانه؛ آیات یزدان است، یا گفتار مردمان.

یک آزمایش

کدامیک از این آیات از قرآنند؟

کدامیک از آثار آسمانی بهائی؟

صاحب سمع، صوت اصلی را از صوت عاریتی تمیز دهد...^۲

حضرت بهاءالله

بیان، اعظم تبیان است برای معرفتِ میّن... حجتِ کامل باقی از سماء لایزالی از برای وجود انسانی جز بیان نبوده و نیست... هرگز از زاغ نغمه بلبل نشنوی و از جُعل حضرت بهاءالله رایحه آزل نیایی.^۳



هدف از این آزمایش اثبات دو مطلب است:

- تفاوت بین سخن بیزان و گفتار مردمان.
- شباهت بین آیات قرآن و آیات آئین بهائی.

این آزمایش برای کسانی است که با زبان عربی آشنائی دارند، قرآن مجید را به عربی خوانده‌اند، و با لحن گفتار پروردگار تا حدی آشنا هستند. اگر زبان عربی نمی‌دانید، از یک دوستِ عرب زبان خواهش کنید که به جای شما خود را بیازماید. در این آزمایش رعایت نکات زیر لازم است:

- پاسخ شما باید منحصر به آیاتی باشد که نمی‌شناسید. اگر آیه‌ای را قبل از خوانده‌اید و حدس می‌زنید از قرآن است، آنرا علامت نزنید.
- بیشتر به معنای آیات توجه کنید تا به قالب آنها.
- تا تمام "صد نمونه" از آیات منتخبه را نخوانده‌اید، به مراجع آنها نگاه نکنید.
- بعد از اتمام آزمایش، به مراجع آیات که در آخر این کتاب داده شده، نگاه کنید و به بیند قضاؤت شما چگونه بوده.



آیات الھی

اگر آیاتی بنظر شما می‌رسند که از لحن گفتار یزدان دورند و با شیوه سخشن ناسازگار، آنها را با علامت × روی خطی که در طرف راست هر نمونه گذاشته شده، مشخص کنید.

| | |
|---|--------|
| <p>الحمد لله الذي نزل الكتاب على عبده بالحق ليكون للعالمين سراجاً وهاجاً...ان هذا له الحق صراط الله في السموات والارض فمن شاء اتخذه إلى الله بالحق سبيلاً ان هذالهوالدين القيم وكفى بالله ومن عنده علم الكتاب شهيداً.^۱</p> | ۱ — |
| <p>قل تلك حیوة تفني وكل نفس تنصرم الى الله ربی وانه ليوفی اجرو الذين صبروا احسن الذي كانوا يصنعون وان الله ربک يجري مقادیر کل شیء كيف يشاء بامرہ وان الذين يعملون في مرضات ربک اوئلک هم الفائزون.^۲</p> | ۲ — |
| <p>بعد السموات والارض وما بينهما بامرہ لا من شیء وهو المتفرد بالاحدية الصمدية لم يقترب ذاته المقدس بشیء ولا يعرفه كما هو الا هو.^۳</p> | ۳ — |
| <p>وان هذا صراطی مستقیما فاتّبعوه ولا تتّبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیله ذلکم وصاکم به لعلکم تتّقون.^۴</p> | ۴ — |
| <p>هل يقدر غير الله ان يتّنزل بآية يعجز عنها کل العالمين قل سبحان الله...لن يشتبه الحق ابدا بغيره ان انت فى حجّته تتفکرون ولا يشتبه الباطل بالحق ان انت فى حجّة الحق تتفکرون.^۵</p> | ۵ — |
| <p>ان الناس نیام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الى الله العلیم الحکیم و نبذوا ما عندهم ولو كان کنوز الدنيا كلها ليذکرهم مولیهم بكلمة من عنده.^۶</p> | ۶ — |
| <p>من كان الله كان الله له ومن يتوكّل عليه انه هو يحرسه عن کل ما يضره.^۷</p> | ۷ — |



| | |
|---|---------|
| طوبى لمن نبَّدَ الغَدِيرَ و سرعَ إلَى الْكَوْثَرِ الَّذِي جَرِيَ مِنْ أَصْبَعِ الْقَدِيرِ إِلَّا أَنَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ. ^{١١} | ٨ — |
| إِنْ يُشَاءُ يَذْهَبُكُمْ إِلَيْهَا النَّاسُ وَيَاتُ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا. ^{١٢} | ٩ — |
| فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعِظَمِ إِنَّهُ لَيَظْهُرُونَ امْرُ الدُّنْيَا قَدْرٌ وَ مَا لِلظَّالَمِينَ مِنْ نَصِيرٍ. ^{١٣} | ١٠ — |
| قُلْ مَا مِنْ حَسْنَةٍ إِلَّا مَنْعَنِدُ اللَّهِ وَمَا مِنْ سَيِّئَةٍ إِلَّا مَنْ افْلَأَ تَعْرُفُونَ. ^{١٤} | ١١ — |
| قُلْ يَا أَهْلَ الْإِنْشَاءِ دُعُوا لِلْغَلَّ وَالْبَغْضَاءِ وَ زَيَّنُوا هَيَاكُلَّكُمْ بِرَدَاءِ الْمُحْبَّةِ وَالْإِتْهَادِ وَرَوْسَكُمْ بِالْكَالِيلِ الْمَوْدَّةِ وَالْوَدَادِ هَذَا مَا أَمْرَتُمْ بِهِ مِنْ لِدْنِ آمْرِ عَلِيهِمْ. ^{١٥} | ١٢ — |
| يَجْمِعُكُنَّ اللَّهُ فِي مَحْضِرِكَانِ عَلَى الْعَالَمِينَ مَكْتُوبًا. ^{١٦} | ١٣ — |
| إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءُهُمْ وَإِنَّهُ لِكُتُبَ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. ^{١٧} | ١٤ — |
| وَإِنْ لَنْ تَتَّبِعُوا اللَّهَ فِي أَمْرِهِ لَنْ يَقْبَلُ أَعْمَالَكُمْ عَلَى قَدْرِ نَقِيرٍ وَقَطْمَيرٍ فَسُوفَ تَجِدُونَ مَا اكتَسَبْتُمْ فِي الْحَيَاةِ الْبَاطِلَةِ وَتَجِزُونَ بِمَا عَمِلْتُمْ فِيهَا وَإِنَّهُ هَذَا لِصَدْقٍ يَقِينٌ فَكُمْ مِنْ عِبَادٍ عَمِلُوا كَمَا عَمِلْتُمْ وَكَانُوا أَعْظَمُ مِنْكُمْ وَرَجَعُوا كَلَّهُمْ إِلَى التَّرَابِ وَقُضِيَ عَلَيْهِمْ مَا قُضِيَ إِنَّهُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ لَمْ يَمْتَكِّرُنَّ وَسْتَلْحِقُونَ بِهِمْ وَتَدْخُلُونَ بَيْتَ الَّتِي لَنْ تَجِدُوا فِيهَا لَأَنفُسَكُمْ لَا مِنْ نَصِيرٍ وَلَا مِنْ حَمِيمٍ وَتَسْأَلُونَ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي أَيَّامِكُمْ. ^{١٨} | ١٥ — |
| لَا تَتَّبِعُوا الشَّيْطَانَ ثُمَّ اتَّبَعُوا الْحَقَّ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الْقَلِيلِ سَمْضِي أَيَّامِكُمْ كَمَا مَضَتْ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا قَبْلَكُمْ. ^{١٩} | ١٦ — |

| | |
|--|---------|
| من خاف الله لن يخاف سواه: ^{۲۰} | ۱۷ — |
| وما الحياة الدنيا الا لعب ولهو والدار الآخرة خير للذين يتقوون افالـ ^{۲۱} تعقلون. | ۱۸ — |
| و ان الله ما خلق الخلق الا لمعرفته و ان الله قد كان بكل علیماً و عن العالمين غنياً. ^{۲۲} | ۱۹ — |
| قل ان صلاتى ونسكى ومحياتى ومماتى لله رب العالمين. ^{۲۳} | ۲۰ — |
| فان ما عند الله خير للمتقين وان من على الارض يومئذ كلهم اجمعون عباد الله فمن آمن وكان من الذين بهم آيات الله موقنين فاولئك عسى الله ان يغفر لهم ما قدمت ايديهم ويدخلهم في رحمته انه هو الغفور الرحيم وان الذين استكباوا على وحددوا ما اكرمني الله بفضله من آيات بينات وكتاب مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب وما لهم يوم الفصل من ولّي ولا نصیر فوالذى يبدع الخلق ثم كل اليه يرجعون. ^{۲۴} | ۲۱ — |
| يا ايها الناس قد جاءكم برهان من ربكم وانزلنا اليكم نوراً مبيناً فاما الذين آمنوا بالله واعتصموا به فسيدخلهم في رحمة منه وفضل ويهديهم اليه صراطاً مستقيماً. ^{۲۵} | ۲۲ — |
| كونوا قوامين بالقسط شهداء الله ولو على انفسكم او الوالدين والاقربين ان يكن غنيا او فقيرا فالله اولى بهما فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا وان تلروا او تعرضوا فان الله كان بما تعملون خبيراً. ^{۲۶} | ۲۳ — |
| وهذا صراط ربكم مستقيما قد فصلنا الآيات لقوم يذكرون لهم دار السلام عند ربهم وهو ولهم بما كانوا يعملون. ^{۲۷} | ۲۴ — |



| | | |
|----|--|---|
| ٢٥ | دع الكائنات عن ورائك وتجه بكلك الى الله متنز الآيات. ^{٢٨} | — |
| ٢٦ | فَامَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفَّىٰهُمْ اجْرُهُمْ وَيُزَيِّدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ وَامَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكَبَرُوا فَيُعَذَّبُهُمْ عَذَابًا يَمِّاً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا. ^{٢٩} | — |
| ٢٧ | ان الذين كذبوا بآياتنا واستنكروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط وكذلك نجزى المجرمين. ^{٣٠} | — |
| ٢٨ | الحمد لله الذي له ما في السموات والارض وهو الحكيم الخبير وهو الذي يبدع ما يشاء بأمره وهو اللطيف المنين قل هو الغالب على امره ينصر من يشاء بجنده انه لا الله الا هو العزيز الحكيم وله ملك السموات والارض وهو القوى العزيز. ^{٣١} | — |
| ٢٩ | قل الله انصر فوق كل ذا نصر لن يقدر ان يتمتع عن مليك سلطان نصره من احد لا في السموات ولا في الارض ولا ما بينهما يخلق ما يشاء بأمره انه كان نصاراً ناصراً نصيراً. ^{٣٢} | — |
| ٣٠ | سبحانك اللهم انك تنصر من تشاء بجنود السموات والارض وما بينهما امرا من عندك انك انت الملك الحق ذو البطش الشديد سبحانك اللهم انك تغفر من عبادك من يتوب اليك. ^{٣٣} | — |
| ٣١ | يريدون ان يخرجوا من النار وما هم بخارجين منها ولهم عذاب مقيم. الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله زدناهم عذابا فوق العذاب. ^{٣٤} | — |
| ٣٢ | سبحان من له ملك السموات والارض وبيده ملکوت كل شيء وكل اليه يقلبون وهو الذي يدبّر مقادير كل شيء وينزل في الكتاب ما هو خير ورحمة للذين هم في دينه يشكرون. ^{٣٥} | — |



| | |
|--|-----------------|
| <p>قل يا قوم ان اتروکوالبغى والضلال انا خلقناكم لعرفاني و ذكرى ان انت من العارفين قل هل ينفعكم الهوى لا و رب الاسماء انه يدعوكم الى الفحشا انا ندعوكم الى الهدى.^{٣٦}</p> | <p>٣٣ —</p> |
| <p>يبدع الله كل نور بامرہ انه هو النور في ملکوت السموات والارض وما بينهما ينور الله قلوبكم ويثبت اقدامکم بنوره لعلکم تشکرون قل ان هذا جنة المأوى قل ان هذا مسجد الاقصى قل ان هذا سدرة المنتهى قل ان هذا شجرة الطویل قل ان هذا آية الكبیر قل ان هذا طلعة العظمى قل ان هذا وجهة الحسنی.^{٣٧}</p> | <p>٣٤ —</p> |
| <p>لن تضرنا سیئاتکم كما لا تنفعنا حسناتکم انما ندعوكم لوجه الله يشهد بذلك كل عالم بصیر.^{٣٨}</p> | <p>٣٥ —</p> |
| <p>ان الذين غفلوا سوف يجدون انفسهم في خسران عظيم قل لواراد الله ليقبضهم بامر من عنده انه لهو المقتدر القدير.^{٣٩}</p> | <p>٣٦ —</p> |
| <p>اذا رأى المشركون قدرة الله قالوا هذا سحر و اذا سمعوا آياته كفروا برب العالمين.^{٤٠}</p> | <p>٣٧ —</p> |
| <p>فقل الحمد لله الذي يوقف من يشاء لطاعته انه لا الله الا هو وله الاسماء الحسنى وهو الذي يجري القول كيف يشاء وبهدي الذين اتوا النور وابتغوا سبیل التّقى اتق الله ربک وادکره في عشی وضحی ولا تتبع اهواء الذين كفروا لتكن من اهل الهوى.^{٤١}</p> | <p>٣٨ —</p> |
| <p>سبحانک و تعاليت كيف اذکرك يا محبوب الموجودات وكيف اعترف بحقک يا مرهوب الممکنات و ان منتهی ما تستعرج الافائدة و غایة ما تدرك العقول والانفس هو اثر الذي ذوقت بامرک و ظهور الذي قد ظهر بظهورک فسبحانک و تعاليت انک انت اجل من ان تذكر بذلك دونك او ان تشنى بناء غيرک.^{٤٢}</p> | <p>٣٩ —</p> |



| | |
|----|---|
| ٤٠ | يا اهل الارض ولقد جائكم الذکر من عند الله على فترة من الرسل ليزكيكم و ليطهركم من الارجاس لایام الله الحق فاتبعوا الفضل من عنده فانا قد جعلناه بالحق على الارض شهیدا و حکیما. ^{٤٣} |
| ٤١ | وما انا املك لنفسی نفعا ولا ضررا الا ما شاء ربی انه هو الغنی وكان الله مولای بكل شيء محیطا. ^{٤٤} |
| ٤٢ | الذینہم یؤمنون...اوئلک الذین قد شرح الله قلوبهم بانوار العلم والحكمة لا ی يريدون الا الله وهم بذکرہ ذاکرون ما یشاؤن الا ما قد شاء الله وهم بامرہ قائمون کان صدورهم مرایاء کل ما یشاء...کذلک لینشرحن الله قلوب الذین هم یؤمنون بالله وآیاته وهم بالآخرة موقنون. ^{٤٥} |
| ٤٣ | لکل نفس ینبغی ان یختار لنفسه ما لا یتصرف فيه غیره و یكون معه في کل الاحوال تالله انه لحب الله لو انت من العارفين. ^{٤٦} |
| ٤٤ | اعلموا باـن الفقراء امانات الله یینکم...ستسئلون عن امانته في يوم الذی تنصب فيه میزان العدل و یعطی کل ذیحق حقه و یوزن فيه کل الاعمال من کل غنی و فقیر. ^{٤٧} |
| ٤٥ | ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدّوا عن سبل الله فسینفقونها ثم تكون علیهم حسرة ثم یغلبون والذین کفروا الى جهنم یحشرون لمیمیز الله الخیث من الطیب ویجعل الخیث بعضه على بعض فیرکمه جمیعا فیجعله في جهنم اوئلک هم الخاسرون. ^{٤٨} |
| ٤٦ | ولا تكونوا كالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذین لا یعقلون ولو علم الله فیهم خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون. ^{٤٩} |

| | |
|---|---------|
| <p>يا اهل الارض لقد جائكم النور من الله بكتاب هذا على الحق بالحق مبيناً لتهتدوا إلى سبل السلم ولتخرجوا من الظلمات إلى النور باذن الله على هذا الصراط الخالص ممدوداً.^{٥٠}</p> | ٤٧ — |
| <p>ان تتبعوا امر الله نغفر لكم خطئاتكم وان تعرضا عن حكمنا نحكم على الحق بالكتاب على انفسكم بالثار الاكبر وانا لا نظلم على الناس قطميراً.^{٥١}</p> | ٤٨ — |
| <p>قل عنده علم كل شئ لا يعزب عن علمه ما هو المستور في صدور الخلائق اجمعين يجزى كل نفس بما كسبت و انه بكل شئ عليم.^{٥٢}</p> | ٤٩ — |
| <p>انما المسيح كلمتنا قد القيناها الى مريم ولا تقولوا بكلمة التصارى ثالث ثلاثة فان ذلك بهتان على الذكر وقد كان الحكم في الذكر في ام الكتاب عظيماً.^{٥٣}</p> | ٥٠ — |
| <p>فأصبحوا في دين الله الواحد اخواناً على خط السواء قد احب الله فيكم ان تكون قلوبكم مرآتا لاخوانكم في الدين انتم تتبعون فيهم وهم يتبعون فيكم هذا صراط الله العزيز بالحق وكان الله بما تعملون شهيداً.^{٥٤}</p> | ٥١ — |
| <p>يا اهل الارض آمنوا بالنور الذي قد انزل الله معى بالحق الخالص و لا تبغوا خطوات الشيطان فإنه يأمركم بالشرك بالله ربيكم و ان لا يغفران يشرك به و يغفردون ذلك لمن يشاء وهو الله كان بكل شيء عليماً...^{٥٥}</p> | ٥٢ — |
| <p>يوم يأتيكم الرحمن في ظلل من الغمام والملائكة حوله يكبرون الله و يستغفرون له للذين يؤمنون بآياتنا على الحق و قد قضى الأمر و كان الحكم في ام الكتاب مقتضياً.^{٥٦}</p> | ٥٣ — |
| <p>ان الذين يكفرون بالله ورسله ويريدون ان يفرقوا بين الله ورسله ويقولون نؤمن بعض ونكفر بعض ويريدون ان يتّخذوا بين ذلك سبيلاً اوئك هم الكافرون حقا واعتدنا للكافرين عذاباً مهيناً.^{٥٧}</p> | ٥٤ — |



| | |
|--|---------|
| <p>انما المؤمنون اذا اسمعوا آيةً من هذا الكتاب تفيف من الدمع اعينهم وتلين افندتهم للذكر الاكبر لله الحميد وهو الله كان عليماً قديماً اولئك هم اهل الفردوس خالداً ابداً لم يروا فيها شيئاً الا من عند الله ما لا تحيط به انفسهم ويقلونهم المؤمنون من اهل الجنان ويقولون السلام سلاماً.^{٥٨}</p> | ٥٥ — |
| <p>و ان رحمتنا قد سبقت على من في ملوكوت الارض والسموات وما بينهما ثم على من في العالمين ولكن الذين احتجبوا عن آيات الله اولئك هم انفسهم في رحمة الله لا يدخلون...^{٥٩}</p> | ٥٦ — |
| <p>وهو الذى جعلكم خلائف الارض ورفع بعضكم فوق بعض درجات ليبلوكم في ما آتاكم ان ربكم سريع العقاب وانه لغفور رحيم.^{٦٠}</p> | ٥٧ — |
| <p>شهد الله انه لا الله الا هو له ملك السموات والارض وما بينهما لن يدركه من شيء ولا يعرفه ولا يوجد له من يكُن له من مثل ولا شبه ولا من كفو ولا عدل فلتکبروا الله ولتعظّمه ولتقديسوه ولتوحدوه ولتعزّزوه ولتعظّمه تعظيماً عظيماً ذلك ما يدخلنكم في الجنة ان انت بايات الله توقنون.^{٦١}</p> | ٥٨ — |
| <p>و ان وجدتم من ذليل لا تستکبروا عليه لأن سلطان العز يمر عليه.^{٦٢}</p> | ٥٩ — |
| <p>انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم آياته زادتهم ايماناً وعلى ربهم يتوكّلون.^{٦٣}</p> | ٦٠ — |
| <p>انما جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم ايهم احسن عملاً.^{٦٤}</p> | ٦١ — |
| <p>قل انما انذركم بالوحى ولا يسمع الصم الدعاء اذا ما ينذرون.^{٦٥}</p> | ٦٢ — |

| | |
|--|---------|
| <p>انما اللہ الہ واحد سبحانه ان یکون معہ شیء وکل قد اتاه فی القيمة عبداً وکفى بالله علی الحق وکیلاً ما انا الا عبد الله وکلمته وما انا الا اول السّاجدين لله العلی وکان الله علی کل شیئ شهیداً.^{٦٦}</p> | ٦٣ — |
| <p>اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لكم انى ممدكم بالف من الملائكة مردفين وما جعله الله الا بشرى ولنطمئن به قلوبکم وما النصر الا من عند الله ان الله عزيز حكيم.^{٦٧}</p> | ٦٤ — |
| <p>قل ان قوّة الله في قلوب الذين وحد الله وقالوا انه لا الله الا هو ومن يشرك بالله فانه هو ميت في قلبه فلا ترونهم احياء على الارض فانهم اموات.^{٦٨}</p> | ٦٥ — |
| <p>ويقول الذين كفروا لست مرسلاً قل كفى بالله شهيدا بيتي وبينکم ومن عنده علم الكتاب.</p> | — |
| <p>قد شهدت الآيات لمظاهراليّنات والنّاس في سكر عجائب يسمعون نداء الله وينكرونه الا انهم من الهايئين قد تمت الحجّته و ظهرالبرهان و انه ينادي في قطب الامكان قد انار افق الظهور ولكن القوم اكثراهم من الغافلين.^{٦٩}</p> | ٦٦ — |
| <p>واذا یسئلونک الناس عن السّاعة قل انما علمها عند ربی هو العالم بالغیب لا الله الا الذي خلقکم من نفسٍ واحدةٍ.^{٧٠}</p> | ٦٧ — |
| <p>...فان تولوا فقل حسبي الله لا الله الا هو عليه توکلت وهو رب العرش العظیم.^{٧١}</p> | ٦٨ — |
| <p>ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون انما يوخرهم ليوم تشخيص فيه الابصار.^{٧٢}</p> | ٦٩ — |
| <p>ويجعلون لله ما يكرهون وتصف المستهم الكذب ان لهم الحسنی لا جرم ان لهم النار وانهم مفرطون.^{٧٣}</p> | ٧٠ — |



| | |
|--|---------|
| <p>انَّ هَذَا كِتَابٌ... فِيهِ حُكْمٌ كُلَّ شَيْءٍ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَذَكَّرَ أَوْ يَكُونَ مِنَ الْمُهَتَّدِينَ فِيهِ حُكْمٌ كُلَّ شَيْءٍ لِمَنْ شَهَدَ بِأَمْرِ رَبِّكَ فِي قَسْطَاسٍ مُبِينٍ... وَ لَقَدْ آمَنَ الَّذِينَ خَلَقَنَا لَهُمْ مِنْ نُورٍ رَبِّكَ وَ هُمْ كَانُوا مِنَ الَّذِينَ هُمْ يَتَّبِعُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَوْقِنُونَ...^{٧٤}</p> | ٧١ — |
| <p>لَوْ اجْتَمَعُنَّ مِنْ فِي مُلْكَوْتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ يَأْتِيَنَّ بِمِثْلِ ذَلِكَ الْكِتَابِ لَنْ يُسْتَطِعُنَّ وَ لَنْ يَقْدِرُنَّ وَ لَوْ أَنَا جَعَلْنَاهُمْ عَلَى الْأَرْضِ فَصَحَّاءُ الْبَالِغِينِ.^{٧٥}</p> | ٧٢ — |
| <p>وَ أَنَا نَحْنُ قَدْ جَعَلْنَا الْآيَاتِ حَجَّةً لِكَلْمَنَتِنَا عَلَيْكُمْ افْنَاقِدُونَ عَلَى حِرْفٍ بِمِثْلِهَا فَأَتَوْا بِرَهَانَكُمْ أَنْ كَتَمْتُ بِاللَّهِ الْحَقَّ بَصِيرَةً تَالَّهُ لَوْ اجْتَمَعَتِ الْأَنْسَ والْجَنَّ عَلَى أَنْ يَاتُوا بِمِثْلِ سُورَةِ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ لَنْ يُسْتَطِعُوْا وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لَعْبَصِّ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرًا.^{٧٦}</p> | ٧٣ — |
| <p>إِنَّمَا تَكُونُوا يَدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كَتَمْتُ فِي بِرْوَجِ مُشِيدَةٍ وَانْ تَصْبِهِمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَانْ تَصْبِهِمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قَلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُوَ لَأَنَّ الْقَوْمَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا.^{٧٧}</p> | ٧٤ — |
| <p>تَلَكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَؤْمِنُونَ.^{٧٨}</p> | ٧٥ — |
| <p>لَهُ دُعَوةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كِبَاسْطَ كَفِيَّهُ إِلَى الْمَاءِ لِيَلْبِغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِالْمَغْهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ.^{٧٩}</p> | ٧٦ — |
| <p>لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ اللَّهِ مِنْ وَاقِ.^{٨٠}</p> | ٧٧ — |



| | |
|---|---------|
| <p>قل ان الآيات بنفسها مرأت الله لان فيها انطبعت صفات الله ان انت تشعرون، و انها هي اول خلق حكت عن الله في ظهور اسمائه و صفاته ان انتم تفقهون، وبها خلق الله خلق ما كان و ما يكون ان انت تشهدون...و انها لحجۃ الّتی بھا ثبت امر الله من قبل القبل و يثبت الى آخر الدّى لا آخر له ان انتم فيها تتفکّرون، ان الّذین یکفرون بآیات الله و یلعبون بها او لئک کفروا بالله في ازل الآزال.^{٨١}</p> | ٧٨ — |
| <p>قل ان اکثر الناس کفروا بالله جهراً و او لئک اتبعوا کل شیطان مرید مثلهم كمثل الّذینهم مضوا من قبّلهم و او لئک صدّقوا کل جبار عنيد ما من الـ الا الله و له ملك السّموات والارض وهو اللطیف الخبیر.^{٨٢}</p> | ٧٩ — |
| <p>الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبۃ عن عباده ويأخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحيم.^{٨٣}</p> | ٨٠ — |
| <p>ان مثـل حیـة الدـنـیـا كـمـثـل كـلـبـ مـیـتـ لاـ يـجـتـمـعـ فـیـ حـوـلـهـ وـلـاـ يـأـکـلـ مـنـهـ الـاـ الـذـینـهـمـ کـانـواـ بـالـآـخـرـةـ هـمـ کـافـرـینـ.^{٨٤}</p> | ٨١ — |
| <p>اـنـ نـحـنـ لـوـ نـشـاءـ لـهـ دـيـنـاـ الـارـضـ وـمـنـ عـلـیـهـ عـلـیـ حـرـفـ مـنـ الـامـرـ اـقـرـبـ مـنـ لـمـحـ العـيـنـ جـمـيـعـاـ.^{٨٥}</p> | ٨٢ — |
| <p>يا قومنا اجيـوـا دـاعـیـ اللهـ وـآـمـنـواـ بـهـ يـغـفـرـ لـكـمـ مـنـ ذـنـوبـکـمـ...وـلـاـ تـشـتـرـوـ بـعـهـدـ الـلـهـ ثـمـنـاـ قـلـیـلاـ اـنـمـاـ عـنـدـ اللهـ هـوـ خـيـرـ لـكـمـ اـنـ کـتـمـ تـعـلـمـونـ.^{٨٦}</p> | ٨٣ — |
| <p>ما عـنـدـکـمـ يـنـفـدـ وـمـاـ عـنـدـ اللهـ باـقـ وـلـتـجـزـيـنـ الـذـینـ صـبـرـوـ اـجـرـهـمـ بـاحـسـنـ ما کـانـواـ يـعـمـلـونـ.^{٨٧}</p> | ٨٤ — |
| <p>قل ان الـذـینـ آـمـنـواـ بـالـلـهـ وـآـیـاتـهـ اوـلـئـکـ هـمـ اـصـحـابـ الحـقـ وـاوـلـئـکـ هـمـ فـیـ جـنـاتـ النـعـیـمـ وـانـ الـذـینـ کـفـرـواـ بـالـلـهـ وـمـاـ اـظـهـرـ مـنـ عـنـدـهـ اوـلـئـکـ اـصـحـابـ النـارـ وـاوـلـئـکـ هـمـ فـیـهاـ خـالـدـینـ.^{٨٨}</p> | ٨٥ — |



| | |
|---|---------|
| <p>ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مومن فاولئك كان سعيهم مشكوراً.^{٨٩}</p> | ٨٦ — |
| <p>قد نزل هذا كل من عند الله لا ريب فيه انا كل به مؤمنون...و انا كننا على كل شيءى لمقتدرین.^{٩٠}</p> | ٨٧ — |
| <p>فبَدَلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلَمُونَ.^{٩١}</p> | ٨٨ — |
| <p>ولقد استهzej برسل من قبلك وما انت الا عبد الله على الحق فسوف نملى الذين كفروا بما قد فعلوا باليديهم وان الله لا يظلم بشيء على شيء قطميرأ.^{٩٢}</p> | ٨٩ — |
| <p>اكان الناس فى عجب ان اوحيانا الكتاب الى رجل منهم ليزكيهم ويبشرهم على قدم الصدق من عند الله ربهم وهو الله كان بكل شبيع شهيداً.^{٩٣}</p> | ٩٠ — |
| <p>وَاللهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدُوهُ وَتَوَكُّلُ عَلَيْهِ وَمَا رِبُك بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ . قُلْ لَنْ يَصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مُوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلِيَتَرْكِلِ الْمُوْمِنُونَ.^{٩٤}</p> | ٩١ — |
| <p>الذين يصدون عن سبيل الله ويعgonها عوجا وهم بالآخرة هم كافرون اولئك لم يكونوا معجزين في الارض وما كان لهم من دون الله من اولياء يضاعف لهم العذاب ما كانوا يستطعون السمع وما كانوا يصررون اولئك الذين خسروا انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون.^{٩٥}</p> | ٩٢ — |
| <p>اليه مرجعكم جميعا وعد الله حقا انه يدا الخلق ثم يعيده ليجزى الذين آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط. قل يا ايها الناس قد جاءكم الحق من ربكم فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه ومن ضل فانما يضل عليها وما انا عليكم بوكيل.^{٩٦}</p> | ٩٣ — |

| | |
|--|----------|
| سبحانَ الَّذِي يَعْلُم مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَهَّارُ الْعَظِيمُ هُوَ الَّذِي يَقْضِي يَوْمَ الْفَصْلِ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْفَردُ الْجَبَّارُ الْمُنْبِعُ وَهُوَ الَّذِي يَبْدِئ مَلْكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْوَتَرُ الْاَحَد. ^{٩٧} | ٩٤ — |
| ولَوْ انَّا نَزَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمْنَاهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَسَّنَاهُمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ. ^{٩٨} | ٩٥ — |
| وَآمِنْ بِهِ قَلِيلُ النَّاسِ وَقَلِيلُ مِنْ عَبَادِنَا الشَّاكِرِينَ. ^{٩٩} | ٩٦ — |
| هَذَا صِرَاطُ اللَّهِ لِمَنِ فِي مَلْكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْمُمْتَنَعُ الْمُنْبِعُ. ^{١٠٠} | ٩٧ — |
| سَبِّحْنَاكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ تَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا إِلَيْكَ الْمُصِيرُ قَدْ نَزَّلْتَ الْأَمْرَ مِنْ عَنْدِكَ عَلَىٰ قَدْرِ مُبِينٍ. ^{١٠١} | ٩٨ — |
| دُعَا مَا عَنْدَكُمْ ثُمَّ طَبَرُوا بِقَوَادِمِ الْانْقِطَاعِ فَوْقَ الْأَبْدَاعِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ مَالِكُ الْإِخْتِرَاعِ الَّذِي بِحَرْكَةِ قَلْمَهِ قَلْبُ الْعَالَمِينَ. ^{١٠٢} | ٩٩ — |
| فَإِنَّا نَحْنُ قَدْ نَرَثْنَا الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا بِإِذْنِ اللَّهِ الْحَكِيمِ... وَإِنَّ مَلْكَكُمْ هَذِهِ بَاطِلَةً وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ مَتَاعَ الدُّنْيَا لِلْمُشْرِكِينَ وَإِنَّ عِنْدَ اللَّهِ مَوْلِيْكُمْ حَسْنُ الْمَأْبِ قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ عَلَىٰ الْحَقِّ قَدِيمًا... ^{١٠٣} | ١٠٠ — |

پیش از اینکه به جواب‌ها نگاه کنید و به خود نمره بدھید، بطور مختصر درباره هر یک از آیاتی که به نظر شما با بقیه متفاوتند، بیان دیشید. سپس بنویسید چرا متفاوتند. آیا تفاوت آنها در طرز بیان است، در مطلب آنهاست، یا در هر دو؟ برای یافتن نمره خود این مراحل را طی کنید:

- تعداد آیاتی را که درباره آنها سبقه ذهنی دارید بنویسید.



- عددی که به دست می آورید از عدد ۱۰۰ کم کنید.
- نتیجه‌ای که به دست می آورید نمره واقعی شماست.
- پس از این حساب کنید چند درصد از جواب‌های شما درستند.



حق جل جلاله از مقامی ظاهر شده که وهم و گمان را به آن مقام راهی نه. از بیتی [اخنواده‌ای] ظاهر که معروف به علوم و فنون و حکمت و عرفان نبوده. هر آگاهی بر این فقره گواهی داده و هر خیری شاهد این گفخار. آیات بهشأنی نازل که عقول و ادراک از احصای آن عاجز و بیانات بهشأنی ظاهر که هر منصفی به آن اعتراض نموده. مع ذلک اکثر اهل عالم غافل و محجوب... حق به جمیع جهات و اعمال و افعال و اقوال به مثابه آفتاب از دونش [غیرش] واضح و ممتاز، ولکن حجبات او هام ابصار [چشم‌ها] را از مشاهده افق اعلی منع نموده.

امروز نور برهان از اعلی افق عالم مشرق و ندای الهی از اعلی المقام مرتفع، ولکن الوان مختلفه^{*} ... قوم را از توجه به نعمت باقیه دائمه و مائده سماییه باز داشته. نادانی و غفلت به مقامی رسیده که هر صاحب درایتی را متغیر نموده... دلیل نازل، سبیل واضح و دریک آن خود را ستر ننمودیم. لوجه الله [بخاطر خدا] گفتیم آنچه را که عالم از برای شنیدن آن از عدم به وجود آمد.^{۱۰۴}

حضرت بهاء الله



* الوان مختلفه: اشاره به زرق و برق و نعمت‌ها و خوشی‌های این عالم.

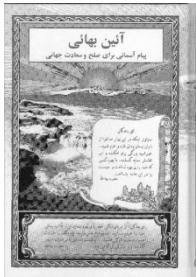
ضمیمه ۲



آثار دیگر مؤلف به فارسی

این کتابها را می توانید مجاناً از این وب سایت دانلود کنید:

www.Baha9.com



آئین بهائی

پیام آسمانی برای
صلح و سعادت جهانی

آئین بهائی کتابی است نسبتاً مفصل در باره تعالیم و تاریخ آئین بهائی که به زبان ساده و سلیس نگارش یافته. این کتاب همچنین شامل نمونه هایی از آثار آسمانی بهائی به فارسی و عربی است.



آئین بهائی با صدای زیبای خانم شکوه رضائی برعهده دیویدی ضبط شده که همه آنها را می‌توانند از این سایت دانلود کنند:

www.Baha9.com



بهاء‌الله در قرآن

قرآن مجید در صدھا آیه به ظھور دو پیامبر از ایران خبر داده است. "بهاء‌الله در قرآن" ارائه و توضیح این آیه‌هاست. این کتاب به اثبات می‌رساند که بر خلاف تصور بسیاری از مسلمانان، رابطه یزدان با بندگانش هرگز قطع نشده و نخواهد شد. "بهاء‌الله در قرآن" را بخوانید و بهبینید که پیش‌بینی‌های قرآن چگونه با ظھور آئین بهائی یک یک تحقق یافته و چه پیش‌بینی‌های دیگری آن کتاب برای آینده جهان دارد.



چرا به این جهان آمدہ‌ایم؟

اگر کتابی زندگانی شما را دگرگون سازد، حاضرید آنرا بخوانید؟ اگر کتابی بهشادی شما و عشق شما به زندگی صد چندان بیفزاید، آیا حاضرید آنرا بخوانید؟ خبر خوش: چنین کتابی نگاشته شده و اکنون در دسترس شماست.



چه فایده اگر صد سال زندگی کنیم اما ندانیم مقصود از زندگی چیست؟ چرا بهاین جهان آمده ایم؟ کتابی است که در پاسخ بهاین پرسش نگاشته شده. این کتاب را بخوانید تا بهروشنی بهینید که تا چه حد به زندگانی شما شادی و صفا میبخشد.



زندگی با خدا

وبی خدا

تفاوت آنها چیست؟

شناسائی خدا و عشق خدا

این نوشته، راهنمای روح شما به یافتن و شناختن برترین بخشش‌ها والطاف یزدان به بندگان است. چه ارمغانی برتر از آزادی و آگاهی و امید و عشق می‌توان یافت؟ آزادی از هوس‌های نفس نزدیک‌نگر، آگاهی از نقش انسان در این عالم فانی، امید به بقای روح در جهان جاودانی، و عشق به خود و خدا و بندگان خدا. هدف از هستی ما، بهره بردن از همه این نعمت‌هاست. اگر به آنها نرسیم، قصور از کیست؟

این کتاب نشان می‌دهد که مردم خداناشناس نمی‌دانند که با بی‌اعتنایی به خالق خود چه از دست می‌دهند. اگر بدانند، سراسیمه به سویش می‌شتابند.



این جزوه‌ها را می‌توانید از وب‌سایت www.Baha9.com دانلود کنید:

• آیا اسلام آخرین دین است؟

• تقیید: بیماری و بلای بزرگ

• دروغ: پایه و ریشه بدی‌ها و بلاها

• خبر خوش



کتاب‌های مؤلف به انگلیسی

بیشتر این کتابها را می‌توانید از www.GlobalPerspective.org و یا www.Amazon.com ابتنیاع نمائید:

۱. خداشناسی، اثبات وجود خدا
و جهان جاودان، در چهار جلد

The Spiritual Design of Creation
The Knowledge of God
Death: The Door to Heaven
God's 19 Great Little Tranquilizers

۲. بشارات کتاب مقدس به ظهور
دو پیامبر بزرگ از ایران، در سه جلد

I Shall Come Again
Lord of Lords
King of Kings

۳. اثبات حقانیت دو موعود عصر ما بنابر
کتاب مقدس و پاسخ به ایرادات مسیحیان، در چهار جلد

Come Now, Let Us Reason Together
The Greatest News



*Christ Has Come
The Glory of the Father*

۴. معرفی آئین بهائی و پیامبر آن، در پنج جلد

One God, Many Faiths; One Garden, Many Flowers

Bahá'u'lláh: The One Promised in All Scriptures

Bahá'í Faith: God's Greatest Gift to Humankind

*Choosing Your Destiny
On Wings of Destiny*

۵. اثبات حقانیت حضرت

مسیح بنابر گفتار آن پیامبر

The Evidence for Jesus

۶. اثبات حقانیت رسول اکرم

و پاسخ به ایرادات مسیحیان

Muhammad: The Spirit Who Glorified Jesus

۷. پیش‌بینی‌های کتاب مقدس و قرآن

*Identical Prophecies of the Bible
and the Qur'án*

۸. اثبات حقانیت آئین بهائی

بنابر دلائل عقلی

Bahá'í Proofs

۹. وصف بهشت بربین—به شعر

A Messenger of Joy



۱۰. شیوه انتشار آئین یزدان بنابر گفتار پیامبران

Teaching: the Crown of Immortal Glory

۱۱. چند مقاله ادبی

A New Prophet

۱۲. احکام آئین بهائی

The Soul of All Scriptures

۱۳. مجموعه هایی از آیات آسمانی، در شش جلد

The Magnet of Divine Blessings

The Glorious Journey to God

Unto God Shall We Return

Prayers from the Báb

Hath the Hour Come?

Bahá'í Prayers

بیشتر کتاب‌های نگارنده خطاب به مسیحیان است. این کتاب‌ها هنوز به فارسی ترجمه نشده‌اند، اما چون زبان انگلیسی در سراسر دنیا رواج یافته، چه بسا فارسی زبانان که بتوانند این کتاب‌ها را بخوانند و دریابند که خبر ظهور آئین بهائی منحصر به قرآن مجید نیست. در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان— حتی بیشتر از قرآن— صدھا بار ظهور حضرت باب و حضرت بھاءالله از سرزمین ایران پیش‌بینی شده. این خبرها و مژده‌ها پس از چهل

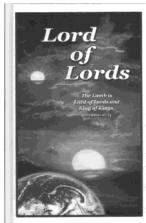


سال تحقیق و مطالعه در سه جلد—۱۶۶۰ صفحه—به طالبان حقیقت،
خاصّه مسیحیان تقدیم شده:

Lord of Lords

Volume II

634 pages

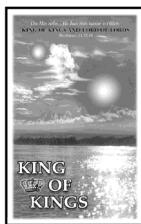


I Shall Come

Again

Volume I

522 pages



King of Kings

Volume III

510 pages

اخیراً رواج یافته که گروهی از مسلمین، اسلام را رها کرده به آئین مسیح پیوسته‌اند. از عامه مسیحیان بخصوص از این گروه دعوت می‌شود که این سه جلد را بخوانند و دریابند که بنابر صدّها آیه و نشانه که در کتاب مقدس آنها داده شده، مسیح موعود با اسم تازه به‌این جهان باز گشته و آنها را به تحقیق و پژوهش دعوت نموده تا به افتخار شناسائی او فائز شوند.

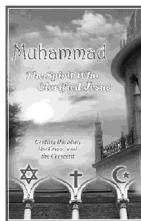
مرجع دیگری که قابل توجه مسیحیان است، کتابی است به‌این عنوان:

Muhammad: the Spirit Who Glorified Jesus

محمد: روحی که به بزرگی مسیح شهادت داد



در سال‌های اخیر علماء و کشیش‌های مسیحی بر ضد اسلام کتابها نگاشته‌اند. کتاب **محمد: روحی که به بزرگی مسیح شهادت داد** به‌این ایرادات، به کمک آثار آسمانی، پاسخ داده، نشان می‌دهد که خطأ از منقادان مسیحی است نه از پیامبر اسلام و قرآن مجید.



***Muhammad:
the Spirit Who
Glorified Jesus***

برای کسب اطلاعات بیشتر درباره این کتابها به‌این سایت‌ها مراجعه کنید:

www.GlobalPerspective.org

www.Baha9.com

www.TheKnowledgeOfGod.com

www.Amazon.com



کتابها و جزووهای دیگر

بیشتر این کتابها را می‌توانید از www.Amazon.com ابیague کنید

One Way: Is Christ the Only Way?, 47 pages

I Shall Come Like a Thief, 109 pages

Will Jesus Come from the Sky or as a Thief?, 207 pages

Mysteries of the Bible, 39 pages



- Prophecy: The Obstacle that Prevents Many People from Knowing Their Redeemer***, 33 pages
- Christ Has Come!***, 155 pages
- The Role of Religious Leaders in the Destiny of Humankind***, 81 pages
- The Greatest Lesson in History***, 35 pages
- Hath the Hour Come?***, 31 pages
- In the Clouds of Glory***, 224 pages
- Why Was 1844 the Most Critical Time in History?***, 25 pages
- Do You Believe in Jesus or in Bible Scholars?***, 75 pages
- By My Fruits You Shall Know Me***, 252 pages
- A New Name Everyone Should Know***, 60 pages
- Bahá'u'lláh's Epistle to Christians***, 16 pages
- Heaven's Most Glorious Gift***, 149 pages
- Islamic Prophecies Concerning the Bahá'í Faith***, 26 pages
- Bahá'u'lláh in the Qur'án***, 936 pages (in Farsi language)
- Knowing God by His Word***, 148 pages
- Thy Kingdom Come: God's Plan for Peace***, 45 pages
- The Standards of Being a Bahá'í***, 41 pages
- Seize Thy Chance***, 48 pages
- Christians Are Invited to the Banquet of Heaven***, 31 pages
- If This is a New Day, Why Are People Sleeping?*** 23 pages
- Heaven and Hell: What Do They Mean?***, 15 pages
- Do You Really Know Who You Are?***, 38 pages
- Spiritual Solution to Adversity***, 56 pages

ضمیمه ۳



درباره مؤلف

بدون شناسائی مؤلف، خواندن کتاب چندان لطفی ندارد، بخصوص که موضوع خدا و دین و ایمان در میان باشد. خواننده چنین کتابی کنجکاو است بداند که نویسنده آن چگونه و چرا آئینش را پذیرفته است. شناسائی مؤلف به معنای کتاب می‌افزاید. به این سبب مختصری از سفر زندگانیم را برای شما می‌نویسم.

من در یک خانواده بهائی تولد یافتم. بی‌شک محیط خانوادگی تأثیری عمیق بر افکار و باورهايم داشت. من خودم را بهائی می‌دانستم، اما نسبت به بعدِ چهارم، یعنی وجود خدا و جهان جاودان و نقش پیامبران، آنطور که باید اطمینان نداشتم و از شک و شبّه در امان نبودم.



در سن ۲۷ سالگی تصمیم گرفتم که به تحقیق و جستجو پردازم و مستقل از آنچه آموخته بودم، راه زندگانی و سرنوشت جاودانی خودم را بیابم و برگزینم. برای رسیدن به این هدف، با خود عهد بستم که اوقات آزادم را صرف این کار کنم. در آن زمان در یک مؤسسه روانشناسی تا ظهر کار می‌کردم. عصر که می‌شد کتابی برداشته، بهارک شهر در غرب طهران می‌رفت. مدت دو سال این کار را ادامه دادم و موفق شدم که حدود صد جلد کتاب بخوانم. آیا اینهمه مطالعه که بسیار شادی بخش بود، مرا از شک و شباهه رها نمود؟ جای شگفتی بسیار است. چنین نشد! من همچنان در وادی شک و شباهه سرگردان بسر می‌بردم.

باری، پس از دو سال توقف در ایران، برای ادامه تحصیل به آمریکا باز گشتم و بعد از کسب درجه دکترا در روانشناسی و علوم تربیتی در دانشگاهی مشغول به تدریس شدم. شاید یکسال پس از شروع کارم، یکروز زنگ در خانه‌ام به صدا آمد. وقتی در را باز کردم، دیدم دو خانم آمریکائی میان سال جلوی در ایستادهند. از آنها پرسیدم چکار دارید؟ آنها گفتند دوست داریم آئین بهائی را بشناسیم. منشی محفل ملی بهائیان آمریکا اسم و آدرس شما را بما داده که از شما جویا شویم. از تمایل آنها به تحقیق خوشحال شدم و آنها را برای گفتگو به منزلمان دعوت کردم. من و همسرم مقدم آنها را گرامی داشتیم و حدود دو ساعت به گفتگو پرداختیم. در ضمن صحبت کتابی در معرفی آئین بهائی به آنها دادم، و ناگهان متوجه شدم که آنها دو کتاب همراه دارند. عنوان کتابها به نظرم جالب آمد. از آنها پرسیدم که اگر ممکن است کتابها را به من بسپارند. آنها کتابها را سپرده و رفتدند. چند دقیقه بعد، در حالی که یکی از آن کتابها را می‌خواندم، یک پاراگراف به نظرم جالب آمد. به محض اینکه آنرا خواندم، ناگهان احساس کردم که یک نیروی غیرقابل



توصیف، مانند وزش باد بر خاطرم مرور کرد و هرچه شک و شبه در دل داشتم همه را به یغما برد! از آن پس هرگز شک و شبه به دلم راه نیافته. برعکس، با گذشت زمان، اطمینانم به وجود خدا و جهان نایدنا و پیام پیامبران یزدان بیشتر و بیشتر شده.

هر وقت به یاد آن روز سرنوشت ساز می‌افتم، آن دو خانم را دو فرشته نجات می‌ینم که برای رهائی من از وادی شک و شبه به دیدنم آمدند و رفتند.

چرا خواندن حدود صد جلد کتاب مرا به مقصد نرساند، اما نظر به چند خط سرنوشت جاودانی مرا دگرگون ساخت؟ آیا دستی غیبی در کار بود که به یاری من آمد؟

اما داستان کتاب نوشتنم. تا آن زمان هرگز کتابی ننوشته بودم و حتی فکر نمی‌کردم بتوانم یک صفحه به زبان انگلیسی بنویسم. نمی‌دانم چه شد، روزی قلم برداشتم و چند خطی نگاشتم. این خط‌ها جمع شد و سرانجام به بیش از سی جلد کتاب به انگلیسی و پنج جلد به فارسی بالغ گشت.

این بود مختص‌تری از مراحل سفرم در وادی کاوش و پژوهش؛ سفری پر از چالش‌ها و شگفتی‌ها، سفری که از شک و شبه آغاز شد، و به یقین و اطمینان، و عشق به همه آفریده‌های یزدان پایان یافت.

داستان زندگانی من نشان می‌دهد که در راه سفر به سوی خدا، کسب علم لازم است، اما کافی نیست. هر سفری با نخستین گام آغاز می‌گردد. کسب علم نخستین گام است. این گام درهائی به روی ما می‌گشاید که از وجودشان هرگز خبر نداشته‌ایم. علم نوری است که راه را بما می‌نماید و ما را از ناامنی و نگرانی می‌رهاند. در تاریکی ترس و ناامنی پنهان است. تجربیات زندگانی، این درس را به من آموخته است که بدون پرتو علم و آگاهی،



جزگمراهی سرنوشتی در انتظار ما نیست. برداشتن این گام لازم است، اما کافی نیست. در این راه باید هرچه بیشتر کوشید، و سپس سرنوشت خود را به خدا سپرد و از او یاری خواست.

حال نوبت شماست که تا فرصت دارید در راه جستجو و پژوهش قدم گذارید و به پیش روید. بنابر گفتار خالق ما: "قدم اول بردار، و قدم دیگر در عالم قدم گذار". امیدوارم به یاری باری، دستی غیبی شما را نیز رهنمون گردد و به شهر مقصود برساند.

نخستین لازمه موقیت در این سفر بی‌پایان، پاک‌سازی روح و روان از هر گونه پیشداوری است، از هرچه شنیده‌اید و یا پنداشته‌اید. در گفتار پروردگار که تنها چراغ راه ماست، بیاندیشید و از دل و جان از داور مهربان بخواهید که در این سفر شگفت‌آور و شادی‌بخش یار و همراه شما باشد. سفر جاودانی شما به‌سوی خدا خوش باد و به خیر باد.

هوشیدر مطلق

مراجع

بهجه دليل بهاءالله برگزیده خداست؟

١. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ٣٣٦-٣٣٥.
٢. لئالی حکمت، صفحات ٣٨٠-٣٧٩.
٣. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ٣٨٥.
٤. آیات الهی، جلد ٢، صفحه ٣٤٦.
٥. یاران پارسی، صفحات ١٦-١٥.

فصل ١

١. یاران پارسی، صفحات ١٦-١٥.
٢. آیات الهی، جلد ٢، صفحه ٣٦٣.
٣. آیات الهی، جلد ٢، صفحه ٣٧١.
٤. یاران پارسی، صفحات ١٦-١٥.
٥. اصول عقاید بهائیان، صفحات ٢٠-١٩.

فصل ٢

١. آیات الهی، جلد ٢، صفحه ٣٢٢.
٢. سفینه عرفان، دفتر هشتم، صفحه ٣٣٨.

فصل ٣

١. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ٧٣.
٢. الواح مبارکه حضرت بهاءالله، شامل اشراقات و چند لوح دیگر، صفحه ٢٨٧.
٣. کتاب بیان، باب ١٦، واحد سوم.
٤. آثار قلم اعلی، جلد ٢، صفحه ١٢٩.



۵. دوستخواه، جلیل. از گزارش استاد ابراهیم پورداود. اوستا: نامه مینوی آین زرتشت، چاپ دوم، ۲۳۵۳، صفحه ۲۹۰.
۶. دوستخواه، جلیل. از گزارش استاد ابراهیم پورداود. اوستا: نامه مینوی آین زرتشت، چاپ دوم، ۲۳۵۳، صفحه ۱۶.
۷. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲۲۵.
۸. آثار قلم اعلیٰ، مجموعه مناجات، صفحه ۲۲.

فصل ۴

۱. یاران پارسی، صفحات ۱۵-۱۶.
۲. یاران پارسی، صفحه ۵۸.
۳. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۳.
۴. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۴۷.
۵. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۲.
۶. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۰.
۷. کلمات مکنونه عربی، شماره ۶.
۸. کلمات مکنونه عربی، شماره ۷.
۹. کلمات مکنونه عربی، شماره ۳.
۱۰. کلمات مکنونه عربی، شماره ۴.
۱۱. کلمات مکنونه عربی، شماره ۸.
۱۲. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۰.
۱۳. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۲.
۱۴. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۳.
۱۵. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۴.
۱۶. کلمات مکنونه عربی، شماره ۲۳.
۱۷. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۷.

فصل ۵

۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، صفحه ۱۶۶.
۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، صفحه ۹۸.
۳. مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، صفحه ۷۷.



۴. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۷۶.
۵. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۶۴.
۶. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۳۰.
۷. مائدہ آسمانی، جلد ۵، صفحات ۲۷۱-۲۷۳.
۸. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت طاهره، صفحه ۳۰۰.
۹. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت طاهره، صفحات ۳۰۲-۳۰۳.
۱۰. پیام بهائی، شماره ۴۴۸، مارس ۲۰۱۷، صفحات ۴۳-۴۵.
۱۱. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت باب، صفحه ۳۰۱.
۱۲. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت طاهره، صفحه ۳۰۱.
۱۳. پیام بدیع، سال سی و پنجم، شماره‌های ۴۰۵-۴۰۴-۴۰۳، ژانویه-فوریه-مارس ۲۰۱۷، صفحه ۲۴.
۱۴. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۱۹۶.
۱۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۳۹.
۱۶. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۷.
۱۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۱۲.
۱۸. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۳۳۵-۳۳۶.
۱۹. لئالی حکمت، صفحات ۳۷۹-۳۸۰.
۲۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۳۸۵.
۲۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۴۶.
۲۲. باران پارسی، صفحات ۱۵-۱۶.
۲۳. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۰۸.
۲۴. آیام تسعه، صفحه ۱۰۴.

فصل ۶

۱. پیام بهائی، شماره ۳۵۹، صفحه ۱۲.
۲. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۱۲.
۳. مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، صفحه ۲۳.



۴. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۰.
۵. لئالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۳۴۶.
۶. کتاب ایقان، صفحات ۱۵۵-۱۵۶.
۷. کتاب ایقان، صفحه ۱۱۵.
۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۱۲.
۹. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۷.
۱۰. هفت وادی، صفحه ۲۳.
۱۱. اقتدارات و چند لوح دیگر، صفحه ۲۷۲.
۱۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۴.
۱۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۳.
۱۴. *I Shall Come Again*.

فصل ۷

۱. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۷.
۲. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۹.
۳. آئین بهائی، صفحه ۲۸۹.
۴. کتاب ایقان، صفحه ۱۱۵.
۵. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۰۳.
۶. اصول عقاید بهائیان، صفحه ۲۶.
۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۷۳.

فصل ۸

۱. امر و خلق، صفحات ۵۹۳-۵۹۴.
۲. امر و خلق، صفحه ۵۹۴.
۳. داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس ابھی، جمع آوری علی اکبر فروتن، صفحه ۱۷.

۴. *The Story of Bahá'u'lláh, Promised One of All Religions*, pp.3-4.

۵. فیضی، محمدعلی، حضرت بهاء‌الله، صفحه ۵۱.
۶. فیضی، محمدعلی، حضرت بهاء‌الله، صفحه ۱۳۶.



٧. لوح شکرشکن.
٨. دریای دانش، صفحه ۱۷۴.
٩. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸.
١٠. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۷۳.
١١. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۵.
١٢. امر و خلق، صفحه ۵۹۰.
١٣. حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجت الصدّور، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، صفحات ۶۵-۶۶.

فصل ٩

١. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحات ٧٨-٨٠.
٢. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ٨٦.
٣. نقطه اولی، صفحه ٨٥.
٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ١٦٩.
٥. *The 100* by Michael H. Hart, 1978.
٦. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ٨٣.
٧. ادعیه محبوب، صفحه ٤٧٢.
٨. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ٣٩٣.
٩. مناجات: مجموعه اذکار و ادعیه من آثار حضرة بهاءالله، صفحه ۱۴۵.
١٠. مجموعه الواح مبارکه [چاپ مصر]، صفحه ۳۴۵.

فصل ١٠

١. حدیقه عرفان، صفحه ۱۴۱.
٢. حدیقه عرفان، صفحه ۱۴۰.
٣. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۶۲.
٤. اصول عقاید بهائیان، صفحه ۴۶.
٥. مکاتب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۱۱.
٦. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۶۷.
٧. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۵۵.
٨. لئالی حکمت، جلد ۱، صفحه ۱۸۲.



۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۸۲.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۹.
۱۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۴۹.
۱۲. یاران پارسی، صفحه ۶.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۳۸.

فصل ۱۱

۱. کتاب ایقان، صفحه ۲۳.
۲. کتاب ایقان، صفحات ۲۴-۲۵.
۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۸۹-۲۸۸.
۴. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۴۷.
۵. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۶۳.
۶. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۰.
۷. حدیقه عرفان، صفحه ۱۵۵.
۸. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۰.
۹. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۶۳.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۳.
۱۱. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۳۷.
۱۲. لوح ابن ذئب، صفحه ۱۱.

فصل ۱۲

۱. مجموعه الواح مبارکه(چاپ مصر) صفحه ۶۱.
۲. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۸۲.
۴. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۶۷.
۵. گلزار تعالیم بهائی، صفحه ۱۵۶.
۶. مجموعه مناجات، جلد ۲، صفحه ۳۵.
۷. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۶.



۸. مجموعه مناجات، جلد ۲، صفحه ۳۵.
۹. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۳۰.
۱۰. اذکارالمقرّین، صفحه ۳۹۰.
۱۱. مجموعه مناجات، جلد ۲، صفحه ۳۶.
۱۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۸۹.
۱۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۸۵.
۱۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۴.
۱۵. مجموعه الواح مبارکه (عندلیب)، صفحه ۱۰۳.
۱۶. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۶۱.
۱۷. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۳۶.
۱۸. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۸۰.
۱۹. آیات الهی، چلد ۱، صفحه ۲۸.
۲۰. اذکارالمقرّین، صفحه‌های ۳۹۰-۳۹۱.
۲۱. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۲۶۶.
۲۲. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۳۹۰.
۲۳. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۶.
۲۴. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۱۲۲.
۲۵. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۱۹۵.
۲۶. مجموعه الواح مبارکه (عندلیب) صفحه ۱۰۴.
۲۷. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۳۷۵.
۲۸. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۳۰۲.
۲۹. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۲۱۷.
۳۰. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۴۱.
۳۱. مجموعه مناجات، جلد ۲، صفحه ۳۶۴.
۳۲. ظهورالحق، صفحات ۱۷۳-۱۷۴.
۳۳. سفینه عرفان، دفتر ۱۳، صفحه ۹۵.
۳۴. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحات ۸۴-۸۵.
۳۵. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲.



فصل ۱۳

۱. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۲.
۲. مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، صفحه ۳۴.
۳. مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، صفحه ۴۹.
۴. لئالی حکمت، صفحه ۲۷۰.
۵. مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، صفحه ۹۵.
۶. مناجاۃ: مجموعۃ اذکار وادعیۃ من آثار حضرة بھاء‌اللہ، صفحه ۱۰۰.
۷. آیات الھی، جلد ۲، صفحه ۲۴۸.
۸. منتخباتی از آثار حضرت بھاء‌اللہ، صفحه ۱۰۶.
۹. منتخباتی از آثار حضرت بھاء‌اللہ، صفحه ۸۲.
۱۰. منتخباتی از آثار حضرت بھاء‌اللہ، صفحه ۱۲.
۱۱. منتخباتی از آثار حضرت بھاء‌اللہ، صفحه ۲۱۱.
۱۲. آیات الھی، جلد ۲، صفحه ۲۲۷.
۱۳. آیات الھی، جلد ۲، صفحه ۴۴.
۱۴. آیات بینات، صفحه ۱۰۱.
۱۵. آیات الھی، جلد ۲، صفحه ۴۰.
۱۶. آیات بینات، صفحه ۱۳.
۱۷. آیات الھی، جلد ۱، صفحه ۱۹۹.
۱۸. آیات بینات، صفحه ۳۱.
۱۹. آیات بینات، صفحه ۴۵.
۲۰. آیات الھی، جلد ۲، صفحه ۳۸۶.
۲۱. مناجاۃ: مجموعۃ اذکار وادعیۃ من آثار حضرة بھاء‌اللہ، صفحه ۱۱۳.
۲۲. مناجاۃ: مجموعۃ اذکار وادعیۃ من آثار حضرة بھاء‌اللہ، صفحه ۱۰۵.
۲۳. مناجاۃ: مجموعۃ اذکار وادعیۃ من آثار حضرة بھاء‌اللہ، صفحه ۵۳.
۲۴. مناجاۃ: مجموعۃ اذکار وادعیۃ من آثار حضرة بھاء‌اللہ، صفحه ۱۰۴.
۲۵. مائدة آسمانی، جلد ۵، صفحه ۳۸.
۲۶. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۸.



- . ۲۷. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۲.
- . ۲۸. آیات بینات، صفحه ۳۹.
- . ۲۹. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۶۸.
- . ۳۰. مناجاۃ: مجموعه اذکار وادعیه من آثار حضرت بهاء اللہ، صفحه ۷۹.
- . ۳۱. مناجاۃ: مجموعه اذکار وادعیه من آثار حضرت بهاء اللہ، صفحه ۱۰۶.
- . ۳۲. مناجاۃ: مجموعه اذکار وادعیه من آثار حضرت بهاء اللہ، صفحه ۱۷.
- . ۳۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، صفحه ۲۳.
- . ۳۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۴۷.
- . ۳۵. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۸۸.
- . ۳۶. رساله ایام تسعه، صفحه ۲۶۹.
- . ۳۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاء اللہ، صفحه ۱۱۸.
- . ۳۸. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۴۷.
- . ۳۹. آیات بینات، صفحه ۸۸.
- . ۴۰. لئالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۳۴۶.
- . ۴۱. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۹.
- . ۴۲. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۶۷.
- . ۴۳. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۱۹۰.
- . ۴۴. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحات ۶۹-۷۰.
- . ۴۵. اذکارالمقرّین، جلد ۱، صفحه ۳۰.
- . ۴۶. منتخباتی از آیات حضرت بهاء اللہ، صفحه ۵۸.

فصل ۱۴

- . ۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۰.
- . ۲. کتاب بدیع، صفحه ۶۹.
- . ۳. کتاب بدیع، صفحه ۲۱۷.
- . ۴. کتاب ایقان، صفحه ۷۱.
- . ۵. کتاب بیان خطی، صفحه ۳۰۶.
- . ۶. کتاب بیان خطی، صفحه ۲۱۰.



۷. کتاب بیان خطی، صفحه ۲۱۱.
۸. قیوم الاسماء، اوّلین اثر آسمانی حضرت باب.
۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۱، صفحه ۱۶.
۱۰. برای نمونه به کتاب "بهجهت الصدور" تألیف میرزا حیدر علی اصفهانی مراجعه کنید.
۱۱. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۹.
۱۲. کتاب ایقان، صفحه ۱۶۳.
۱۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۵.
۱۴. کتاب ایقان، صفحه ۱۶۳.
۱۵. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۸.
۱۶. آثار حضرت باب، صفحه ۱۵۴ (ترجمه از انگلیسی).
۱۷. *World Order*, Summer 1978, volume 12, page 30.
۱۸. بیان فارسی، صفحه ۱۷۹.
۱۹. قیوم الاسماء، نسخه خطی، صفحه ۱۱۱.
۲۰. یاران پارسی، صفحه ۷.
۲۱. یاران پارسی، صفحه ۹.
۲۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۸.
۲۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۹۳.
۲۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۲۳۰.
- Motlagh, Hushidar. *Choosing Your Destiny*, Mt. Pleasant, MI: ۲۵
Global Perspective, 2000, p. 6.
۲۶. کتاب بدیع، صفحه ۲۹.
۲۷. کتاب بدیع، صفحات ۳۴۶-۳۴۷.
۲۸. یاران پارسی، صفحات ۱۵-۱۶.
۲۹. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۳۷.
۳۰. هفت وادی، صفحه ۲۳.
۳۱. پیام آسمانی، جلد ۱، صفحه ۴۵.
۳۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۳.
۳۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۷۱.
۳۴. یاران پارسی، صفحات ۱۵-۱۶.



. ۳۵ آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۲.

فصل ۱۴

۱. مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، صفحه ۱۰۷.
۲. اقتدارات و چند لوح دیگر، صفحه ۲۳۳.
۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۰.
۴. کتاب بدیع، صفحه ۶۹.
۵. کتاب بدیع، صفحه ۲۱۷.
۶. کتاب ایقان، صفحه ۷۱.
۷. کتاب بیان خطی، صفحه ۳۰۶.
۸. کتاب بیان خطی، صفحه ۲۱۰.
۹. کتاب بیان خطی، صفحه ۲۱۱.
۱۰. قیوم الاسماء، اوّلین اثر آسمانی حضرت باب.
۱۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۱، صفحه ۱۶.
۱۲. برای نمونه به کتاب "بهجهت الصدور" تأثیف میرزا حیدر علی اصفهانی مراجعه کنید.
۱۳. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۹.
۱۴. کتاب ایقان، صفحه ۱۶۳.
۱۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۷۵.
۱۶. کتاب ایقان، صفحه ۱۶۳.
۱۷. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۸.
۱۸. آثار حضرت باب، صفحه ۱۵۴ (ترجمه از انگلیسی).
- World Order, Summer 1978, volume 12, page 30. ۱۹
۲۰. بیان فارسی، صفحه ۱۷۹.
۲۱. قیوم الاسماء، نسخه خطی، صفحه ۱۱۱.
۲۲. یاران پارسی، صفحه ۷.
۲۳. یاران پارسی، صفحه ۹.
۲۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۸.
۲۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۹۳.
۲۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷، صفحه ۲۳۰.



Motlagh, Hushidar. *Choosing Your Destiny*, Mt. Pleasant, MI: .۲۷
Global Perspective, 2000, p. 6.

- .۲۸. کتاب بدیع ، صفحه ۳۹
- .۲۹. کتاب بدیع ، صفحات ۳۴۶-۳۴۷
- .۳۰. یاران پارسی ، صفحات ۱۵-۱۶
- .۳۱. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۳۷
- .۳۲. هفت وادی ، صفحه ۲۳
- .۳۳. پیام آسمانی ، جلد ۱ ، صفحه ۴۵
- .۳۴. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۶۳
- .۳۵. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۷۱
- .۳۶. یاران پارسی ، صفحات ۱۵-۱۶
- .۳۷. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۴۲

فصل ۱۵

۱. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۲۷۳
۲. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۲۹۸
۳. آثار قلم اعلی ، جلد ۴ ، صفحه ۱۷۹
۴. حدیقه عرفان ، صفحه ۹۸
۵. کتاب بدیع ، صفحه ۲۶۹
۶. کتاب بدیع ، صفحه ۱۳۶
۷. کتاب بیان ، نسخه خطی ، صفحه ۲۷۷
۸. مطالع انوار (تلخیص تاریخ نبیل زرندی) ، صفحات ۱۴۵-۱۵۰
۹. ظہور الحق ، صفحه ۴۶۴
۱۰. مطالع انوار (تلخیص تاریخ نبیل زرندی) ، صفحات ۱۷۰-۱۷۵
۱۱. مطالع انوار (تلخیص تاریخ نبیل زرندی) ، صفحات ۱۵۱-۱۵۲

فصل ۱۶

۱. کتاب بیان ، نسخه خطی ، صفحه ۲۱۱
۲. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی ، صفحه ۱۱۳



- .٣ فیضی، محمد علی. حضرت نقطه اولی، ١٨٥٠ میلادی، صفحه ٣٨٤.
- .٤ سفینه عرفان، دفتر ٦، صفحه ٦٢.
- .٥ آیات الہی، جلد ٢، صفحه ٢٩٨.
- .٦ آیات بینات، صفحه ١٩٨.
- .٧ ظہور الحق، صفحه ٣٤.
- .٨ فیضی، محمد علی. حضرت نقطه اولی، ١٨٥٠ میلادی، صفحات ٣٨٥-٣٨٦.
- .٩ مجموعه الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحه ١٨٧.
- .١٠ آیات الہی، جلد ٢، صفحه ٣٢٢.
- .١١ آیات الہی، جلد ٢، صفحه ٤٢.
- .١٢ عهد اعلیٰ، تأثیف ابوالقاسم افنان.
- .١٣ مفاوضات، صفحه ١٦٩.
- .١٤ امر و خلق، جلد ٢، صفحات ٣١٧-٣١٨.
- .١٥ کتاب بیان، نسخه خطی، صفحه ١٢.
- .١٦ سفینه عرفان، دفتر هفتم، صفحه ١٤.
- .١٧ کتاب ایقان، صفحه ١٥٩.
- .١٨ کتاب بدیع، صفحه ٨٨.
- .١٩ امر و خلق، جلد ٢، صفحه ١٩٨.

فصل ١٧

- .١ کتاب ایقان، صفحات ١٥٨-١٥٩.
- .٢ مائدہ آسمانی، جلد ٤، صفحه ١٦٢.
- .٣ سفینه عرفان، دفتر ٦، صفحه ٤٩.
- .٤ مجموعه الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحه ٢٦٠.
- .٥ مجموعه الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحات ٢٥١-٢٥٥.
- .٦ مجموعه الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحه ٢٤٨.
- .٧ مجموعه الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحه ٢٤٩.
- .٨ مجموعه الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحات ٢٤٩-٢٥٠.
- .٩ مجموعه الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحات ٢٤١-٢٤٢.
- .١٠ مجموعه الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحات ٢٥٥-٢٥٧.



- . ۱۱. دریای دانش، صفحه ۱۷۳.
- . ۱۲. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۶۲-۲۵۹.
- . ۱۳. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۶۶-۲۶۲.
- . ۱۴. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.
- . ۱۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۸۷.
- . ۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحات ۶۰-۵۷.

فصل ۱۸

- . ۱. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۲۱۸.
- . ۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۸۶.
- . ۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۶۹.
- . ۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۵.
- . ۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴
- . ۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۸.
- . ۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۱.
- . ۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۲۷.
- . ۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۹۴.
- . ۱۰. کتاب بدیع، صفحه ۳۲.
- . ۱۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۱۱.
- . ۱۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۷۵.
- . ۱۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۹۴.
- . ۱۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۹۵.
- . ۱۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۶۵.
- . ۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۷۱.
- . ۱۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۷۳.
- . ۱۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۷۶.
- . ۱۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۱۰۵.
- . ۲۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۱۲.
- . ۲۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲۲۶.
- . ۲۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۱۲۳-۱۱۳.



- .۲۳ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۵۶-۵۷.
- .۲۴ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۸۴-۸۵.
- .۲۵ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۱۰۲-۱۰۴.
- .۲۶ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۴.
- .۲۷ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۲۵.
- .۲۸ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۶۹-۷۰.
- .۲۹ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱۴۶.
- .۳۰ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۹.
- .۳۱ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۸.
- .۳۲ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۳۶.
- .۳۳ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۲.
- .۳۴ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۵.
- .۳۵ آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲۰۸.

۱۹ فصل

۱. افنان، ابوالقاسم. عهد اعلیٰ (زندگانی حضرت باب)، صفحه ۱۰۴.
۲. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحات ۱۱۳-۱۱۴.
۳. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحات ۱۰۹-۱۱۱.
۴. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۹۳.
۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحات ۱۰۸-۱۰۹.
۶. ظهرالحق، صفحه ۱۶۶.
۷. نقطه اولی، صفحه ۸۵.
۸. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحات ۱۱۱-۱۱۲.
Selections from the Writings of the Báb, p. 167. ۹
۹. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 167. ۱۰
۱۰. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 160. ۱۱
۱۱. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 160. ۱۲
۱۲. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 159. ۱۳
۱۳. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 159. ۱۴



۱۵. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 158.
۱۶. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 157.
۱۷. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 153.
۱۸. *Selections from the Writings of the Báb*, pp. 29-30.
۱۹. *Selections from the Writings of the Báb*, pp. 32-34.
۲۰. مجله پیام بهائی، شماره ۳۵۹، ۲۰۰۹، آکتبر ۱۶۶، بدیع.

فصل ۲۰

- .۱. دریای دانش، صفحات ۱۱۰-۱۰۹.
- .۲. اصول عقاید بهائیان، صفحات ۲۰-۱۹.
- .۳. حدیقه عرفان، صفحه ۱۶۹.
- .۴. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۳۶.
- .۵. یاران پارسی، صفحه ۳.
- .۶. دریای دانش، صفحه ۵۸.
- .۷. یاران پارسی، صفحه ۳.
- .۸. دریای دانش، صفحه ۶۱.

فصل ۲۱

- .۱. آیات الہی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.
- .۲. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۸۰-۲۷۹. برای مطالعه احادیثی که وضع تاریک زمان ما را پیش‌بینی می‌کنند، به "مقدمه‌ای بر شیعه اسلام" (انگلیسی) تألیف مؤثران مؤمن، صفحات ۱۶۸-۱۶۷ مراجعه کنید.
- .۳. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۶۸.
- .۴. اذکارالمقربین، صفحه‌های ۳۹۲-۳۹۱.
- .۵. مائدہ آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۹.
- .۶. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۳۸۰.
- .۷. اشراقات، صفحه‌های ۲۸۷-۲۸۶.
- .۸. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۲۵۹.
- .۹. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۲۴۸.
- .۱۰. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۲۴۹.



۱۱. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۲۵۶.
۱۲. مناجات: مجموعه اذکار و ادعیه مِن آثار حضرة بهاء اللہ، صفحه ۴۰.
۱۳. مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ، جلد ۱، صفحه ۱۱۹.
۱۴. مجموعه مناجاتها حضرت عبدالبهاء، صفحه ۵.

فصل ۲۲

۱. عنقای بقا، صفحه ۵۹۰.
۲. پورداود، اناهیتا، صفحات ۳۷۶-۳۷۷.
۳. دکتر شاپور راسخ، پیام بهائی، شماره ۴۲۳، صفحه ۸.
۴. اشراق خاوری، عبدالحمید. پیام ملکوت، صفحه ۱۱۱.
۵. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۵۰.
۶. پیام آسمانی، جلد ۱، صفحه ۱۰۸.
۷. امر و خلق، جلد ۲، صفحه ۳۳۷.

فصل ۲۳

۱. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۳۳۵-۳۳۴.
۲. پیام ملکوت، صفحه ۵۷.
۳. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۴۹.
۴. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۴۱.
۵. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۴.
۶. کلمات مکنونه، شماره ۵.
۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۸۴.
۸. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۴۲.
۹. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۴۲.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۱۵۳.



۱۱. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۴.
۱۲. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۳۷.
۱۳. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۲.
۱۴. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۲.
۱۵. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحات ۳۴۳-۳۴۵.
۱۶. لئالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۲۸۷.
۱۷. لئالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۳۹۰.
۱۸. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۴۰۰.
۱۹. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۴۰۲-۴۰۳.
۲۰. کتاب بدیع، صفحه ۳۵.
۲۱. لئالی الحکمة، جلد ۱، صفحه ۱۷۴.

فصل ۲۴

۱. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۷۹.
۲. کتاب بدیع، صفحه ۱۰۱.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاه‌الله، صفحه ۵۸.
۴. آیات بینات، صفحه ۳۰۶.
۵. مناجات: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَّةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بهاه‌الله، صفحه ۳۹.
۶. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۳۹.
۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحات ۳۰۰-۳۰۱.
۸. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۳۶.
۹. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۶.
۱۰. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۷۶.
۱۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۷۸.
۱۲. کتاب ایقان، صفحه ۱۷۲.
۱۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۷۷.



.۱۴. مطلق، هوشیدر، چرا با این جهان آمده‌ایم؟، صفحه ۲۹۱.

.۱۵. کتاب بدیع، صفحه ۸۵.

.۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحات ۹۷-۹۸.

فصل ۲۵

.۱. کتاب ایقان، صفحه ۱۱۵.

.۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۲۱.

.۳. کتاب ایقان، صفحات ۱۵۵-۱۵۶.

فصل ۲۶

.۱. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۹.

.۲. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۸.

.۳. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۶.

.۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۰۷.

.۵. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۲۰.

.۶. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۴۸.

.۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۹.

.۸. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۸۳.

.۹. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۵۳.

.۱۰. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۵۴.

.۱۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۵.

.۱۲. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۳۰۴.

.۱۳. لئالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۳۷۳.

.۱۴. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۰۱.

.۱۵. حدیقه عرفان، صفحه ۱۴۱.

.۱۶. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۶۴.



- . ۱۷. اشرافتات و چند لوح دیگر، صفحه ۱۳۴
- . ۱۸. آیات بینات، صفحه ۲۳۶
- . ۱۹. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۷۵
- . ۲۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۱۲۲
- . ۲۱. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۵۶
- . ۲۲. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۸
- . ۲۳. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۷۴
- . ۲۴. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۷۳
- . ۲۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۴
- . ۲۶. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۲۱۱
- . ۲۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۳۴
- . ۲۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۰۶
- . ۲۹. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۹۵
- . ۳۰. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۴۶
- . ۳۱. اشرافتات و چند لوح دیگر، صفحات ۹۹-۱۰۰
- . ۳۲. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۳۲
- . ۳۳. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۲۱
- . ۳۴. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۲۹
- . ۳۵. لثای حکمت، جلد ۲، صفحه ۱۳۶
- . ۳۶. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَادْعَيَّةٍ مِنْ آثارِ حضرةِ بهاءِ اللَّهِ، صفحه ۱۱۱
- . ۳۷. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۴۰

۲۷ فصل

- . ۱. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۹
- . ۲. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحات ۶۲-۶۵
- . ۳. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحات ۲۷-۲۸
- . ۴. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحه ۵۴
- . ۵. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحات ۱۳۹-۱۴۰
- . ۶. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحه ۳۱



٧. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٦١.
٨. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٥، صفحه ٥.
٩. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٥٥.
١٠. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٤٦.
١١. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٣٣.
١٢. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحات ٧٨-٨٠.
١٣. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحات ١١٣-١٠٩.
١٤. آثار قلم اعلیٰ، جلد ٤، صفحه ٢٧.

٢٨ فصل

١. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحات ٢٠٢-١٩٨.
٢. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحات ٢٢٦-٢٢٥.
٣. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحات ٨٧-٨٥.
٤. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحات ٢١٣-٢١٠.
٥. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحات ٢١٨-٢١٣.
٦. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ٢، صفحات ٦٩-٦٤.
٧. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ١، صفحات ٤-١.
٨. امر و خلق، تأثیف فاضل مازندرانی، ١١٧ بدیع، صفحه ١٣.
٩. امر و خلق، تأثیف فاضل مازندرانی، ١١٧ بدیع، صفحه ٣٧٧.

٢٩ فصل

١. اشراقات و چند لوح دیگر، صفحه ٢٣.
٢. مجموعه الواح مبارکه (عنديليب)، صفحه ٢٠.
٣. مجموعه الواح مبارکه (عنديليب)، صفحه ١٠٤.
٤. آیات الهی، صفحه ٢٣.
٥. مجموعه الواح مبارکه بافتخار بهائیان پارسی، صفحه ٩٠.
٦. مائدۀ آسمانی، جلد ٢، صفحات ٣٥-٣٤.
٧. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد اول.
٨. ادعیۀ حضرت محبوب، صفحه ٣٧٦.



۹. انجیل لوقا، فصل ۲۱، آیه ۳۶ و مارک، فصل ۱۳، آیات ۳۷-۳۳.

فصل ۳۰

۱. پیام بهائی، شماره ۴۴۰، ژانویه ۲۰۱۶، صفحه ۳۸.
۲. پیام بهائی، شماره ۴۴۰، ژانویه ۲۰۱۶، صفحه ۵۳.
۳. پیام بهائی، شماره ۴۴۰، ژانویه ۲۰۱۶، صفحه ۵۲.
۴. پیام بهائی، شماره ۴۴۰، ژانویه ۲۰۱۶، صفحه ۵۲.
۵. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۲.
۶. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۹۳.
۷. عنقاوی بقا، صفحه ۵۹۰.
۸. مجموعه الواح مبارکه (عندلیب)، صفحه ۱۷۵.
۹. آیات بینات، صفحه ۹۷.
۱۰. آیات بینات، صفحه ۱۸۸.
۱۱. آیات بینات، صفحه ۱۹۱.
۱۲. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۳۱۷.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۹.
۱۴. مائدہ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳۵.
۱۵. مائدہ آسمانی، جلد ۸، صفحه ۵۶.
۱۶. حدیقه عرفان، صفحات ۱۳۶-۱۳۷.
۱۷. آثار قلم اعلیٰ، مجموعه مناجات، جلد دوم، صفحه ۱۳۲.
۱۸. مجموعه الواح مبارکه، عندلیب، صفحه ۲۱۵.
۱۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۶۲.
۲۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۶۷.
۲۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۸۳.
۲۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۶۱.
۲۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۵.
۲۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۳.

فصل ۳۱

۱. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۱۸.



۲. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۰۳.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۵۹.
۴. کتاب ایقان، صفحه ۲۳.
۵. کتاب ایقان، صفحه ۲۵.
۶. یاران پارسی، صفحه ۱۹.
۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۵۹.
۸. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۶۱-۲۶۲.

۳۲ فصل

۱. امر و خلق، صفحه ۹۳.
۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۳.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۰۶.
۴. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۸۳.
۵. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۳۲۵-۳۲۶.
۶. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۱.
۷. بیان فارسی، صفحه ۲۵.
۸. منتخباتی از آیات حضرت بهاءالله، صفحه ۱۰۷.
۹. منتخباتی از آیات حضرت بهاءالله، صفحات ۵۸-۵۹.
۱۰. نامه بیت العدل اعظم.
۱۱. منتخباتی از آیات حضرت بهاءالله، صفحه ۸۳.
۱۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۶۳.
۱۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۴۹.
۱۴. دریای دانش، صفحه ۱۷۴.
۱۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۲۵.
۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحات ۵۷-۵۸.
۱۷. کتاب بدیع، صفحات ۳۴۹-۳۵۰.
۱۸. کتاب بدیع، صفحه ۲۵۱.
۱۹. انجیل یوحنا، فصل ۵، آیه ۴۶.
۲۰. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۵۶.



- . ۲۱. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۵۶.
- . ۲۲. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۵۶.
- . ۲۳. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۲۸.
- . ۲۴. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۹۳.
- . ۲۵. نسائم الرحمن ، صفحه ۱۶.
- . ۲۶. آثار قلم اعلیٰ ، جلد ۲ ، صفحه ۳۹.
- . ۲۷. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۶۸.
- . ۲۸. پیام بهائی ، سپتامبر ۲۰۱۳ ، شماره ۴۵-۴۶ ، صفحه ۵۵.
- . ۲۹. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۴۶.
- . ۳۰. آیات الهی ، جلد ۱ ، صفحه ۱۱۶.
- . ۳۱. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۲.
- . ۳۲. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۲۴۰.
- . ۳۳. امر و خلق ، صفحه ۵۲۰.
- . ۳۴. باران پارسی ، صفحه ۱۵.
- . ۳۵. مأخذ اشعار ، جلد ۵ ، صفحه ۱۱۳.
- . ۳۶. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳.
- . ۳۷. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۱۹.
- . ۳۸. کلمات کنونه عربی ، شماره ۳۲.
- . ۳۹. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۱۲۷.
- . ۴۰. مجموعه الواح مبارکه ، چاپ مصر ، صفحه ۳۲۹.
- . ۴۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ، صفحه ۱۰۴.
- . ۴۲. آیات الهی ، جلد ۱ ، صفحه ۴۳.
- . ۴۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ، صفحه ۱۰۵.
- . ۴۴. آیات بینات ، صفحه ۱۹۳.
- . ۴۵. مناجاة: مجموعه اذکار و ادعیه من آثار حضرة بهاءالله ، صفحات ۱۴۰-۱۴۱ . ۱۴۰-۱۴۱.
- . ۴۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ، صفحات ۱۱۳-۱۱۴.
- . ۴۷. آیات بینات ، صفحه ۹۹.
- . ۴۸. آیات الهی ، جلد ۲ ، صفحه ۶۶.
- . ۴۹. ادعیه حضرت محبوب ، صفحه ۴۶۲.



- .٥٠. مناجاة: مجموعه أذكار وأدعية من آثار حضرة بهاء الله، صفحه ٤٢.
- .٥١. كلمات مكتونه فارسي، شماره ٢١.
- .٥٢. مناجاة: مجموعه أذكار وأدعية من آثار حضرة بهاء الله، صفحه ١٥٩.
- .٥٣. مناجاة: مجموعه أذكار وأدعية من آثار حضرة بهاء الله، صفحه ١٧٢.
- .٥٤. امر وخلق، صفحه ٩٣.
- .٥٥. مائده آسماني ، جلد ٤ ، صفحه ٢٠.
- .٥٦. لثالي الحكمة ، جلد ٣ ، صفحه ٢٧٣.
- .٥٧. آيات الهي ، جلد ٢ ، صفحه ١٢٧.
- .٥٨. مجموعه الواح مباركه ، چاپ مصر، صفحات ٢٥٩-٢٦٢.
- .٥٩. منتخباتي از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ١٠٦.
- .٦٠. مائده آسماني ، جلد ٤ ، صفحه ٢٠.
- .٦١. آيات الهي ، جلد ٢ ، صفحه ٢٣٠.
- .٦٢. آيات بينات ، صفحه ١٩٣.
- .٦٣. لثالي حكمت ، جلد ١ ، صفحه ١٤٩.
- .٦٤. آيات الهي ، جلد ٢ ، صفحه ٢٦١.
- .٦٥. آيات الهي ، جلد ١ ، صفحه ٣٩.
- .٦٦. مجموعه الواح مباركه ، چاپ مصر، صفحات ٣٢٨-٣٢٩.
- .٦٧. كلمات مكتونه فارسي ، شماره ٢٦.
- .٦٨. كلمات مكتونه فارسي ، شماره ١٤.
- .٦٩. كلمات مكتونه فارسي ، شماره ٣١.
- .٧٠. مناجاة: مجموعه أذكار وأدعية من آثار حضرة بهاء الله، صفحه ١٧٠.
- .٧١. مجموعه مناجات ، جلد ٢ ، صفحه ٨٣.
- .٧٢. آيات الهي ، جلد ٢ ، صفحه ٢٠.
- .٧٣. آيات الهي ، جلد ٢ ، صفحه ٢٢٥.
- .٧٤. آيات الهي ، جلد ٢ ، صفحه ٣٩٧.
- .٧٥. آيات الهي ، جلد ٢ ، صفحه ١٦.
- .٧٦. مجموعه الواح مباركه ، چاپ مصر، صفحه ٣٩٩.
- .٧٧. مجموعه الواح مباركه (عندليب)، صفحه ١١٨.
- .٧٨. آيات الهي ، جلد ١ ، صفحه ٢٠٢.

